tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

UCLA

START

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

UCLA

REEL 136

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org

UCLA

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

6 inches

Reduction Ratio 11:1

UCLA Reprographic Service

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

tarikhema.org

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may be illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 138

Author: Not given

Title: Not given, appears to be a translation of a French work on general pathology

160 fols., 7.75 x 4 in.
(216 x 140 mm.)

Ms. not catalogued in Richter-Bernburg. Description supplied by Dr. Hossein Ziai, Department of Near Eastern Languages and Cultures, UCLA (June 1990).

pdf.tarikhema.org

~~945 A~~

general pathology

Coll. 1117
MS 138

1292 AH.

THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

CLU-M

BLANK PAGES

tarikhema.ir
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه در تعریف مرض و علم باسباب و علامات و سایر عوارضات مرض

بطور کلی بدانکه مرض بقول جالینوس عبارتست از حالت استعداد ابدان حیوانات
بخارج از طبیعی که بواسطهٔ او اضطراب در آن عضو یا در جمیع اعضا بهم رسد
و در هر مرضی شناسائی دو چیز بر طبیب لازم بود یکی موضع علت و دیگر علمی
که بواسطهٔ آن علت ضایع ماند و کل امراض یا در اعضاء باطنه اند و یا در اعضای
ظاهره که معالج قسم اول را باصطلاح عامه طبیب و رافع قسم اخیر را جراح نامند
و بر جراح لازمست که علم طب را بداند ولی بر طبیب معرفت علم جراحی چندان
لازم نمی آید اما علم طب یا علمی فقط است چون معرفت بر امراض و ازاله آنها از
بدن بدون مباشرهٔ عمل بود و یا علمی عملی است چون شناسائی امراض یا آن مباشرت
بعمل که از آنها حاصل گردد اما اسباب امراض بر چند وجه بود اول از استعداد
شخص چنانچه صاحبان سینه تنگ مستعد بوند مرض سل را دویم استعداد ارثی
چنانچه مرض صرع اکثر بارث عارض شود سیم اسباب مخصوصه است چنانکه
جماع با صاحبان کوفت نسبت مخصوص است مرض بدکوری را چهارم اسباب بادی
است چون ضربه و اثر برودت خارجه پنجم سببکانی است چون نوبه در امراض کیلان

ششم اسباب هوائی است که امراض عمومی نامند چون وبا و امثال او هفتم اسباب مرکبه
است مانند جدری اما عوارضات امراض بر دو قسم است اول آنکه در حالت
صحت وجودی در بدن داشته و در مرض زیاد شده یا نقصان یافته است مانند
× عرق دویم آنکه در حالت صحت و سلامتی معدوم بود ولی در مرض بهم رسیده
چون وجع و هر یک از اینها یا در موضع علت بهم رسند و یا از جمیع بدن مفهوم
گردند که قسم اولی را عوارضات موضعی و قسم ثانی را عوارضات عمومی و مزاجی
نامند و گاه باشد که مرضی عرض بر مرض دیگر را بود مانند استسقاء ذقی در مرض
کبد که این قسم امراض را امراض عارضی خوانند و عوارضات هر مرض را چند هنگام
بود اول عوارضات قبل از بروز مرض دویم علامات بروز مرض سیم
علامات تزاید و اشتداد مرض چهارم علامات توقف مرض پنجم علامات
نافض مرض است و علامات هر مرضی یا بطور نوبه و انفصال عارض شوند و
یا آنکه از ابتداء بروز مرض تا انتها بالاتصال در بدن بوند هر یک از اینها یا
منتظمند یا غیر منتظم اما دفعات تا انتهای او بواسطهٔ اختلاف امزجه اسنان و فصول
و امکنه منفاوتست چنانچه جدری در هر فردی یا در هر سنی و در هر فصلی و
مکانی بطور دیگر بروز نماید اما دوام امراض مختلف است که در هر قسم مرضی
دوام مخصوص بود مگر آنکه کلیتاً امراض حاده را دوام و مدت کمتر از امراض مزمن
است اما انتهای امراض یا بشفای تام بود و یا بشفای ناقص چون علتی در بدن
باقی ماند و هم در انتهای امراض چند روز نقاهتی و کسالت در بدن باقی بود که
آن ایام را ایام نقاهت نامند و باشد که در حال نقاهت دوباره مبتلا بآن مرض
گردند و آن حالت را نکث نامند و چنانچه بعد از نقاهت مبتلا بهمان مرض
شود عود خوانند اما تغییراتیکه در بدن بواسطهٔ مرض پدید شود یا در اجزا

صلبه است و یا در اجرام تابع و این از تشریح مرضی مفهوم گردد و تشریح مرضی هم
بر دو گونه است یکی بواسطه نظر نمودن در بدن با ذره بین و غیره ؛ دویم بواسطه
عمل تجزیه و ترکیب اما تشخیص امراض اکثر اوقات بواسطه عوارضات و علامات بود
و گاهی هم بواسطه سبب و دوام و یا معالجه که کرده شود تشخیص مرض نمایند و علامات
را که بواسطه انها می توان حکم بر مرض نمود علامات دائیه است علاماتی را که مختص
مرضی دون مرض دیگر بود ؛ و اینها را علامات مخصصه نامند و اکثر این علامات
یا از وجه باصره و یا از وجه شامه و یا از وجه لامسه ملاحظه و منظور شوند ؛ اما انذار
امراض استنباطیست که طبیب از عوارضات و اسباب و رفتار و احتیاط امراض
و این استنباط یا جید است یا ردی و یا جید ردی چون هم مرک نباشد ولی بقضای
در بدن بهم رسد و یا مجهول است چون حدث بیقین نموده نشود ؛ اما علاج امراض
هر چند جهة بود اول انکه قبل از بروز مرض برای عارض نشدن معالجه نمایند
دویم انکه علاج دفع مرض نمایند ؛ سیم عرضی از مرض را نمایند ؛ چهارم انکه
رفع مرض کنند نه انکه قلع ماده بکلی شود در اینصورت بعد از چندی مرض
نکث نماید اگرچه باشد که گاه در اینقسم علاج دفع ماده بکلی بر گردد ؛ قسم
پنجم از معالجه حفظ صحت است و هر یک از انها یا بواسطه استعمال ادویه مزاجی است
و یا بواسطه استعمال ادویه موضعیست ؛ باب اول در بیان
اقسام حمیات و علاج انها اگرچه غالبا حمی از جمله عوارضات بود ولی چونکه گاهی
سبب معلوم نگردد لهذا لازمست اقسام انرا در باب جداگانه ذکر نمود تا انکه
اگر علم بسبب حاصل نگردد بر قواعدی که ذکر می شود بتوان رفع این قسم عرض مهلک را
نمود ؛ بدانکه کل حمیات دوام او بیش از سه روز نباشد ؛ دویم حمی خلطی است
سیم حمی بثوری که عروض ان بواسطه بروز بثوری چون جدری و امثال ان بود و

بر سر گوید است حمی یوم و حمی خلط و حمی بثوری اما حمی یوم بدانکه هم

باید دانست که اغلب حمیات را رفتار تجادی بود و اگر با مقدمه باشند و نسبت
دادند با یامی چند که ایام بحاری نامند و در ان ایام یا حمی شدت یابد و یا حدت
پذیرد و اشتداد علامات عامه حمیات چندان نسبتی با موضع علت ندارد زیرا
که گاه حمی شدید و موضع علت نامعلوم بود فصل اول از باب اول در حمی
یومی و ان عبارت از عروض حمی است که مدت دوام ان یک الی سه روز بود و سبب ان
امتلای معده و تنفر از اغذیه و حرکات عنیفه و بی خوابی افراط در جماع و اثر اثنا
و خستگی زیاد و غیره بود ؛ اما علامات مرض ابتدا کند بقشعریره یا لرزی خفیف
و بعد از اتمام لرز حرارتی در بدن بهم رسیده و هم و اعیائی با صداع و
وجع ظهر و نفضان اشتها با سپیدی زبان و عطش مفرط عارض گشته نبض سریع
گردد و باشد که تهوع و قی نیز در بعضی عارض شود ؛ اما تشخیص این مرض در ابتدا
متعسر است اما العلاج مسهل برفقی چون فلوس و ترنجبین داده و معرفی از سکر
نوشاد و یا قدری انسر که فلیتاب نوشند که بزودی بحران بعرق یا بول نموده و مرض
رفع گردد انجا که امتلای معده بود همین نفع از مسهل است و چون وهن زیاد بود
دلک نمودن بدن با ماء بارد نافعست فصل دویم از باب اول در حمی خلطی
و او عبارت از حمی است که همراه رود با تقرح در مغاء صائم و رفت دم و غلظت
طحال اما سبب مرض اکثر از جمعیت خلق است در مکانی که وسعت او اندک بود و هوا
در ان بهم رساند و عارض شود از رداءت غذا و تغیر مکان و انجا که چند نفر
صاحب مجرد را در یک منزل مخصوص باشند قوه مسریه بهم رساند و باید دانست که
این مرض اکثر در اقالیم معتدل و در بلاد عظیم بهم رسد که در دهات و
مرتب بخط استوا نادر و کم ثابت و از اسنان سن شباب را استعداد بر ابتلای
این مرض بود و نادر است که شخصی دو نوبت مبتلا بدین مرض گردد ؛ اما

علامات این مرض در مقدمه دهن و اسر خوابی و یا بندرت اضطراب در بدن
بهم رسیده اشتها نقصان یافته رطوبتی لزج از دهان جاری کند طبع یبوست و
گاه لیفت بهم رساند و بعد از چند یوم که علامات مذکوره بوند در صبح صداع
شدیدی با هیجان و حرارت غامض و از حرکت متعسر گشته قشعریره ثابت یا
مکرر غامض و حرارت در بدن مستولی گردد و باشد که مرض ابتدا برعاف نماید
و بعد از عروض حمی صداع و هیجان باقی ماند و دوار و نبض قوی و مطرق و صلب
گردد و جلد ملتهب و زبان سفید گشته باشد که نوع دمی غامض گردد که مالیخولیا
یا بلغمی لزج و یا رطوبتی صفراوی بود عطش مفرط بهم رسیده بطن از موضع عور
مؤلم و وجعناک گردد که چون لمس نمایند بر موضع مذکور وجع اشتداد پذیرد و این
نیست مگر از تورم جزء اخیر از مقعد حتا آنم و در این وقت بقاعدا اسهال غامض گشته
نزله در ریه بهم رسد و باشد که اندکی سعال بهم رسد و در انتهای هفته اولی
علامات مذکوره شدت یافته استسقای طبلی و گرانی گوش با خشونت و سرخی جلد
و زبان غارض و ادرار بول ناقص شود ٭ و در هفته دویم که حالت تزاید مرض
حصبه در صدر و بطن و بتدریج در جمیع اعضا بروز نماید که دلیلست بر رفت
دم و نسر بجنت جلد و باشد که این حصبه بقدری کم بروز نماید که ملاحظه نکرده دو
که در بعضی از مواضع چون ابط و مغابن لبه های مرواریدلون بروز نموده بعد از
اندک مدتی رفع شوند و در این وقت عوارضات مذکوره بخصوص هیجان و حرارت
و سهر و سبات شدت یافته هذیان و اغما و سرخی چشم و اختلاف نبض با سرعت
خفیف ان غارض و جلد خشن شده لذت او ذایلشده ثقلان و باره اسود و زبان بهم
رسیده وجع بطن فانی و استسقای طبلی و اسهال شدت نمایند و مدفوع با سهال
مرطوبی زرد و منعقن بود و حبس البول و عسر التنفس بهم رسیده باندک صدمه

یا از

تا از خوابیدن زیاد بیک جهت قانعرا یا غامض شود ٭ و اوطارح دست متحرک
شده مریض مضطرب گردد که گاه از اضطراب خود را هلاک سازد و این حالات
تا روز چهاردهم تا بیست یکم مرض بود که ایام تجاوز مرض بود ٭ و در این وقت که
هنگام نقاهت مرضست چنانچه غلبه طبیعت را بود جلد نرم شده و عرق سالم نموده
علامات مذکوره خفت یافته نبض منتظم و زبان مرطوب گشته مریض بنقاهت افتد
اگرچه بعضی از عوارضات چون نقصان حواس و غیره باقی بود اما بیم هلاک نباشد
گاه ورمی در غده بناق یا قانعرا یا در یکی از اعضا بنتیجه مرض شوند و آنجا که
مرض غالب باید نبض دودی شده جلد خشن و گاه عرق ردیه نموده و بدن سرد
گشته لکهای اسود الاون در بدن بروز نموده تنفس متعسر و غبار در مجرس نشسته
بن دندان سیاه گشته و هلاک گردد و گاه مطلی روی داده منجر باخذه شده
هلاک نماید و گاه باشد که در حالت تزاید مرض یا در نقاهت دفعتا ورمی
سخت در بطن بظهور رسد و می متواتر غامض گشته در اندک مدتی هلاک
گشته و این بیست مگر منفرج شدن مقعد و تورم صفاق و باید دانست که این
مرض بواسطه اختلاف صورش منقسم بچهار نوع شده ٭ اول آنکه عوارضات دال
بر غلبه دم چون صداع و التهاب جلد و حمرت چشم غلبه بر سایر علامات داشته
باشد که این قسم را مطبقه خوانند ٭ دویم آنکه علامات تشنگی چون هذیان
و دیوانگی و اسنان و غیره مستولی شوند و این عبارت از محرقه بود و آن اگر بنتیجه نوع
اولیست ٭ سیم آنکه علامات ضعف طبیعت چون هیجان و حرارت و حبس البول و
نشستن غبار در پره بلوی و این علت ولوده غلبه بود و آنرا حسبه نامند و
اکثر این صورت نتیجه قسم ثانی بود ٭ چهارم آنکه علامات نوع سیم بوند بعلاوه
ثقلان و ورم که بر کبد مرض شود که اگر این قسم اخیر مهلک بود ٭ اما تشریح مرضی

کبد م

و غور بطن و تشنگی

بدانکه در ابتدای مرض مخرج غددهای لوزیشکلی که در مغاء صائم می باشد
متورم گشته و بتدریج نقطه های رمادی در روی انها پدید شده مورث تقرح
انها گردند و این قرحه غالبا از غشای مخاطی مجلل مغاء مذکور تجاوز نمی نماید
و بندرت سرایت در غشای عضلانی نموده محدث تقرح ان گشته و گاه از وهم
تجاوز و تقبیه در مغاء پدید و صفاق متورم و مورث هلاکت شود ، و بعلاوه از
مشاهده گردید بزرگی طحال و تورم غدد ماساریقا و لیفات انها و رفت دم و در بعضی
تقرح در حلقوم یا موضع دیگر و پر خون شدن بعضی از الات مانند ریه نیز دیده
شود ، اما تشخیص مرض بواسطه علامات مخصوصه مذکوره چون وجع در موضع
اعور و قراقر و نزف الدم امعاء و رعاف هندیان و حصبه غیر تشخیص داده شود
اما تاق العلم چون شدت در علامات مذکوره از قبیل هندیان و اسهال و حرکت
اوطا مرج دست و غیره بهم رسد در دی و رخت انها جید است ، و چون مرکب با
مرض دیگر باشد ذات الریه و حمره و غیره گردد حکما مهلک بود ، اما العلاج اگر چه
مرض را معالجه مخصوصی نباشد ولی تدابیر لایقه و رفع عوارضات شدیده می توان
مرض را زایل نمود و شفا را حاصل نمود بخواست حضرت باری و اینکه مریض را در مکانی
خوب محل مرغوب جوش هوا خوابانیده و در پیش او جمعیت ننموده و منافذ مکان را
مسدود نساخته و بخور عطری در اطاق جاری و ملبوس مریض را هر روز پاک نمایند
و عوض کنند و اغذیه و اشربه را منحصر بماء الشعیر و لعاب بذر قطونا و غیر از این قبیل
ماء اللحم کم چربی نموده ، در صورت غلبه دم فصد و در میل ماده بدماغ علیه
بامرده در سر نموده و ارسال علق بر بن گوش نمایند ، و حموضات معدنی چون جوهر
گوگرد و نمک و غیره جوشانند ، و در صورت ضعف مقویات و محرکات دم ، از
قبیل مشک و کافور و شراب سنبل و غیره دهند و هم حنطیانا و افسنطین و کندر

در حالت ضعف نافع و از موده است و چون بوست طبع بود حقنه از نمک و روغن
کرچک نموده مسهل استعمال ندارند و در هندیان صب الماء بارد در سر نموده و وضع
علق در بن گوش نمایند و در انجا نیز صب الماء بارد نمایند و برای نزله ریه ابکا
دهند ، و در ذات الریه فصد نموده کافور نوشانند ، و چون رعاف عارض شود
یخ در جبهه بسته و صب الماء و نشوق از قابضات و بالاخره تمپنه نمایند ، و در سل
دم ثعلب و زاج سفید نوشانند حقنه از شکر شرب اسنان حاصل شود مشک دهند
و در تورم غدد بزان ضمادات بکار دارند و برای تقرح نامحلول کافور یا شکر شرب
شستن نافعست و انجا که جلد خشن و حرارت بدن زیاد بود با شکر که مخلوط در اب
سرد بدن را شوید صفت مرهم بجهة قرحه که از خوابیدن حاصل شده باشد ، بگیرند
زرده تخم مرغ عدسی کافور شش نخود در هم سلایه کرده در روی پارچه انداخته
بموضع مذکور بندند فصل سیم از باب اول در حمی بثوری و ان عبارت از
حمی لازمی است که غالبا وارده و مسری بود و هم راه روز با بروز بثور از مختلفه در
جلد و نزله در غشای مخاطی و مشتملست بر چند بیان بیان اول در سرخجه
است و او عبارت از حمی لازمی است که هم واره همراه بود با بروز لکهای صغار احمر
اللون در جمیع بدن و عروض نزله در اغشیه مخاطی خواصه در چشم و حلقوم و ریه و این
مرض نامواقی قاعده است یا انکه از قاعده خارج و بی نظم گردد ، اما سبب مرض
اکثر مسری و وافده بود خواصه در اطفال باشد که غیر واقعه گردد و سرایت نماید هم
بلا واسطه و هم با واسطه و اغلب سرایت کند هنگام زایلشدن بشره جلد و در هر
سن عارض گردد و از امراضیست که پیش از یکبار در شخص فرد بروز ننماید
و بدین واسطه است که اشخاص مسن مبتلای بدو نگردند زیرا که در طفولیت مبتلا
شده اند ، اما علامات سرخجه با قاعده در مقدمه و هن و اعیا عارض و بعد دو سه

Dr. DABO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

یوم لرز شدید و حمی صعب رخ نموده جلد کمر و خشن شده صداع شدید و سرفه
خشک متواتر با عسر النفس عارض گشته چنان احساس نماید که گویا سینه او را با چوب
محکم بسته اند چشم سرخشده و تزریق عروق ملتحمه با دمعه شدید میل بعطسه نمودن
با وهن و اعیا و استرخائی شدید بهم رسیده زبان عریض و سفید و مرطوب گشته
تهوع و یبوست و کاه در شدت مرض اسهال عارض گردد و بعد از دو تا چهار و
پنج و پنج و پانزده روز بوقت دویم مرض که هنگام بروز لکهای سرخچه است و شدت
که اغلب تشنجی در مرض پدید شده پس از دفع آن لکهای قرمز غیر منتظم که غالبا
از ملاحظه بر اجتماع انها سکل دایره احداث می توان نمود که در بدن بروز نماید
و این لکها بسیار کوچک و اندک بر اندام می باشند و ابتدای بروز انها از سر و
صورت و گردن و بدن و اطراف بترتیب مذکور است و هم زوال انها بترتیب
بروز انها بود که ابتدا لکهای بادرده در سر فانی و بعد از صورت زایل شود و
منتهای خوش رنگی این لکها تا روز سیم است که بعد را بتدریج خشک شده
ساقط گردند و چون با انگشت فشار در روی انها نمایند سفید شده پس از بر
داشتن انگشت دوباره سرخ شوند و فاصله لکه ها از لکه دیگر سفید و سالم است
و باید دانست که این تیره ها در کام و حلق نیز بروز نموده موجب عسر البلع
گردند و هم حلق متورم شده صوت گرفته و تکلم و بلع را عسر می دهد و با تشنج
که و دم از مجرای بطن دویم حمی کوش سرایت و موجب وجع اذن گردد و چون
جمیع لکها بروز نمودند حمی و سایر علامات مذکوره از سرفه و احساس تشنگی صدر
و وجع کلو و صداع تسکین یافته بشرت مانند سبوس ریخته شود و این اکثر در روز
هشتم مرض و پنجم بروز لکها بود و در این وقت جلد نرم گشته و عرق نموده یبوست
طبع رفع و سعال تمام گشته بالغی نضج بواسطه سعال دفع و تا پنجم مرض شفا

حاصل گردد ؛ اما ترکیبات مرض و دم ملتحمه و نزله ریه و خناق و وجع گوش و
فانغرایای دهن بود ؛ اما تتابع مرض بروز دمامیل در بدن و ورم ملتحمه و
وجع گوش و خنازیر و سل و فانغرایا است ؛ اما علامات سرخچه بی قاعده آن است
که مقدمات مرض طول کشیده یا در مقدمه هذیان و اسهال و دغدغه عارض
گردد و یا لکهای سرخچه بسیار کم بروز نمایند و باشد که در روی انها ذره سفیدی
پدید گردد و باشد که دم در اثنا بهم رسانند و لکهای انها بنفش شوند و گاه در
این مرض لکها ناپدید شده و بزودی موجب هلاکت شود و این نیست مگر از نا
بودن خارجه ؛ و نادر است که علامات سرخچه عارض شده و لکهای مذکوره
بروز ننمایند ؛ اما تشخیص مرض انجا که فایده بود اشکالی در تشخیص نبود
و در غیر آن در ابتدا مشتبه شود با نزله و در شدت مرض مشابهت به شرایهم
رسانند ؛ اما تقدمة المعرفة ؛ چون ساده بود و رفتار خوب نماید جید و
در شدت عوارضات و ترکیبات چون هذیان و اسهال و دغدغه و میل لکها
بباطن رديست ؛ و هم در شیوخ و اطفال اصعب از مشیب و کهولت است ؛ اما
العلاج باید مریض را بحالت خود گذارده و در مکان و بستر لایق خوابانده از اثر
بودن خارجه اکل غذا محافظت نموده و ماء الشعیر و سایر مطبوخات نوشانند
و حقنه چند از طبخات و ملطفات نمایند و تا هشت یوم بعد از دفع مرض نیز
مریض را بیرون نفرستند و چون از فکت اطمینان حاصل شده مسهلی نوشانده
بحمام فرستند و چون لکها ناقص بوند یا میل بباطن نمایند بدن را با آب گرم
بشویند و یا ضماد آن خارجه چون خردل شیاد در جلد نمایند تا اینکه لکها در
بروز نمایند و عرق آن سرکه نوشاد در نوشانند ؛ و برای ورم ملتحمه
بفکندم داروا شکنه را در آب سیر کلاب حل نموده روزی چند با مرهم چشم را

بشویند و هم از این محلول در گوش چکانند ، و در ترکیبات مرض و سایر عوارضها
ردیه در علاج برقانها گوشند بیان دویم از فصل سیم در
شراشت و او عبارت از حمی لازمیست که همراه رود با بروز لکهای سرخ ارغوانی
در جمیع بدن و وجع شدید در حلقوم ، اما سبب مرض اکثر والده و مسرسیب
مانند آنکه در سرخچه مذکور شد ولی این مرض در بعضی از بلاد شایع و در بعضی
از بلاد نادر و کم یاب است ، اما علامات در مقدمه صداع و وجع و کلال اعضا
ترکیب با مرض گشته روز دویم در جمیع بدن نقطه های سرخ ارغوانی بروز نمایند
که به زودی متصل بهم گشته و جلد سرخ مانند گل ارغوان گردد جلد خشن شده
و ورم لدنیت از او زایل گشته و وجعناک شده تهیج و اماسی در صورت پدید و وجع
کلو شدید و زبان خشک و سرخ حنک و حلقوم ملتهب شده اماس در لوزتین بهم
رسیده و غشای مخاطی حلقوم سرخ و در شکی مرتک شده صوتی کدر و عضلات
گردن متشنج و وجعناک گردیده باشد که از شدت اماس لوزتین طفل مخنوق گردد
غدد بناگوش متورم شده چشم سرخ و احساس وجع در گوش نموده ، و باشد که از شدت
وجع کلو اضطراب شدیدی عارض شود ، و باید دانست که بعد از بروز لکهای
سرخ حمی فرو نشیند ، و علامات مخصوص بمرض نقصان یافتن بول و باشد که بعد
از اتمام استسقاء لحمی عارض شود ، و از روز پنجم بروز لبوزات که حالت نقاهت مرض
است لون ارغوانی جلد اثری گشته بشره چون فلس ماهی ریخته و زایل شود و ابتدا
زایل شدن بشره از عنق و بعد از صورت و غیره بتدریج و ترتیب بود و هم بشره از روی
زبان برداشته شده لسان احمر و ثالیل از او برآمده و چشمناک گردیده وجع کلو و سایر
علامات خفت یابند ، اما علامات بی قاعده بودن مرض اینست که علامات
مذکوره عارض و جلد حمرت بهم نرسانند و تا لرز و حمی شدید پدید آید و فی متواتر

واسهال عارض و وجع کلو شدت یابد و باشد که وجع مفاصل عام خاد ترکیب با
مرض شود و یا رعاف مکرر گردد و باشد که لکهای مذکور پیدا شده اما در بحث
جلد بهم رسیده علامات نفسانی و دماغی و عسر التنفس عارض شده زبان خشک و
نامه سیاه بهم رسانده بول و براز آمیخته با دم گشته لکهای سیاه در جلد بروز نمایند
اما ترکیبات مرض قانقرانای حنک نامرئی و عروض دمل مرئی در لوزتین و حنا زیر و
استسقای لحمی بوند ، اما تشخیص مرض بواسطه وجع کلو از سرخچه امتیاز داده شود
زیرا که در سرخچه چشم و سینه و گوش مبتلا و در اینجا کلو متورم گردد ، اما
تقدمت المعرفة آنجا که رفتار بقاعده نموده و ساده بود جید ، و در ترکیب مرض
و شدت عوارضات ردی است و هم در اطفال بهتر از بزرگان است ، اما العلاج
مانند آنکه در سرخچه مذکور شد مکان و بستر را پاکیزه و تمیز نموده ملعبات و
ملطفات نوشانیده و حضن از لعاب خطمی نمایند و غرغره از مغریات نمایند و در
میل ماده بدماغ وضع علق در بین گوش و ضماد خردل در سر ساقین نمایند و چون
حرارت بدن زیاد بود با شربت کرامیخته بماء بارد بدن را بشویند ، آنجا که حس ثقل
در فم معده بود منفثات از قبیل ضماد خردل و وضع علق و آب گرم و مشمع در ربع
در فم معده بکار دارند و آنجا که لکهای ارغوانی مذکور در بدن بروز نمایند
بواسطه منفثات و گرم داشتن اعضا در بروزش کوشند و در نقاهت مرض از
انبروزت خارجه او را محافظت فرموده و معرقات استعمال نمایند بیان سیم
از باب سیم در جدری است و او عبارت است از حمی لازمی که همراه بود با بروز
بثورات در جلد که در وسط هر بشره تغییری مانند سر پدید شده و در جوف
آنها مرطوبی مجتمع و بتدریل بریم گشته بتدریج خشک و کوره نموده بیفتند و هم
در وقت تبدیل ثانیت بریم متغیره و حمی مکرر کردند ، اما سبب مرض از شربت

ماده است خواه بی واسطه و خواه بواسطه و اکثر واقع است و گاه سبب مجهول بود چنانچه
جنین در رحم مبتلا گردد بغیر آنکه مادر ابله داشته باشد ؛ و در هر سنی و در
هر فصلی هم می تواند بروز کند اما علامات مرض در مقدمه بهوع و تنفر از غذا بهم
رسیده لرز و حمی با وجع شدیدی در قطن عارض و هن و اعیاء و یا یبوست طبع و
بامره زبان با حمرت در نقطه و اطراف آن و گاه وجع کلا و سیلان دمعه و زیاد شدن
عرق با هذیان و اضطراب عارض گشته بعد از سه یا چهار یوم تشنجی رخ داده
بعد از تسکین بثره های سرخ شبیه لسعه در اعضا بروز نماید ؛ و بروز این
بثرها مانند برج و ترتیب است که ابتداء در صورت بروز نموده بترتیب سرایت
بسایر اعضا کند یا آنکه دفعتاً در جمیع بدن بروز نماید و در روز دویم ضلال
در بثره ها پدید و در روز سیم و چهارم رطوبت در جوف آنها مجتمع و برآمده و
مرواریدی لون گردند که در وسط هر بثره تغییری چون سره بهم رسیده و از آن
تغییر مانند آنکه در آنا ریزد باطراف روند که جوف هر بثره منفسم بخدفضا
گردد ؛ و در روز پنجم هاله احمری در دایره بثره پدید گردد و باشد که از کثرت
جدری هر بثره مضاعف مانند دو کرم بر روی یکدیگر نهاده شوند و هم از این
بثرها در تجاویف بدن مانند چشم و زبان و حلقوم و مجل و رحم بروز نمایند ؛
و باین واسطه باشد که تقرح در چشم و مجل بهم رسیده مورث خرابی بصر و التصاق
مجل گردد و در آبوفت تشنج در جفنین بهم رسیده کشودن چشم محال و
بره بینی کلف شده و منخرین را مسدود نماید و عسرت در تنفس و بلع بهم رسیده
حتی رفع گردد ؛ ولی در روز هفتم بروز ابله که هنگام سیم مرض است قشعریره
خفیفی با حمی و کثرت عرق و شدت وجع و عسر التنفس و اضطراب و هذیان و
سیلان بلزاق عارض شده صورت سرخ گشته اما سر در صورت و اطراف بهم رسیده

رطوبت مجتمعه در بثرها تبدیل بریم گردد و صورت زشت و بدنما چون صورت
حیوانات شده تا مدت شش روز جمیع رطوبات تبدیل بریم گردند و در این وقت
بیم آن است که از زیادی ریم و یا از انتقال آن بواسطه عروق جذابه بالات رئیسه
طفل هلاک گردد ؛ اما پس از آنکه رطوبات تبدیل بریم شدند صورت
تمیز آن کنند و آبلها کوره سیاهی بهم رسانده و حکه در او بظهور رسیده بافتد
پس از سقوط کوره یک باره رقیقی در موضع آن پدید شده او نیز بزودی زایل
گردد و موضع هر بثره اندک تقعیری بهم رسانده و گاه صورت قدری بنفش ماند
اما چون در بین مرض اسهال عارض گردد و یا مرض شدت داشته باشد مریض از
اعضا بهلاکت رسد و باشد که بروز ابله ناقص و نامعد و یا در حین بروز بواسطه
ابر بروز فانی گشته مورث هلاکت گردد و باشد که بثره برآمده نگشته و بهم
گردد و ناد داست که از روایت دم ابله دموی شود یعنی آنکه بجای رطوبت خون
در بثره مجتمع گردد در این صورت رعاف و اسهال الدم و بول الدم و بروز لکهای
سیاه در جلد ترکیب نامرض شده در اندک زمانی بهلاکت انجامد و باشد که حمی
دفع نگشته و منصل بحمی ثانی گردیده و ابله ناقص شده در روز دهم مرض هلاک
شود ؛ اما ترکیبات مرض التهاب در امعا چون دوسنطاریا و اسهال الدم معی
و معوی و ذات الریه و قانقرایای دهن با حلقوم یا قصبه ریه بوند اما نتایج
عاقبت وم مزمن گوش و دفریه یا موسرح و یا بروز دمامیل در جلد یا در آلتی
مرئیس بوند ؛ اما تشخیص مرض چون واقعه نباشد در ابتداء منتشر خواهد
بود که مشتبه شود با سرخجه و مطبقه و سرسام و غیره ؛ اما از وجع قطن تمیز داده
شود ؛ اما اندار مرض مختلف است موافق ترکیب و تجربه و سن و شدت و خفت مرض
چنانچه رفتار مرض بقاعده و قوای قوی بوند جید و چون مرض ضعیف و مرض

مرکب بود و دوی است و هم در وقت حمل و سن بیخوخت اصعب از غیر آنها بود اما علاج مرض ضعیف
بود دوائی جز ملطفات استعمال نموده و مریض را از اثر برودت خارجه محافظت
نموده و در پوست طبع مسهل برفق دهند و آن جا که مرض شدید باشد در میل مادهٔ
بدماغ یا از بیم زیاد شدن آبله فصد نمایند و چون بروز آبله تاخیر افتد منفتات جز
آب زن و غیره بکار دارند یا آنکه بدن را باد کشمالی بادد دلک نمایند و ضماد خردل
در ساقین و پاشویه و بستن یخ در جبهه تا خون از دماغ منصرف شود و برای تو شیدن
ماء الشعیر و غیره از ملطفات داده از مغز بادام عزعزه نمایند و برای موضع در صورت
نادهین از روغن بادام و غیره نموده با سوزن سر آبلها را بکشایند تا جای آن در صورت
کم تر ماند و چشم و گوش و مسهل را از محلول داروی شکنه بشویند و نافعست این نمزج
از دهن بجاب دادی در صورت و نیکوتر است که قبل از بروز آبله در صورت مرهم
جیوه مالند تا اثر بروز بثره در صورت نماند بدانکه در اشخاصی که مستعد
بر آبله سوسه و یا آنکه نوبتی بمرض مذکور مبتلا شده اند و یا در طفولیت آبله مصنوعی در
آنها کوبیده باشند یک هفتم آبله در آنها پدید گردد که رفتار و علامات آن هرگز
از دویست دانه تجاوز ننماید و حمی ثانی هم عارض نگردد و مدت دوامش تا ده روز
بود و همیشه بشفا منتهی گردد و علاج آن گرم نگاه داشتن اعضا و نوشیدن ماء جات
و ملطفات است اما طریقهٔ اخذ آبلهٔ صنعتی و بیان حصول آن بدانکه در سنهٔ هزار و
هشتصد و پنجاه و ۱۰۸۵ عیسوی و هزار و دویست و چهارده هجری حکیم از اهالی
انگلیس موسوم به جنر او تجربه زیاد نمود که اگر آبلهٔ گاو را با انسان کوبند دیگر مبتلا
بمرض مذکور نگردد و سبب این بیان آن بود که وقتی حکیم مذکور در یکی از دهات انگلیس
دختری را دید که چند بثره مشتبه با آبله در بدن او بروز نموده ولی علامات کلی آبله را
ندارد بعد از تفحص و تفکر معلوم شد که این بثره از گاوی شیر ده که آبله در او زده

بود

بود بآن دختر سرایت کرده است و هم حکیم زمادهٔ آبلهٔ گاو گرفته بطفلی چند کوفته در
هر یک چند بثره بروز نموده دیگر بمرض جدری مبتلا نگشتند پس از این تجربه در
جمیع دول افرنگستان صفت آبله کوبی شیوع یافته و از آن تاریخ تا حال هر کرا آبله صنعتی
در او کوبند دیگر بمرض آبله مبتلا نگشت و چون همیشه آبله گاو بدست نیاید اگر از
مادهٔ آبله طفلی که در او بصفت آبله در آمده باشد بگیرند همین فایده را بخشد ولی لازم
است که آن طفل سالم و مادهٔ جدید بود زیرا که اگر طفل را مرض مزاجی بود آن طفل دیگر
هم با آن مرض مبتلا شود و بهترین زمان برای کوبیدن آبله بعد از اتمام ماه شش بود که
طفل دندان اول را در آورده باشد اما چون مرض مذکور واقع بود در هر سنی که باشد
می توان کوبید بدانکه بعد از کوبیدن آبله تا چهاردهم هیچ علامتی در طفل بروز
ننماید و انتهای روز چهارم در موضعی که مادهٔ را کوبیده اند لکه احمری پدید در
روز دیگر صلب مانند دکمه گشته روز سیم نرم و هیجم شده رطوبتی سفید در وسط او
پدید و هالهٔ احمری در اطراف و احاطه نموده روز دیگر لون بثره مزبور تاریک گردد
که اگر در این وقت مادهٔ برای کوبیدن گیرند و در روز هشتم مرض حمی خفیفی عروض
کند و بتدریج بثره سیاه و خشک شده بیفتد اما طریقهٔ کوبیدن آبله بدین نوع است که
مشرط آبله کوبی را با مادهٔ آبله آلوده نموده بزیر پوست جلد فرو کند و دیگری را که نامشرط
برداشته بودند بجلد در بخت بثره بمالند و موضع مذکور را با لنه بپیچند تا ماده
بطرف نگردد

فصل چهارم از باب اول

در حمی و ابر و اقسام آن بود
بدانکه حمی ابر بقسم حمی را مانند که عارض شود بدو روز بنوبه و همراه باشد کسب و
حال دو بسه کونه است اول نوبهٔ بقاعده دویم نوبهٔ غشی سیم نوبهٔ کیلانی و مزدی
اما حمی ثانیه را با قاعده عارض شود از اکل میوجات نامرس و از جنس خیار و اکثر
ببلد و مکانست خصوص در آنکه رطب در مکانیکه آب مر بود شیرین داخل گردد

و در بلدان خامه بیش از شاید ممکنه بود ، اما علامات او در مقدمه گاه دهن و
فطن و عنق و تثاوب و تمطی و بی میلی از غذا و گرانی راس و صداع عارض و گاه
بدون مقدمه احساس برودت در اعضا خصوص در موضع نخاع و اطراف نموده
مشیره خفیف یا لرزه می شدید نموده و جلد او خود را باخته تا لیل ان برامده بسان
مرعی پر کنده گردد صورت و تا خنها کبود تا بنفسجی گشته باشد که حرکت در اطراف
و فکین بهم رسد و لی حرارت اعضا نقصان نیابد بلکه گاه زیاده از حرارت طبیعی گردد
نبض سریع صغیر صلب و گاه مختلف گردید عسر النفس و وجع فواد بهم رسیده دهان
خشک شده نوع خاصه در هنگامیکه غذا در معده باقی بود عارض گشته بعضی
اوجاع شادجه ترکیب با مرض کردند بول رقیق و سفید گشته طحال و کبد جسیم شد
احساس وجع در شراسیف نموده ، و بعد از آنی که این حالت از یک ربع و منتها تا دو ساعت
طول کشید بتدریج حس برودت و عسر النفس فانی گشته بدن حار و ملتهب شده نبض
امتلا بهم رساند چشم سرخ و جلد خشن شده صداع شدید عطش مفرط بهم رساند و
هم بعد از چهار تا دوازده ساعت که این علامات بوند بتدریج صداع خفت یافته جلد
لین و نرم شده نبض عریض لین و بطی گشته عطش تسکین یافته عرق کاملی نماید
بول مراسب مریض بخواب رفته سالم برخیزد و باشد که گاه بعد از عرق و هن و استرخاء
بی میلی از غذا باقی ماند تا بفاصله یک روز یا دو روز یا زیاده و یا کم تر از آن حمی دیگر
در هنگام نوبه اولا یا ساعتی قبل و یا ساعتی بعد عارض گردد ، بدانکه چون نوبه
مهروزه بود حمی مواظبه و چون بفاصله یک روز عارض شود عبث و آنجا که فاصله دو
روز بود ربع نامند و باشد که عبث مرکب گردد باین نوع که نوبه شدید در هنگام صبح
نموده روز دیگر ظهر را نوبه دیگر خفیف عارض گردد باز در روز سیم صبح نوبه شدید
و در یوم چهارم ظهر نوبه خفیف نماید و این را عبثین یا شطر العبث نامند و باشد که اقسام

تثاوب — تمطی
قوه کشیدن
کش کش اعضاء
دهن دره

دیگر

دیگر از نوبه نیز با هم مرکب گردند ، اما حمی غشی عارض گردد یا از نوبه قوی که
تا قاعده و یا آنکه از ابتدا بطور غشی بروز کند و اکثر فاصله دو نوبه در این جنس
یک روز بود تا مدتی که در عبث علامات او تا مدتی است که در نوبه با قاعده تا کور شد
ولی با شدت زیاد و یا نقصان یکی از حالات ثلاثه و باشد که برودت بحدی گردد
که مشتبه شود با او با گاه مرکب شود با یرقان و باشد که قی و اسهال و تشنج در صدر
و فم معده بهم رسیده غشی روی دهد و یا آنکه ضیق النفس عارض و مریض مخنوق گردد
و باشد که از شدت صداع کرا دنا اغما و فلج عارض گردند و در نوبه دویم و سیم
بهلاکت رسانند ، اما نوبه کیلانی که باصطلاح حکما حمی دایره لازم خوانند عبارت
از نوبه ایست که حمی در او همیشه باشد و عارض گردد در بلادیکه مرداب و نیاد دارد
خاصه در اشخاصی که عادی بهوای آنجا نباشند و اکثر عارض شود بعد از رجعت
از بلدان مذکوره ، اما علامات او تا مدتی است که در مطبقه مذکور گردید ولی در
اینجا در چند ساعت معینی خواه شب و خواه روز و خواه هر روز و یا آنکه یک روز
بفاصله علامات و عوارضات مرض خفت یافته و مریض قدری راحت کرده و
یا آنکه در ساعت مذکور لرزه و یا جزئی مشیره و احساس برودتی با تثاوب و تمطی
رو دهد و یا آنکه در همان ساعت مریض عرق کم یا زیادی نماید و باشد که این
مرض در ابتداء مانند مطبقه عارض و بعد از ده یا چهارده روز تبدیل بنوبه
گردد و از مطبقه تمیز داده شود و اولا بواسطه سکونت مرض در ساعت معین دویم
بواسطه لرزه سیم از عرق چهارم از سبک ، اما رفتار مرض باشد که زود بهلاکت
رسانند و اکثر مزمن شده و دوم دیگر در کبد خاصه کلیه گشته موجب هلاکت گردد
و غالبا همراه بود با استسقاء لحمی ، اما اقدام مرض چون معالجه قابل نمایند در
هیچ یک از اقسام نوبه مدرک نباشد ولی چون نوبه غشی بود و بزودی علاج نمایند

در نوبهٔ سیم کالا بهلاکت انجامد و هم چون نوبه زیاد مزمن بود علاج صعب است
خاصه نوبهٔ ربع اما التخییص اگرچه گاه مشتبه شود باحمی مطبقه و دق اما بواسطهٔ
علامات مخصوصهٔ نوبه در مرض و سبب بسهولت تشخیص آن کنند، اما تشریح مرض
غلظت کبد و طحال بارتفاع دم و استسقاء از آن ثابت بود و گاه دیده شود امتلای
دماغ از دم، اما العلاج در حفظ صحت چون شخص مسافر وارد شود باید که نوبه
در آنجا شایع بود باید از ترود خارجه بدن را محافظت نماید فواکه رطبه و
ماهی و تخم مرغ برشته و دهنیات زیاد تناول ننماید و صبح شام حتی الامکان
از منزل بیرون نیایند و چون لابد بیرون باید آمد بدن تمامی پلپی و دهان را گیرند
تا هوا بجوی استنشاق نکرده و معده را امتلا نگاه ندارند و اغذیهٔ حاره تناول
نمایند و چون خواهند از امکان بصحت کنند چندی در کوهستان شهر بلد تا
استعداد طبیعت که بر نوبه است زایل گردد و بهتر آنست که در امکنهٔ مذکوره دوری
یک گندم کنه نبوشند، و هم تا کان آن بلد را رفتار نمودن بدین قواعد از
روی تجربه است، اما چون نوبه در بدن اثر نمود از آنجا که اکثر همراه بود با امتلاء
معده چه تخفیف بود ابتدا رفع امتلا نموده و بعد علاج نوبه کنند و الا ابتدا
رفع نوبه نموده بعد از اطمینان علاج امتلاء نمایند و نیز چون نوبه ساده و خفیف
بود تا سه نوبه در علاج توان اهمال نمود ولی چون شدید باشد یا نوبهٔ غشی بود
لازم است که بدون صبر در دوای ضد نوبه استعمال داشتند در رفع او کوشند
اما العلاج در نوبهٔ ساده باید وقت بروز نوبه و دوام هر یک از حالات ثلثه
از لرز و حمی و عرق مهمیده و فاصله دو نوبه را معین نموده یکساعت قبل از
بروز نوبه مقی از ایلیمون دهند تا از نوع وی در حالت نوبه رفع آن گردد و
مقدار ایلیمون در روضع نیم گندم و بزرگتر از آن کنند می و دوازده ساله را

دو گندم و سایر را سه گندم بود و در روز دویم مطبوخ پوست بید یا کنه بر
مریض نوشانند که اگر از این رفع نوبه شده و بعد از رفع تا چند یوم از رفتن بخار
و تاثیر برودت هوا و ممتلی ساختن معده و از فواکه رطبه اجتناب نمایند تا آنکه
محفوظ ماند از نکست و عود و آنجا که از این رفع نوبه نشود مفی و سایر تدابیر را
اعاده نموده یا ساعتی قبل از نوبه شانزده مثقال نمک فرنگی در کمی آب بخته بنوشند
تا رفع آن گردد و چون از این هم رفع نگردد کنه کنه یا ارزنیک دهند تا حکما رفع آن
شود باینکه در روز سه نخود کنه کنه را شش قسمت نموده ساعتی یک قسمت بنوشند
یا آنکه یک گندم از هر یک را در شصت گندم قند خوب مخلوط نموده یک ساعت
قبل از نوبه سه گندم از این گرد را بنوشند و در شدت مرض می توان که سه گرد
کنه می بفاصلهٔ سه ساعت بنوشند و بدرقهٔ هر گردی یک فنجان لعاب خطمی
بفرستند، اما العلاج نتایج نوبه برای بزرگ شدن کبد و طحال حجامت و زلو و
مشمع ذراریح در موضع استعمال نمایند و هم رفتن بجبال و بلدانی که مرض مذکور
در آنجا نباشد تا هفت و برای سوء الهضم و تغیر اهوا ادویهٔ مره چون خطبا تا x
و افسنطین و شراب قابض بنوشند و برای رقت دم املاح خلد بنوشند و در دردن
طاهر تا کنه کنه کامل طرفض کرچک بنوشانند بطن و نیشمکاه را بواسطهٔ ضمادات
غیره گرم نگاه دارند و در سده طحال کنه کنه آهن بنوشانند مشمع ذراریح در
موضع چسبانده و به بیلاق و جبال روند و برای استسقاء مفتوح از ادویهٔ مره
x چون قنطوریان و عرق فلفل بنوشند که هم از ادویهٔ دافع نوبه اند و هم قاطع نوبه
است افسنطین، اما العلاج در نوبهٔ غشی لازم است در حین غش یا بعد از حمی بزودی
کنه کنه دهند که تا نیم مثقال کنه کنه بدفعات استعمال نمایند و هم در بین استعمال
کنه کنه می توان که قدری ارزنیک استعمال نمود که تا نوبه رفع و تا آنکه بتدریج نوبه‌ها

و هم چنان است

کردد و انجا که علامات شکنه بوند می توان مضمد نمود و هم ادویه جذابه چون شمع
در بن کوش و ضماد خردل در ساقین تا فعست و بعد از تبدیل عنش بنوبه ساده
علاج ان کنند ؛ اما علاج ذرحمی دایر الاورم باید ابتدا آهک فرنگی نوشانده و بعد
آهک فرنگی دهند و چون در این قسم از نوبه کند میل بریم نمودن دارد قبل از حصول
ورم در کتبا ارسال علق در موضع ان نموده و مریض را به بیلاق فرستند ان جا که از
قسم اخیر از نوبه بواسطه استعمال ادویه رفع نکردد باید بزودی مریض را ببیلاق
فرستند که بغیر از معالجه تدبیر نیست و بزودی موت هلاک خواهد شد
هم نافعست استعمال ارزنیک که اکثر رفع ان نموده

BLANK PAGE

بسم الله الرحمن الرحیم

امراض عمومی

پتالاژی ژنرال در سر مرض اجمالی مثل اینکه زبان چند نامه پیدا کند یا زبان
لکن معلوم نباشد که کدام لون در چه مرض ظاهر شود اما پتالاژی اسپیسیل در
مرض به فصل کلنیک علم مرض از دیدن مریض کلنیک مدیکال علم طب کلنیک
شیرورژیکال علم جراحی بخصوص امراض بر دو قسم است یکی امراض باطنی که ملادی
ان تر گویند و او متعلق به کلنیک مدیکال است و دیگری امراض ظاهری که ملادی
اکستر گویند و او متعلق به کلنیک شیرورژیکال است با دانستن کلنیک مدیکال بدن
معنی که جراح باید حکما علم طب بداند و الا معالجه درست نتواند نمود لکن طبیب
محتاج بعلم جراحی نیست لا دفنی سیان الا ملادی یعنی تعریف ناخوشی بدانکه هر چیز را
تعریف لازمست خواصه امراض او تعریف مرض اینست که جالینوس گفته که مرض حالت
واستعدادیست غیر طبیعی که وارد می شود در ابدان چند که بواسطه ان حالت اضطراب
وانفتکی در جمیع بدن یا در یک عضوی بهم رسد و هر مرض دو رکن دارد یکی آلت
او که تغییر کند و تغییر او بعد از مرگ دیده شود و دیگری عمل اوست که مختل شود
و از جمله ملزومات است که جهت مرض را بدانند زیرا که معالجه رفع سبب است و چون
سبب ندانند بطول انجامد و چون جهت او بدانند بسا شود که مرض بدقیقه رفع گردد

واستعداد نیز می شود که باعث جهت می شود چنانچه سینه پهن و گردن کوتاه و رنگ
قرمز مستعد سکته است و چون صاحب این استعداد شرابی یا دخوردی سکته دست
دهد پس باعث سکته استعداد اوست و این استعداد قبل از مرض است که بفرانسه
لکسپره و لیتران گویند و دیگر از جهات جهت حدیه بود مثل آنکه شخصی زخم خورد
یا بیفتد و این بفرانسه لکسی کاری نیل گویند و دیگر جهت مخصوص است که بفرانسه
لکس اسپیسیفیک مثل آنکه چون شخصی با صاحب مرض جرب بخوابد جرب گیرد یا آنکه
نزد زن ناپاک رود و کوفت یا سوزاک گیرد و اینها جهت مخصوصست و دیگر جهت
موروثی است که بفرانسه لکس اردیته گویند مثل حنا زیر و بواسیر و جهر و دیگر
از جهت مکانی است مثل مکانها رطب که باعث بعضی امراض شود و این بفرانسه
اندیمیک گویند ابی دمیک امراض عمومی بدون مسری بودن و گاهی نیز مسری است
مثل وبا و این بواسطه هواست مثل اینکه یک وقت تمام مردم حمو گیرند و در چند
وقت تمام شود لکس کن تاژیان امراض مسری مثل سرخجه وغیره فیمین تا ریکت
باسمتا ماکدی یعنی علامت مرض بدانکه علامات مرض علامت طبیعیست که در مرض
با حدت بهم رسانده تا کم تر شود مثل حواس خمس ظاهری که در مرض ازدیاد شود یا
برعکس کم گردد و یا آنکه علامات نیست که در حالت صحت بوده و در مرض هویدا
شود مثل نی و هذیان و سرفه وغیره یا آنکه علامات نیست که قبل از مرض بوده و در
مرض تغییر کند مثل اعتدال بدن سمتان لکل علامت موضعی مثل وجع عین که در
وجع عین تمام بدن صحیح است مگر چشم و این علامت موضعیست سمتان اولی از
باسمتا آن ژنرال علامت عمومی است مثل تب که عمومیست یعنی همه بدن را دارد
دیفیمن سمتانیک علامات عارضی و عرض عارض شدن جزئیست بواسطه مرض مثل
استسقاء که همیشه عرض است که چون قلب یا کبد یا طحال ناخوش شوند استسقا

حاصل شود و هم چنین است افلیج که چون صدمه بدماغ خورد افلیج حاصل شود
کم بیلی کاسیان امراض مرکبه مثل آنکه صاحب مرض سل سرخه پیدا کند تا آنکه چون
طفلی سرخه دارد ذات الریه پیدا کند دفعتن پردرم علامات ناستی مثل آنکه چند
روز قبل از مرض بیهوشی و خمودگی و کساکت بهم رسد آن وارین ورود مرض نفسا
اگاهی حالت تزاید مرض اما حالت توقف مرض دیگر حالت تناقض مرض ملیت
کنیتو نه مرضی که متصل باشد و منفصل نیز بر دو قسم است یکی متصل منتظم که پری
اوکوینید و دیگری غیر منتظم که شان پری اودیک کویند ان ره میتان مرضی که این
چهار حالت منفصل باشد و منفصل نیز بر دو قسم است منفصل منتظم مثل نوبه
که وقت او معین است و منفصل غیر منتظم مثل صرع که وقت معین ندارد مثل
آنکه یک وقت می شود در سه روز و یک وقت بیست روز رجعت نماید تا لدی
اگو مرض حاد و مرض حاد آنست که زود گذر باشد باین طور که یا زود به شود یا
زود هلاک کند مثل محرقه ما لدی کو سبک مرض مزمن و مرض مزمن آنست که مدت
طول کشد و یا ملامت باشد مثل نقرس تو بیرآن انتهای مرض و آن نیز بر دو قسم
است یا آنست که عاقبت تمام برگردد که کریزان کمیله کویند تا آنکه عاقبت تمام برگردد
مثل آنکه بسا می شود که بعد از رفع شدن مرض ذات الریه سرفه بماند و انیز اگر نیز
آن کمیله کویند کم واله ساکس نقاهت مرض دشوعود مرض اما رکن دوم که تعفیر
یافتن آن است که بفرانسه لزان ارکسیک کویند و آن تعفن یافته یا در جرم نابیست که
عبارت از توشحات باشد مثل خون و صفرا و عرق و بول و او را بفرانسه انزه سیان
دلیکید کویند و یا جرم بدن جلبی بدن تغیر کند مثل مرقه کند و امثال آن و او را
بفرانسه انزه سیان و سلید کویند و بد و طریق تغیر یافته پیدا کند اگر جرم ملنی
باشد از تشریح کردن معلوم شود و او را اناتومی پاتالاژی کویند و اگر جرم ما

باشد بتجربه کردن معلوم شود و او را اکسپاریمنتیک کویند مثل آنکه در مرض دیابیطس
قند در بول پیدا شود و این بتجربه کردن معلوم شود و هم چنین چون بخواهند به
بینند در بول صفرا است یا نه این نیز بسته بتجربه نمودنست و بعضی چیزها بواسطه
ذره بین معلوم شود مثل آنکه جرب بواسطه حیوانی است که در جلد یافت شود و
تشخیص او با ذره بین معلوم شود و هم چنین چون ماده از عضوی خارج شود
میان بلغم و ریم متردد باشند با ذره بین معلوم کنند و این بفرانسه اکسامن میکرس
کپیک کویند دی اناستیک تشخیص مرض و تشخیص مرض داده می شود از جمله علامات
و از دوام ناخوشی و علاماتی که از او تشخیص مرض دهند بین دی اناسبک کویند
مثل آنکه در سحاه علامت چند از آن علامت خادی امرضند بتن ناسبک علامات
که مخصوص یک مرض است که چون علامت پیدا شود دلیل کند بر مرض مخصوص
مثل مرض قلب که چون صدای او مختل شود بدون مرض قلب چیز دیگر نیست بین
فیزیک ناات کیف علاماتی که بهواس خمسه معلوم شود اسپکتیان علاماتی که
از چشم بینند مثل اورام و غیره پال پاسیان علاماتی که بالامسه معلوم شود
مثل گرفتن رحم و هم چنین در سحی و مزمن جلد که بالامسه معلوم شود و هم چنین میل
انداختن در مثانه که بالامسه معلوم شود در فانی و باقی بودن حجر کوکسیان
چیزی که با زدن انگشت معلوم شود از قبیل متورم بودن طحال و غیره اکوساتیان
چیزی که با گوش شنوند مثل صدای قلب و صدای مختل ریه و غیره پرو ناستیک
پیش گوئی و پیش کوکفتن حالات مرض است پیش از ظهور آن حالت و هم چنین
انتهای او و دوام او و پیش کو کفته می شود از سبب و علامات و شدت و دوا
و مزاج و بلیه مریض و چون تشخیص مرض دهند و هما نساعت پیش کو کنند این
تشخیص بفراط کویند مرهبک ناتریت آن علاج اندی کاسیان اشاره بمعالجه

استعمال کردن ادویه جایست در مرضی بواسطهٔ فلان حالت مثلا در طبیعت
قبض اشارت است که مسهل دهند کند داندی کاسبا اشارهٔ برخلاف مثل انکه
در فلان مرض اشارتست جیوه دهند لاکن بواسطهٔ انکه مزاج او قبول نمی کند اشارهٔ
برخلافست وهم چنین در ذات الجنب فصد کردن اشارتست لکن اگر صاحب این
مرض ضعیف باشد اشارهٔ برخلافست پروفق لاکیف علاج قبل از بروز مرض مثل
انکه طفلی سرخچه دارد و بواسطهٔ انکه مبادا طفل دیگری سرخچه گیرد انطفل تا مرا
از ان منزل بیرون برند برت تان کوراتیف علاج بجهت دفع کردن مرض بدها
وغیره برت تان سیمپاتیک علاج مرض مثل انکه شخصی مرض سل دارد و بواسطهٔ وجع
خواب نمی رود قدری افیان باو دهند که وجع را کم نموده و خواب رود لکن رفع
مرض نشود تا انکه شخصی استسقاء دارد آب او را بکشند بواسطهٔ انکه مبادا صندق
النفس حاصل شود لکن استسقاء رفع نشود برت تان دارتیک تدبیرات بجهت
حفظ صحت که سد وا باشد خواه در صحت خواه در مرض مثل انکه در روز فلان
غذا خورد یا انکه روی غذا کمی شراب خورد ماین نه تیک با ماین لکه دوائی که
بموضع استعمال کنند مثل چشم دردی که بسولفات زنک مالیدن رفع شود باین
رشه دال دوای عمومی که اندرانی دهند مثل انکه چشم دردی که بواسطهٔ ختا
باشد بدوای موضع خوب نشود مگر بدوای اندرانی بمتا لکتاب بعون الملک
الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه کل امراض منقسم بده باب کرده اند و باب اول او در حمی است و حمی عرض است
و مرض نیست لکن چون در هر مرضی حمی هست بدین واسطه در امراض شمرده اند و
بعضی هر باب گویند لکن بر مبتدئین بهتر است که ده باب دانند تفصیل ده باب
باب اول بدفیور یعنی حمی و این باب مشتمل بر دو فصل است فصل اول در
حمی متصلست که لافیور کنتینیو و فصل دیگر در حمی منفصلست که لافیور ان تره
میتان گویند اما حمی متصل و او نیز بر سه قسم است اول حمی یومی که فیور افیمیر گویند
دویم حمی محرقه که فیور تیفویت گویند سیم حمی که هم راه می رود با تبوران جلدی از
قبیل سرخچه و سرخک که فیور اریپ تیف گویند باب دویم در والدی تیپی لاز
سیه یعنی امراض طاعونی و عمومی که خلق زیاد گیرند و مهلک باشد و بعضی از اینها
وبائی است و بعضی وبائی نیست و اکثری مسری و بعضی بدون مسری است و بعضی از
اول مسری نیست و بعد مسری می شود و از جنس این مرضست وبا و طاعون و محرقه
بعد از خلق و محرقه بواسطهٔ بد خوراکی باب سیم در انفلاماسیون یعنی ورم
و اکثر اینها باحمی است و همیشه در یک موضعست خواه ریه خواه خلق و غیره و در باب
اول و دویم خون فاسد است یعنی نابیست لکن در اینباب خون غلظتی دارد و
حمره نیز از این جنس است باب چهارم در هراژی یعنی نزف الدم مثل سکته و
نفث الدم و رعاف باب پنجم در لفلوکه عبارت از زیاد شدن یکی از ترشحات

بدانست از قبیل بول و عرق و شیر و منی و اسهال و تلغم و صفرا و امثال آن باب
ششم در جلد ربی زی یعنی تاسل ابی و اماس ابی جمع شدن نامائیت است در هر موضع
که سر زاید خواه در ظاهر جلد و خواه در باطن و در رسلو نیز زایت شود باب
هفتم در تالدی نوز یعنی امراض عصبی و امراض عصبی آنست که جهة او مجهول و بی حس
است و لکن وجع زیاد دارد و بی قاعده نیز هست باب هشتم در تالدی کنشو
سیونل یعنی امراض مزاجی مثل نقرس و کوفت و سل و جذام که اینها بدون حمی هستند و
زیاد طول کشند و مزاج را خراب نمایند باب نهم در تالدی ارکنیک یعنی امراض
که در آلات تنفسه بهم رسد از قبیل دماغ قلب معده کبد امثال آن که چون یکی از اعضای
رئیسه ناخوش شود تمام بدن بواسطه او علیل و مضطرب شوند باب دهم
در تالدی اکسیدانته یعنی امراض انفاقیه مانند جرب و کچلی و کزم که اینها امراض انفاقی
هستند تفصیل باب اول فصل اول در فیوز که حمی یومی باشد در فی بی سیان بدانکه
حمی یومی عبارت است از تبی که مدت او یک الی سه یوم باشد و منتهی بسلامت شود
سمتامتا لاذی ابتدا آن لرز خفیف است که کسالت درد کمر و درد پیشانی کی شبها
زبان بی بار لکن بسیار عطش مفرط در بعضی نوع سرعت نبض و سوزش بول در شب
عرق کند و بحران کند ببول ناعرق و رفع شود اتیالاذی زامتلای معده سرما
خوردگی و زیاد تاب بودن زیاد حرکت کردن زیاد بی خوابی زیاد کردن بجماع دی آنا
در اول مشکلست پرونا ستیک دوام ندارد و خوبست بزنان مسهل و سرکه نشا
یا سرکه قلیاب دهند و استراحت کنند و اگر از امتلای معده است قی یا دهند و گاه
نیز از حرکت زیاد حالات تب یومی بهم رسیده ولی تب نیست این نوع حالت را
کورنا نوز گویند و علاج این استراحت کردن و دوفیجان چائی گرم خوردن که عرق کند
و اگر نتواند استراحت کند تمام بدن را با آب سرد شسته که رفع کسالت و خستگی می شود

هیدم

باب اول حمی یومی

فصل دویم در فیوز رمیتوانیت که حمی محرقه باشد و فی بی سیان بدانکه مرض محرقه
مرضیست که همراه می رود با حمی و تا تقرح مخصوص صائم و این بترتیب و نظم پیش
رود لهذا چهار حالت در او مشاهده می توان نمود اول مقدمات او و اینست که
چند روز پیش از مرض افسرده و مهموم و ضعف بدن و مضطرب بودن کمی اشتها
بوش پاش یعنی غلظت دهن و دهن بی مزه و مزاج و کسلی بی تاسان است یعنی نبض
یا بر عکس و این حالت بتفاوتست که در بعضی تا سه روز و در بعضی بیشتر طول
کشد دویم حالت آن و این است یعنی ورود مرض اینست که یک روز صبح که صاحب
از حالات مذکوره برمی خیزد با صداع شدید و سیما متغیر با نهایت بی قوتی و دارش
شاشه یعنی منحرف راه رود مثل مستان و لرز خفیفی عارض شود که یا طول کشد
یا بیاپی عارض شود بعد از آن حمی عارض شود و در بعضی در این حالت رعاف
پیدا شود و در این وقت تا تردد نماید یا بر عکس پوست دارد و چون چند روز
بگذرد سیمای او مثل احمقان شود و بی علامه شود چنانچه ذکر هیچکس نباشد و
از مریض میل زیاد دارد بپشت خوابیدن بحدی که اگر او را بحالت خود بگذارند
تا هشت ساعت بپشت خوابد و چون او را بنشانند دوار و چیزهای غریب بلند
و کوش او صدا کند و صداع تا هشت روز دائما هست و همیشه در میان روم و یقظه است
نبض عریض سریع صلب مطرق جلد گرم چنانچه بدست نادیده لیدیر است دهن بی مزه از دهن
لزج لالان سبوزل یعنی زبان سفید مثل زبانی که امتلای معده است و بی میل است بغذا
و میل بتوع و در بعضی می کند و اما نوع بلغم غلیظ است با صفرا و استفراغ بیشتر
در اطفال شود عطش مفرط شکم حس دار خصوصا در تیکاه است که همیشه
درد است و چون بفشارند غرغر نیز کند و در اینجا اسهال قاعده است اگر حالت
مبض بوده و بعد از چند روز دیگر بنزله دیر شود چنانچه اگر گوش فرای بر او دارد

حمی محرقه

صدای جرشوند و سرفه نیز نماید و میان هفته اول و دویم تغییر زیاد در آلات
بدن بهم رسد مثل احمقانت او زیاد شود که اش توپی گویند و گوش سنگین گردد و دهان
و زمز و خشک دهن و لب نیز قرمز و خشک گردد استسقاء بادی پیدا کند بول کم و
بدبو و بی رسوب و لون او چندان تغییر نکند و بسیار کم اتفاق افتد که در این حالت
بمیرد و در ابتدای هفته دویم دانه های کلی در اعضا پیدا کند خاصه بشکم و سینه
و آن دانها را وذیل گویند یعنی حسبه و در قاعدت که این دانها پیدا شود لکن در بعضی
می شود که ظاهر نشود و وقت زیاد نیز ندارد و چون مرض حدت داشته باشد این
دانه ها سیاه شود و در مواضعی که زیاد عرق کند مثل زیر بغل و کشاله ران و پشت
گوش دانها بهم رسد مرواریدرنگ و در او رطوبت است و آنها را سدامله گویند
یعنی جناب عرق و بفارسی عرق کز گویند و در اواسط هفته دویم علامات هفته اول
حدت بهم رساند مثل حماقت و بی علاقگی و هذیان و اغما خصوصا در شب و با جو
صحبت کند چنانچه کسی بکلمات او را نفهمد چشم قرمز نبض ضعیف بی نظم سریع
چنانچه در بعضی نادفیقه صد و بیست قرعه زند و حمی و هذیان در شب شدت
کند جلد خشک و بی مقبض بسط گردد و زبان خشک و شفاف دارد شود یا مرواد
سیاه رنگ شود و هم چنین لب و دندان نیز بار دار گردد و چون در معده فساد
کند با بودن وجع حس درد نکند استسقای طبلی زیاد شود و تردد باقی ماند و
مدفوع او هیچ نیست مگر رطوبت زرد متعفنی و در بعضی کمی خون دارد و این علامت
بد است و در قاعدت که در این هفته بی اختیار اطلاق کند و بول نمی تواند دفع
کند چنانچه در بعضی با بدمیل اند از ند و عسر النفس پیدا کند بواسطه ورکام پیر و
مرض محرقه زیاد میل داد به تفرج شدن عضوی خواصه مواضعی که در روی او خواهند
از قبیل کفل و ران و غیره در این حالت تا بدمریض را هر سه ساعت یکطرف خوابانند

اگر حجامت کنند یا مشتها اندازند عضو را اسموضع نیز مقرح گردد و مریض همیشه در
جستجوی چیز مرهوی است که بفرانسه کرف لاری گویند و چون مرض شدت کند و تشنگی
هیچ دست متحرک گردد که بفرانسه سوب ساد دندان گویند و ناخوش با آزیته زیاد دارد
که عبارت از قلق اضطراب باشد یا برعکس و در بعضی آزیته بحدیست که خود را می کشند
بدین طریق که اگر در جای مرتفعی منازل او باشد خود را پایین افکند می شود که در سیزده
یا چهاردهم ناخوشی بمیرند و تا ایام ناخوشی تا پونزده یا شانزده روز است و در بعضی تا
بیست و بیست دو روز طول کشد اوقات تناقص کند اما حالت سیم حالت دکلم است
که عبارت از نقص مرض است و اینست که چون مرض بغایت منتهی شود تمام علامات کم
شود باین طور که نشان مجرب بنگی سیمای مریضست که هیئت احمقی را خلع کند کم شدن
اغما نیز علامت خوبیست و علامت نزدیکتر شدن دیدن خود مریض است بطرفین و علامت
بنگی دیگر روشنائی چشم نرم شدن زبان مرطب شدن دهن با نظام شدن نبض اگر
بهم ضعیف است کم شدن تردد نرم شدن جلد آرام شدن نقرس زیاد شدن اشتها
زیاد شدن بول ریختن بول آن که در سینه شکم بود اما حالت چهارم حالت کم و اله
مالنرا مند که عبارت از نقاهت باشد و در اینجا ادریست پرهیز نمایند و در این
حالت چند چیز پیدا شود و چند چیز باقی ماند ریختن مو و اماس در پا و شکم
و ماندن اوذیلی عقل و بی قوتی سامعه می شود که در یک عضو فقرا پیدا شود
خواصه در اطفال که در دهن ایشان گیرد و بمیرند و در بزرگان بیشتر در نصف پا بهم
رسد و می شود که قدر ذات دهن متورم شود و در قاعدت که در این حالت مریض
زیاد ضعیف شود لکن در بعضی بعکس شود چنانچه مردمانی که ضعیف بوده اند بعد
از رفع محرقه فربه شوند و بعد از رفع محرقه زیاد می شود که شخص حریص بجماع شود
و همیشه احتلام دست دهد و هرگاه مرض رو ببدی گذارد و بعافیت منتهی نشود

اینعلامات بظاهور رسد نبض ضعیف شود بمثل خالهٔ چنانچه از زیادی ضعف
قرحه ادرامی توان شمرد جلد خشک تر گردد تا آنکه عرق کند که اعرق سود و لوح باشد
و لکهای سیاه در اعضا نمایان شود و او را بفرانسه په لستی گویند اغما زیاد شود نفس کشیدن
بطریقی شود که در دود دقیقه نفس نکشد بعد بیاپی نفس زند زبان دراز کلفت در
وقت بیرون آوردن با لرزش با مرا و سیاه رنگ و همچنین لب و دندان با سیاهی
دارد و دزهای زیاد که عبارت از غبار باشد به سر بن حسید و بره دماغ در وقت
نفس کشیدن حرکت کند و در بعضی اوقات حالت تشنجی پیدا کند که عبارت از کمان
کشی باشد خواصه اگر جوان و اگر اطفال باشند کما لبنیک پیدا کند که عبارت در دمد
اعضا باشد و حمره در بعضی پیدا شود خواصه در صورت و یا در بنل ریم بهم رسد
بسیار می شود که در هفته سیم که حالت نقاهت است چنان پندارند که مرض رفع شد
و بسا می شود که یک دفعه شکم ورم کرده وجع کبد و استفراغ نموده بمیرد و این بدان جهت
است که تقرح امعاء زیاد تر شده تا بحدی که دوده را سوراخ نموده و اطبا آن در قضا
شکم ریخته و زرده شفاف متورم شده می کشد و باید دانست که مرض محرقه شد اختلاف
صورت دارد که معلوم شود از نبض و از علامات دیگر اول صورت دوم که بفرانسه لفر
امفلاماتوا گویند و این صورت پیدا شود در ابدان جوانان و با قوتان و وقتی او
معلوم می شود از عظم نبض و حمرت صورت و چشم و صداع شدید و در قاعدات
که این علامات در هفته دویم نایاب شود دویم صورت بی قوتی که لفرم انا کیسی گویند
و این صورت هویدا شود در ابدان ضعیف بی قوت و این هزال بدن با طبعیت یا بواسطه
ناخوشی چنین شود و بیشتر این حالت نتیجه حالت اولست بدین معنی که می شود که یا
بعد از حالت اول این حالت عارض شود و این نتیجه است تا آنکه در ابتدا این صورت
ظاهر شود علامات زیادی می شود از علامات عصبی که عبارت از هذیان و متحرک شدن

اوطار و تشنج اعضا و تمدد اعصاب ضعیف نبض و دندان قرحه و افتادن و زدن اخلاج عضلات
صورت که از این علامات معلوم شود که صورت بی قوتی است سیم صورت بی قوتی و
ضعف زیاد است که لفرم ادینامیک گویند و این صورت نیز یا نتیجه مرتبه دوم است یا
از ابتدا است علامات او پیدا می شود از ضعف بسیار و بی قوتی بدن و خفاف صورت
و اغما و حث البول اطلاق نمودن بی اختیار غبار زیاد در محرمین سیاهی زبان بعض
نفس ظاهر شدن لکهای سیاه در اعضا و در محرقه می شود که یکی از این صورت را هم
نرسد و گاهی محرقه نیز همراه می رود با مرقان که او را فیوری فدایلت اگر تیت گویند
یعنی ترکیب محرقه با یرقان و در این جا مهلک است اما تومی پیالازی یعنی تغییر الانی که
بواسطه تشریح کردن صاحب مرض مشخص شود و تغییر الات در این مرض مخصوص فنا
امعا است خواصه در دوده دتا که انتهای دوده صائم باشد و ایلست که پولاک دیار
که عبارت از آن قدرهای پوست بلغم صائمست متقرح شوند آن قدرهای مخصوص
هستند بدین طریق که با قدرهای دوده های دیگر تفاوت دارند زیرا که هر چند از
قدرها با هم جمع شده شکل بادامی پیدا کرده این قدرها مخصوص صائم و اسنا
عشر هستند و در ابتدا این مرض در این قدرها که ورم ظاهر شده و رنگ ایشان کلی
سرخی و پوست بلغمی که در روی ایشان است نرم شود و چند نقطه خاکستری در روی
پوست بلغم ظاهر شود که شبکه مانند شود که پلاک رتیکله گویند یعنی مشبک و در ابتدا
هفته دویم و ورم زیاد و نرمی پوست بلغم نیز زیاد شود و رنگ کلی او مبدل بخاکستری
شود و در آن وقت شبکه مانند کم تر نماید و از روز نهم تا دوازدهم تمام متقرح شوند
و این تقرح در قاعدات که تنها تا پوست بلغم و در زیر پوست بلغم تا سلول را فرا گیرد
و در بعضی اوقات تا عضله نیز متقرح شود و چون از این حد تجاوز کند مهلک است و
چون تقرح نزدیک شفا رسد طبیعت اسود را خراشیده کرده و نگذارد بشفا

بسفاق برسد و در بعضی اوقات طبیعت قوه مستقل کردن ندارد و سفاق متورم شده
و می کشد و از روز بیست و یکم تا روز بیست و هشتم مرض بهرج بهبودی حاصل کند
لکن اثر آن موضع مجروح بکلی باد امی و خاکستری رنگ نماند که دیگران رنگ را مانند زدخانه
اگر بعد از ده سال آن شخص را تشریح کنند آن قدحها را بهمان رنگ ملاحظه نمایند و دیگر
تغیر یافته شود در طحال چنانچه طحال متورم و لین و براز خولنست و دیگر کلان زن رنگ
که عبارت از کلوله های سفاق باشد متورم و ورم و در بعضی خراب کرده و دیگر رقت خون
و فاقرا یای حلقوم است و می شود که ریه فاقرا یا گرفته و در بعضی کندیده باشد و در بعضی
مرهر براز خولنست اما ایتالاری یکی از جهات محرقه لبسته است بشهرهای که جمعیت در او
زیاد است که بواسطه ازدحام زیاد هوای متعفن شده باعث محرقه شود دویم بواسطه آبی
سیم بواسطه ناسر تال ژریک یعنی بواسطه تغیر مکان مثلا اشخاصی که امکنه ایشان در کوهستان
است چون در شهر رسند در چند وقت بعد محرقه گیرند زیرا که هوای کوهستان با شهر
تفاوت دارد چهارم بواسطه غم و غصه زیاد خوردن پنجم بواسطه زیاد خوردن غذا
و همچنین رداءت غذا نیز باعث محرقه شود چنانچه در زمان محاصره محرقه زیاد شود ششم
بواسطه هوای متعفن که سبب مرداد و غیره باشد و سبب سلاقخانه و دباغ خانه که در
شهر نیز همین احوال دارد هفتم بواسطه اقتضای سن مثل آنکه از پانزده سالگی تا بیست
سالگی مستعد این مرضست و زیاد تا یاب است که کسی دو دفعه محرقه گیرد و زن البته نیز
محرقه نگیرد و مرض محرقه مسری نیست لکن چون چند نفر از صاحبان این مرض را در منزلی جمع کنند
مسری شود دی تا ستک در چند نفر بواسطه علامات و زیادتی ایشان تشخیص دادن او زیرا که
حمی دائمیست و رفاف شود و اعور و با وجع و غراغر است و طحال متورم و دوارش سر هیذیان
دانه های کلی در سر بدن صدای حفرد ریه ماس طحال نرف الدم امعا و از این علامات
مذکوره اسان تشخیص داده شود و مرض محرقه می تواند مشتبه شود با حمی روی و این در چند

روز

روز معلوم شود و هم چنین مشتبه شود با سرخک و سرخجه و امطلای معده و تا دردم سفاق
و تا خوشی کلیه یا سرسام که چون در سرسام حرف و نیم بیان خواهد شد پس و تا پستیک در حمی
محرقه یقینا پیش گوئی توان کرد لکن بعمومی چندی می توان گفت مثلا در اطفال تا پانزده سال
اگر محرقه گیرند بهتر از سایر اسنان است و هم چنین در مردمان موطن آن شهر بهتر است تا غریب
شخصیکه غریب و ولایت باشد و سبب محرقه اگر بواسطه غم و غصه باشد می توان گفت که کشنده است
و اگر مفدمات مرض نیز زیاد طول کشد پیش گو بد است و چون صورت ناگهی با صورت
اذامانیک بهم رسد پیش گو بد است پیش گو بواسطه علامات هذیان علامت بد است اطلاق
بی اختیار نیز بد است متحرک شدن اوطار مرج دست نشان بد است اغما شدید علامت بد است
خون بودن در ملفوع خبر از مرگ دهد و چون محرقه ترکیب با مرض دیگر شود نیز بد است مخاطره
چون با ذات الریه ترکیب شود با دسرخ نیز علامت بد است فاقرا یای دهن نیز نشان مرگ
است و چون روده سوراخ شود قطعا می کشد و اگر جهت محرقه بواسطه آبی دمیک باشد
پیش گوئی او نیز موافق آبی دمیک است لاکن می توان گفت که در آبی دمیک محرقه مرگ زیاد است
و چون مسری شود پیش گو بد است و تا ممکن اول تا بیدا دانست که بسیاری شود محرقه
بدون دوا و غذا رفع شود اما علاج بسیاری از حکمای فرنگ تا در ابتدای این مرض خون
گرفته اند و این بد است هر چند رفشده و بحرحی دیگر با ابتدا مبتی و مسهل استعمال کرده
اند آن نیز مفید نیفتاده لکن علاجی که بتجربه رسیده اینست و در اعلاج دوا اشارت
اول آنکه رفع فساد خون کند و مزاج را قوت دهند دویم آنکه کاری کند که علامات عصبی
که شدید است رفع کند از قبیل هذیان و غیره تدبیر اشاره اول ابتدای آنکه مزاج مریض
بزرگ باشد و جمعیت زیاد در آن منزل نباشد و کوی آن اطاق زیاده از پنجاه و پنج
درجه نباشد رخت و لباس را از زیاد تغییر دهند و لحاف زیاد در رو نه اندازند
غذا آب گوشت ضعیفی از قبیل آبگوشت مرغ باو دهند و آب شامپین باو دهند

قدر که میل دارد و چون بجهت آب کشانیدن مریض ممانعت نمایند قدری لعاب خطمی یا
اسفرزه یا ماء الشعیر یا لعاب بهدانه و از این قبیل مخلوط آب نموده بدهند و اگر مرض
شدت نداشته و تردد نیز شدید نیست آب لیمو شیرین یا سیب بجه می توان داد و چون
مریض بعض کند و زبان پاک شود حریره دهند و شوربا نیز مفید است و چون گوشت
دهند ابتداء گوشت جوجه و کبک و گوشت آهو بره باو دهند و چون ضعف زیاد داشته
باشد شراب خوب بکی دهند اما چون کزاز یا سرسام باشد بدین علامات که حمرت لون و چشم
و حرارت بدن می توان یک فصد کند یا زالو در پشت گوش اندازند و دندان دون
ترشی معدنی دهند و اگر بدن زیاد بی قوت و نبض ضعیف است در این جا سنبل الطیب
رومی و کافور و مشک و از قبیل او استعمال کنند و چون در شاقص مرض ضعیفی زیاد
باشد دواهای تلخ از قبیل حنظل یا اوسنطین و پوست کنه کند و غیره با شراب دهند
اما تدبیر اشاره دویم که باید کاری کند که علامات مضر طبیعت را کم کند ابتداء رفع
هذیان را کند بدین طریق که اگر هذیان بواسطه یبوست مزاج باشد اما له نمایند یا
نمک فرنگی یا روغن کرچک و اگر بواسطه کزاز یا است طلا یا ریخ در پیشانی یا زالو
در پشت گوش اندازند و دیگر کم نمودن اضاء است و علاج او صبات کنند و بجهت نزله
مربا بیکار دهند و اگر ذات الریه باشد فصد نمایند و دندان را کافور دهند و بجهت
رفع فرچه دندان مسک دهند و اگر دغاف زیاد باشد یخ در پیشانی بندند و اگر
رفع نشود آب سرد با سرکه و زاج تنشق کنند و پشت گردن تیر آب سرد ریزند و خصیتین را
با آب سرد بشویند و چون از اینها نیز رفع نگردد باید تهیه کنند با اسباب قبر و چون
وجع شکم باشد ضماد از تخم بزرک و تخم کتان کنند و چون اسهال مخوف باشد صعلب
با زاج دهند و دغال نیز مفید است و چون از اینها نشود شکر سرب دهند کاماله را
بزرک و صعلب کنند و چون اسهال دموی باشد یخ در شکم گذارند و هم چنین اماله از

یخ کنند و یخ نیز بخورد و اماله از شکر سرب نیز نافعست بجهت رفع استسقای طبلی دغال
دهند و چون رفع نگردد با ابدوزک فرنگی هوای او را باید خارج نمود بجهت رفع حبس
البول باید میل اندازند و بجهت ورم قدم پرانیس زالو و ضماد بزرک اندازند و چون موضع
نزدیک بجرح و حشدن گردد بواسطه خوابیدن زیاد بروی آن موضع اهمه ضعفا با ابکافور
و سرکه سرب شوینند و اگر زخم شده باشد ذره تخم باکافور بطور مرهم اندازند
و بجهت رفع حرارت جلد سرکه با آب سرد مقابل مخلوط نموده بفاصله دو ساعت
تمام بدن را بشویند **فصل سیم** در فیوداوت نیف یا اکسانتم یعنی حمی که
همراه می رود با بسوزات جلدی از قبیل سرخچه و غیره و بی نی سنا بدانکه این حمی حمی
دائمیست و اکثر اوقات نیز عمومی و مسریست و این حمی تشخیص داده می شود از بسوزات
مختلفی که در جلد ظاهر شود و هم راه رود همیشه با نزله پوست بلغم چنانچه در
حمی اثک از چشم ریزد و بی غارض شود و زکام نیز حاصل گردد و هم چنین اسهال
امعا و اینها همه بواسطه نزله شدن پوست بلغمست و قال این فصل است روزل که سرخچه
باشد و اشکلاتین که سرخک باشد و دوری ال که ابله باشد و دوری ایلید که عبارت از
ابله باشد که چون ابله بکوبند دوباره عود کند و کسین که ابله کاوی باشد و ارتیکل
که عبارت از نشان ابل باشد و آن دانه هائیست که در شب بروز کند و خارش
زیاد دارد و اری تین که عبارت از سرخی یک موضعی باشد که بواسطه حرارت آفتاب
یا آتش بظاهر رسد و اردی پل که عبارت از حمره باشد **فصل** در روزل
یعنی سرخچه و بی نی سنا بدانکه سرخچه از جمله حمیات بسوزات است و شناخته شود
بواسطه لکهای کوچک قرمز غیر منتظم که در همه جلد بظهور رسد و در قاعده است
که هم راه رود با نزله پوست بلغم و پوست بلغم پیش از جلد در او سرخچه نمایان شود
چنانچه در این حال اثک از چشم ریزد و نزله دیده شود و سرخچه با قاعده است یا بی قاعده

سرخچه

وبی قاعده او آنست که یا سیاه شود پیش از آنکه دو جلد بروز بکند یا بکشد و بر سر جمع
سه وقت قرار داده اند ابتداء وقت حمی تا وقتی که سرچه ظاهر شود دوم وقتی است
که سرچه بظاهر و رسد سیم وقتیست که آن لکه ها می ریزد اما علامت اول وقت دو
دو روز قبل از مرض خشکی و کساکت عارض شود و این حالت در بعضی دو یا سه اکثری
تا پنج روز طول کشد و بعد حمی عارض شود و در آن حال اشک از چشم بریزد و در
بعضی پیش از حمی لرز کنند و این حمی متصلست و هم زاه می رود با خشکی و گرمی جلد و
صداع شدید و سرفه خشک پی در پی و ضیق النفس و تنگی سینه باین معنی که چنان احساس
کنند که گویا سینه او را با چوب بسته اند و طرفهای چون در پرده ملتحم مطلی و قرمز و اشک
زیاد ریزد و میل زیاد بعطسه نمودن دارد و زبان پهن سفید و تر و در بعضی میل
بقی دارند و در قاعدست که طبیعت قبض باشد و پیش از آنکه سرچه بروز کند تشنج
هم رسد و چون ظاهر گردد تشنج رفع شود اما وقت دویم در قاعده چهار روز از
این حالات گذشته بعد از پنج روز در این ما بین سرچه بروز کند و آن لکه ها
قرمز رنگ و فاصله دار و مدور و شکل و جزع را مالک دارد و میان هر لکه یک موئی
نمایان است و بروز این لکه ها ابتدا در صورت است و این یک روز طول کشد بعد در
گردن و سینه و شکم و بعد اطراف و در پخش نیز اول از صورت ریزد بعد جاهای
دیگر و این لکه ها در روز سیم خوش رنگ شود و چون دست در روی آن لکه ها گذارند
سفید شود و فاصله دو لکه جلد سفید است و کام نرم و سخت نیز همین طریقست
و باین جهت عسر البلع پیدا کند چنانچه ابن من را بعسرت فرو برد و حمی هم قبل از
بروز بسور و هم بعد از بروز بسور هم زاه می رود و چون در همه بدن بسورات ظاهر
گردد حمی تمام شود و در قاعدست که درد کلو باشد و صدا گرفته شود و گوش درد
کند و در این وقت سرفه خشن و سینه بسته بهتر شود و رنگ بسورات در هفتم و هشت

روز تمام شود و چون لکه ها بی رنگ شود حدت او کم شود باین طور که علامات و حمی نیز
کم شود اما وقت سیم و این وقت ناقص مرضست که در آن وقت تمام علامات کم
شود بدین طریق که خشکی و گرمی جلد برطرف شده و بی دردهای سرچه مثل سبوس ریزد
و گاهی می شود که آن ریخته ها معلوم نمی شود و در قاعدست که بعد از پنج روز از عارض
شدن لکه ها گذشته بریزد و در این حال بتب هیچ نیست و جلد نرم و آب دار گردد و بسور
تمام شود سرفه کم گردد و بلغمی که خارج شود خلط دارد و غلیظست مدت و شکل و
مدت این مرض پونزده الی بیست روزست و در قاعدست که ناخوشی بعافیت منتهی
شود اما چون مرض دیگر ترکیب شود لئیم است و سرچه ناچند مرض دیگر ترکیب شود
اول زیاد ترکیب می شود با ورم چشم که ریم از او آید دویم با ورم عضب الرئه در آنجا
گردد و شاخ می شود سیم با ذات الریه و در این جا مهلکست چهارم با حناق پنجم
با فالج نقرا یای لپ که از اذن آن باشد و زیاد می شود بعد از رفع مرض و سلد دارد در
می شود و ورم ملتحمه بماند با ورم گوش و بسیار می شود بعد از سرچه خنازیر پیدا شود
نام مرض سل اما روز زوال ترمال یعنی سرچه که از حد و قواعد خود بیرون برود بدانکه چون
سرچه شدید باشد علامات و رفتار او بر عکس اینها که مذکور شد گردد بدین طور
که مقدمات او زیاد طول کشد و همراه می رود مقدمات با هذیان و تشنج و قی و درد
در غاف مکرر او بسورات کم ظاهر شود مثل اینکه می شود در صورت تنها چند لکه
ظاهر شود و ناتمامست بدین معنی که مثلا یکدست و سرچه و دست دیگر ندارد و
در بعضی اوقات در آن لکه ها طاول کوچکی هم رسد که شبیه بسورا باشد و در اکثری
آن لکه ها سیاه شود یا سفش رنگ گردد و چون علامات لکه ها بنهایت رسد در آن می
شود لکه ها مفقود شوند خاصه در وقتیکه برودت بانقضا رسد و اگر چنین گردد
دردیه و گبد ریزد و مهلکست و گاهی سرچه هست بدون آنکه مرئی شود چنانچه

چنانچه علامات او ظاهر شود و لکهها ناپدید باشد و این در وقتیست که سرخجه
عموم دارد اینا لاتری این مرض هم اسپرادیک باشد هم ابی دمیک لکن در قاعده
است که ابی دمیک باشد خاصه در فصل بهار و چون این مرض مسریست می تواند
جهة او بواسطه سرایت باشد و سرخجه در حالت ریختن زیاد مسریست و در هر سنی
می توان سرخجه گرفت چنانچه در چهلسالگی نیز میسر است بشرطیکه نگرفته باشد زیرا
که بسیار نادر است کسی دو دفعه سرخجه گیرد لکن در قاعده است که در سن طفولیت
سرخجه گیرند دی آسانست تشخیص این مرض اگر عمو داشته باشد آسان است و الا گاهی مشکل
است زیرا که علامات او با نزله و دیه مشابهت دارد و بهتر است که چون سرخجه عموم ندارد
و این علامات در طفلی بظهور رسد چنین گویند که دور نیست سرخجه دارد پس
باستیناف در سرخجه تنها با قاعده چندان بد نیست لکن چون ترکیب با مرضی شود
قدری تشویش است و اگر هم نتیجه او بماند از قبیل سل و غیره بد است و پیش گوئی
سرخجه مختلف است و بواسطه ابی دمیک می توان پیش گوئی کرد زیرا که مکوفت ابی دمیک
خوبست و در یک وقت بد است اما در چند جا می توان حکم بدی او کرد مثلا زنی
که وضع حمل دارد چون سرخجه گیرد بد است پیرمرد گیرد بد است طفل زیاد صغیر
گیرد بد است بد است بر کسیکه سینه او تنگست پیش گو بد است در وقتیکه مقدمات
او زیاد طول کشیده باشد و در وقتیکه هذیان گوید تا انتهال داشته باشد
بد است در وقتیکه زیاد دغاف شود و بد است در وقتیکه بواسطه برودت سرخجه
میل بباطن کند و بد است در وقتیکه سرخجه تمام شود و حمی باقی باشد و این علامت
سلست بر تمام چون سرخجه بقاعده باشد و شدت نکند و رفتار او موافق
قاعده باشد او را بحال خود گذارند و معالجه اینست که تا خوشتر در استرخاء دارند
و پرهیز دهند و او را حفظ کنند از برودت و روشنائی که چشم را مناذی کند و

باد دهند چیزهای ملایم از قبیل تخم خطمی و لعاب خطمی و صعلب و غیره و چند
حقنه لین کنند از گل خطمی و غیره و در نقاهت زیاد بنا بدان را از برودت و هوای
بد محفوظ دارند خاصه تا هشت روز و چون مریض خواهد بیرون آید بهتر است
باین مسهل خفیفی باو دهند و بعد او را حمام فرستند و چون ابله بواسطه برودت یا غیره
میل بباطن کند خردل سیاه در جلد چسبانند یا با آب گرم جلد را بشویند که جلد
و مرشده سرخجه میل بظاهر کند و در آن زمان دهند خاصه است اما تاک که
زکه تشاد در باشد و بجهة حفظ صحت چشم که نرسند مبادا چشم که نرسند مبادا
چشم بگیرد این نسخه را بکار برند بگیرند گلاب ۱۲ مثقال دارا شکنه نیم کند
حل نموده روز دو سه دفعه چشم را بشویند و بهتر است که دو قطره از آن مذکور را
در چشم چکانند مبادا اگر شود فصل در اشکلاین یعنی سرخک و فی سرخک
فی بیان بدانکه سرخک نیز از جمله حمیات بثوریه است و شناخته می شود بواسطه لون
ارغوانی او که تمام سطح بدن باین رنگ پوشیده می شود و این مرض همراه می رود همیشه
با درد گلو و از ابتدای سرخک تا انتهای او نیز همین وقت است وقت اول ابتداء او است
که عارض می شود در این وقت درد گلو و درد سر و این درد گلو و صداع مقدم
از حمی است و تهوع زیاد و درد بعضی می کند و یبوست مزاج حرارت مفرط در
اعضا حمرت جلد پیش از بروز سرخک و در بعضی درد گلو و درد اطراف بینی
بهم رسد و رعاف نیز در اکثری شود و اینها علامات می هستند که خبر می دهند از
بروز سرخک و می شود که یک مرتبه سرخک نیز بروز کند بدون وقت مقدمات
وقت دویم بعد از مقدمات که طول او یک روز است یک دفعه جمیع جلد بدن را
لکه های قرمزی شود که ترکیب ایشان بمثل نقطه کوچک است که متصل باشند و در
بعضی چنان متصل شود که جمیع یکی بنماید چندان طول نمی کشد که قرمزی ایشان

زیادتر می‌شود و در این حالت جلد خشن و ناسوزش و نادردناست و صورت
و اطراف بهیج بهم بهم رسانند درد کلوز زیادتر شود زبان که در اول تر و سفید بود
در این حال خشک و قرمز شود و حلقوم و کام متورم شود و لوزتین و لحاظ نیز متورم
گردد و در بعضی بطریقی متورم گردد که پهن شده است و پوست بلغمی که این مواضع را
پوشیده حمرتی بهم رساند سینه بریک زدشک او از گرفته گردد عضلات گردن بتشنج
و تاوج شود کندله های لین فاتنک زیر چانه و گردن متورم شود چشم قرمز و تاوج
گوش نیز درد گیرد و خواب رود لکن با قلق و اضطراب و سر فرو زکام بلغمی نادر است
و حمی در این حالت تر از سرخچه طول کشد و بعد از بروز سرخک نیز نادر است و
قلت بول اگرچه مرض شدید نباشد لکن دلیلست بر استسقاء وقت هیجدهم روز
بعد از ظاهر شدن لبوزات رنگ ایشان کاهی شود و در ششم و هفتم روز ابتدا
های لبوزات بریزد و ابتدا از صورت و گردن و سینه ریزد و بطور و رنگهای
پهن ریزد نه مثل سرخچه و آبی در دهنهای زبان ریخته و زبان قرمز ماند و سلولهای
زبان برآمده شود و در این حالت زبان حس دار گردد با این معنی که باندک هوائی
یا بغذائی وجع کند و درد کلو بتانی کم شود چنانچه بعد از رفع حمی نیز کمی درد کلو
باقیست و کاهی سرخک هست بدون آنکه مرئی شود چنانچه علامات او ظاهر شود
و لکهنا ناپدید است و این در وقتیست که سرخک عموم دارد و در بعضی رفتار او
بخلاف این شود و این علامات بدانست بدین طریق که ابتداء لوزه طول کشد و حمی
مفرط و محرق هذیان و اغماء و تردد و درد کلوی شدید درد مفاصل
عموم رفاف مگر چنانچه در بعضی ده روز قبل از بروز مرض رفاف شود و پیدا
نیامدن سرخک با آنکه بروز کند لکن در یک موضع باشد تا آنکه رنگ او زرد
یا سفش شود و اماش در زیر جلد بهم رسد زیاد شدن علامات عصبی

از

از قبیل هذیان و اغماء و در چند نفر عسر التنفس بهم رسد زبان خشک و با تبریا
بول و اسهال در بعضی آمیخته با خونست و در بعضی در جلد پیشی بهم رسد
و این حالات خبر از مرگ می‌دهد کم یکی کاسیا یعنی ترکیب شدن این مرض با مرض
دیگر اول ترکیب می‌شود با فانقریای دهن و در بعضی فانقریا در مری بهم رسد
و در بل ریم در لوزتین بهم رسد و کندله های گردن بزرگ شود و بدین جهت خناق
بهم رسد و بسا می‌شود که در انتهای این مرض استسقاء لحمی حاصل شود و بول صاحب
این حالات را اگر بپزند مثل سفیده تخم بسته گردد اما لاذی جهت این مرض بواسطه
آبی میکشت و سرایت است دی ناستیک تشخیص این مرض زیاد مشتبه با سرخچه
شود لکن در این جا درد کلو زیاد شدید است و در سرخچه کم بود ناسک سرخک
اگر خفیف باشد بد نیست و چون یکی از علامات بد بهم رسد تدریجا شویش است
و اگر با یکی از امراض ترکیب شود بد است و نتیجه او که عبارت از فانقریای خناق
و درد کلو و استسقاء است اگر نماند بد است و چون رفتار او نیز خلاف قاعده شود
مثلا لکهای سیاه بهم رسد تا غره مهلکست و در دندان صفاق پیش کو بهتر است
تا اسنان کبار تر تا آن در این جا باید کاری نمود که رفتار مرض بقاعده نماند
بدین تدبیرات که مریض را بهوای معتدل نگاه دارند و بجهت پوشیدن او چیزهای
سرد هند از قبیل مرب زدشک و از چیزهای ملین غرغره کنند از قبیل صعلب
خطمی امثال آن و بجهت رفع اضطراب طفل خردل بساق کف پا ضماد نمایند بجهت
رفع وجع کلوز الواند زند و ضماد مضر است بجهت رفع حرارت جلد جلد را با
آب سرد و سرکه بشویند و چون در این مرض حس سنگینی در فم معده ظاهر شود
بجهت رفع او چند زالو در فم معده اندازند تا ضماد خردل کنند با آب کرم زیرا
یا چسکشی را در آب گرم داغ کرده در فم معده گذارند و باید در نقاهت مریض را

آبله

زیاد حفظ کنند مبادا بر ورود در او تاثیر کند والا مرض نکث نماید فصل
در وبای آبله یعنی آبله وفی آنی سیبا بذا که آبله نیز از جمله حیات بسوزان است و خود
او شناخته می شود بظاهر شدن بسوزانی که بشکل ناف هستند بواسطهٔ کوزی که
در میان ایشان است واقع شده و رطوبت در جوف اوست که آن رطوبت مبدل
بریم گردد و بعد خشک و سخت شود و هم زاه می رود بانتهای ذاماس صورت و اطراف
و برای آبله چهار وقت است وقت اول وقتیست که آبله در بدن تکون دارد یعنی
در باطنست و هنوز بروز نکرده و مقدمات او که آبله نکوفته است یک هفته الی
پانزده روز طول کشد و اگر آبله را بطور حکمت کوفته باشند دو روز الی شش روز
طول اوست علامات ابتدا هم خوردن احوال بی میلی بغذا تهوع و در بعضی می
شود درد کمر شدید کسالت حسی طبیعت قبض زبان ناپاک نقطه ها او
نمایان در بعضی کمی درد کلوانات ریختن از چشم عرق کردن اضطراب و هذیان
و تشنج خاصه اطفال را و این علامات در بعضی چنان شدت بهم رسانند که پیش از
بروز بسوزان می کشد وقت دویم بروز آبله است که بعد از مقدمات آبله بروز کند
و بروز او بدو طریقست که یا آنکه اول در صورت پیدا شد و کم کم بدن را فرو گیرد
یا آنکه یکدفعه در جمیع بدن ظهور کند و این لکهائی هستند شبیه بسرخچه که در
روز اول صاف و در روز دویم برآمده و سخت شود و در روز چهارم آب در
او بهم رسد و مروارید رنگ شود و در هر یک از بسوزات کوزی نمایان شود که شبیه
بناف گردد و میان این آبلها مثل انار پرده پرده هستند و بانتهای دو روز چهارم
یا در روز پنجم هر آبله دایره سرخ بهم رسانند و در بعضی آبله ها بطوری زیاد
شوند که از زیادتی یکی نماند و این را اول کمفلوان گویند یعنی آبله داخلی و در
این حالت در بعضی پلک چشم بطوری ورم کند که چشم باز نشود و مخرین بطوری

گرفته

گرفته گردد که ضیق النفس حاصل گردد و لبها نیز بترک گردد و دندان زان دهن
یا حلقوم نیز پر از آبله شود چنانچه عسر البلع حاصل شود و پرده ملتحمه نیز از اندرون
آبله گیرد و چون آبله تمام بروز کرد حمی کم تر شود و وقت سیم وقت چرک شدن آبلهاست
که در آبله بود و این حالت در روز هفتم است که ابتدا آبله زهر خفی عارض شده حمی مکرر
عرق کند درد سر و درد کمر و ضیق النفس زیاد شود و اضطراب هذیان نیز زیاد
گردد کثرت بذاق حرارت و اماس صورت و اطراف و در این حال صورت زیاد درشت
شود و از روز هفتم تا ششم آن ماهیت آبلها تمام چرک شود و در این حالت قدری
بیهوشی زیرا که اگر عروق جاذبه از این ریم چیزی بالای نایه نرسانند بهم هلاک
وقت چهارم خشک شدن آبلهاست که بعد از اتمام ریم شدن خشک شود و کوله
بندد و در این حال صورت مثل صورت عاریه شود و یک بوی متعفن مخصوصی از
مریض خارج شود و حس خارش در جمیع بدن بهم رسد و آن کوله ها ریخته و در
ناحیه کوله نازک بندد و بعد از افتادن اثر او اگر بر دست باو خورد بنفش و لاله
گون گردد و در این حال آبلهای سهال نامی بهم رسد بدین معنی که بهیچ دوا سد
نشود و بسیار می شود که بواسطهٔ این سهال ضعف بلیه بهم رسیده و آخر الامر بکشد
تا آنکه می شود پیش از سهال بواسطهٔ زیادی ریم بمیرد بجهات مذکوره و در این حال
به تشنج و اغما بمیرد و در بعضی مرض چندان شدید نیست و می کشد و این جهت
مجهولست و ذی ال اوتال یعنی آبله بی قاعده بدانکه نادر نیست که آبله در نصف فانی
شود بدین معنی که آبله با انتها نرسیده قدری رطوبت که در او رسد تمام شود و
این نوع حالت آبله را او رته گویند تا آنکه آبله که باید برآمده باشد صاف می ماند
و ماء رطوبت خون سیاه در او دوانده و بنفش رنگ شود و این بواسطهٔ رفت خون است
که چون خون رفت پیدا کند از عروق نشر کرده و در آبله ریزد و این رنگ شود و

اینرنگ شود و این مهلکست و چون با رعاف و اسهال دموی یا بول الدم هم راه بود
او را دوری ال امزاری گویند و حمی در این جا دائمیست نه آنکه مکرر شود و در این
حالت زیاد می شود که بسوزات نافض شوند یعنی چون در نصف شب تمام شوند و
چون بسوزات نافض شوند و حمی شدید باشد علامت مرگست و از این علامات دو
قاعدهاست که در دهم روز بمیرد و در بعضی میشود که تمام علامات از قبیل درد کمر و
حمی شدید و غیره ظاهر شود و بسوزات بروز نکند کم بینی کاب بنا انچه در قاعدهاست
اینست که ترکیب با ورم آلات غذا شود از قبیل مرزان کلو معده امعا و در بعضی
ترکیب با ورم روده قولون شود که موسوم بنا دنا حاصل شود و در بعضی ترکیب با ورم
ریه شود و در اکثری تا نفر ایای با مرزان اکرو لارنیکس حاصل شود نتیجه این مرض
ورم مزمن کوش و ماندن مرض در امعا از قبیل اسهال و سوء الهضم و ناخوشی جلد
از قبیل دنبل ریم که فرو کنسل گویند تا باقی ماندن بسور در ملتحمه چشم و گرانین که
عبارتست از ورم قرنیه باشد یا پیدا شدن دنبل ریم در سر مفصلها اتیا لاژی جنبه
این مرض نایست مگر منزی بودن که خواه بواسطه ریم و خواه بواسطه هوا باشد و در هر
سنی از استان نهم رسد اگرچه طفل در رحم مادر باشد و گاهی نیز چنانا نافاق افتد که
مادر نگرفته طفل در رحم ابله گیرد و گاهی می شود که این مرض وراثتی است بدین معنی
که یک طفل گیرد و سرایت نیز نداشته باشد و ابی دمیک نیز هست و در هر بضلا ابی
دمیک می شود لاکن قاعده است که در بها رشود دی ناستیک قبل از بروز بسورات
بسا مشکلست زیرا که علامات او شباهت با سرنام محرقه و سرخک دارد لاکن
چون ابی دمیک باشد می توان تشخیص داد و از بودن دندکر شدید تشخیص معلوم
می گردد و دیگر آنکه بسورات ابله بسیار دوام میکند و بر خلاف سایر بسورات
مذکوره روز ناستیک اول بواسطه اجماع بسورات پلیش کو کنند اگر از هم انفصال دارند

و با قاعده باشند خوبست و چون متصل بهم شوند ابله شدید شود و در اینجا کمی
تشویش است دوم از رفتار مرض معلوم شود که چون تب موافق و حرکات مرض
موافق قاعده است خوب و اگر برعکس است بد است و اگر ترکیب با مرض شود نیز بد است
سیم بواسطه بثیه مریض اگر صاحب بثیه باشد خوبست و الا بد است چهارم اگر زبان استر
گردد بد است که می شود طفل را صدق کند پنجم دوستی پریست که بد است ترمان
علاج ابله نیز چون علاج سرخکست که چون ابله بر رفتار و موافق قاعده باشد او را
گذارده که خود رفع می شود اما باید ملاحظه اب غذای او را نماید مبادا که رفتار
او بر خلاف شود و در این خالب خطی و آب لیمو بجهه نوشیدن و در دوره حمام
رفتن مسهل خفیفی دهند و در نقاهت یاد او را محافظت نمایند که سرما نخورد
اگر ابله زیاد شدت داشته باشد معالجات مؤثر باید نمود بدین طور که اگر مریض
صاحب قوه و بنیه است و خون زیاد است فصد نمایند و اگر بروز بسورات طول کشد
در اب سرد در اب گرم رود و یک برج ملایم دهند و اگر اضطراب و بیتابی دارد
مزدل در ساق پا یا بادکش یا پاشوبه با اب گرم نمایند یا نخ در پاشنه بندند و بجهه
آنکه اثر ابله در صورت نماند در وقتی که ابله می شد صورت را با روغن بادام چرب
نمایند و با سوزن ابله را منفجر کنند و اگر بیمیست که ابله در چشم شد نیم کندم دار اشکنه را
در یک سیر نیم اب حل نموده و قدری در چشم و گوش چکانند و بهم چنین در دهن
و در جمیع صورت دار اشکنه را نیز بمالند مفید است و بجهه رفع اثر ابله روغن
جیوخاکستری در صورت مالند می شود که مرهم جیو را در دکاغذ چسبانیده باید
صورت و در صورت چسبانند در صورت ابله بیرون نیاید و اثر او نماند و گر
در همه بدن چنین کنند مهلکست و بهترین همه گویند ابله است فصل
در دوری الید که ورسیل یا دوری ال دفیه نیز نامند و فی فی سیا بدانکه این بسور

بروز می‌نماید دراشتهاء که ابله دراو زداند وچون دوباره بروز کند ابله نیست
لکن چون بسوزات ابله ماند ومقدمات این مرض بطریق ابله بزرگ تا در دکمر ودرد سر
غیر است وبعد بثورات بسیار مرکبی در بدن ظاهر شود وطریق بروز او نیز با ابله بزرگ
تفاوت دارد زیرا که این ابله بتدریج در ابد بدین طور که اول چند بثور ظاهر شده وچیز
مهم در او بهم رسد چند بثور دیگر ظاهر گردد وانتها که در ابتدا بود بیزد وبثور دیگر
ایضا ظاهر شود وبدین طریق بتدریج ظهور کند وبا این ابله تب ثانی نیست وغیر
مهلکست وهمیشه منتهی بسلامت شود اما لاذمی جهة این بواسطه سرایت است که چون ابله
بشخصی که ابله کوبیده سرایت کند این ابله بظهور رسید بطریقی که ذکر شد ودر چند
نفر استعداد سرایت ندارند چنانچه اگر سرایت بایشان کند چند دانه پیدا شود وبزودی
بریزد واگر ماده این ابله را بطفلی کوبند ابله بزرگ گیرد تفاوت آن دوا لازم ندارد
لکن بطریقات مذکوره او را گرم نگاه دارند که در چند وقت رفع شود فصل دو
دکسین دوا شر یعنی ابله گاوی وابله گاوی بدان جهة گویند که ابتدا از گاو بایشان
سرایت کرد واول کسیکه این مرض را پیدا کرد حکیم بزرگی بود که او را جنر می
گفتند وحکیم مذکور در چند دختران که مشغول بخدمت گاو بودند این ابله را مشاهده
نمود وبعد همین ابله را در پستان همان گاوان دید وملاحظه کرد که دختران در وقت
ابی دینک ابله ابله نگرفتند پس حکیم جرم ابله گاو را گرفت وبطفلی گرفت آن طفل ابله در
نیاورد پس بنا شد در هر جائی که این ابله در گاو بظهور رسد چرک او را گرفته وباطفال
می کوبیدند واطفال از شر ابله ایمن بودند والحال نیز در فرنگستان در هر جا که چیز
ابله در گاو بظهور رسد ماده او را گرفته از برای حکیمان می فرستند لکن بسیار نادر
است وکم یافت می شود وبجهة کوبیدن ابله ماده از این بهتر نیست وبی نی سیان وکنیه
نیز از جمله حمیات بسوزاست ودر قاعداست که مصنوعی باشد ومصنوعی او بواسطه

ابله گاوی

محافظت

محافظت اطفال است از شر ابله واصل او در بسوزاتی است که بی جهة در پستان گاو
بهم رسد وحکیم جنر این راز را کشف کرد وحال بنحو است که این مرض ظاهر
شده واز گاو ماده او را می گرفتند وچون در گاو بندرست است لهذا از اطفالی که فربه باشند
وپدر ومادر ایشان مرضی نداشته اند بواسطه کوبیدن بهتر است بگیرند زمان کوبیدن
ابله بهتر است که در شش هفته که طفل دندان اول در آورده بکوبند لکن چون بی دمیات
باشد در هر سن که هست می توان کوبید وموضع کوبیدن در هر جا که باشد خوب است
لکن در فرنگستان در بازو کوبند علامتی که از کوبیدن ابله بهم رسد بعد از کوبیدن
ابله تا چهار روز احوال او چیزی ندارد ودر انتهای روز چهارم در آن موضعیکه ابله
کوفته اند لکه قرمزی نمایان شود ودر روز پنجم آن لکه برآمده وسخت شود وکم کم در
این برآمده که رطوبت آمده نرم شده وبزرگتر گردد ودر روز ششم هاله در دور
او پیدا شده ودر میان او گود شود وانتهای روز هفتم مرواریدی رنگ شود ودر
این حال اگر دیم او را بجهة کوبیدن بگیرند بهتر از سایر اوقات است زیرا که اگر از هفتم
وهشتم روز بگیرند رطوبت دیم گردد وچون بطفل کوبند بتب عارض شود ودر
روز هشتم بتب خفیفی گرفته بعد آن رطوبت مذکور دیم گردد وماسه بندد وبریزد و
اگر رطوبت از طفلی که صاحب مرض خنازیر وکوفت باشد بگیرند آن طفل دیگر را جراحت
کند ودر چند نفر چون ابله را زیاد در عمق کوبند گندله های این قابلیت زیر بغل
متورم شود واگر در حالت دندان در آوردن طفل کوبند بتب عارض شود وطفل
اضطراب وقلق زیاد پیدا کند پس اولی است که بعد از در آوردن دندان کوبند وچیز
ابله را بحکمت کوبند بسیار نادر است که مهلک باشد وباید دانست که چون ابله را
بحکمت کوبند از برای همیشه یکدفعه بس است لکن در فرنگستان بیست سال یکبار
تجدید می کنند خواصه در سپاهیان طرز گرفتن رطوبت ابله بدا که بدو طریق

رطوبت آبله را گیرند یکی آنکه لوله بسیار نازکی از شیشه درست نموده که او را ویکسیر گویند
و در روز هفتم و هشتم آبله آن شیشه را در آبله گذارده تا رطوبت آبله را شیشه در خود
جمع نموده بعد دو سر شیشه را با موم گرفته تا متصل شود و در وقت احتیاج سر شیشه را
شکسته بکار برند و دیگری آنکه دو شیشه یکی را پر از رطوبت آبله نموده و دیگری
در روی او گذارده اطراف او را با موم چسبانیده و در وقت احتیاج باز کرده یک
قطره از آن در آورده بکار برند طریقه دیگر گویند آبله بنشر نازکی بر رطوبت مذکوره
نموده و در زیر آبی در دم طفل بزند بقسمیکه خون بیاید زیرا که اگر خون آید شیشه تر
گردد و بی ثمر است و در فرنگستان خشک او را استعمال کنند و اگر خواهند رطوبت
خشک را استعمال کنند در وقتی که ماسها می افتد جمع نموده و در وقت کوبیدن تدبیر
طور کنند که با پلیشتر و خط نازکی کشیده که خون کمی آید بعد آنها را بطور کرد کرد
در روی او ریزند تا بمالند فصل دویم از باب اول در بیان آن روی نشان که

حمی منفصل

عبارت از حمی منفصل باشد و نی نی بیان حمی منفصل عبارت است از حمی که خود را ظاهر
می سازد با تب در وقت معین با فاصله و فاصله او گاهی بدون تب است و هم زیاد می رود
همیشه با ورم و لیکن سیر و این حمی منقسم می شود موافق وقتها را و که با قاعده و بی قاعده
و با عشی تا با قاعده او و این ابتدا می کند در بعضی با مقدمات و در بعضی بی مقدمات
و مقدمات او از اینقرار است کسالت و ضعف و خستگی در اعضا و صداع و سایر
علامات که در مرض حاد هستند و دوام این حالت در بعضی تا بتمام مرض شدن حمی
است و خود بنوبه خود را خبر می دهد بواسطه آنکه بی میلی بغذا و خمیازه و دهن درد
و درد کمر و درد کردن و در هر نوبه سه وقت است وقت اول بر بودن اعضا
دویم وقت حرارت بدن سیم وقت عرق کردن علامت وقت اول حس سردی که کم
زیاد شده تا آنکه یکدفعه سرما در اعضا ظهور کند و در قاعده است که حس سردی

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

در همه بدن باشد لکن چون نوبه زیاد طول کشد سردی در همه اعضا نیست بلکه همین
قدر تغیر هر در پیشت شود و جلد آن ران شود و ناخنهای رنگ شود و صورت
کبود شود و در بعضی چنان برودت در ایشان تاثیر کند که فکین متحرک شود و اگر
مریض احساس سردی کند لکن چون اعضای او را لمس نمایند حار است و این
مگر شیخ بنصر در این حالت صغیر صلب و در بعضی بی نظم و در بعضی بطوری صغیر
شود که احساس نتوان نمود و این بیشتر در نوبه غش است و عسر النفس پیدا کند و هذیان
می رود در این حال در دم معده و صدا تغیر کند و در مرض خشک شود و تهوع پیدا
کند و در بعضی می شود خواصه در وقتی که غذا هضم و تمام نیست و وجع مفاصل
و در اعضا درد عضلات پیدا شود و ترشحات در این حال کم شود چنانچه
اگر مریضی در این حال جراحتی داشته باشد دیم او بند آید و بول تا رنگ کرد و سرخ
بزاله شود و در بعضی اوقات نیز وجع پیدا کند و دوام این حالت یک ساعت و می
شود کم تر باشد علامات وقت دویم کم کم علامات وقت اول تمام شده از قبیل کبودی
جلد و غیره و نبض سریع مطلق شده نفس کشیدن تا آن شود برودت اعضا کم شود و
یک دفعه حرارت در بدن ظاهر شده چنانچه جلد التهاب بهم رساند و در بعضی
خشک و تا حمرت شود صورت نیز حمرت پیدا کند صداع شدید تر شود و عطش
مفرط و این حالت بیخ الی شش ساعت طول کشد علامات وقت سیم در انتهای این حالت
خشکی جلد بدل بزمی شده و عرق آید نبض عریض لین بطی شود لاکن با زعطش باقی
و در این حال مریض را از عرق کردن خوش آید و نفس کشیدن موافق قاعده شود و آهسته
عرق عطش کم شده تسکین یابد و صداع نیز برطرف شده و بول که در هنگام اول
مثل آب بی رنگ بود در وقت دویم غلیظ مثل بول اسب بود و در این حال حمرت
بهم رساند و در قعر او رسوب سرخی بهم رسد مثل کرد آجر و در اکثر امراض بول

رسوب اجزای بهم رسانند و در انتهای این حالت مریض اسوده گی بهم رسانده و خواب
رود و حمی تمام شده لکن خستگی در جمیع بدن باقیست و بی میلی بغذا و در بعضی
احوالات مختلف است مثل آنکه می شود که صداع باقی نماند و در اکثری چنان شود
که بعد از نوبه چنان اسوده شوند که می نمایند در حالت صحت هستند تا نوبهٔ آینده
که همین علامات بظاهر موجود شد و بهمین نداز که نوبه مراجعت می کند می شود که
علامت چند از او باقی نماند مثل آنرا بجمله نوبه تا نیز زیاده شود یا کمتر و خوف بدن نیز
زیاده شود و زمان این نوبه با نوبه دیگر تناقص پیدا کند و دوم سپرز زیاده شود
چنانچه به پرکوشیان معلوم شود و در بعضی می توان بزرگی طحال را دید و چون سپرز
بحالت دوم تاند بلخهٔ او زردی جلد و تغییر هیما کرد چنانچه مخصوص بدن آن شخص
می توان گفت این شخص نوبه می کند و چون نوبه زیاد طول کشد هیما کشیده شود و زبان او
سربی شود و هزال بدن شود و قوای بدن تحلیل رفته و بی میل بحرکت کردن و آلات
غذا نیز ضعف بهم رسانده و سوء هضم عارض شود و اماس بی در بعضی از مواضع بهم
رسد مثلا گاهی اماس در غشای مفصل پا بهم رسیده و تهیج ظاهر شود و در بعضی استسقای
دمی در شکم بهم رسد یا در جنب و چون بواسطهٔ دوام نوبه این علامات حادث شود تشویش
است و نباید باور کرد که هر که نوبه دارد استسقاء بهم رساند یا هر نوبه منتهی باین امراض
شود بلکه در بعضی چنین شود و تا در نیست که خود نوبه بعد از چند روز فسخ شده
لکن تا سالی نکث نماید و دانستن این لازمست و علامت نکث نوبه آنست که بعد از
رفع نوبه طحال متورم تاند و رنگ بحالت طبیعی نیامده و در قاعده است که نکث نوبه
در روزی که نوبه می آید عود کند اگرچه بعد از ده روز بعد از رفع نوبه نکث نماید
لکن تاریخ نگاه داشتن معلوم می شود و در نوبهٔ اول و دوم چند بسوزاش در لب
ظهور کند که ارپس گویند یعنی طحال و این بد نیست اما اقسام نوبه تا یومی است

که گوئی دیم نامند و آن عبارت از نوبه ایست که هر روز ظاهر شود و تا غب است که
پیش سه نامند و این آنست که یک روز آمده و روز دیگر نیاید و یا غب مرکب است که دو یک
سه نامند و آنست که یک روز شدید و روز دیگر خفیف باشد و تا ربع است که کارت
نامند و این عبارت از نوبه ایست که یک روز نوبه آمده و دو روز نیاید و یا دو روز
نوبه هست و یک روز نیست و این را دو یک کارت نامند و تا نوبه ایست که یکساعت
پیش از نوبه آید و این را آن تی پی حی پاینت گویند و یا آنست که یکساعت بعد از وقت نوبه
آید و این را ریاردانت نامند و یا آنست که در یک روز دو دفعه نوبه آید که چون مریض
عرق نمود دو تا مرتبه نوبه نماید و قسم دیگر آنست که نوبهٔ دویم در وقت نوبهٔ اول شامل
اما فیوران نوبه ملتان از مال یعنی حمی نوبه که بی قاعده است و آنست که یکی از حالات
ثلثه نباشد یا دو تای از حالات ثلثه نباشد و قسم دیگر آنست که نوبه بصورت دیگر
آید از قبیل درد سر و درد کلو و سایر وجعات این افیوران آن نوبه ملتان لا دو نامند
صفت تشریح این مرض در قاعده است که سپرز بزرگ و مطلی از خون باشد و چون نوبه
زیاد دوام داشته باشد سپرز بزرگ و سخت و شکننده باشد و در بعضی اوقات چنان
بزرگ شود که بر روی عظم و رک افتد و چون نوبه زیاد طول کشد کبد و سپرز هر دو
بزرگ شود که از این باب یرقان حاصل شود و در کلول نوبه نیز بواسطهٔ آنکه چون وقت
بهم رساند استسقاء حاصل شود و گاهی نیز در طول نوبه سکته عارض شود اما جهة نوبه
می شود و اندمیک و ابی دمیک و اسپردیک باشد و اندمیک بیشتر بواسطهٔ ایستادن
آب در بعضی از امکنه مثل نی زارها و محلهائی که شلوک کارند که بخار او منصاعد
شده و باعث نوبه شود و چند نبات هستند که نوبه از آنها متهدد شود چون شاهدانه
که چون در آب گذارند تا پوسیده گردد نوبه عارض شود و در مواضعیکه رود شیرین
در آب تلخ داخل شود نوبه فراوانست و در جاهائیکه هوا زیاد گرم باشد خواه بواسطهٔ

حمی نوبه بی قاعده

فصول و خواه بالذاته نوبه زیاد عارض گردد و زیاد می شود مردمی که در هوای رطب
هستند نوبه نکنند و چون در هوای خشک روند نوبه کنند و در ولایات که نوبه زیاد است
تب زرد نیز زیاد است زیرا که جهت هر دو یکیست و نوبه و مرض سل این هر دو مرضی
هستند که با هم دشمنند از این باب صاحبان مرض سل را در هوای رطب برند که
چون نوبه عارض شود سل رفع گردد و نادر است که شخصی هم نوبه و هم مرض سل داشته
باشد و از میوه جات از خلر خیار شنبر و هندوانه و کدو و افراط در آن باعث
نوبه گردد اما تخصیص بعضی اوقات زیاد مشکل شود خاصه در نوبه اول اما تفقد
المعرفه در دولت منداز بهتر است تا فرامعرفه و بهتر است تا مرکب باشد و در نوبه
عش اول و اگر معالجه نشود بد است و چون نوبه زیاد طول کشد خواصه در نوبه ربع
بد است اما نوبه عش که فیوران ره بلیثان نامند و این نوبه علامات بشدت ظاهر
گردد که حکیم بهم مردن و نماید و این نوبه در بلاد مشرق و خط استوا بیشتر از سمت
جنوب و ولایات شمالی است این ظاهر شود در نوبه عش در این نوبه صورت علامات
بقاعده نیست که بعضی علامات کم و بعضی زیاد شود که برودت و گرمی عرق بلا نهایات
زیاده شود و چون برودت بحدی باشد که مشبه باد و باد شود فیوز کلریک نامند
و می شود که رطوبت صفراوی یا دموی بحالت اسهال دفع شود و می شود که یرقان عارض
گردد و تشنج در فم معده و سینه بهم رسد که موجب عش گردد و این را فیوز کردیاک نامند
و چند دفعه عش شدید شود که فیوز سین کوپال نامند بطوری ضیق النفس بهم رسد
بیم خفه شدن است و این را فیوز اسفیکسیا نامند و چند دفعه صداع بشدت می شود
که تشنج سرعی بهم رسد و می شود که تتانوس یعنی کزاز بهم رسد و با علامات لذع کلب
مجنون بهم رسد و می شود که اعضا عارض شود یا فالج در نصف اعضا یا مدخل از کمر پا
و این را فیوز سپرز نامند و باید دانست که حمی عشی همیشه ابتدا از عش می کند

بلکه اکثری اوقات ابتدا آن شود از نوبه ولی چون یکدفعه عش عارض شود و اوقات
حکاعش در نوبه آینده آید و این نوبه عش بسیار شدید است که در نوبه دویم یا سیم می
کشد و بسیار نادر است لکن می شود که در نوبه اول بهلاکت رساند اما ترک آن
علاج در صورتی که بقاعده باشد در وقت نوبه نباید دوائی استعمال کرد مگر آنکه در
برودت زیاد یک فنجان چای داده و آدوا تالش نمایند و در وقت حرارت آب سرد
دهند و در روز نوبه غذا کم بلکه هیچ نخورد و در نفرا یک ساعت قبل عروض نوبه
چیزی دهند و چون هوا خوب و مریض قوی باشد بهتر است که مقی او ملیتون باشد و چون
هوا بد و مریض ضعیف باشد اپیکاد هند و چون بیکدفعه مرتبه نوبه رفع نشد در
نوبه سیم نیز همچنین داده و چون باین نیز رفع نشود باید از رنبک دهند که یک کندم از رنبک را
بیست هشت مرده و یک هفت و دو ایک ساعت پیش از نوبه دهند و اگر در دفعه اول
خوب نشود در نوبه سیم دو بار مرده دهند و از میوه جات و ترشی و روغن زیاد و میوه
نارس پرهیز نمایند و اشیاء حاره خورند و گوشت و فلفل و زنجبیل تا هفت روز بسیار
ادویه جات نیز با گوشت می توان خورد و در نفرا مطبوخ پوست بید تا هفت خواصه
چون با شراب طبخ نمایند و از هوای رطب و زیر زمین بودن حذر نموده و اطراف را
گرم نگاه دارند و در نوبه مسهل زیاد داده شده اما سودی نبخشید و چون بعد
از رفع نوبه مسهل خورند حکما مرض عود نماید و چون دولت مند باشد در نوبه اول
مقی داده روز بعد فاصله هر دو ساعت بهم نخورد کند کند میل فرمایند و اگر در نفرا
خواهند کند کند دهند باید یکساعت پیش از نوبه کند کند دهند زیرا که چون کند کند را
یک مرتبه خورند نوبه آینده زیاد شدید شود و بعد رفع گردد و در اعنیا اینها باعث
صدمه ایشان شود و چون اسهال با کند کند عارض شود باید قدری افیون با پودر
اودر دهند و چون سپرز بزرگ ماند در نفرا بفلفل و زنجبیل رفع نمایند و در

دراغینا بکنند کنند و جوهر اهن و چون استسقاء عارض شده باشد باید کنند کنند دهند
که چون ابتداء باشد یقین رفع شود و چون طول کشیده باشد باز امید شفا هست و
چون کبد بزرگ شده باشد ریوند دهند و اگر بغیر هوا نماید چنانچه بکوهستانات روند
بی دوا خوب شود و از برای بزرگی طحال نخست از این موضع گیرند خواصه بحامت روی طحال
و در حمی هنتی باید طبیب بزودی علاج نماید بدین نحو که هنوز حرارت بالمره رفع
نشده کنند کنند دهند که در یک روز نیم مثقال کنند دهند و چون خوردن نتواند در
ان حال حقنه نمایند یا در فم معده اندک تنک نمایند و چون علامات سکته ظاهر شود
فصد نمایند و چون شکل دبا آید و شدائیان دهند و خردل بما هیچه یا انداختن نافع است
نا ـــــــ در امراض اسیتی لاتسیه یعنی امراض طاعونی که عبارت از امراض
وامده باشد و فی نی یشا بدانکه امراض وامده امراضی هستند که موافق قاعده هر یک متعلق
یک بلادی بوند چنانچه طاعون بمصر و یا هندوستان و یرقان تا مریکا متعلق است
و در اکثر اوقات وامده شده و ببلاد دیگر ظاهر شده و اثر می نماید در جمیع لات و اعمال
بدن و بواسطه انتهای ردی که ایشان را است بلای مخلوط و بواسطه وامده کردن ایشان
نیز سهل بود و بعضی از این امراض مسریست و رفتار ایشان سریع که یا بزودی رفع شوند
شده و یا هلاک نماید و اگر بهلاکت انجامد اول منوس یعنی محرقه بعد از حنک دویم
لاست یعنی طاعون سیم لاموز ژان یعنی حمی برقانی چهارم کلرا یعنی وبا پنجم سود
که عبارت از بسوزانی است تا مند مرزا دید که در تمام اعضا یافت شود ششم کیرب
که عبارت از نزله کرفتن پوست بلغم معده است فصل اول از باب اول
در بیفوس یعنی محرقه طاعونی که عبارت از محرقه ایست که مثل طاعون مسری و ابتدا
باشد و انرا میورد کان نیز نامند یعنی محرقه ارد و دمی نامند بیفوس در ایلیست یعنی
محرقه اندخام مریض خانه و می نامند فیور و بلدزان یعنی محرقه زندان و فی می بنا

مرضی است ابی دمیک و مسری که پیدا می شود در فرنگستان و ابتداء می شود در جایی که
جمعیت زیاد است خواه این اجتماع در سالمان و خواه از امراض باشد و می شناسانند
خود را بصورت حمی و بیرون آمدن بثورات سیاه و بنفش که عبارت از حسبه دمیه
باشد و زیاد میل دارد بتورم کردن غدد زیر آبلین و مکرب سینا عارض می شود این مرض
بقشاد خود را نشان می دهد به بی میلی بغذا و کارها و صداع و بی خوابی دو شب و بجز
بخواب خوابهای هولناک بلیند در منیه شکم لکه هائی اعم از اینکه خوش رنگ یا بد
رنگ باشند بعد از پنج شش روز این لکه ها کم شده و علامات مذکوره شدت یابند و صدا
سیمای اجمی و حرکت و طارح دست و نقصان حواس خمس خواصه سامعه و عقل لکنت
در زبان بهم رسیده غدد های زیر گوش متورم گردند چون بی میل شدت داشته باشد
می توان که غدد زیر بغل متورم شود در این حالت در قاعده اسهال منفعی عارض شود
که در او یافت شود چیزی مانند پیه و تخم و در بدن بثورات سفید مانند عرق جوش
بهم رسد و می شود که خون بزیر جلد آید که بدن مرمری مانند گردد و عسر النفس عارض
گردد مع سرفه بعد از ان دو صورت پوشد یکی شکل مردن و دیگری شکل شفا اما
شکل مهلک زبان و دندان و لب با مره پیدا پیدا کند دوده مانند و در ایلیش مریض
از او خارج شود یا قانقریا گردد زحمت بلعیدن زیاد شود جلد خشک گردیده و لزج
شود صدا گرفته گردد اسهال دم عارض شود و دماغ گذاد و افتادن مانند مردگان
و کفن هذیان در روز چهارم دهم بمیرد اما شکل شفا جلد نرم گردیده عرق نماید و بحال
بدن موافق قاعده گردد دو صورت طبیعی بر گردد حواس خمسه موافق گردد قوت
بدن کم کم بر گردد لکن نقاهت طول کشد و ورم پا ایلیس تهلیل رود و در قاعده است که
موهای اندام ریخته و آبی در دم نوشود و می شود که بعد از رفع مرض تغییر پیدا کرده
بیفوس بطوری که تعریف شد همیشه رفتار نمی نماید بلکه بعض اوقات از ابتداء مرض

تا بمرك دو یا سه روز طول کشد و بخلاف بعضی ابی دمیك بسیار خفیف شود بطوریکه
اندکی تغایر تبدیل بخامت شده و چند لکه های ردیه در اعضا پیدا نماید بعد از چند روز
خوب شود و گاهی این مرض ترکیب شود با امراض التهابی اورام دماغیه و نزله شش و ذات
الریه و قلاع و سوسطاریا و زیاد می شود که فاقرا یا در یکی از بلوغ تیك اعضا بهم رسد
صفت تشریح چیزی دیده نشده مگر رفت خون و بزرك شدن و ورم شدن اوتار مثل سوریا
و بعد از مرك بزودی مرده متعفن شود اما جهة عارض شود چنانچه ذکر یافت از ادخام
خلق در محلهای ضیق خواه زندان و خواه اردو و مریض خانه و کشتی باشد و چون عارض
شود در منازل نیك تیز تاثیر کند و در اشخاصیکه معموم و خسته و بد خورا کند زود
این مرض در ایشان سرایت کند و در اطباء که عادی در مریض خانه هستند باشکال
سرایت نماید و در جدیدان زودتر تخصیص این مرض از ابی دمیك کردیدن فهمیده
شود که چون خلق بسیار از این مرض گیرند معلوم گردد که متعفونیست نقد من المعرفه
تفاوت دارد در ابی دمیك و تفاوت نماید موافق زیادی ازدحام و کمی او و از دادن
غذا و ضیره اما العلاج اول کم نمودن تخم ازدحام و هر یك از مرضا از اطاق خوب و رخت
خواب نیك بزند منا فذ اطاق را کشاده و استعمال نمودن هوای کلر که رفع تعفن نماید
و دوا آنیست مگر دادن بخور کوکرد و سنبل الطیب و گاه گاهی شراب خوب و به شستن
مریض در آب سرد نیز می توان رفع مرض نمود و بجهة حفظ صحت مردمان بر شی لات و
چیزهای تازه خورند فصل در لاپست یعنی طاعون و این در قاعدتست که
ابی دمیك باشد و خود را ظاهر می کند بخیارك یا بدمل که زود اسود اللون گردد و در
این مرض واقع شود در آخر روز یا اول شب و خبر می دهد خود را بقشعریره و صداع شدید
و بهت الصوت زیاد یا کم و نگاه کردن با قرار و یك کیفیتی در خطهای صورت بهم
رسد که بواسطه آن شکل معموم و حماقت ظاهر شود و یك کونتکی زیاد در وقت نفس کشی

طاعون

در وخامت و در چند روز پیش یا در همان هنگام وجعی در مغابن یافت شود و دوار
و حرارت باطنی و خوابهای آشفته دیدن و هذیان گفتن و حرف زدن کوتاه و قطعه
قطعه عطش زیاد و صورت رنگ سرخی بهم رساند نبض بی نظام و بطی و صغیر و ذنا
مختلف و این دلیلست بر اول طاعون شدید بعد از آن ظاهر می شود خیارك و اینعلامات
مخصوص است از برای طاعون و این دمل یافت شود در زیر کمان ران یا در پهلو دل یعنی
میانه بیضه و مغابن یا در بالای لبکهای قلابی یا در گردن تا بین رك اسفل و گوش
و یا در زیر بغل بهم رسد و به ندرت یا در اندام ران فرق و اندام ران را نو ظاهر شود و این خیار
از ابتداء ورم سخت است و حجمش مختلف است و چند دفعه وجع عارض شود و در بعضی
از اوقات قرمز شود و یا آنکه جلد کبود رنگ گردد و چون مرض شدت داشته باشد
از ابتدا دمل بزرك و نرم گردد و این علامتی است که قطعا مهلکست و بندرت می
شود که هیچ قدر نگیرد و در همان حال که خیارك ظاهر شد در یك موضع خواصه صورت
و پشت گردن دمل مرمی عارض شده و بزودی منتهی به فاقرا گردد بدین طور که یك
نقطه قرمزی ظاهر شده و کم کم بزرك و برآمده شده و کم کم ابی در وسط برداشته شود
بسوزانی که قابلیت قرمزی در میان ایشان می باشد ظاهر گردیده و دایره این بسوریك
هاله قرمزی ظاهر گردیده که زود قرمزی شده و موت فاقرا یا ای عضو گردد و
این را دمل دغابی نامند و علامات باندك وقتی شدت کرده حرارت بدن کم شد نبض
صغیر و بطی شده و تخم خون عارض شود که از همه بدن خون بیرون آید و فواق عارض
شود و چند علامات تشنجی و علامات عصبی بهم رسد و خواب تریاکی بهم رسد و این
علامت نشان می دهند مرك را که این علامات در انتهای هفتم اول می کشد و این
علامات ذاکره نباید همیشه بدین طور رفتار کند بلکه گاهی رفتار دیگر کند بدین
طریق که در دو سه ساعت موجب هلاکت شود و بعضی اوقات مرك می شد در دوم

دیتم روز دنیا چهارم روز و بعضی اوقات طاعون خوب شده و نتیجه او موجب هلاکت
شود و چون ورم در غدد های یمین باشد می شود که از زیاد امدن ریم و طول کشیدن
شفاق ورم گرفته هلاک نماید و می شود که دمل در یک عضو باشد که زیاد پهن شود که
بهمسایگی او یک الت دنبیسه قانقریا گیرد و یا یک شریان پاره شده موجب هلاکت
شود و یا انکه بعد از انکه ناخوشی رفتار خود را نموده یک دفعه رفتار او مبدل بشفا
گشته که خیارک منفجر شده یا منهلیل برود و ماده دمل برداشته شود و زخم التیام یابد
نبض انتظام و قاعده خود زبان برسد در این حالت زیاد تولش نیست ولی می شود
که نقاهت مرض زیاد طول کشد و بعضی ابی دمیک غافت بجز کرده که یعنی طاعون
خفیف است و خیارک و سایر علامات کم و خفیف هستند و این رفتار مذکوره ظاهر
شود بخصوص در کسانیکه یکدفعه با این مرض مبتلا گشته اند مصنف تشریح مرض در
این جا هم مثل سایر ابی دمیک خون سیاه و دقیقست و در ظاهر غیر از خیارک و
قانقریا چیز دیگر پیدا نمی شود اما جهة این مرض در بلادی که این مرض متعلق باوست
می شود که اندمیک و می شود که اپیدمیک باشد و این می شود در شام و در مصر و
رود در مکه بواسطه زیاد در این ولایات ناخوشی بروز نماید در وقتیکه باد از جنوب
وزد تا هوا مرطوبی باشد و چون در ولایتی بروز نماید پنج شش ماه طول کشد و زیاد
شود که نکث نماید و بسا که بعد از نصف شدت یابد و بعضی حکما قائل بر اینند که
این مرض مسریست و برخی مسری ندانند و مصنف می گوید که مینماید که مسری نباشد
ولکن گاهی سرایت نماید اما تشخیص مشتبه می شود با خیارک و گفت اما العلاج
در طاعون نیز مثل وباء ادویه جات زیاد حکما استعمال نموده اند و منفعت از او بدیده
نشده و شفایی دوا شود که لاکیرزا کش بون ظاهر نامند یعنی شفای بید و او دوای
که مفید افتاده مقی است که در ابتداء ایتکار دهند و مالش دادن با روغن کافور

وشتر باشد که و فرو بردن دواب یخ و زیادی از حکما محل نخاع را داغ نموده که از
این یکدفعه مزاج تغییر یابد و بعضی از حکما دوای ضد تشنج استعمال نمودند چون سنبل
الطیب و برخی از اطبا معرق استعمال نموده اند و اکثری کوکرد و بعضی تنباک استعمال
نمودند ولی چندان نفع دیده نشده اما علاج موضعی چون ببینند خیارک و قانقریا خوب
نماید هیچ کار نکنند لکن چون حس موج پیدا کند نیشتر زنند تا ریم خارج شود و از برای
دمل هر جا که علامت قانقریا یا ببینند بدون بیم اهن داغ نمایند و بطوری داغ نمایند
که خرابی زیاد بهم رسد و چون تاسه روی زخم برداشته شود بهتر این است که زخم را
با کلرور دو کلسیم ببندند یا با برک کنه که یا با برک بید و از برای حفظ صحت بهترین
تفرقه از جمعیت است فصل در فوز از این مرضیست از جنس امراض طاعونی
و یافت شود در جزایر نزدیک بخط استوا و بنکه دنیا و می شناسانند خود را به سیاه و
زردی جلد که یرقان جزئی از اینست و این مرض متعلقست بچند درجه از خط استوا
بخصوص بجزیره ان نیل و اثار و بی که شمال بنکه دنیا و مملکت جمهوری است و توقف
دارد در کنار دریاها و در جاهائیکه زمین مسطح است و می شود که از کشتی به بندرگاه
دیگر رود و بکشتی داخل شود که از کنار این مرض عبور نماید و چون شخصی گرفت شتر
نموده و سایرین نیز گیرند و در جاهای گرم همیشه اندمیک است و بسیاها نکه
اثر نماید تا سفیدان در مردان بیشتر اثر نماید تا در زنان و طفل و شیخ کم تر از جوان
گیرند و مردان قوی بیشتر گیرند تا ضعیف و چون کسی گرفت دیگری می گیرد علاج مثل
وباء طاعونست فصل در کلرا یعنی وباء وهم نامند کلرا از تایک و کلرینی
بمعنی صفرا یست که از بالا و پائین خارج شود که عبارت از حیضه باشد و کلرا می تواند
بدون ابی دمیک باشد و بسا شخص عارض شود و ان را چون عمومند از دو فهلک
یست حیضه نامند و بی بی شیا تعریف این مرض بدانکه وباء مرضیست عمومی که

وباء

ظاهر شود یعنی واسهال و تشنج و بیرد و سم است یا قولنج که کیزا و لیز نامند و یا حفیف
که کلاری گویند و قوی آنست که در چند ساعت هلاک کند و خفیف آنست که چند روز
طول کشد و بر و با و سه درجه قرار داده اند درجهٔ اول را در گویند که ابتداء بروز
مرضست درجهٔ دویم فرط نامند که حالت بارد شدن اعضا و شدت مرض است
درجهٔ سیم ذوالکیفیات نامند که مقاومت طبیعت است با مرض و بر کشتن شفا است
اما علامات قبل از حدوث مرض که شناختن آن باعث نجات است و این علامات در
الات غذا بسیار معلوم است و این است بی اشتها بودن که چند روز هیچ میل با غذا نه زند
و زبان بی بار لکن ابیض اللون و چند شلول بر کنار زبان برآمده و فم مرخوش و نکهت و
درد و دهن غرغر زیاد و اکثری در این حالت اسهال نیز رسانند که آن مدفوع یا صفرای
مخلوط با کی بلغمست و آن چیزیست مثل فلوس پخته و فم معده که وجع دارد خواصه چون
بفشارند و بول او موافق تمام ایام است اما سیستم یزد و که علامات اعضا باشد بی
دماغ و حسه مانند اشخاص چوب خورده در گوش صدای بی خواصه در دیاک گوش و
در بعضی درد در گوش و سر نیز گاهی دوار دارد بخصوص در زنان که از صداع و درد
نیز متادی هستند و ترش و باد دارند و در بعضی اشخاص اشیج درد بلکه عیان
از ناهی یا باشد عارض شده و سخت گردد و بگرفتن معلوم شود و گاهی درد دارد اما
سیستم شرکولاسیان که علامات دوار شر خون باشد درد و ارش خون علامت کیست
همین قدر گاهی سردی ضمیر مانند در پشت بظهور رسد و بعضی گاهی سریع
گردد اما سیستم دوریه که علامات جلد باشد و جلد سخت و بی میل بعرق و در قاعده
ایشست لکن در بعضی عرق زیاد کنند و این علامت بحران است و خوبست و باید در
حالت اعضا را گرم نگاه دارند تا آنکه مبادا بعد از عرق جلد سخت شود اما علاج
این درجه چون بعض خود عرق نموده باید او را در رخت خواب برده و محافظت نمایند

مبادا سرما خورد که انشاء الله رفع خواهد گردید و غذا هیچ نخورد اما چون جلد
سخت و بی میل بعرق است باید کاری نمود که عرق آید و از همه بهتر آنست که او را در رخت
خواب برده و هفت اجر گرم کرده و در کهنه تر پیچیده دو در اطراف پای و در طرفین آن
دو در طرف کمر در میان پا گذارند و دو لحاف در روی آن انداخته و دو پیاله
چای یا بوره یا چای خالص داغ بنوشند که عرق خواهد آمد و در آن روز هیچ نخورند
لکن اگر عطش باشد کمی آب سرد بنوشند و اگر از این عمل عرق نیاید و او را باد دست نمالند
که جلد نرم شده و عرق آید و بجهت اسهال افیان ندهند که بسته نگردد و اگر بسته
گردد بعد از دوازده ساعت شدت نماید و از همین عرق کردن بسته گردد
درد و دوز باید که بسته باشد و خود را از سرما محافظت نماید و اگر بعلاجهای مذکور
رفع نگردد بقی دهند و آن نیز اسیکا کوانا که محض قی است و بدین طریق دهند که نیم
مثقال را دو قسمت کرده یک قسمت بخورند و اگر در ربع ساعت قی نشد قسمت دیگر
خورند اما درجهٔ دویم و این عارض شود بقبض خواصه در شب علامت درد بیع معده
و زاد بطوری که بی حال شود و قی نماید و چون قی نمود اسهال کند و هم چنین متصلا
قی و اسهال کند و آن اسهال و قی مثل لعاب برنجست که میان هیچ کدام فرق نمی توان
داد و فوراً عارض شده و تشنج عارض شود خواصه در عضله پا که آن عضله بمثل نسیان
سخت شود و دست و صورت و عضلات سینه و حجاب حاجز متشنج شوند که در آن
وقت نفس تنگ گردد و اعضا سرد شود خواصه انگشتان دست و پا و بینی که زیاد
سرد گردد و نفس او نیز باد کرد مثل هوای تنفس و عطش زیاد و میل بآب سرد
و از حرارت اندرونی شکایت دارد و جلد سخت شده بی نبض بسط گردد چشمها
گود افتد بینی مع کشد چهره او مانند مردگان شود همه بدن کبود گردد سرهای انگشتان
کبود شده چنان فتد صدا گرفته شود بحوبکه از سینه حرف زند و نبض که از ابتدا

سریع بود کم کم بطی شده بطوری که از حرکت افتد و در این حالت خون در اعضا شیاوبا
غلظت گردد چنانچه اگر فصد نمایند از شدت غلظت خون قطره قطره آید و هوس
حمیه او هر چند متفرقست بدین طور که مزه چیز نفهمد و کم شنود و خوب نه بیند ولا
در او تیز مختلست لکن هوش او بجا است تا زمانی که بمیرد و در اینجا تی اسهال بنداید
و بمیرند و بعد از مردن گرمی در بدن دجعت نماید که تا چند ساعت از حرارت باقی
است و چندی از عضله های صورت متحرکست و مصنف دیده است که در این حرارت
مرده اجنا کشته لکن بسیار بسیار نادر است که در هزار نفر یکی چنین شود و دوام این
درجه در بعضی تا یک ساعت و در بعضی تا هشت ساعت و منتهای او تا بیست و چهار
ساعت است اما العلاج در این حالت اشارت است اول آنکه کاری نماید که حرارت در
بدن رجعت نماید دویم آنکه قی و اسهال را کم نمایند سیم آنکه تشنج اعضا را کم نمایند
تدبیر اشاره اول بهترین کارها دلک است که تا دو سه ساعت مریض را بقوت بدون
فاصله بمالند تا عضله و جلد نرم شده مثل خمیر گردد و مواضع مثل سر انگشتان که کبود
شده بقدری مالند که بحالت اولی رجعت نماید تدبیر اشاره دویم اگر در این حالت
صفراوی نماید علامت صحت است و اگر بدون صفرا است باید قی را صفراوی نمود و بجهت
صفراوی شدن قی ایکاد هند بدین نوع که اول بیست کندم دهند چون قی نماید اگر
صفراوی نشد ربع ساعت دیگر بیست کندم دهند که این دفعه قطعا صفراوی گردد
و اسهال نیز کمتر شود کم کردند تدبیر اشاره سیم موضعی که منتشج است از میل سینه تا هی با نا
یک پارچه پشمی نازک بمالند و خواص این دلک اینست که اول جلد نرم گشته میل بعرق
نماید دویم درد اعصاب و عضله کم شود و تشنج دفع گردد سیم ممانعت می نماید از
کبودی شدن اعضا زیرا که بسبب دلک خون متحرک شود و هم چنین دیک یا خاکستر
که گرم باشد در میان کیسه نموده و دست یا سر را در آن کیسه نهند که زیاد مفید است

وچون زیاد از حد قی نماید و بیم هلاک باشد چند پارچه یخ ببلعند و اگر بسد نشود چهار
زالو در فم معده اندازند و بعد جای زالو مشمای ضراری اندازند و اگر خردل خوب
باشد بهتر است از مشما که با سرکه خمیر نموده بفم معده اندازند و هم چنین از ریختن آب
گرم بفم معده تا قی شود مفید افتاده و چون مریض میل با سرد نماید مضایقه نکنند
و چون حرارت در بدن ظهور کرد مریض میل با شیاء حامضه نماید و با و دهند چای
دارچین تا خوردن از چین و قهوه تلخ و چای تا بوزه و نعناع و اسطوخودوس تا عرق
نماید ایضا بجهت عرق نمودن بهترین تجربیاتی که حکمای فرانسه نموده اند آنست که جاد
شی یا پارچه بزرگی را با آب سرد تر نموده و مریض برهنه نموده در میان آن پارچه خوابانند
و آن پارچه را با پیچیده و چند نفر او را مالش دهند بحدی که بدن او گرم شود و گرم شود
او نمند بدن او را خشک کرده و در رختخواب برده و یک پیاله چای با بوته نوشند
که بهمین سبب عرق زیاد کرده بخوابد و در همان خواب نیز عرق کند و نبض متحرک شود
و رفع مرض گردد انشاء الله طریقه دیگر مریض را برهنه نموده البته در سرد و زیر
داو را بمالند بقدری که اعضا گرم شود بعد بدن او را خشک نموده رختخواب برند
و یک پیاله چای با بوته خورده که عرق نموده و رفع مرض شود بجهت دفع فواق اگر بواسطه
زالو و مشما رفع نشود این نسخه را استعمال کنند بگیرند بیهموت ده کندم بجای او
پنبه روح ده کندم جوهر تریاک نیم کندم بجای او تریاک دو کندم چهار مثقال نموده
هر ساعت یک مثقال خورند صفت نسخه بجهت سد قی بگیرند سنگ جهنم دو کندم
کلاب بگیرد او حل نموده هر ربع ساعت یک قاشق چای او بدهند بنوشد و اینکار
خالی در بعضی مضر و در بعضی نافع افتاده و بتجربه باید داد و اینهم در درجه دویم
دهند نه در درجه سیم که مضر است صفت نسخه بجهت صفراوی نمودن قی بگیرند
کلمل ده کندم ریوند بوزاده زیرا که مقی است شش کندم مخلوط نموده مسهل است

فسخت نمایند و هم در نیم ساعت یک شبانه روز دهند اما در تجربه هیم که مقاومت طبیعت
است با مرض علامت کم شدن بر درد و زیاد شدن حرارت و کم شدن بی و اسهال
و زیاد کشتن خواب و نبض عظیم گردد و عرق بدن کند و در بحران این مرض و مرض محرقه بول
زیاد شود و مشانه بواسطه بی قوتی مثانه مبطل گردد و بول خارج نشود و لهذا باید
میل انداخت و در بعضی اشخاص حرارت بشدتی ظهور کند که علامات تب خلطی
ظاهر شود که اعضا مثل لثه و چشم و صورت با حمرت گردد و شکم نفخ کند و زبان با آب
و خشک گردد و هذیان گوید و در بعضی در این حالت اسهال دموی عارض شود و در
مهلک است که در چند روز می کشد و در این حالت می شود که در اعضا لکهای قرمز
کبود با جلد مساویست بروز کند و این علامت بد نیست و می شود که قدرهای ارمن
متورم شده که این ورم یا تهلیل دود و یا منفجر گردد و می شود که در سر نقاط اصل با عضو
دیگر ورم می شود و بند زنا در بعضی بعد از وباء شفا فلوش عارض شود و این هم مهلک
نیست بلکه از عضو قطع شود و نتیجه این مرض می شود که سوء هضم یا اسهال نماند که مزمن
پیدا کند و اگر زن حامله باشد احتمال می رود که در حین وباء یا بعد از وباء طفل را
سقط کند و می شود هر دو بمیرند اما العلاج چون حمی ملطی عارض شود در اکثر ایام نیست
و چون حمی عارض شود بواسطه صداع شدید که لازمه این حمی است طلا لریخ در
پیشانی و در اندرون ترشی دهند خواصه ترشیهای معدنی و اگر صاحب قوه و بنیه باشد
فصد کنند یا زالو در پشت گوش اندازند که دفع صداع هم گردد و چون اسهال در اینجا
زیاد باشد بدین نسخه حقنه کنند صفت حقنه بگیرند مطبوخ صعلب یا مطبوخ نشاسته
یک سیر بقطرانیان ده قطره داخل نموده هر سه ساعت یک اما له بدین نوع کنند که در
یک روز سه اما له کنند طریق دیگر گلاب یا مطبوخ نشاسته یک سیر سنک جهم کندم
بقطرانیان پنج قطره داخل نموده و اما له نماید که در یک روز دو دفعه این حقنه نماید

و بجهت سوء هضم مقویات و ملحی و نمک ملسموت و بذر البنج دهند و در اورام که در
اعضا هم رسد موافق قاعده جراحی عمل نمایند و بعضی کسان وباء گیرند بدون
و اسهال و با وجود این هلاک شوند و اینرا وباء خشک نامند صفت کیفیت این مرض
در تشریح این مرض دیده نشد مگر آنکه امعاء معده از آب سفیدی مثل لعاب پر
باشد و در شرایین و اورده خون غلیظ و منجمد است اگر سؤال کنند که این طوبانی که دفع
می شود از کجاست و حال آنکه مریض این قدر آب بخورده که دفع می شود جواب گوئیم که جمیع
مرطوبات بدن بمعده و امعاء ریخته که آنچه در معده ریخته صرف قی و آنچه در امعاء
صرف اسهال شود مصداق این آنکه در خداوند استسقاء که مرض دوام زیاد هم داشته
بسبب گرفتن وباء استسقای او در فصل سهلست که رطوبات بدن حتی مرطوبت چشم را
بطوری کشد که چشم کدر شود و این مرطوبات نیست مگر آب لیت خون و باین واسطه
چنان هزال دست دهد که اورم جوان مانند شیخان گردد اما حفظ صحت مردمان
بهترین حافظات و رفتن از بلدی که وباء در آن عمومست و اگر نتوانند در بیلاقات
و در کوهستانات شهر روند و از میوجات پرهیز نمایند خاصه از هندوانه و خیار و
خربوزه و انگور و امثال آن و میوجات خام و سبزی و آلات خام نیز باید پرهیز نمود لکن
بخته ایشان بد نیست اما غذا بخورند اشیائی که همیشه می خورند لکن با افراط
نخورند خاصه در شبان که تقلیل در غذا زیاد تر از روز کنند از مشروبات خود در
چای بد نیست لکن عرق و شراب خاصه بر کسانی که عادی نیستند مضر است اما
ملبوس بپوشند لباس پشمی و پاهای را گرم نگاه دارند که سردی در پا باعث اسهال
شود و رای بقراط چنین است که راس سرد و بدن معتدل و پاها را گرم نگاه دارند
که سردی در پا باعث اسهال شود و بهتر اینست که جمیع اعضا را گرم نگاه دارند اما
منزل اینرا بر بند در محلهای مرتفع و در منازل طب مکان نمایند و بنشینند در

در بالاخانه و جاهای بلند و اشیاهای متعفنه از قبیل فضلات حیوان و غیره در
منزل و اطراف منزل نگاه ندارند و خانه‌های همه شهر را همیشه پاکیزه کنند و جاروب
نمایند و آب ایستاده مثل حوض و غیره در خانه‌ها نگاه ندارند لکن آب جاری مفید
است چنانچه در شهرهائی که آب جاری زیاد باشد وباء کم است و در چشمهائی
که آب آشامیدنی می‌دوند در او چیزی نشویند و آب همیشه صاف و گوارا باشد که وبا
بیشتر از آب بد غلبه کند و در خانه‌ها بهتر است که هیزم سقط و صندل سوزانند یا
آهن را سرخ نموده و بسرکه در او بریزند که هوا را تغییر دهد و در دالان‌ها که بیخ دم
دارد و هوا بزودی از آنجا خارج نمی‌شود و روشنائی و آفتاب نیز نمیگیرد و بهتر است
که هر روز یکی آتش کنند و یک پیاله را سه قسمت نمک و یک قسمت جوهر گوگرد
و یکی رنگ سیاه مخلوط نموده در آن مکانها خاصه در آب‌ریزها گذارند که هوائی از او
خارج شود که دفع آن هوا که سبب وباء است نماید و مناقذ اطاقها را همیشه باز گذارند
که هوا بزودی خروج و دخول نماید اگرچه در زمستان باشد و در یک مجلس مردم زیاد
باهم نه نشینند و نخوابند و علاج وباء تدبیرات مذکوره است که چون بدین نوع عمل
نمایند در شهر وباء نشود و اگر هم بکند شدت نکند و این علاج عمومی است و
بعلاج دوائی در هزار نفر اگر چهار صد نفر بمیرند لکن این تدبیرات باعث نجات
همه مردم است اما در وقات بیشتر وباء گیرند تا شهر و زیرا که روستائیان نزدیک مطبل
و مکانهائی که گوسفندان هستند می‌نشینند و در زمستان منافذ منازل را مسدود
کنند که هوا در آنجا توقف نموده و بد بو گردد و این تدابیر بهتر است دودها نمایند
که چون دود آنجاها زیاد شود در شهر نیز پر شود دوام این مرض در درجه اول را دوام معنی
نیست لکن در درجه دویم با قاعده تا دوازده ساعت طول کشد لکن گاهی در سه ساعت
بهلاکت رساند در درجه سیم اگر با امراض دیگر منتقل نشود بزودی خوب شود و اگر

منتقل شود با امراض دیگر از قبیل حمی خلطی و محرقه تا دوازده روز طول کشد اگر وقت باشد
یا بدن یا هلاک کند و نقاهت و ضعف این مرض در بعضی تا دو سه روز و در اکثری تا
دو روز آن طول کشد تا سه دو ماه و در آن حالت باید مقویات استعمال نمود اما نکته این مرض
کسیکه یک بار وباء گرفته باشد در آن وباء نمی‌گیرد اما اگر در درجه آخر یا در نقاهت
تا پرهیز نماید مرض عود کرده و هلاک نماید اما چهار این مرض عموماً گویند که از تعفن
هواست لکن اینقدر معلوم شده که از جزر مد رود خانه کنگ است که آن رود در هندوستان
است که در حالت جزر مد تعفنی حاصل کند که نتیجه آن تعفن وباء است و این تعفن در مشرق
بمغرب آید و در بعضی اوقات بی قاعده آید و وباء نایل بسه محلست اول بشهرهای عمیق
دویم بطرفی که رود جاری نیست سیم بشارع عام و بعضی اوقات ببلندی نیز رود و در
جاهائیکه شش هزار قدم از دریا بلندتر است وباء بدانجا نرسد اینست جهت کلی وباء
اما کسانیکه زود وباء گیرند اول مردمان فقیر بواسطه رداءت غذا و این نیز ظاهر است که
فقرا بیشتر بدین مرض مبتلا شوند تا اغنیاء دویم مردمانی که زیاد شمار هستند
و بدین جهت چون در روس وباء شود مردمان آن بلد زیاد تلف شوند زیرا که دائم الحبس
هستند سیم مردمانی که اکول هستند و همیشه معده ایشان ممتلیست خواصه
چون در شب زیاد غذا خورند و همچنین از زیاد خوردن میوه جات تابستان
کسانیکه شبها بخوابند از قبیل چارپا و غیره پنجم کسانیکه چادر نشینند که چون
هوا ابر شود زیاد وباء گیرند و حکما سبب بی خوابی و بی آرامی نیز وباء گیرند و این
مرض در کرباس و سرما تفاوت ندارد و در هر دو فصل که عبارت از زمستان و تابستان
باشد عارض شود در وقتیکه وباء هست کل مردم مستعد وباء می‌باشند و جمیع
مفدات در آنها می‌باشد و بسبب بدخوراکی بروز می‌نماید و این بعینه است که
چون در شهری خواهد وباء بروز نماید مفدات آن ابتدا ظاهر شده که عبارت

از اسهال باشد بعد از آن وباء خفیف بدین معنی که همراه اسهال نیز مفرق شود و بعد شدت
کند و در این حال بیشتر هلاک شوند و کم بر خوب شوند و دوام این مرض در دهات از چهار
هفته تا شش هفته و در شهرستان چون تقاعد از محله بمحله دیگر رود می شود تا یکسال
طول کشد و در محلهائی که هوا در آن جا بتبدیل نیابد وباء مستری گردد خاصه از جوانان
و مشروبان سرایت نماید و اگر تحصی بدین مرض مبتلا گردد و بیاده نفر در محلی خوابد که هوا
انجا تغییر نیابد همه بدین مرض مبتلا گردند و از شهری که وباء عمومست چون فوجی از آن
بلد ببلد دیگر رود وباء نیز بهمراه ایشان رفته و در آن ولایت منتشر گردد و از تدابیر
مذکوره که ذکر یافت می توان دفع این مرض کرد و چون حفظ صحت مانند بازندری مکرر شود
بدانکه تجربهائی که حکمای متساوی در دفع این مرض کرده اند بیست اول اینکه دفع رطوبات
شهر را نمایند بدین معنی که اگر آب ایستاده در شهر یا اطراف شهر باشد بخشکانند یا جای
نمایند و آب جاری صاف پاکیزه در شهر آورند و در سرچشمهای آب نوشیدن آدم بگذارند
که ایشان منعفن یا غیر در آن نشویند و فضلات و حیوانات مرده در شهر و اطراف شهر
نگذارند و چندین هزار قدم دور از شهر خندقی کنده و حیوانات مرده و منعفن را در
میان آن خندق ریخته و آهک بروی آنها ریزند و در بلوکاتی که فضلات حیوانی بجهت
حاصل استعمال می کنند در آن سال نکنند زیرا که آن بوباء عت بر میزید وباء گردد و در
آب دیزها آهک ریزند و در یک اطاق چندین نفر با هم نخوابند که از زحام متضرر
و مسهلات بخورند خواصه نمکها و اگر لازم گردد دریوند دهند و حمام زیاد رفتن و
زیاد توقف کردن مضر است نقد ما المعرفة از برای شهر اگر در شهری که نزدیک بشهر
وباء شود و در آن شهر که وباء نبوده اسهال بمردمان عارض گردد معلومست که وباء
در چند روز دیگر بروز نماید و از برای دانستن اینکه وباء شدت دارد یا انکه
خفیف است اگر شهر منعفن باشد و تدابیر مذکوره را ننمایند یقین شدت دارد و

و اگر تدابیر مذکوره را بعمل آورند وباء کم قوت بلکه هیچ نشود پیش گوئی در درجه اول
بشروط اعمال مذکوره خوب در درجه دویم متوسط بدین معنی که اگر درست دقت
نمایند و معالجه کنند خوب شود و در درجه سیم اگر تمام اعضا عرق نموده و ملایم گردد
خوبست و اگر باب موضع عرق کند و تا اعضا بی عرق و سخت باشد بد است و در اشجار
و اطفال بد هر چند در اطفال نایاب است و اگر گیرند بدون تشنج و تهلکست و در
مردمانی که سوء الهضم دارند زیاد عارض شوند و در انتهای ناخوشی پیش گوئی بد است
و چون مصل بحمی خلیطی و محرقه گردد مهلک است

انتهایات علامات مرض وباء بر ترتیب نوشته در جات او

درجه اول	درجه دویم	درجه سیم
الان غذا	الان غذا	الان غذا
زبان سفید و در کنار او سلولها مرتبا	سلولها ناپیدا و زبان با بارگرد و عطش	زبان خشک و با بار گرد
فم معده	فم معده	فم معده
حس سنگینی ظاهر شود و میل باعدا گردد	وجع نابح شدید احساس گردد	گاهی وجع هست و گاهی محسوس نگردد
اسهال	اسهال	اسهال
اسهال هست لکن نا عدد یا صفرا و لیت و یا خونی	اسهال مثل لعاب بیض سفید شدید گردد	اسهال در بعضی هست و در بعضی نیست و اگر باشد صفراوی و خونی
2	2	2
در این حالت عارض نگردد	عارض گشته باشد که بهمند و همراه دارد	ترقی شود شود اگر باشد صفراوی قوا دنا
درجه اول	درجه دویم	درجه سیم
امعاء شکم	امعاء شکم	امعاء شکم
هیئت شکم تقاعد لکن غرایز زیاد	شکم بیشتر چسبیده و غرایز است	شکم نفاخ گردد و بر آمده شود
دوران خون	دوران خون	دوران خون

نبض تفاوت نکند خون در اعضا
مثل متعارف لکن قیقره کم
حرکت قلب زیاد شده نبض بع
وعظیم

بشره وسیما

تفاوت نکند و مثل همیشه ماند لکن معمو
بشره وسیما

چون شفا بگردد بشره بحالت اولی شود
و هر بحمی خلطی شود صورت قرمز گردد

حرارت بدن

بدن بارد گردد مثل یخ که اگر بر
گذارند تا چهار ده بیست دقیقه باید

جلد

در قبض بسط و خالت مثل همیشه با عبد
ترشح و فضلات

همه مثل عادت ما انها فدری باقی دارد
علامات عصبی

مهمو و مغمو صداع صدای تنبیه در
گوش تشنج در ما هیچ پیدا

نبض سریع شده چنانچه در بعضی تا صد و بیست
در عدد زند و کم کم بطی شده و قلب نیز در حرکت
بطی بهم رساند و خون در اعضا غلظت بهم رساند
بحدی که اگر فصد نمایند از شدت غلظت
قطره قطره آید

بشره وسیما

سیمای بابی گردد بدین معنی که صورت کشیده گردد
بخواب نمای و چند بر آمده چشم کود صورت امری شود

حرارت بدن

درجه اول متعارف همیشه مریض است
حرارت بدن

حرارت مثل بابی باشد بدتر شود

جلد

در قبض بسط بنفش متحد گردد
ترشح و فضلات

همه کم شده حرف و اسهال شود
خوب خوب دهن و چشم
علامات عصبی

هذیان و صداع افانی و یاک
و تا مشنج شدید در عضلات
اعضا و ناهوش است تا ساعت
آخر

جلد

ملایم شود و عرق بدن رنگ اول
و اگر منتقل بمرض دیگر شود در نک همان
ترشح و فضلات

همه مثل موقع بول زرد رنگ
زرد سرخ و قی اگر عارض شود صفرا است
علامات عصبی

تشنج کم و اگر بحمی خلطی منتقل
شد هذیان گوید و در حالت
اعضا برود

الآن نفس
صدا هیچ بغیر نکند و نفس
موافق قاعده

الآن نفس
زیق النفس تا اندک عارض شود
بطوریکه از سینه حرف زند

الآن نفس
مثل زمان اول بسلامت
گردد

فصل پنجم از باب دوم در کیفیت وبای نامند انفلوانزا و قی بی نام مرضی است ابتدای در سلب
که هیچ مرض ابتدای دیگر مثل این نیست که چون در شهری بیفتد همه کس مبتلا گردد و بی
شناسانند خود را بنزله غشای مخاطی و دم کلو هم می رود همیشه با کسالت و درد عضله
و کسالت و بی قوتی بدن و مکرر بنا خود را نشان می دهد بعد از چند روز بی خیالی
ملک کسالت و بحالی و سستی عضله و صداع و وجع متحرکی در اطراف و تشنج کمی پیدا
بغذا تهوع در بعضی درد کلو سرفه خشک با زحمت قیقره کند زند حمی خفیف که کم کم
سرفه زیاد شود بطور سیاه سرفه و در این سرفه عسر النفس عارض شود و حس خشکی در
کلو و زکام که این زکام و نزله چشم باعث صداع گردد مزه دهان بد زبان تر و کمی مایه
دارد و در قاعده یبوست و چند وقت درد کلو همراه رود مع وجع اذن و درد عضله
بعضی اوقات شدید شود و تشنج بعضی اوقات مثل وبا آماس نبض بسیار کم علامت دارد
و بواسطه وجع کلو عسر الحرف عارض شود که در چند وقت که وجع کلو زیاد است حرف
نمی توان زد و سرفه که از ابتدا خشک بود کم کم تر شده و بلغم غلیظ نشان می دهد
که مرض بانتها رسیده و در بخوبی است و چون گوش بسینه هند صدا و خرخر نماید و
زیاد شود که از پلی نیز مثل سینه بلغم ابدی زیاد باشد که در بلغم خون باشد و چون
مرض مفرد و مرکب نباشد تا پنج شش روز جمیع علامات خفیف شده از قبیل صداع
و ریق النفس شفا در هفته آینده رجعت نماید و بحران شود بعاف یا بول یا رسوب یا بیرد
یکی یا عرق و بند و تا در همه بدن ابله ظهور نماید و در این حالت نقاهت طول کشد
و این مرض چون شدید باشد می تواند دو صورت دیده بیوشند که یکی صورت

اعضا بی و دیگر بی التهابی اما صورت اعضا بی صداع بشدتی کرد که موجب
هلاک شود و هیچ جهت از برای ایشان پیدا نمی شود لکن بیماری متغیر کسالت بی نهایت و سستی
و ضعیفی عضله بی نهایت است اما صورت التهابی ابتدا لرز و جمیع علامات حمی در
ظاهر کرد و این دلیل بر آنست که نزله در غشای مخاطی ریه اثر کرده و بعضی اوقات
بدین واسطه سل عارض کرده خواصه در فرنگستان اما ترکیب این مرض مرکب می شود
باذات الریه یا با سل یا با ذی النفس و نقاهت این مرض زیاد تا دوام است صفت تشریح
نزله در جمیع دو غشای مخاطی خواصه در چشم و انف و حلقوم و بعضی اوقات مانند
خروسک نامه در حلق پدید شود اما جهة کریب تنها عارض شود بطور ابی دمیک
خواصه در بلاد فرنگستان و بعضی اوقات حرکت کند مانند وبا و چند بار هم راه رود
تا وبا که تا پیش از وبا یا بعد از وبا عارض شود و بسیار عارض شود بعد از وبا
خواصه در بلدی که هوای انجا مختلف است گرمی و سردی و گاهی گرم گردد اما تشخیص
داده می شود در وقتیکه ابی دمیک می گردد و در یک نفر کریب مرض مبتلا شود و می
توان تشخیص داد پیش گو چون در اشخاص قوی سالم خواصه چون سنه ایشان سالم
عارض گردد خوب و چون در رقیق الصدیان عارض شود بد است و در اطفال خواصه
چون استعداد بمرض سل دارند بد است اما العلاج در صورتیکه مرض مفرد و مرکب
نباشد پرهیز نموده و شوربای گرم که معرفست با بعضی زنبانات معرق دهند و چیزهای
ملین چون لعاب خطمی و از برای برسل از مرکب شدن مرض از ابتدا آه دوای دهند چون
صورت عضوی عارض گردد پشت کردن زالو و نماد خردل بماهی یا اندازند و با شوربه
نمایند در آب یا شوربه بعضی از نمکها که میل ناده را با شافل می نمایند ریزند و در اطفال
خمیر ترش در پا بندند و یا خمیر را با نمک بپزند و در پا بندند و تیغ پشت کردن یا
ماهیچه پا زنند چون صورت التهابی و ورمی ظاهر گردد در ضد نمودن و زالو انداختن

ظاهر

و تیغ زدن تا نفست و در اندران گاه گاهی بلغمون بمقدار منفسمه دهند و چون
هم باشد که از جمع شدن بلغم در گلو خفه گردد تا بدمقی داد فصل در درد
و هم تا مندرد می بی یعنی بسوزان عرق و فی نی سیاه مصنوعست ابی دمیک و مری و خنه
می خود بعرق کردن زیاد و بعد از ان بیرون آمدن بسوزات کوچک بنات ابد و یعنی
این بسوزات ظاهر نگردد و مکرر تا ان زیاد تا در است که عروض این مرض بدون مقدمات
باشد اما مقدمات چند روز بی میل بغذا حتی جوز عین کسالت در اعضا و در مفاصل
خواصه در زانو و مچ دست و در شدت مرض تهوع و دوار و حتی بسکی و ثقل در
فم معده در این حال ابتدای عرض که اولا مانند بخار از بدن در نفس و کم کم رقت
پیدا کرده مانند آب از بدن جاری گردد با بوی کمی ترش و متعفن تا مرض زنان سفید
و سوسنت غلبه کند و چند بار تشنج عارض شود و حتی خفگی و دلتنگی دارد و در روز
سیم و چهارم این مرض یک خارشی در بدن بهم رسیده و بعد بسوزات مرا ریک
بروز کند و در قاعده ظهور بسوزات از پشت و پهلوی گوش بدن و اطراف بروز کند
و چون شدت این مرض کم باشد این بسوزات شش هفت روز طول کشید و بعد خشک
شوند و ماسه انها مانند فلس ماهی ریزند و وقتیکه شدت دارد هلاک کند در
سه روز و در این وقت علامات عصبی ظاهر شده و اعضا عارض شده بمیرد و چند بار
در نقاهت مرض مذکور باقی ماند طپش قلب تا ورم روده و معده و چند بار در
جلد پیدا شود یا بسوزات ریسی پیدا شود صفت تشریح بعد از مرگ دیده شود مطلقا
خون در دماغ یا در صدر یا در امعاء و زیاد شود که طحال بسیار مملو از خون شده
اما جهة این مرض در قاعدتست که ابی دمیک باشد خواصه در شمال و وسط فرنگستان
و چند بار اسپرادیک گردد و چون ابی دمیک شود سرایت نیز مینماید بیشکو تفاوت
دارد موافق ابی دمیک لکن چون حتی ثقل در فم معده زیاد شود و هذیان و اعضا و

غش دائمی مستولی گردند علامات ردیه اند وحث البول و ذات الریه و ورم امعاء نیز
بهمین طریقند اما العلاج چون مرض خفیف باشد تاخیر در معالجه نموده قدری چای و آب
دهند و در سه چهار روز اول تقلیل در غذا و چون شدت کند زالو انداختن بپشت
گردن و فم معده نافعست لکن زیاد خون گرفتن مضر است و مهی دادن بی منفعت
و بتجربه رسیده است که جلد را با سرکه و آب سرد چون شویند مفید و نافعست باب
سیم در اورام فلاماسیون و هم می نامند انفلوماتوار که عبارت از اورام باشد و این
امراض ورمی زیادتر از سایر امراضست و بی تی شیام مرضیست که همیشه همراه درد
با حمی و ناچار است و یا مزمن و می شناسانند خود را با تغییر و التهاب در یک لمخصوص
و ظهور علامات التهابی می نماید در جمیع الات عارض شوند غیر از الات ملتیه چون
مو و شاخ و ناخن و خود را ظاهر کند با بسیار ریش و بمل ماده در آن عضو مخصوص
بعلامات حمرت و متورم شدن و خارج شدن ترشح مختلفه و تغییر نمودن عمل آن الت و
یکی از علامات مخصوص است که تداوم الیاف در خون زیاده از آنچه بود گردد چنانچه
در هزار مثقال خون که باید دو یا سه مثقال الیاف باشد ده مثقال یافت شود چنانچه
اگر از جماعت این مرض خون گیرند روی خون یک غشای سفید رنگ یافت شود که می نامند
کوین انفلاماتوار و از برای این مرض استعداد عمومی نیست و سبب جدا کردن این امراض
از حمی و امراض طاعونی اول برای جهت است دویم برای تغییر یافتن الت مخصوص است
زیرا که در این امراض یک الت متغیر شود و خون غلظت پیدا کند سیم جدا می شود از حمی
بواسطه رفتار مرض زیرا که این امراض همیشه متصل و دائمست و در قاعده یا حادست
یا مزمن و مزمن همیشه حاصل شود از حاد و این امراض همیشه انتهای مخصوص دارند
که منتهی شود یا به تهلیل یا به چرک شدن یا به تقرح یا به تقرحات یا با اتصال
دو الت بهم یا با انتقال کردن عضوی بعضو دیگر چنانچه جدا می شود بواسطه معالجه

که در

که در اورام معالجه ضد و دم باید نمود خواه چون حاد باشد از قبیل فصد کردن و
حجامت نمودن زالو انداختن مبردات دادن و این مرض منفصل میشود بچند فصل
فصل اول در اورام جلدی فصل دویم در اورام غشای مخاطیه فصل سیم در اورام
مجاریات زجاجیه فصل چهارم در اورام قدمها که عبارت از غشاء باشد تا فصل
اول در اورام جلد بدانکه امراض جلد بقدری مختلف و جدا از یکدیگر می باشند که در
فرنگستان بعضی از اطبا هیچ معالجه نکنند مگر امراض جلد را و این را داتا لری گویند
و فی نی سیان ایستادن خون در یک عضو و حس غریب طبیعی نمودن و ملتهی شود یا به
تهلیل یا بریختن بسر و یا به منفجر شدن و یا زیاد کردن یک ترشح یا به تقرح شدن و در
قاعده اغلب بی حمی است و زیاد میل دارند بمزمن شدن و در ابتداء میل دارند که
بتانی حرکت نمایند و در قاعده عمل بدن زیاد حرکت نمایند و چند بار می نمایند که
یکی از امراض جلدی لازم است برای حفظ نمودن طبیعت از امراض اندرانی که بنا شود
که چون مرض رفع گردد منتقل باندرانی شود و موجب هلاکت گردد و زیاد می شود که
بعد از دفع شدن عود نماید و اکثر از اینها در معالجه زیاد خیره هستند و نسبت دارد
با امراض جدید که چون مرض تازه عارض شود مرض جمله یا با اثره رفع شود یا رفع شود
از برای چند وقت اما جهة این مرض یا از اسباب داخله است یا از اسباب خارجه و در
اول اغلب در بهار است یا پائیز و شدت نماید از افراط در غذا و در اشتغال و بعضی
از امراض جلد جهة انسان بواسطه بدی مزاجست از قبیل گوت و استعداد در مرض
جلد دارند اطفال و زنان و صاحب مزاج بلغم و سودا و در اطفال در وقت در
آوردن دندان بروز نماید و در زنان در وقتیکه یائس شوند و در بعضی اوقات
مرض جلد موروثیست و در بعضی مسریست و در بعضی اوقات استعداد مخصوصی
است که تا حال مجهولست اما العلاج چون بواسطه بدی مزاجست باید دوای مزاجی

اورام جلد

استعمال نمود چون جنه اندرانی بهم رسد دوای موضعی استعمال نمایند و اگر جنه در
خوراک است تغییر خوراک نمایند و بعضی اوقات باید غذای مقوی دهند و
بعضی از نباتات که بسیار نافعند از قبیل ناجریزی سیاه و ریشه بابادم و چوب
وهوبلان که علفیست در جنگل بدرخت می پیچد و اشنه و از معدنیات کوکرد و
سفرید و جیوه و سم الفار و از بیرون استعمال کنند سنگ جهنم کوکرد فلیاب
اکله و حمام خاکهای معدنی و دود شنجرف در نفسیم اقسام متفاوته امراض جلدی
و این امراض بر هفت قسم است اول اکسانتی که بسوزانی هستند شبیه بکل سرخ دوم
وزیکول که بسوزانی هستند برنگ مروارید هم چنان بنت خال سیم بول که حبابها
ظاهر گردد مانند فندق و در این حبابها آب بلند شود مانند طاولی که از سوختن
است چهارم پوستول که بسوزات کوچکیست که زود منفجر گردد پنجم پوستولها
است بر آماده و سخت ششم وسکوالس وان ریختن آب است مانند فلس ماهی هفتم
توبرکلس که تکمه از جلد بیرون آید که زود منفرج شود فصل ثانی در اورام و
التهاب غشای مخاطی بدانکه این غشا مرکب است از شرایین و اورده و سایر عروق و
بسطشان زیاد است نسبت بخارج و اعمال مختلف دارند لهذا ناخوشی زیاد در
انها یافت شود خواصه امراض التهابی و چون نامه انها از جنس دیگر و عملشان دیگر
است لهذا ورم اینها هم از سایر علامات متفاوت و مخصوص است باین آلت و چون
نسبت بآلت دیگر دارند لهذا می تواند جهات التهاب این بواسطه التهاب شدید یا
آلات باشد و بعلاوه علامات ورم رنگ مخصوصی ظاهر گردد و این از مختلف
شدن ترشحیست در ابتداء و انتهاء که از غشای مذکور خارج می شود چنانچه
بلغمیکه از ابتداء رقیق و بی رنگ بود کم کم زرد و سبز رنگ شده و مانند ریم
گردد و بتخصیص غشای مخاطیه نامیده در حال ورم بغشای جدید که در آن

ظاهر گردد مانند آنکه در حناق دیده می شود که غشائی در حلق بسته شده است
و این را پسیدو نامبران یعنی پرده غایره یا فرنامبران یعنی پرده غلیظ نامند و دیگر
آنکه زیاد مایلند به تقرح شدن و در اطفال زیاد شود که غشای مخاطی حنداک
مثل اش نرم گردد و چون ورم هر یک از آلت غشای مذکور علامت خواصی دارند
لهذا این مرض منقسم می شود بهشت قسم اول اسمانیت یعنی ورم غشای مخاطی دهن
دویم ان ژین یعنی ورم حلق سیم گوتران و هم نامند کتار یعنی نزله بینی چهارم لارنژی
یعنی ورم حلقوم پنجم برانشیت یعنی ورم غضبه ریه ششم کولیت یعنی سیاه سرفه
هفتم کروپ یعنی حناق هشتم انتراکاستیک یعنی مطلای معده و ورم غشای مخاطی
آلات غذا نهم ان تر و کلیت یعنی ورم امعاء دهم کاستریت یعنی ورم معده اما
اسمانیت یعنی ورم غشای مخاطی که مجلل است اندران دهن را و این مرض یا مفرد است
مانند سوختن از چیزهای گرم و یا مرکب است با امراض اندرانی و یا اسمانیک مرکوبل
است یعنی از خوردن چیزهای خاصل شده و یا سفیلیک است که از کوفت حاصل شود و نیز
بسیار مشتبه است با زخم جیوه و یا اسمانیک اسکوربیت است که از رداءت غذا و خرابی
خون حاصل شود و یا آفتا مرض است که در دهن بهم رسیده بزودی پرده
غایره در او یافت شود و یا بزرگ است که آفت نامند که بسوزات کوچکست در وسط
زبان اطفال یافت شود و چون بزرگتر باشد سیک نامند و یا اسمانیک فقرست
که بزودی مرتفع گردد و این حاصل شود بعد از محرقه یا اسمانیت سانبل یعنی مفرد
این نشان دهد خود را بنقطه های قرمز خواصه در لثه و کام و روی زبان و در
اندران وجنه و چون وجنه متورم گردد بواسطه لیفیت مجاورت با دندان
مکاره دندان در او ماند و درد بر ندهم رساند خواصه چون اشیاء سخت خوردن
و چون هوای سرد خورد وجع زیاده گردد و چون بجاید وجع زیاده شده

اورام دهن

اورام غشای مخاطی

بزان زیاد گردد و در قاعدهٔ است که ابی بن برداشته شده و چون ورم زیاد باشد
تقرح حاصل گردد که جمیع غشای مخاطی برداشته شود و در اطفال در این حال
تشنج عارض گردد و در مردان زیاد بعید است که حمی همراه رود ولی در اطفال و
زنان ضعیف می شود حمی عارض گردد و دوام او کمتر که در چند روز رفع گردد
و زیاد شود که نکت نماید خواصه در وقتیکه جهت او نباشد یا باقی شود اما جهت در
بسیاری خواصه از یک استعداد مختلف است در طبیعت و اشخاصان که غذای حار
و مقوی خورند و عارض می شود در اطفال که خواهند دندان در آورند و کسانی
که دهن ناپاک نگاه دارند و کسانیکه دندان عاریه گذارند و چون یک دندان
خراب گردد و از کشیدن دندان و از زخم کوچک که در اتفاق هم رسد اما العلاج
اول باید رفع سبب نمود بعد از آن با اشیاء ملین لعابیات چون لعاب خطمی
مرمزه نمایند و چون قدری طول کشد با اشیاء مسمن چون ماضو و زاج سعال
کنند صفت نسخه بگیرند مطبوخ ماضو یکسیر عرق یک سیر زاج سفید پنج خرد روزی
چند با مرمزه نمایند و نافعست یک مسهل نوشیدن و در اطفال ترخبین و
غذاهای ملین خورند اما اسنا مکی مرکوبیل که عبارت از زنجبیلست که از خوردن
جیوه حاصل شود و این زخم ظاهر شود از خوردن جیوه و قبول نکردن طبیعت و
ظاهر شدن زخم در لثه و سبب آنکه چرا باید زخم شود مجهولست و هم بسته باستعداد
که در بعضی بمحض دو روز خوردن جیوه زخم ظاهر شود و زخم حاصل شود خواصه
چند نمکهای جیوه از قبیل کلمل که چون مزاج قبض باشد یا ناپرهیزی نماید بزودی
زخم شود علامت در ابتداء طعم مس در دهن یافت شده و بعد لثه اسود اللون
گردد و تعفن نفس ظاهر شده و بزان زیاد گردد و زبان متورم شده لثه نیز متورم
شده و ورم گیرد و گاهی زبان بشدتی متورم شود که در دهن چندان جای نوبت

ندارد لهذا او یخته گردد و گاهی ورم در عضله زبان نیز بهم رسد و بواسطه متورم
بودن زبان قدرهای آب دهن نیز متورم شوند و دندانها لغ گردد و تقرح گردد
که شکل تقرح مانند لوبیا است و کنارش مانند تراش بریده است و روی تقرح مانند
برفاک است و چون از غشای روی تقرح را بردارند تقرح ظاهر شود خواصه در لثه
و زبان و آخر الامر چون زیاد دوام کند مبدل بقانقریا شود اما جهت چنانچه ذکر رفت
از خوردن خوردنست ولی گاهی جهت اتفاق پرهیزی نمودن و یبوست مزاج شود و هم چیز
از خوردن جیوه بمقدار منقسمه بی در پی چنانچه اگر دو گندم کامل را یکدفعه خورند
هیچ زخم حاصل نشود لکن اگر دو گندم را در سی سنت نوشند زخم حاصل شود اما
العلاج چون علامات زخم نمودار شود از طعام فلز در دهن باید چند روز تامل نموده
و بمریض جیوه ندهند و بعد جیوه دهند و چون زخم حاصل شد باشد ابتداء مسهل
از روغن کوچک داده بعد بشویند لثه را با زاج کوبیده و از این مؤثر جوهر نمک را
با قلم مو بر لثه بمالند صفت نسخه بجهت مرمزه بگیرند آب چنار شیر شکر سرب مثقال در
او محلول نموده روز سه چهار بار مرمزه نمایند و این دوای مفید است لکن کمی دندان را
سیاه نموده و داده مسهل گاهی از جمله لازم است و چون مزمن باشد و مریض دلمند
باشد او را بحمام گرم فرستند اما استمابیت پسیدا مانیرالس و هم نامند استمابیت
و کوالس و کوالس اسم رعوبیست که در روی خون بندد و چون در این زخم غشای
بطور ران رعوه ظاهر شود لهذا بان اسم نامیده اند و این زخم ابتدا نماید از لثه خواصه
از بیخ دندان و از بیخ پشت دندان بالا آمده بلب شد و خواصه در لب پائین عارض
شود و زیاد تا در است که در دایره زبان و حنک یافت شود و در قاعده محدود
شود بیک سمت دهان و شروع نماید از لکهای کوچک خاکستری و بشکل مدور
یا منحرف و کمی برآمده و برآمدگی بواسطه است که در زیر ابی بن غشای مخاطی جزی

از خون لشکرده و بزودی نافه غلط شود و چون این پرده را بردارند غشای مخاطی
قرمز است و بعضی اوقات قرمز بنفش رنگ و پرخون است و در بعضی غشای مخاطی در
این لکه‌ها متورم شده و آن لکه در عمق افتد تا نند خاک ریز و زیاد شود که این مرض
تا مدتی چین بزرگ شود و اندر آن دهن وجع زیاد عارض شود و نفس متعفن گردد و بوی
سخت دهن که زخم است کلوله‌های لین فاتیک با ورم و با وجع گردند و نزاق زیاد شود
و علامات عمومی در بعضی اوقات نیست و پرده غلط کم بنفش یا خشک شده
افتد و گاهی چنان نماید که غشای جدیدی در زیر او باشد و چون مرض شدت داشته
باشد در جائیکه اول ورم ظاهر شده به قانقرا یا مبدل شود و محلیکه ابتدای غشای
کاذب بود در این حال نافه میلته نافت شود و در قاعده با نانی شفا بر گردد و با سعال
نمودن دو تیه جات مناسبه در بعضی این مرض ترکیب شود با خناق و در این جا هلاک
خواهد نمود بدون فرصت و این جنس استمائیت یافت شود از سن پنج تا ده سالگی و
عارض شود با طفالی که از مرضی هزال داشته باشد و در اطفال فقر ابواسطه بد حفظ
نمودن ایشان مر طفلرا از بدی خوراک و از منزل بد و در منازلی که طفل را یا دیهنه
دولت پرستاری می‌کنند عمومی شود اما العلاج اول رفع سبب شستن دهن با آب ترش
یا آب قابض مثل مطبوخ مازو و جوهر نمک و استعمال نمایند گلقند و بوره و زیاد مبند
است استعمال آب ایمود در حالت شدت چون بیم از قانقرا یا باشد یا بیم باشد که زخم
بکلو رسیده و طفل خفه شود استعمال نمایند دوای قوی چون جوهر نمک بی آب یا تیزاب
کلر و رد و شود در روی زخم و چون از ناخوشی حلقوم نرسد چند زالو اندازند اما
آفت که برنگ نامند عبارت است از ظاهر شدن بسوزانی کوچک در غشای مخاطی
لب و زبان که بعد از چندی این بسوزانها پاره شده و یک تقرح کوچکی در بالا مانده که
بعمق نرود و اطراف تقرح قرمز و سخت و با التهاب است و لون او زرد خاکستری است

برنگ

و زردی او بواسطه غشای کاذب است که روی زخم را پوشید و بسیار با وجع است
و بعد از هفت روز هر یک بسوزد در قاعده رفته اثرش یک لکه بنفشی ماند و این
بسوزانها در قاعده عدیشان کم و توقف ایشان در اندرون لب و اندرون وجنه و
وسط زبان است و در روی کام نادر است که داشته باشد و چون نو نمی‌شوند می
توانند دوام ایشان زیاد طول کشد و در بعضی در معالجه زیاد خیره اند خواصه وقتیکه
استعداد برای برنگ باشد و این استعداد در اطفال است و این برنگ زیاد نسبت
دارد با اضطراب آلات غذا و علامت بروز او مالم بودن آلات غذا است و در قاعده
این نقرحات از هم دیگر جدا هستند و می‌شود که در شدت مرض بهم متصل شوند و
هیچ اندیشه نیست زیرا که این مرض مهلک نیست و در وقتیکه با مرض دیگر مرکب نشود
خود بخود رفع گردد اما العلاج بجهت رفع وجع با ابهای ملین و مخدر مزمزه نمایند از
قبیل مطبوخ خشخاش یا بذر البنج و تا نمک و چون خواهند بزودی رفع تقرح نمایند
یکی از دواهای کاله مانند مانند سنگ جهنم و چون ترکیب با مرض دیگر باشد رفع مرض
نمایند مثلاً اگر مرکب با ترشی معده باشد فلیزی دهند چون از ضعف معده باشد
دیوند چینی دهند دوای موضعی بوره با گلقند و زاج سفید استعمال نمایند و بهتر از
همه سنگ جهنم تالید است و چون از تمیزی دائم باشد دائم را عوض نمایند که
در اطفال تمیز برنگ نادر است که عارض شود اما استمائیت فنقرین یعنی ورم دهن
که زود قانقرا یا شود و این مرض یافت شود از سن ده تا چهارده سالگی و عارض شود در
اطفال که سوء المزاج سوء البنیه دارند بواسطه بدی خوراک و بواسطه ضعف از مرض
مثل چون بله و سرخجه و حالت مفدنات در او هیچ نیست مگر در بعضی یک معمولی
ولی انهم درست معلوم نشود همین قدر در دهانه مرض بله می‌بینند که در اندرون
وجنه یک لکه خاکستری بی وجع ظاهر شده و بعد از سه روز دیده شود که ابی تن

ورم قانقرا یای دهان

غشای مخاطی از موضع قانقریا کرفته و یک ماده متعفنی از دهن بیرون آید و قانقریا
کم کم مفروش شده و بعضله و استخوان و سایر آلات کرسد مثلا استخوان موده و اجزا لامه
و حبه را سوراخ نماید دلیل بوی متعفنی از او خارج شود که هیچکس نزدیک او نتواند رفت
و با وجود یکه قانقریا باین حالت رسد طفل در چند روز اول هیچ علامت عمومی ندارد
چنانچه با اشتها و بی حمی است و در نبض کم تغییر هم رسد اما باندازه که قانقریا پیش میرود
سستی و ضعیفی زیاد کردد و قوت بدن تمام شده مزاج تغییر هم رساند و چون چیزی از این
ماده متعفن بمعده رود قی کرده و علامات عصبی زیاد شود و در این وقت از ده روز
تا بیست روز بهلاکت رساند اما العلاج باید کاری نمود که قانقریا محدود شده و
خط خندق بهم رساند اورفت و اشیاء رمیم را برداشته تا زخم بهم آمده رفع شود و از این
اثر زخم اشیاء محبوسه ماند مثل انکه لیه و تکین بهم چسبد و این بلای بد است و اکثر
اوقات در قاعده بمرک منتهی کردد و کاهی در حلق عارض شود و آن چاره ندارد و
بهترین آنست که چون لکه سیاه عارض شود بی تامل داغ نمایند و بعد از او مقویات
استعمال نموده تا طفل قوت کیرد اما مک که عبارت از برفک بزرک باشد و این لکهای
سفید است که یافت شود در غشای مخاطی لب و تفاوت این با برفک کوچک آنست
که او نفرح می کیرد و این برفک مذکور منفرج شود و این لکها یا منفصل اند و یا متصل
و هر یک از اینها شبیه است بقطرهای آب که چکیده باشد خواصه یافت شود در
اطفال شیرخوار و این مرض موضعیست خواه مرکب با مرض اندرانی باشد از قبیل
ورم امعا و خرابی معده خواه مفرد باشد که همان مرض تنها در دهن باشد و کاهی
نیز این مرض در اشخاص پیر و نازه بلوغان یافت شود و کاهی همراه رود با سوء التغذیه
و مرض مزمن و اکثر اوقات این مرض ظاهر شود در روی زبان و کنار زبان و در
لثه و انتهای فرمزی دایره لب اندرون لب و اندرون جنه و نادر است که در کام

برفک بزرک

یافت شود و بسیار نادر است که در مری یافت شود و دیده شده است که کاهی در
امعاء عضله بهم رسیده و در بلعوم و مجراء دیده یک نشده و چون مرض خفیف است
علامات عمومی مثل حمی و غیره یافت نشود مکر انکه کمی طفل بی داغ و شیر خوردن مشکل
شود اما چون شدت کند بدین طور که لکه ها کم مفروش شده و ورم بزرک تر کردد
و همراه رود با حمی و این حمی عرضیست که بواسطه مرض دیکر عارض شده و بدین جهت
اضطراب زیاد در طفل بهم رسیده و اضطراب در آلات هاضمه نیز حادث شود چنانچه
قی و اسهال عارض شود و اخذ نوع کراهیست و هم راه رود با هزال بدن و دوام این
مرض از یک روز تا هفت روز است و در قاعده است که منتهی بشفا کردد مکر در وقتی
که همراه رود با مرض دیکر مثل ورم امعاء تا با علامات مرض سل یا مرض دیکر که باعث سوء
بنیه باشد و مرض خفیفیست چون خود مرض باشد و چون عرض باشد بد است و در
وقتیکه باندره بین در این مرض نکاه کنند می بینند مثل خرمن قارچ که ریشه ها
باطراف فرستاده یعنی در سلولهای ابی ین اما جهة این مرض از بدی خوراک طفل و
از بدی شیر او که رقیق باشد و کفایت تغذیه ننماید و هم چنین از ازدحام در یک اطاق
کثیف که هوای او نیز تغییر ننماید و رطوبت هوا و مکان نیز باعث این مرض کردد و ناقت
می شود باشتر در اطفال بد مزاج و بد بنیه که جهة پیری بد و یا مرض دیکر که در بدن و نا
ایشان بوده و این مرض سریست که چون دایه بطفلیکه این مرض دارد و شیر دهد و
پستان نشسته بطفل دیکر شیر دهد آن طفل نیز این مرض کیرد اما العلاج اول رفع
سبب نموده و بعد معالجه نماید که این خشک بند را خراب نماید و در ابتدا که ریشه
نکرفته بهتر این است که یک پارچه با نکشت بچیده و در یک لعابی چون لعاب خطمی
تا شیر را ارطاش زده و بقدری در روی او مالند که ریشه او برداشته شود از این
موثر تر بکیرند کلفند و بوره با المساوی و در هم نرا بشویند و چون زیاد بزرک و

مفروش شده باشد بدون هیچ سنگ جهتم استعمال نمایند خواه خشک و خواه محلول
باشد و چون ترکیب با مرض دیگر شود دفع آن مرض نمایند خواصه چون ترکیب با اسهال
باشد و همچنین چون ضعف داشته باشد رفع ضعف فرمایند فصل در آن
که اورام حلق باشد و فی نی سنان آن زین نیست مگر ورم خادغشای مخاطی حلق که از
ورم یا ذاتی است یا عرضی است از مرض دیگر و چون مرض زیادی در حلق بهم می رسد
لهذا هر یک بتفصیل بیان خواهد شد اول است ورم ساده حلق که مراد آن که شرایط
مرض عام مرض شود از تاثیر هوای بارد دفعتاً و هوای رطوبی و خود شرایط نشان دهد یک
حتی متصل پیش از ظاهر شدن ورم حلق و بعد عارض شود یک حس خستگی و حرارت
در حلق و وجع ظاهر شده و کم کم این وجع تزاید نماید خواصه در وقت بلع و تغییر در صوت
بهم رسیده و حرکت بلعیدن زیاد شود بجهت طویل شدن زبان کوچک و در غدغه در
باخر زبان و بیابی ابدهن زاغ فرو برد و یک حس خفگی در حلق بهم رسد و این حس خفگی
است در وقتیکه ورم بالای حلق باشد و چون ورم در پایین حلق و نزدیک بقصبة الریه
باشد سرفه عارض گردد و همیشه تنحنح نموده خواهد که بلغم بیرون آورد و زیاد شود
که یک بلغم غلیظ خارج شود خواصه در صبح که از خواب برخیزند و چون در حلق نگاه
کنند می بینند که غشای مخاطی بران خشک و با حمرت زیاد خواه در عقب حلق و
خواه از طرفین و خواه در جمیع غشای مخاطی فضای عقب حلق خواه در یک قطعه باشد
و گاهی حمرت در لوزتین است و گاه در لحاق و گاهی حمرت متصل و گاهی منفصل است
و این علامات موضعی همراه می رود با صداع شدید و بی میلی بغذا و نقص نفس و
گاهی همراه رود با حس ثقل در فم معده و بامره در زبان و اکثر اوقات همراه رود با
یک حمی زیاد یا کم لکن دوامش کم است و رفتار این مرض مثل رفتار نزله است که خشکی
کم کم تمام شده و مرطوب گردد و بلغم زیاد شود بعد از هنگام تزاید که در قاعده

یا چهار روز است و ورم ساده حلق انتها خود بتحلیل شدن اما باید دانست که این
مرض زیاد صورت نماید با ناپاکی و سبکی خواصه در بعضی اشخاص که یک استعداد خواصی
برای این مرض دارند و زیاد شود که این مرض مزمن گردد و ناورم رفع شده کمی علت
باقی ماند اما جهت این مرض چنانچه ذکر یافت از سرما خود است دفعتاً اما العلاج آن
مرضیست که بسیار کم دوا لازم دارد لکن در ابتداء یک مسهل داده و از برای عزغره
لغابیان چون لعاب خطمی و غیره و از بیرون ضماد کرمی مثال نرمک اندازند و بعد از
مسهل یک معرق دهند چون نشادر و بیخ و غیره و چند روز از سرما خود را محافظت
نمایند و گاهی بطالا یا لبرد رفع گشته و چون این مرض ساده است ذالولازم نیست
لکن چون بلیند که پوست بلغمی نرم شده و میل بمزمن شدن دارد با دواهای قابضه
عزغره نمایند و گاهی می شود که ورم کلو بطوری شدید گردد که بزودی خفه نماید
و یا آنکه منتهی بهم شود و چون خواهد ورم چرکی گردد این علامات بظهور رسد که
در روز دویم بعلاوه خشکی و التهاب وجع در کلو یک کشیدگی غدد دردناک بهم رسد
که از این غدد بلعیدن ناعسر شود و در ابتداء یک ورم التهابی در کام نرم تا
طرفین او می باشد و رنگ غشای مخاطی قرمز مایل به بنفش است و بندرت ورم در
عقب حلقوم یافت شود در این حال می توان منع نمود از زود دویم آمدن زیاد یا
وجعست و چون ورم زاد در این حال منجر نشانند ریم بسنگین خود پایین آمده فشار
بمری و قصبة الریه نموده و ضیق النفس عارض شده و هلاک نماید و اگر خفه نماید
باعث ضیق النفس شده و می شود که یک دفعه ریم در عقب حلقوم بهم رسیده فشار
بر وده سرخ و قصبة الریه نموده حس خفگی ظاهر گردد و در وقتیکه ورم باین مرتبه
رسید علامات عمومی زیاد شدید شود مثل صداع شدید و لرز و حالت تهوع
و درد گوش و چون ریم خارج شود جمیع علامات تخفیف یابد و تمام شود اما جهة التفات

چنانچه ذکر یافت که بیشتر بواسطهٔ سرما خوردگیست و خاصهٔ بافت شود در امر چه که
دم با بلغم ترکیب باشد اما العلاج ابتدا چند فصد نموده و چون علامات زیادتی
داشته باشد چند زالو هم در کلو اندازند و چون چند بیخ بر روی و دم زنند بهتر
همانست که کشیدگی را تمام نموده و وجع کشده و منع از ورم شدن نمایند و خردل
بپا کنند و پاشویه نمایند و ماله کنند و غذاهای بارد دهند و عرعره با چیزهای
ملین نمایند و چون زایند امفی دهند چند با مرض دفع گردد و چون رم پیشه
باشد صبر نمایند تا خوب برنج یابد آن وقت منفجر نمایند و بعضی اوقات عرعره کردن
مشکل شود و در این حال با یک آب دو زنگ دهن شوینند تا ما پرچه تا انگشت ما چوب
حلق را شوینند و باید نگذارند که طبیعت قبض شود و حرکت خون را کم و ضعیف نمایند
بسبب خوردن شوره و نمک و غیره دویم از اورام حلق لوزتینست مثل اکثر شرایان
و بعضی اوقات این مرض مفرد است ولی در قاعدهٔ است که هم راه ورم حلق باشد و جهه
این نیز مثل جهه سایر جعات حلق از سرما خوردگیست و بخصوص آبی نمایند از طفولیت
و بسیار کمست که بخصوص این مرض مبتلا شود که در طفولیت صاحب این مرض نبوده
و در قاعدهٔ است که ابتدا آه یک قدر متورم شود و لکن چون یک طرف متورم گردد
طرف دیگر نیز زود ورم گیرد و علامات این هم مثل سایر علامات حلقست لکن عمل
بلع زیاد متعسر گردد و مریض چنان حس دارد که شیء خارجی داخل حلق شده است و
یک وجعی در زاویهٔ چانه احساس کند و بعضی اوقات این وجع تا گوش رود و کلوله
های زیر چانه بزرگ شود و حرف زدن بلغی زند که کفایت می کند و در لوزتین از حرف
زدن و دیدن درد شود و در فرمزی و چند دفعه ورم بشدتی گردد که دو لوزتین
از طرفین سر هم آورده ممر مدخل هوا و غذا را می بندد و در این وقت لحاد یا در
آن وسط فشرده شود یا رو به پیش آید و در کودکهای اینور بلغم زود متعفن گردد

ورم لوزتین

کردد و علامات عمومی مانند درد حلق و ضیق النفس زیاد گردد و در شدت
ورم اما مرفتاء مرض در قاعدهٔ است که تا شش هفت روز تحلیل شود و بسا که یک
چرکی بعد از تحلیل بماند و این بقیهٔ مرض ایندا است و می شود که کمی لوزتین عارض
شود و این نشان آنست که ریم عارض شده است و گاهی یک دمل و گاهی چند دمل
در لوزتین هم برسد و چون آن مرض زیاد عود نماید لوزتین صلب شود و لون او
سرخ و حرف زدن با غنه شود و در خواب نفس بد کشد و گاهی اوقات یک گوش و
گاهی هر دو گوش کر شود اما العلاج چند زالو انداخته و یک مسهل نوشند و عرعره با
ملینات نمایند و بیخ بر روی و دم زنند که اگر ریم شده خارج شود و چون مزمن شده
دوا و ادویه در معالجه یکی بریدن لوزتین و این بزودی رفع شود و دیگری آنکه
از بیرون مالیدن روغن بید است در کلو و از اندازان عرعره با آب بید سیم از اورام
حلق آن زبان کوش نامند یعنی درد حلق بواسطهٔ غشای کاذب و خود را ظاهر می سازد
بغشای کاذب در طرفین کام نرم و عقب کلو و رفتار این غشا هم مانند غشای کاذب
است که در دهن هم رسد که تفصیل او ذکر شد و زیاد شود که این غشا کاذب هم
در دهان غشای کاذب دهن و زیاد شود که این مرض آبی دمیک گردد و اگرچه این مرض
مخصوص بسن طفولیت است لکن می شود که در بزرگان نیز یافت شود و چیزی که معرفت
اولا نرسد و باید ملاحظه نمود آنست که چون این مرض میل بپایین نماید خناق عارض
شود و یک میل دیگر آنکه این مرض معروش می شود در حلقوم و غضبه الرئیه و علامات
هم مانند علامات درد کلو دیگر است بعلاوهٔ غشای کاذبی پیدا شود و باید دانست
که در ورم کلوی ساده می شود که یک بلغم غلیظی در حلق بند و نباید باور کرد که از
غشای کاذبست زیرا که چون پارچه بر او مالند محو شود اما العلاج ابتدا دوای
قی دهند و از هم سولفات دو کوئینو و مقدار او از پنج تا شش گندم و سنگ جهنم

در حلق بواسطهٔ غشای کاذب

محلول در غشای کاذب مالند که یک کدم سنگ جهنم در چهار مثقال اب حل نموده
و تا چند یکبار با قلم مو در روی غشای کاذب مالند و بجای سنگ جهنم می توان نوره
استعمال نمود لکن سنگ جهنم مقوی تر است چهار درم از او و ارام حلق ان زهر مقرن نامند
یعنی درم کلوکه قانقریا شود و جهت این مرض بسیار کم است لکن عارض می شود بیشتر در
اطفال نفرا بواسطه رداءت غذا و لباس مثل مزبل و غیره و عارض شود خواصه بعد از رفع
ابله و علامات کم است چنانچه حس بنهایت کم و عمل بلعیدن محسوس و بسیار مرض ضعیف
است و ظاهر شود که بفشی در یک موضعی از کلوکه کم کم خاکستری شده و بیا کرده در
غشای مخاطی نرم گردد و لکهای قانقریا پیدا شوند و از دهن بوی متعفن اید
تقدمت المعرفه در این مرض بد است و علاج همانست که در قانقریای دهن ذکر شد
و خیلی خوبست که یک دوای مقوی دهند خواصه پوست کنه کنه با جوهر کوکرد و یا
خود کنه کنه با جوهر کوکرد فصل در کنار یا ام و سرود که در درم غشای مخاطی
بلعیدنست که عبارت از زکام باشد و این مرض یا حاد است یا مزمن اما علامات حاد او
این عارض شود بغتتا و خود را نشان دهد با حس کرمی و خستگی و کوفتگی در بلعیدن
که منع نفس کشیدن نماید و پوست بلغم قرمز و متورم گردد و گاهی این حادثات در یک
لوله انف و گاهی از دو لوله شود و گاهی پرده های بلعیدن و جمیع بلعیدن متورم شده کلفت گردد
و گاهی درم بلب و لب نیز اثر نماید و چون یک خارش یا وجع در بلعیدن بهم رسیده میل
بعطسه نماید و یک رطوبت زیادی از بلعیدن دفع گردد و حس خارش تمام شد لکن
حس کشیدگی باقی ماند در وقت نفس کشیدن صدا نماید و گاهی صدا مانند
صفیر گردد و نفس کشیدن از بلعیدن مشکل گردد و بعضی اوقات راه نفس بسته شده
و شامه و ذائقه مختل شود و از بلعیدن حرف زدن و سرسنگین گردد و چشم ها جرب
گردد و اب از چشم بریزد و گاهی درم تا جبهه رفته صداع شدید عارض گردد

درم کلوکه قانقریا شود

زکام بلعیدن

و یک وجع سنگین در وسط چشم و بینی ها بافت شود و گاهی حمی عارض شود و بعضی اوقات
یک خستگی عامه است و در اطفال شیرخوار چون در وقت زکام مادر دهن بعض
کشند لهذا شیر نخورند اگرچه گوسنه باشند و در قاعده بعد از چند روز علامات
موضعی خفیف شده و رطوبتی که در اول رقیق و ممتد و شفاف بود در این حال غلیظ
و سفید و زرد شده و اخر الامر تمام شود و مدفوع همیشه زیاد است از انکه مایل باشد و
بند شود تا یک دو روز تمام شود و گاهی بسیار طول کشد و میل بسیار دارد بنگ نمودن
و زیاد میل دارد در غشای مخاطی حلق و عضبه که اخر جمیع مجراها مو گرفته شود و گاهی
در انتهای زکام بت خال در لب بندد و گاهی بواسطه رطوبت زیاد بلعیدن و حدت
او در بلعیدن مجروح گردد که بسا بعد از رفع زکام از جراحت بماند اما زکام مزمن و او
حاصل می شود بیشتر بواسطه کوفت و خنازیر که در امراض مذکور ذکر می شود و در
این جا ذکر می شود از زکام مزمنی که حاصل شده باشد از زکام حاد که زیاد عود نموده
علامت غشای مخاطی بلعیدن قدری قرمز بنفش و نفس کشیدن قدری مشکل و بلغم
زیاد دفع شود و قوه شامه کم و چون درم مزمن با جوفهای عظم کلیلی بهم رسد درد
سر شدید عارض شود اما جبهه عارض شود از سرما خوردن بخواه بیا و خواه بسر و گاهی
جهات انفاقیست و از بودن عطریات و بودن درد و اخانه عارض گردد و بعضی
از طفولیت استعداد باین مرض دارند و گاهی در اطفال عارض گردد بواسطه نبت
دندان و چون مجراها اشک هم خراب شود زکام عارض شود تقدمت المعرفه مرض جزئی
است و تشخیص او هم اسان و هرگز اذیت ندارد لکن در اطفال کوچک می شود که
طفل شیرخواری از این مرض بهلاکت رسد اما العلاج چون با مرض دیگر مرکب باشد
خود رفع گردد بدون دوا لکن علاماتی که موذی هستند باید کم نمود و بجهت اشیا
بهترین معالجه ماندن در مکان گرم و بخور دادن از اسطوخودوس و بخار ابو و بخار

قهوه و امثال آن بر بلغمی و قدری پنبه بر بلغمی مالند چه از بیرون و چه از اندرون و
بهتر آنست که با شوربه مودهٔ و صمادهٔ خردل بها هیچه یا اندازند و تقلیل نمودن در غذا
بهتر است و چون مزمن باشد تسوق ماء بارد و بهتر تسوق نمودن با مطبوخ ماء زوفا
تا دو عشر سنه جهنم بر بلغمی مالند یا بافند تا ثیر تقوح نمایند و فتیله از فتیل چوبه
بر بلغمی گذارند و بجهت تسکین صداع تقوح انفیه بهتر است و آن انفیه بهتر است
از بیخ بنفشه و کنجد یا از کلمل نمند **فصل** در کلاژنری که عبارت از ورم
غشای مخاطی حلقوم است و این بر چند قسم است اول کلاژنری کتزال دویم کلاژنری
پریزان سیم کلاژنری وفاتر چهارم کلاژنری وسیتر پنجم کلاژنری لسرنا اما کلاژنری
کتزال که عبارت از ورم زکامی و نزلهٔ حلقوم است و اکثر اوقات همراه رود با نزلهٔ ریه
و عارض می شود بواسطهٔ سرما خوردن و عارض می شود بمستعدین این مرض که عبارت
است از کسانیکه زیاد حرف می زنند مثال معلمین و زیاد می خوانند مثال صاحبان
آواز علامت صدا گرفته و اکثر اوقات وجعی کم و یک سرفهٔ کوچک و دفع می شود بلغمی
لزج و گاهی دانهای کوچک خاکستری رنگی در او نمایان است و نفس کشیدن با قاعده است
و گاهی بواسطهٔ ورم مجراء نفس تنگ شده لهذا صدای صفیر همراه نفس است و تب نیست
و اگر عارض شود کم و بی دوام و انتهای این مرض خوب است ولی در بعضی ورم خوب
تحلیل نرفته و مزمن گردد و چون مزمن گردد همه روزه صبح بلغمی با ذائقهٔ حلقوم ایذاء
صدا گرفته شود و عسر العلاجست و چون زاه روند بالمره صوت بسته گردد اما
العلاج چون سبب از سرما خوردگیست لهذا بهتر است که دوای معرق دهند و پاشوره
نمایند و چون مزمن باشد تا چند وقت نوشادر خورند و از بیرون بموضع روغن
ترتستیک یا روغن فرفیان مالند تا مادهٔ زاد را ندارد آن میل بظاهر دهند تا آنکه
مشمع ذرایح انداخته روغن بهل مالند تا کلاژنری پریزان یعنی ورم حلق مخصوص

و اینعارض شود کم تر از برودت و زیادتر از زیستن غبارات موذی بحلق و پشت
اوقات از مشق و از کردن و این مرض یا ضعیف است یا شدید و یا حاد است یا مزمن و
اما علامات حاد او که خفیف باشد حس دغدغه و کمی صوت گرفته و درشت و کلفت
گردد و چون از بیرون بفشارند میل بسرفه و دغدغه بهم رساند و از ابتداء سرفهٔ
خشک است و چون برودت نماید قدری بلغم غلیظ امیخته با خون دفع شود و
در وقت نفس کشیدن کمی درد کلو بهم رسیده و نفس کشیدن مشکل گردد و گاهی در
هنگام نفس صفیر می زند و دوام این مرض در قاعده کم است بشرط دفع نمودن سبب که
اگر سبب خواندن باشد نخوانند و اگر سبب خوردن غبارات موذی چون غبار اهک و
غیره باشد احتراز نمایند و الا همیشه مرض باقیست اما اگر ورم حاد و قوی باشد علامت
ابتدا وجع شدید در محل عضو و درد یافت شود و باندک فشار حس حرارت شدید
در موضع مذکور کند و چون خواهند حرف زنند چنانچه نماید که حلقوم می خواهد پاره
شود و حرف زدن زیاد مشکل با وجع گردد و کم صدا بالمره بسته شود و گاهی در بین
النفس بهم رسد و چون خواهد سرفه نماید حلقوم زیاد درد گیرد و گاهی بلغم با خون
یا ریم امیخته دفع گردد و حس خستگی در اعضا و خوف زیاد و صداع عارض شود
بواسطهٔ توقف دم در راس و حمی شدید و بسا که ورم دم ایذاء بلند کرده و باین جهت
مجراء هوا بسته شده مریض خفه گردد و اگر معالجه خوب نمایند در قاعده تحلیل رود
و در احتمال بواسطه بستن مجراء مهلک افتد و این مرض چه خفیف باشد و چه قوی او
می تواند مزمن گردد در این صورت علامات حادی تمام شده لکن ادا زکرمه خواصه
در هنگام صبح که چون حرف زند قدری بهتر شود و همیشه در کلو حس ثقلی مینماید و
سرفه کمست و اخراج می شود با او بلغم زرد رنگی و این مرض را دوام بسیار است و علاج
مشکل و بسا که باندک برودتی ورم عود نماید اما العلاج چون خفیف باشد ابتدا

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

رفع سبب وکم حرف زدن تا آنکه موضع ورم اسوده باشد و غذا خوردن تقلیل نمودن
واشیاء بارده میل نمایند واغذیه مضعف خورند که خون زیاد تولید نمودن و اشیاء
بارده میل نمایند واستعمال نمایند اشیاء که میل اراده را بظاهر کند مثال مشمع ضرادیح
وخردل خواصه در پشت کردن وفصد نیز مفید است چون قوی باشد بزودی فصد
نموده وزالو اندازند وبادکش کنند ومقی نیز نافعست واز برای مشمع ضرادیح وغیره استعمال
نمایند واز اندران محدرات دهند چون افیون وبذر البنج وبلاذر تا شرفه را کم تر
نماید وحقنه از انفوزه وسنبل الطیب نافعست ونوشیدن مشک بمقدار منقسم واگر
کرم باشد حقنه از انفوزه کنند ونوشیدن زرده تخم نافعست ونوشیدن آب بادام تلخ
وشستن با آب کرم بهترین است وچون مزمن گردد از بیرون خلد کلو را تحریق نمایند تقیدی
که حرمت بهم رساند از مالیدن روغن فرفیون ومشمع ضرادیح که همه روزه محلش را
عوض نمایند وروغن انیسون وروغن تربنتیک نیز مفید است وطلیان تا توره کشیدن
در این حالت مزمن مفید افتاده وهمچنین بعوج بلیسون واستحمام ونوشیدن آب کوکرد
مغدنی نافعست فصل در کلاد نشری وفاتر یعنی ورم حلقوم که هم را اسب تا
اما اما جهت این مرض عام مرض شود بسبب سرما خوردگی وغبار زیاد در حلقوم رسیدن یا
آنکه بسبب مرض مزمنی که از قدیم در او بوده مثل ورم کوفت که در کلو بوده وبواسطه سرما
خوردن یا غیره این مرض عام مرض شده واین مرض چه اصل وچه نتیجه باشد چون عام مرض شود
وزا نفس کوفته شود بواسطه آن تا سر که راه نفس را مسدود می سازد وتا سه چهار روز عنا
مریض را بهلاکت می رساند وسبب خفه نمودن است که غشای مخاطی پایین فکین وغضروف
که چین دارند چون متورم شود از چین ها سر بهم گذارده راه نفس مسدود شده وی کشد
ودر قاعده اکثر اوقات از ابتداء نفس کشیدن با زحمت شود ومریض چنان احساس
نماید که یک شئ خارجی در کلو هست وبا این سبب همیشه سرفه نماید واحساس وجع نکند

ورم حلقوم اما چه

لکن حس خفگی دارند ونفس کشیدن مشکل وخارج نمودن نفس نیز مشکلست ولی
گاهی نفس فرو بردن مشکل وخارج کردن آسان شود وآنچه از این مرض اصلی
است لکن حس خفگی بفاصله است که باعث زیاد وگاهی کم وگاهی خوب گاهی بد وحس
خفگی همیشه هست وضیق النفس گاه زیاد وگاهی کم است وقلق واضطراب شدید دارد
وچون در بعضی از امراض صدر هم حس خفگی بهم رسد لهذا می تواند مشتبه بامراض سینه
گردد در این صورت لازم است عمل بر گوش وا سکول تا شناسا نمودن که اگر در سینه از اعمال
مذکوره چیزی یافت نگردد معلوم است که در حلقوم است واگر در سینه چیزی یافت شود
علت وجع سینه است ویکی از علامات مخصوص است که تا انگشت طرف غضب حلق ورم را
گیرند ودیگر آنکه در این مرض کبودی در جلد یافت شود خواصه در صورت وگاهی همه بدن
کبود شود وچون نفس کم کم کمتر شود کفایت تنفس را نمی نماید لهذا خفه شود اما تشخیص
این مرض می تواند مشتبه شود با ورم حلقوم مفرد اما ورم حلقوم مفرد خفگی بدین غایت
ونفس کشیدن بدین پایه زحمت ندارد اما العلاج باید بزودی معالجات صدر و
نمود از قبیل زالو انداختن در حلق وپشت گوش وفصد نمودن وحجامت کردن که جز
این معالجات را از ابتدای مرض نمایند البته شدت نکند ورفع گردد وبعضی اوقات
مفید افتاده که بعد از فصد مقی دهند واستعمال نمایند محرکات از قبیل مشمع ضرادیح
وروغن فرفیان یا روغن انیسون وزادن کلو ودر هنگام مزمنی کشیدن غلیان
تا توره وبعوج بلسمون در حلقوم ونوشیدن واستحمام آب کوکرد معدنی وبجهت آسانی نفس
کشیدن محدرات دهند از قبیل افیون وبلاذر وسایرین که تسکین سرفه نمایند
وبخورند از بلاذر یا بذر البنج وبعضی از حکما در حالت شدت نفس غضروف
ورقی را از بیرون شکافند که بسبب این عمل تا دو سه ساعت فرصت دوای موضعی
استعمال نمودن باقی باشد که رفع اما شئ دوا این عمل بدیا بزرگیست وبعضی

دیگر از حکما انگشت را در دهان از طعوم برده و کمی روی و دم را با ناخن خراشیده تا
مرطوبت قاس ابی دفع شود و بعضی دیگر اسفیل را خوب ندانسته اند لکن چون بزودی
معالجات مذکوره را نماید رفع گردد انشاء الله فصل در لارنژی و سرفه
که عبارت از خرونک باشد و بعضی از حکما این مرض را خناق دانسته اند لکن خطا بوده
و خواصه مرضیست که در اطفال یافت گردد از دو سالگی تا هشت سالگی و اکثر این مرض
بواسطه سرما خوردنست مثل سایر اورام حلق اما علامت این مرض در ابتداء نیز مثل سا
نزله هاست که کمی صدا گرفته و سرفه کوچک نماید و یک دفعه بغتتا خواصه در شب او را
سرفه گرفته و حرصه کی و گرفتگی یافته سده و عسر النفس شدید با صدای صفیر نماید و
سرفه خشن نماید و این نیست مگر بتشنج کلو و گاهی صوت با المره گرفته گردد و یک حمی خفیفی
می باشد و این تشنج بطور نوبه است که ساعت بساعت عارض شود و مثل غش می باشد و در
قاعدات که در یک هفته این مرض منتهی بشفا گردد و گاهی بندرت می شود که تشنج شدید
در عضو دیگر هم رسد و می شود که این تشنج مرکب گردد با امراض دیگر چون قطرب و غشی و
تشنج معده که همیشه می نماید و در این حال مهلکست و مفرد او مهلک نیست و این مرض
بسیار میل دارد بعود نمودن و چنانچه اطفالی که استعداد بدین مرض دارند تا چند سال
هنگام بهار این مرض عود نماید اما تشخیص این مرض چون می تواند مشتبه شود با خناق لهذا
تشخیص این مرض دهند بفاصله او و خفیفی حمی اما العلاج فصد کردن و ذوالوالد اختیار کرد
خون غالب باشد و الا در اطفال خون زیاد گرفتن مضر است و استحمام با آب گرم و مشمع
ضرادیح و ادویه جات ضد تشنج چون مشک و بلنه رومی و امالة نمودن مفید است و اکثر
نسبت با کرم دادن ادویه جات گرم استعمال نمایند مثل انقوزه یا زرده تخم که بنوشانند
تا حقنه نمایند و آب بادام تلخ و بدر البنج موافق سن طفل دهند و با آب گرم شستن و
بحمام بردن از جمله ملاوات و چای بابونه و سنبل الطیب تنها نافعست فصل در

ورم حلقوم یا نقرس

لارنژی و لسرنژ که عبارت از ورم حلقوم یا نقرس است و بعضی نامند فیلریس لاریرنت
یعنی ورم حلقوم و این مرض یافت می شود بعد از کوفت و سل و محرمه شدید صفت لسرنژ
بعد از مرک دیده شده خراشهای چند در غشای مخاطی حلقوم و آن نیست مگر فلدهای
غشای مذکور که مقرح شده اند و در غشای مخاطی اطراف موضع مذکور ورم دیده شود که
یک دیم دقیق کال کمی با نفس خارج شود اما علامت این مرض ابتدا بتدریج و تانی پیش
آید و گاهی پیش از عارض شدن تقرح ورم حادی در حلقوم یافت شود و بعد نتیجه او
باقی ماند چنانچه صدا با تغییر باشد و گرفتگی صدا زیاد گردد در تغییر هوا خواصه در روز
و خستگی زیاد از بعضی اعمال زیاده از حد کردن و نزدیک بهنگام حیض گرفتگی صدا
زیاد تر شود و ابتدا وجع نیست لکن گاهی حس خارش و غلغله و حس کرمی در حلقوم ظاهر
شود و بلیدن گاهی مشکل شود خواصه در نوشیدن آب نفس کشیدن چندان با زحمت
نیست و در قاعده همیشه سرفه کوچک و تنحنح دارد و در فاصله یک سرفه خشک و درد
دارد و گاهی یک بلغمی دفع شود که رشته رشته در آن یافت شود و آن بلغم با جزء ملاحت
و زود می شود که صدا مدام گرفته گردد و نازک شود مانند خرونک و یا با المره صدا
تمام شود و مریض حس نماید که حلقوم بسته است و وجع که از قدیم کم بود در این حال
زیاد شود خواصه در وقت بلع و وجع زیاده شود در نوشیدن آب که دفعتا سرفه
عارض شود و آب از دهن و بینی خارج گردد و در این حال بلغم زیاده شود و در آن
بلغم خطوطهای از خون دیده شود و چون هرج زیاد نفس رود یک پاره غضروف
با بلغم دفع شود و بسا که مگر با المره خراب گردد و یکی از علامات مخصوص است که چون
فشار بغضروف وردی نمایند وجع زیاد شده و صدای کره نا آشنا شنیده شود
بسیار می شود که این مرض با یک سال و دو سال بهمین حالت باقی ماند بدون آنکه در مزاج
تغییری بهم رسد و در قاعده منتهی بحالت بد شود و نباید چنان دانست که بهمین حالت

بماند چنانچه بفشکشیدن با عسرت وضیق شود و در ابتدا که در وقت بلوغ سرفه عارض
می‌شد در این حال که رسید بغتتاً همیشه سرفه عارض گردد که نزدیک بهلاکت رسانند
و دیبی باد طولکشیدن این مرض حمی وبی عارض شده و هزال پدید شود چنانچه بعد از غذا
عصر بعصر حمی عارض شده و عرق نماید خاصه کف دستها و این مرض گاهی ملتهی بعافیت
گردد و آن در نمودن علاج حکیمانه است اما جهت این مرض چنانچه ذکر یافت خواصه استاد
است و جهت دیگر گوفت و هم چنین محرقه اما تشخیص این مرض بسیار مشکلست زیرا که شباهت
زیاد بورم مزمن کلوی دارد پس لهذا باید کل جهات را از قبل داشتن مرضی پدید و دوما در
مریض تا خود مریض بهبند و استنباط مرض نمود پیشگو چون جهت از گوفت باشد خوب
است شرط علاج و اگر از سل باشد بد است و چند علامات هستند که چون عارض شوند
پیشگو بد است از قبیل تزاید ضیق النفس و بی صدائی و در وقت حرف زدن صدای صفیر
نمودن تا نتوان رفع سبب نمود و باید دانست که نزدیک مرگ احوال مریض زیاد خوب
شود و در این جا نباید فریب خورد که نزدیک هلاکت است و زیاد شدن سرفه و تواتر
گردیدن او علامت بد است و هم چنین آرام شدن مریض و عارض شدن حمی و قی و هزال
علامت بد است و بر عکس و نیز شدن علامت نیکست و پیشگو خوب است چون قدری فربه
شود و علامات ردیه تخفیف یابد اگر سؤال شود که این مرض میتواند رفع شود یا نه گوئیم
که شریح بما مینمایند که گاهی طبیعت مرض را رفع کرده پس معلوم شود که طبیعت میل
برفع نمودن تفرحات دارد و این مرض نیز میشود رفع گردد اما العلاج چون تجربه شده
است که خداوند این مرض را در کارخانهای ناموت که هوای چرب دارد چندین سال نگه
کرده اند لهذا از این قیاس فهمیده اند که چربی در این مرض نافعست و تجربه از دهنیات
بهترین بادل دکه است که روغن حکه باشد و هم چنین مالیدن روغن مذکور یا غیر
بر بدن و حلقوم بسیار نافعست و بسیار مفید است تغییر منزل در محلهای گرم

وجاهائیکه

وجاهائیکه هوا گرم در آنجا تغییر می‌نماید و شمال کم می‌وزد و در نقرا از دویه جات
بهترین ماء الجبن است و در موضع استعمال نمایند روغن فرفیون و صراریح و لازم است
که مریض کم حرف زند و از غبارات محرق اجتناب نماید و از سرما محافظت کند خویش را
و خون گرفتن در وقتیکه غلبه خون باشد بد نیست و خون گرفتن زیاد مضر است زیرا
که این مرض میل بکم شدن خون دارد و در شدت مرض گاهی اتفاق افتد که باید زیر
عضروف ورقی را سوراخ نماید که نفس از آنجا خارج شود و الا مهلکست و بعضی از
حکما سنگ جهنم با فندق سائیده در حلق فوج نموده اند و این هم مفید است فصل
در بیان شیت یعنی ورم قصبة الریه و فی نسیان بر آن شیت عبارت است از ورم عضبه
و شاخهای بزرگ او و هم نامند کمار بلمونیز و این مرض یا حاد است یا مزمن اما نزله حاد
او و این مرض نیست خفیف و حاد و عام که هر کسی در سال مبتلا باین مرض گردد و بیشتر همراه
رود با زکام و ورم حلقوم و در قاعده بی حمی است مگر در اطفال و اشخاص بیقوت و
ضعیف وجود ظاهر شاز در بحر خشکی در عضبه و سرفه خشک متواتر و وجع در سینه
و بلغمیکه دفع می‌شود یا بی رنگ است و یا خاکستری رنگ و غلیظ و بی میلی بغذا و قوه
ذائقه کم و یک کسالت و وجع در همه بدن عارض شود و احوال در قاعده کم بهم خورد
کم کم سرفه کم و رطب شده و بلغم غلیظ و زرد شده و مرض در یک دو هفته بدون
دوا رفع شود اما چون حاد و شدید باشد ابتدا می‌کند بلرز و صداع خاصه در پیشانی
و کسالت عمومی و حتی خواه خفیف باشد و خواه شدید و گاهی تا چند روز حمی متصل
است و بی میلی بغذا و زبان با تار سفید و حس گرمی و وجع در میان سینه و شانه و زیر
در بر قرار است و گاه گاهی متحرک شود و در روز دویم و سیم مریض سرفه نماید لکن
در اطفال سرفه عارض نگردد و این سرفه متواتر و تزاید بهم رساند در عصر و شب و
در ابتدا سرفه خشک و دردناک است و مریض حس نماید که سینه او را می‌خراشند و

ورم قصبة الریه

زیاد شود که هم راه سرفه صفیر نمایند و در حال نفس کشیدن حس سنگینی و تنگی در
سینه یافت شود و در وقت تنفس کشیدن سرفه زیاد عارض شود و در قاعده
همراه دود با زکام از این جهت چشم و زهراب می ریزد و صدا بد و جهت منتهی گردد یکی
بواسطه زکام که بینی خشک و گرفته شود و یکی بواسطه سینه و چون گوش در سینه نهند صدای
غرغر در سینه شنیده شود و چون ماده نضج نیافته باشد صدای صفیر نماید و چون ماده
خوب نضج یابد صدای غلیان حادث شود و این سبب باز شدن جابها است از رسیدن
هوا در او و از عمل بوکوسیا نضجی معلوم نشود و در روز نیم و چهارم روز سرفه که از
ابتدا خشک بود کم مرطب شده و بلغمی غلیظ که در ابتدا بود در این حال غلیظ و لزج شده
و با سرفه مندفع شود و چون مرض زیاد حدت داشته باشد بلغم در حنجره
دیده شود و چون سرفه مرطب شود و بلغم دفع شود وجع و حس سنگینی تمام شده و حمی رفع
شود و هر چه همراه سرفه بلغم زیادتر دفع شود غلیظ تر گردد و زیادتر شود و در انتهای
هفته اول بلغم زرد رنگ شود و چون بلغم زیادتر شده صدای غلیان شنیده شود و چون
بلغم تمام دفع شود صدای غلیان شنیده شود و بحران شود این مرض با نزول رسوب دادو
یا بعرق و بسیار می شود که بعد از رفع مرض سرفه باقی ماند خاصه در زمستان که بسا سرفه
مانده تا هوا گرم شود و در اشخاص سن زیاد می شود که نزله حاد مزمن گردد اما جهت این
مرض مطبوخ جهت این مرض از تغییر هوا است و اکثر اوقات عارض شود از سرما خوردن و گاهی که
عرق داشته باشد بسبب کم شدن لباس در سن طفولیت و شیخوخیت بسیار عارض شود
و در ابدان نازک و امزاج بلغمی زیاد عارض شود و اشخاصیکه کار می کنند و از رسیدن
غبار زیاد بحلق و کسانیکه در دواخانه هستند از بابت جوهرات و معطرات زیاد
اکثر عرض است از امراض چوبخره و سرخچه و سرخک و آبله اما العلاج چون نزله خفیف
باشد اکثر بی دوا دفع شود و لازم است تدبیر نمایند که عرق کنند بگرم نگاه داشتن بدن

از پوشیدن

از پوشیدن لباس پشم و نوشیدن چند فنجان چای گرم یا یخ داب کم تر نوشند خواصه آب سرد
که هیچ ننوشند و یک لغابی چون لعاب حلبی و ماء الشعیر نوشند و چون بهم ارزمن شدن
باشد این نسخه استعمال نمایند بگیرند مطبوخ گل کاوزبان دو سیر نیم شوکه نشادر ده کندم
دو مثقال رب السوس نیم مثقال مخلوط نموده و در یک روز و نیم بنوشند بجای شوکه
نشادر ده کندم نشادر می توان نمود صفت نسخه دیگر بگیرند بیکاکوانا ده کندم در دو
سیر آب دم کرده نیم مثقال رب السوس داخل نموده در یک روز بدفعات بنوشند صفت
نسخه دیگر بگیرند روغن بادام دو مثقال صمغ عربی دو مثقال با هم سلایه نموده بعد
تر تر میک نیم کندم آب بادام تلخ سه مثقال بجای او شربت کوکنار دو مثقال مخلوط نموده
در یک روز بدفعات بنوشند و این علامات در بزرگان است و از برای اطفال بهتر آنست
که بیکا برای قی نمودن دهند تا این نسخه بکار برند بگیرند روغن بادام و صمغ عربی از
هر یک یک مثقال کم کم سلایه نموده و چهار مثقال نیزاب کم کم در او ریخته و نیم مثقال
شربت خشخاش اضافه نموده در یک روز بنوشند و اینها بود در نزله خفیف لکن چون
نزله شدت داشته باشد ابتدا فصد نمایند و در اطفال یک دو زالو در سینه اندازند
و بهترین ضماد از تخم بزرگ و خطمی در سینه اندازند و در اشخاص بزرگ بهترین قدری
زعفران با شوکران با مدر البنج داخل ضماد نموده و با شیر بپزند و در سینه ضماد نمایند
و ضماد ذات حاره زیاد مفید است و نباید فراموش نمود خاصه در اطفال و در ابدان
تر تر میک مجرب است صفت نسخه بگیرند مطبوخ خطمی و شیر نیم تر تر میک چهار کندم
شربت قند دو مثقال اضافه نموده در یک روز بدفعات بنوشند و بجای تر تر میک
بیکا می توان داد خواصه چون از سهال هم باشد و در اطفال نفی دادن از بیکا مفید است
و چون سرفه زیاد از بینی نماید محذورات دهند چون امیر [illegible] بلاذانه و بدر البنج و
شربت خشخاش و آب بادام تلخ و در اطفال تریاک دهند و بسیار نافست بخورند

کرم بسینه وکلو ودهن وایضاً کرمیس معدنی با الیتون طلائی استعمال نمایند که مفید
است صفت کتخدا بگیرند کرمیس معدنی دو کندم صمغ عربی نیم مثقال سفوف نموده در
ساعت یک قسمت خورند وبهمین طور الیتون طلائی دهند وزیاد نافع ومجرب است
انداختن مشمع ضرایح در سینه لکن در اطفال مضر است زیرا که بواسطه وجع ضرایح فرما
نموده وسرفه زیاد شده یا باعث بسته شدن بول یا خونی شدن بول گردد لهذا استعمال
می نمایند وچون زیاد لاغر شود خردل ضماد نمایند ودر اطفال بعد از دادن مقی سکنجبین
پیاز عنصل دهند که در یک روز دو مثقال بدهان طفل نوشند اما نزله مزمن وزمه
عارض شود از افراط در عرق یا افراط در غلیان وهمین که چند مرتبه ورم در مجراء ریه
عود نمود دیگر ورم دست تحلیل نشود وخون توقف نماید لهذا باعث مزمن نزله شود
وعلامات صرعی چون حمی ووجع رفع شده ولی سرفه بماند وهمیشه بلغم دفع شده وگاهی
این نزله مزمن حاد شود واین نزله مزمن عارض شود خاصه در شیخان ودر اطفال بسیار
کمست ودر ابتدا چندان اذیت نرساند وچون هوا گرم شود احوال مریض بهتر شود که چنان
نماید که بالمره مرض رفع شده ودر زمستان ودر تغییر نمودن هوا به بردی ورطوبتی کثیر
هوا زیاد شود بدین طور که ضیق النفس زیاد شده وسرفه گاهی بنهایتی رسد که نزدیک
بخفه شدن برسد ویکی از علامات مخصوصست تجاوز نمودن قلب از محل خود که یا در قعر
معده ویا قدری طرف راست رود واین بجهة نزدیک شدن دیافراغم است وچون شکول تا
نمایند صدای صفیر وغلیان بحدی است که استادان موسیقی را معلوم نماید واشخاصیکه
نزله مزمن دارند مرض سل نگیرند زیرا که این دو مرض ضد یکدیگر اما مرفتا از این مرض
بد نیست چنانچه خداوندان این مرض عمر زیاد نموده اند وچون بنهایت رسد در زمستان
بهلاکت رساند ویکی از علامات کبودی یک عضو است از قبیل لب وغیره که چون کبودی
بهم رسد وقلب بکند تجاوز نمایند ودر تغییر نمودن هوا هلاک خواهند شد اما جهت

حکیم

چنانچه ذکر یافت افراط در عرق وغلیان وسرمای متواتر است اما تشخیص این مرض مشتبه
شود با سل ومرض قلب تشخیص چنان دهند که در مرض سل قلب کند از محل خود تجاوز
نمایند ومرض قلب در زمستان وتابستان تفاوتی ننماید واین مرض در تابستان
سبک تر از زمستان است اما تفتیش معرفه چون از ابتدا رفع جهت نمایند می توان تا
بنجاه سال ایمن بود وچون بانتها رسیده باشد موجب هلاکت خواهد شد صفت تشریح
این مرض بعد از مرگ دیده شده که دم سیاهی در ریه منجمد شده وقوه قبض وبسط ریه کم
ویا بالمره تمام شده وشاخهای عضبه بزرگ شده وغشای مخاطی عضبه خاکستری یا بنفش
رنگ شده وبلغم زیاد در مجراء ریه می باشد اما العلاج ابتدا رفع سبب نمایند وجاهائیکه
هوایش گرم وخشکست مریض را فرستند وهمین است هوای بلاد ری ودواهای مخرج
بلغم استعمال نمایند چون نوشادر صفت کتخدا بگیرند نشادر دو مثقال بیکاده
کندم هسته بدر البنج بیست کندم بارتب السوس صندل سفید نموده روزی ده حب نخود
در صبح وپنج در شام بنوشند وچون مرض مزمن مذکور میل بحاد شدن نماید چنانچه
ضیق النفس عارض شود مقی دهند صفت کتخدا مقی بگیرند بیکا بیست کندم الیتون
یک کندم دراب پخته بنوشند ودر اغنیا بجهة محافظت خود در زمستان وپائیز
بسیار نافعست که در تابستان آب ترش معدنی خورند وچون نزله مزمن ترکیب تا
بوا سیر باشد آب کوکرد معدنی استحمام نمایند ودر مرض مذکور که زیاد در قوام داشته
نافعست بلسان بکه که دو دو نیمثقال بنوشند وبجهة آن نافعست بلسان لها لوکه از
بنگدنیا آورند ومخصوص این مرضست ودر فقرا اوشوده هند در یک روز نیم
مثقال ودر ابتدا بیست کندم دهند وچون بانتها رسید وضیق النفس عارض شده
مقی ومحدر از استعمال نمایند وبهترین مخدر مونوست صفت کتخدا بگیرند افیون
یک کندم با نیمثقال قند دوازده منهت نموده پیش از خواب یکهفت بخورند وبسیار

نافعست پودر دو وزن کرم محذرو هم مجرح بلغمست که ده کندم او را در شش ماعت
نوشند و کرمس معدنی نیز مفیدست صفت لسخه بگیرند کرمس دو کندم فلفل نیم مثقال
شش هفت نموده روزی سه هفت در سه وقت نوشند و بسیار خوبست که در
پائیز لباس پشمی پوشند سینه را گرم نگاه دارند و بسیار نافعست مداومت این مرض در
وقت سرفه بگیرند ذکلات دو مثقال بیکاده کندم یا صمغ عربی صد قرص نموده در
وقت سرفه نمودن قرصی بنوشند و از برای فقرا بگیرند صمغ عربی یا کثیرا دو مثقال در
السوس نیم مثقال بعد در چهل قطره شیر بدر البنج داخل نموده صد قرص سازند و در
وقت سرفه نمودن قرصی خورند و چون صورت زیاد بکود شاه و بیم مکنه باشد فصد
نمایند **فصل** در کروپ یعنی سیاه سرفه و بسیار سرفه عبارتست از نزله عضبه
الریه و تشنج او که با هم ترکیب شوند چنانچه در تشریح علامتی عجز علامت نزله دیده نشده
و تا خوشی مزبور عارض گردد در عضبه الریه و مسرایست و اکثر اوقات عمومی شود و مخصوص
است در اطفال و می شود در بزرگان نیز یافت شود و تخصیص میدهد خودش را در
زیاد و منفصل و غیر معین و در ابتدا که خواهند سرفه نمایند نفس عمیقی کشیده با صفیر
و چون نفس را خارج نمایند هم زاهست یک بلغم از حنجره یا انکه نمایند و بسرفه هم زاهست با
نفسی که خارج می شود و سکرپ بسیار این مرض مشتملست بر سه هنگام اول هنگام نزله
دویم هنگام تشنج غالب شود هنگام سیم نیز مبدل شود بنزله اما هنگام نزله اول و این هنگام
بسیار مختلف است و لکن در قاعده است که با نزله ابتدا می نماید چنانچه اگر سیاه سرفه عام
باشد از نزله نهانی تخصیص داده نشود و در قاعده حمی نیست و اگر باشد بسیار خفیف
و بعد از دو سه هفته یک سرفه کمی عارض شود که چنان بخیال رسد که نزله بانتها رسیده
و بعد از انکه این هنگام بدنجا رسید هنگام دویم عارض شود دفعتاً خواصه در سبب مخصوص
چون سرما بطفل خورد یا فریاد زیاد نماید و کج خلق شود یا غذا زیاد خورد تشنج عارض

سیاه سرفه

شده

شده بنای سرفه نمودن گذارد و در این حال طفل بقدری مخوف گردد که بیم هلاکت است
نفس کشیدن مشکل شود گاهی بغتتاً از خواب جسته برخیزد و سرفه نماید و متواتر نماید
و نفس باز در او زنده خارج شود و عضلات نفس متشنج شوند و در وقت فرو بردن نفس
صدای صفیر حادث شود و این سرفه تسکین یابد بسبب خارج شدن بلغمی لزج و بی دنان و
گاهی یک رشته از خون دندان بلغمست و در حال سرفه همه بدن عرق نماید و از چشم اشک
ریزد و بعضی اطفال در این حال بی اراده فعل و بول نمایند و می شود که خروج مقعد شود
و می شود که خون از بینی و چشم جاری شود و این سرفه گاهی تا چند دقیقه و گاهی تا ربع
ساعت طول کشد و در این حال از عمل اکول تا سیان چیزی معلوم نگردد و چون سرفه
تسکین یابد مریض آسوده گی و شادمانی بهم رساند و نه انکه طفل بی میل بغذا و کارها
شود بلکه میل بغذا نموده و فاصله این سرفه و سرفه دیگر معلوم نیست و بسیار نادر است
که بعد از ده دقیقه سرفه تازه نماید و این هنگام چهار و گاهی تا شش هفته طول کشد اما
هنگام سیم در این حالت سرفه منفصله غیر معینه مذکوره تمام و یا زیاد کم شود و بلغمیکه
دفع شود غلیظ و زرد رنگ است و صدای صفیری نیز تمام شده و حالات نزله مهیا شده
بهم و طول این مرض دو سه ماه و گاهی تا شش ماه است و چون در این حالت سیم حمی عارض شود
دلیلست که سیاه سرفه باصل ترکیب شده و این مرض ترکیب شود تا اندر مقال و دل و ذات الریه
و در این حال مهلکست پس باید محافظت نمود مریض را از بودن در هنگام سیم که باعث ذات
الریه و غیره نگردد و می شود که ترکیب شود با تردد و این هم بد است و می شود که در اطفال
ضعیف و بلغمی مزاج خود سرفه بشدتی عارض شود که مریض را هلاک نماید و می شود که
سرفه بنوبه و نظم عارض شود و در این حال معالجه با کند کنه نمایند اما جهة این مرض استعدادی
است در اطفال که یا پیش از بلوغ عارض شود و غلبه نماید این مرض در بهار و پائیز و
چنانچه ذکر یافت مسرایست و صرعی هم می شود و اما تخصیص این مرض تخصیص داده شود

بسبب عمومیت او پیشکوهم موافق عمومیت است و بعد موافق مزاج و چون استعداد بسل
یا ایدز بقال باشد بداست و در صورتی صند دوا و نفاع راس بداست در خرابی روده و
معده که پیش از مرض بوده بداست اما در قاعده رفع شود اما العلاج چون این مرض سری و
خاصست لهذا مثل امراض سری دیگر میتواند بدون علاج رفع شود لکن بدین امید نتوان
مدارا نمود که لبا موجب هلاکت شود و تا این مرض فنا خود نمیباید نمی توان قطع او نمود
و باید علامات ردی چون سرفه زیاد و غیره که احتمال هلاکت دارد مسکن نمود بدین
نوع که گرم دارند اعضا را بپوشیدن لباس صوف و احتراز نمایند از هوای مرطوب و
برودت و تقلیل نمایند در غذا خاصه در شبان و آن نیز غذاهای سریع الهضم باشد
مانند حریره و شوربای رقیق و تخم نیم برشت و از این قبیل گوشتهای پخته چون گوشت بره
و جوجه و کبک و امثال آن و سبزی آلات و آب سرد نوشند و نخورند و دندان بیقلیل
کنند اما ادویه جات باید ملطفات ملینات بواسطه نزله و مخدرات بواسطه السعال استعمال
نمود صفت نسخه بگیرند بنیکا کوانا چهار کندم در یک پیمانه آب دم نموده و صاف نمایند
و سرد نموده و یک مثقال صمغ عربی و یک مثقال روغن بادام با هم بسایند و کم کم آب
مطبوخ ابیکا را داخل در او نمایند تا مثل شیر شده از وقت نیم مثقال روب السوس اضافه
نموده و بگردند بدفعات بطفل بنوشانند و مشروبات لغابیات مانند اراطی و تا
الشعیر دهند و چون علامات تشنج غالب شوند استعمال نمایند مخدرات چون بلادانه
و شیر بلادانه و بدزالنج صفت نسخه بگیرند شیر بادام یکسیر عصاره بلادانه نیم کند
اضافه نموده در یک روز بدفعات بطفل بنوشانند و هم چنین پلنبه روی تا نصف صفت
نسخه بگیرند پلنبه روی چهار کندم عصاره بدزالنج دو کندم قند شش کندم اضافه
نموده شش قسمت نموده روز سه قسمت در سه وقت بخورند و نوشیدن چای سنبل
الطیب گاهی مفید است و آب زن نمودن در آبگرم و ضمادات خارجه در سینه نیز نافع است

وچون ضعف غالب باشد تا نصف استعمال مشک و چون خون غالب باشد بعلامات قوه
بنیه و عظم نبض و ذوالود در سینه ندارند و تغییر مکان بحلیکه این مرض نباشد نافع است
و انجاب هر بیان بجهت این مرض دهنیات بلادانه و ابیکا و بدزالنج و آب زن است که مذکور
شد و بهتر است بجهت حفظ صحت اطفال که از جائی که این مرض است نقل کنند و بروند

فصل در کوف یعنی خناق خناق عبارت است از ورم حلقوم که هم راه رود با غشای
کاذب و می شود که این ورم در قصبة الریه تا آخر دهن نیز یافت شود صفت تشریح چیزی
که از خون لشکرده در روی ورم پرده کاذب شده و اگر با ناخن تراشند تراشیده شود و
این پرده پیش از آنکه متقرح شود مریض را هلاک نماید و تکوین سبب آن در قاعده است که
این مرض عام مرض شود با طفال و ابتدا شود از اول مثل حالت نزله و زکام و از حالت تابع
دو روز طول کشد و گاهی سه روز نماید و چون نزله و هم راه رود وجع گلو و کم و وجع گلو زیاد شد
و چون بدهن نگاه کنند در آخر اولکهای زرد خاکستری برآمده دیده شود و اکثر اوقات لکهها
از غشای کاذب دیده شود و این لکهای کاذب در لوزتین و لحاق و حنک و بیخ حلق جا
گیرد چنانچه در کوف ظاهر شود و لکن در کوف زود متقرح شود و در این حال سرفه خشک
و خشن و با فاصله آید و نفس کشیدن با عسرت و تنگ شود و اشتها کم شود و گاهی مرض
بی مقدمات بروز نماید و بعد از هنگام اول که ذکر شد علامات مرض ظاهر گردد و صدا
که در هنگام اول گرفته بود در این حال گرفتگی او زیاد شده و صدای صفیر نماید و کم کم
صدا گرفته در آخر تمام شود و سرفه هم گرفته و بی صدا گردد و در آخر هیچ صدا شنیده
نشود و نفس با عسرت و مضطرب شود و صدا نمایند و حرف نزند و در وقت نفس کشیدن
صدای صفیر ظاهر شود و حس خفگی بهم رساند و در این حال گاهی با زور یک پاره
غشای کاذب را از دهن بیرون کنند لوله مانند و بسا که چون این پرده خارج شود مریض آسوده
گی بهم رساند و می شود که در مدت یک ساعت پرده دیگر بسته شود و عسر النفس عارض گردد

حناق

واخر از قلت هوا خواب عارض و در آن خواب تشریفات شریف ببرد و گاهی تشنج عارض
گردد و این انتهای مهلک در قاعده گاهی در چند ساعت عارض شده و ببرد و چون شفا
خواهد بر گردد چون غشای کاذب خارج شود سرفه عارض نشود و غشای جدید
بسته شود و همین نزله باقی ماند و کم کم او نیز برفتد اما جهت این مرض مجهولست ولکن چند
چیزیست که باعث استعداد این مرض می باشد از جمله استعداد دست است از دو سالگی تا هفت
سالگی و بسیار نادر است در رجال بلوغ عارض شود و پسران بیش از دختران از این مرض میترسند
و در قاعده در اطفال صغیران که غذا و لباس ایشان بد است عارض شود و بسیار می شود
که این مرض عام گردد و تشخیص این مرض در ابتداء مشکلست مگر بدیدن غشای کاذب
خاکستری رنگ در دهن و حلق و بجهت نبودن فاصله در ضیق النفس از خروسک تشخیص
داده شود و ایضاً بواسطه نبودن فاصله در ضیق النفس و سرفه از نیاسرفه تشخیص داده
شود و همینکه غشای کاذب با سرفه خارج شود تشخیص بسیار آسانست پیشگویی آنکه
هیچ مرضی نیست که پیشگویی بدین طور در داد نباشد خواصه در وقتیکه خواب عارض شود
و ضیق النفس عارض گردد اما العلاج در این مرض باید علاج بدون صبر و تامل نمود
که چون ببیند صدا گرفته و بزور حرف زند و در حال تنفس سینه صدای صفیر نماید
بدون صبر مفید دهند و در این جا مفید بهترین و مجرب سولفات دوکوئینه است که عبارت
از کات کوئینا باشد که سه گندم او را در اجل نموده بدو دفعه بنوشانند که چون دفعه
اول می نشود دفعه ثانی دهند و در اطفال شش سال پنج ناشش گندم بطور مذکور
می توان داد و چون ببینند که با وجود مفید مرض تزاید دارد چند زالو بکردن اندازند
و فصد نمایند و مشمع صراریخ نیز میتوان پشت گردن انداخت و حکمای انگلیس بعد
از دادن مفید همان روز در هر دو ساعت یک گندم کامل دهند و با وجودیکه
طفل بهتر کامل را تحلیل برد لکن باید ملاحظه آنرا نمود که چون بد شود ترک نمایند

یا ابر هم زیاد شود هم ترک نمایند و بعضی از حکما مفید مذکور را بمقدار منقسم استعمال
نمایند بدین طور که یک گندم تا دو گندم کات کوئینا در هشت مثقال آب حل نموده
هر دو ساعت یک مثقال از آن بطفل دهند که با آن غشای کاذب تحلیل شود و در
حال خفه شدن زیاد می شود که بصعوبت باید دفع مرض کرد و بدین طور که از نیم دانگ
از نقاع بقدر هشت مثقال آب سرد بر سر کردن طفل ریزند و خوب است که دستهای طفل را
تا مرفق در میان آب سرد نهند و نافعست که آماله از سرکه نمایند و معالجه آخر مجراه ثانی
باز کردن نایست در زیر حلقوم و چون از ابتداء علاج نمایند رفع مرض کرد و الا مهلک
و سنگ جهنم نیز در موضع استعمال نمودن مفیدست و بدو طریق می توان استعمال نمود
اول مالیدن آنرا بحلق و دیگر بافشاندن سائیده و نفوخ نمایند و بهترست نفوخ او که از او
دو منفعت ظاهر شود یکی آنکه سنگ جهنم غشای کاذب را دفع می نماید و دیگر
آنکه چون ضرر خارجی بعضه رود سرفه زیاد عارض شده که او را اخراج نماید لهذا از
این سرفه می شود که غشای کاذب مذکور کنده شود و چون در این مرض دو تغییر داریم
که یکی عبارت از التهاب و دیگری عبارت از غشای کاذب است و در این جا بهترین
دواها اول خون گرفتن خواه از فصد و خواه از موضع و بعد نفوخ از سنگ جهنم بدین
که یک گندم سنگ جهنم را با بیست گندم قند نایده ساعتی چند گندم را نفوخ نمایند
و چون غشای کاذب ابتدا نماید از محاذ و کام و حلق باید حکما سنگ جهنم استعمال
نمود تا دفع مرض نماید و ایضاً کامل را در هر ساعت یک گندم دهند و بهترین
اینست که در ابتداء مرض که هنوز غشای کاذب بسته نشده است مفید دهند که
این غشای کاذب اخراج شود و حکمای فرانسه انیمون و سولفات دوکوئینه مفید دهند
و در وقتیکه این دوا مؤثر نگردد و مرض رو بتزاید باشد معالجه بغیر از باز کردن
مجراه ثانی نیست و این عمل هرچه زودتر نماید بهترست و نباید صبر نمود تا علامات

مرك ظاهر كردد كه عمل بحاصل خواهد بود و بعضى از حكما بعد از سوراخ نمودن صحرهٔ سنك
جهنم از همان نقبه نفوخ نمايند و اين مفيد است و ندر بعضى از ولايات خواصه ولايات
نزديك بدنيا اين مرض عام و مريست **فصل** در امراض كاستريك يعنى مطلاى
معده و نى بى بيان امر صنيت خفيف و نشان مى دهد خود را با ثقل و سنكينى در فم
معده و اضطراب در سايرامعا و تكسر مزاج و بخصوص عارض شود در اشخاص بلغمى
و صفراوى مزاج بخصوص از زيادتى خوردن عارض شود و كاه كاهى عارض شود از شادى
و غصه زيادتر و عارض شود از نفرت غذا و از تغيير هوا بسردى كرمى اما علامت خستكى
و كسالت و كمى اشتها و نفرت از غذا و تهوع و جشاى حامض و بحمه و تلخى دهن و لزوجت
آن و زبان با ماء سفيد و حس ثقل در معده و كاهى نى عارض شود از كمى بلغم يا صفرا
و عارض شدن قولنج كاهى و كاهى اسهال عارض شود اكر طبيعت ميل بدفع او داشته
باشد و بى درد اعلاست كه بوست باشد و چشم خط دار شود و كود شود و چهره كمى زرد
لون و سيماى كشيده و متغير كردد و صداع بهم رسد و كاه كاهى حمى عارض شود و اين علامات
دليلست بر امطلاى معده و نبايد اين امطلاى هميشه از غذا باشد بلكه از صفرا و بلغم
هم مى شود و اين مرض رفع شود بسبب امساك و يا بسبب اسهال و يا بدادن دواهاى
جزبى و دزد كسانيكه مزاج انها با قوت است زود دفع شود و لكن اكر مزاج كم قوت باشد
مداوا بميل طبيعت نمايد و نايد بميل طبيعت دفعه از خود اكر طبيعت ميل بى دارد و مى
و اكر هر مسهل و چون ضعيف المعده باشد مسهل خرادبوند دهند و الا شاونك فرنكى
دهند **فصل** در كاستريت يعنى ورم و التهاب معده و نى بى بيان كاستريك عبارتست
از ورم غشاى مخاطى معده و لكن مرض است نادر و عارض خواصه از خوردن سموم و جهات
ديكر لكن خال ذكر شود از التهاب معده كه جهة او از خوردن سموم است اما علامات سموم وجع
سوزنده در فم معده و نى شود مكرر و ابتداء نى شود غذايى كه پيش خورده بود مخلوط

ورم معده بواسطه خوردن سموم

با بلغم و بيرون در اورا فت شود عنشور چند از غشاى مخاطى معده كه شيار نكنت و
عطش مفرط و بزودى حرارت مفرطى در اعضا مشتعل كردد كه چنان نمايد كه تب است
و دهن خشك شده زبان با حمرت و خشك كردد و نبض با ضعيف و بطى كردد و با سرعت
ضعيف و صغير كردد و اين مرض از سمها و نبض و ساير علامات بسيار شبيه بوباء كردد
و چون سم شديد و زياد بوده كه زود بهلاكت برسانا پس تغيير هم رسانده صورت كشيده
و چشم كود افتد مثل سيماى تابى دوجع معده زياد بطورى كه مريض بخود بپيچد و از
طرفى بطرفى كردد و فرياد بلند نى نمايد كه از صداى مودى سامعين شود و چون از شدت
نى معده خالى شود فوران عارض شده و عسر النفس زياد شود و تنفس كشيدن مختلف و بى
نظام كردد و هم چنين نبض مختلف شده ساقط شود و بدن عرق سرد و ريح نمايد حرارت
بدن كم شود و بعد از چند ساعت مرك عارض شده و مرك هميشه باين سرعت نرسد
بلكه كاهى تا دو سه روز طول كشد و چون تا دو سه روز دوام پيدا كند زبان سياه شده
و استسقاء طبلى عارض كردد و هذيان و اغما بظهور رسيده و هلاك كردد و مرك
حاصل شود از زيادتى نى و دموى تا از سوراخ شدن معده تا امعا كه بر انقضاى شكم
ريخته و ورم سفاق عارض شود و بهلاكت برساند و چون رو بشفا كذارد خواه بواسطه
دادن تريا ق و خواه غير علامات موضعى از وجع و غير تسكين يافته و كم كم قواى بدن
بحالت طبيعى شود و حتى چند روز باقى ماند و التهاب معده كاهى باقى ماند تا دو سال
و كاهى تا اخر عمر و قوه هاضمه مختل شده و هميشه نى نمايد هر چند ميل بغذا دارد لكن
پيش از چند لقمه نتواند خورد و كم كم از خوردن غذا امتناع عارض شده و كم كم هلاك
شود بطور رمنى و در وقت مردن هذيان كويد و كم كم ناكت شده و بمير و كاهى زخم
معده بهم امده التيام يابد و خوب شود و لكن تا چند وقت سوء الهضم باقى ماند اما
كاستريت ساده يعنى ورم معده كه جهة او در سموم نباشد و اين نيز مرضيست نادر

ورم معده بدون سموم

tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

بجدی نادر است که بعضی حکما قائل بر آنند که بدون سم معده ورم می‌کند و حاصل شود
از بی ملاحظه خوردن غذا مادر بلادهای حاره نزدیک بخط استوا و از نوشیدن
آب با افراط در شدت حرارت اما علامات خود را ظاهر سازد به بی میلی بغذا و وجع کند
در معده و درد در عارض شود خواصه بعد از غذا و زیاد تر گردد چون چیزهای بد می‌خورند
و اکرفی نمایند بلغمیت لزج و سفید مانند سفیده تخم مرغ و این علامات مشترکی و خفی
و غیر مهلکست ولکن گاهی از مرض بدون جهت شدت نموده و علامات مسمومیت دیده
هلاک نماید و حال آنکه سم نخورده و گاهی وجع معده بحدی شود که مریض خود را هلاک
نماید و گاهی علامات مسمومیت بطوری ظاهر شده که در دو سه ساعت هلاک نماید خواصه
در اطفال صفت یبوست از مرض کلفت شده و بر دیوار معده دویده شود لکهای چند که خورد
در عرقهای وابسته و مطلیست و چون سبب بواسطه سم لفاذ باشد در این لکها چیزی
یافت شود مثل نمک که چون در روی آتش نهند بوی سیر دهند و آن نیست مگر سم لفاذ
و فضای معده کوچک شده و اگر بواسطه عرق باشد دیوار معده کلفت و غشای مخاطی
او نیز کلفت و ماکزی رنگ می‌باشد اما جهت این مرض چنانچه ذکر یافت اول بواسطه سموم
و دیگر بواسطه ضربه و سقطه از خارجست و یا بسبب امور داخله است مثال بعید اشیا
غریبه چون سوزن و میخ و غیره و یا بسبب خوردن عرق سند و اغذیه سمیه و ادویه می‌باشد
اما بیشتر در این مرض نمی‌توانکفت خوب است اما العلاج در علاج سه اشارت است اول
رفع سبب نماید دوم ادویه جات ضد ورم استعمال نمایند سیم عضو متورم را آرام کنند
اما اشاره اول که باید رفع سبب نمود چون جهت سم باشد ابتدا قی دهند و در این جا
بهتر از جمیع مقی زاج کبود و سولفات دو کوپر است و بعد از خوردن مقی پس از قی کردن
چند پیاله شیر دهند و گاهی معده از سم فالج شود و هر چند مقی دهند قی نمی‌نماید
و در این جا باید دید بازو را شکافته و چهار کندم الیتمون داخل ورید نموده که با آن سب

قی نماید ولکن این عمل بسیار بزرگیست و قدری هم دارد و در فرنگستان اسبابی درست
کرده‌اند که تا بیمه نامند و بعضی از حکما این اسباب را در معده برده و معده را می‌شویند
بعد از شستن معده تریاق مخصوصی است که باید دهند و این تریاق مذکور بگیرند
قلیاب و سولفات دو فر را گرفته آب نموده درهم داخل نماید در دری از او حاصل گردد
در دریافت خواصه از برای سم لفاذ و از برای سموم معدنی دیگر شیر و سفیده تخم مرغ
دهند و از برای سمیت مس تریاق فند دهند و از برای شکر شرب نمک فرنگی و از برای سنک
جهنم نمک طعام مفید است و از برای دار اشکنه سفیده تخم مرغ نافعست و شیر از برای کل
سموم با سفیده تخم نافعست اما اشاره دویم که باید معالجات ضد ورم نمود در این جا
لازم است ابتدا فصد کردن اگر چه صغر نبض باشد و چند زالو نیز در ضم معده انداخته
و بعد از آن ضماد حاره لکن چون سنکینی ضماد اذیت می‌رساند لهذا با دستمال طلا بکرم
نمایند و چون وجع کم شود مشمای ضرایح در ضم معده انداخته و بعد از طاول نمودن طا
او را با مفرح چیده و یک مثقال اهلیله و سه مثقال کره زاد درهم مخلوط نموده و هر روز
بقدر یک فندق در روی آن طاول مالند بجهت آنکه زخم التیام نیابد و ریم از او آید
اما اشاره سیم که عضو متورم را آرام نگاه دارند ابتدا باید کاری نمود که حس معده کم
شود و آن با استعمال نمودن مخدرات است و بهتر این است نسخه بگیرند شیر بادام مصفی
سه پیاله بادام تلخ پنج مثقال قدری قند اضافه نموده درهم مخلوط نمایند و در یک
روز بدو دفعات بنوشند صفت نسخه بگیرند بلیمون پنج مثقال جوهر تریاک پاک کندم با
قند ناسیده هیجده قسمت نموده روزی سه قسمت در سه وقت خورند و غذا خورند
چیزهای ملین سریع الهضم چون شیر و تخم نیم برشت و بعد حریره و بعد کم کم گوشت جوجه
و مرغ و بره دهند و غذا بسیار کم خورند و اگر گرسنه مانند و چون بینند که قدری از
غشای مخاطی دفعه شده چون علامت مفرح است لهذا اهل استعمال نمایند و

و بهتر اینست که با شیر دهند صفت لسخه بگیرند آب اهلک دو سیر شیر دو سیر در یک
مرو زبوشند و در نقاهت مقوی معده دهند چون مطبوخ پوست کنه کنه با شراب
قطیر حنطا تا بافند و مرباهای مقوی چون مربای سیب و به و نارمشک دهند چون
بدین تدبیرات و معالجات عمل نمایند و مریض طبیب بر دنا مرضا برنا باشند تا ادو
رفع مرض می شود اما جنس دیگر از ورم معده که کاسریت و زلفان نامند یعنی ورم
معده اطفال صفت تشریح این مرض اینست که دیوار معده نرم است تا نداشت و شیاهی باشد
و اگر کاغذ کبود در میان رطوبت معده اندازند فرو رفته شود اما جهت این مرض اول حاصل
شود از بدی شیر دایه و دیگر از خوردن حلویات زیاد و غذاهای زیاد و بالعکس در
روز هیچ نخورند و با غذاهای بد خورند اما علامت این مرض مختلف است که گاهی با تب
و گاهی بی تب است گاه بی مقدمات و گاه با مقدمات است اما چون با مقدمات باشد
چند روز طفل بی دماغ و بی اشتها و شکم نافخ گردد و اطلاق منعقد است و تشنج عارض
شود و چون بی مقدمات باشد یک بار تبی و اسهال کند که متردد شوند با وباء لکن این تبی
اسهال کراسی و زنگاریست و شکم نفخ دار و حس دار گردد و چون مرض شدید باشد یک
پاره چه از پوست بلغم باقی در مغشو و پیهای طفل کشیده شد پلنی پیش آمده چشم کود افتد
و جمیع رطوبات بدن مثل وباء کشیده شود بدن سرد گردد و عرق سرد نماید و لرزه دهد
این حال مهلکست و چون مرض شبه نباشد چند روز اسهال طول کشید و یا رفع شود و با
این حالی ایضا مهلک گردد و یکی از علامات بد افتادن ملاذ است فوق نسل گویند و
زیاد شود که نزدیک بمرگ تشنج آید و بهلاکت رساند و نبض ذرا بسیار ضعیف و نزدیک
بمرگ ساقط شود و این مرض بسیار عموم است در بروز دندان اما بیشتر زیاد سنگین است
اما تشخیص چون این مرض بسیار مشتبه با وباء گردد لهذا تشخیص دهند از کراسی بودن
و اسهال و نفخ شکم و دیگر مشتبه گردد با التهاب دماغ لکن در این مرض شکم نافخ و

ورم معده اطفال

و در استسقای دماغ شکم کشیده است اما العلاج ابتدا رفع سبب نمایند بدین نوع که جور
دایه بد باشد عوض نمایند و شیر بی بطفل ندهند و چون طفل در تناول اغذیه ادراک
ندارد از زهرها و خوردن محافظتش نمایند و در خوراک او قاعده گذارند و از تجربه چند
طور علاج کرده اند بعضی از حکما است داده اند و مفید افتاده و بعضی شیاف معدنی چون
سولفات روکوپیور و سولفات دوزنک و سنک جهنم و اسنات و بلم داده اند صفت لسخه
بگیرند سنک جهنم هشت یک کندم ۱/۴ — اذن الفار ذاته حل نموده در یک روز دفعات
بطفل بنوشانند و هم چنین یک کندم شکر سرب در یک روز بطفل بنوشانند و یک
کندم سنک جهنم را هشت قسمت نموده هشت دفعه طفل را خفه نمایند و ایضا دادن
جوهر هیزم در یک روز نیم مثقال بدفعات مخلوط با آب لعاب نافع است و چون طفل را از
شیر گرفته باشند و بدین مرض مبتلا شده باشد دوباره شیر دهند و روغن دارد
مرض مضر است و چون سوء الهضم نیز اسهال معده است لهذا در این جا ذکر نمایم فصل
در بیان سوء الهضم نامند و کاسریت یعنی سوء الهضم و سوء الهضم عبارت است از کم شدن
تحلیل غذا و یا شر سوء الهضم عرضیست از امراض جنبه چون مرض کبد و معده اما جهت این مرض ابتدا
یا شر بواسطه کم شدن حرکت امعا است که یبوست عارض شود و بالعکس اسهال و قوه هاضمه
مختل شود زیرا که حرکت دودی امعا یک رکن از قوه هاضمه است و چون فشار هم بروده شود
جای حرکت امعاء نیز تنک شود و باعث سوء الهضم گردد و هم چنین کم شدن صفرا یا زیاد شدن
لزوجه معده نیز جهت سوء الهضم است اما علامات صاحب این مرض بعد از غذا حس میکند
ثقل و نفخ در فم معده نماید و این حالت طول کشد تا آنکه غذا کیلوس شده و از معده خارج
شود و خروج کیلوس قاعده ندارد که بسا تا یک روز طول کشد و می توان احساس نمود تشنج
که در معده است و در این وقت جشاء زیاد شود که با بی مزه است و با حامض و چون نفس
مریض را استشمام نمایند بوی ترشی دهند و یکی از علامات مخصوص است که طعم غذا

سوء الهضم

ماکولها را روز دیگر در دهن ایشان بماند و اینطعم میل بر نشستن ندارد و در وقت
هضم میل بعلی خوردن ندارند و طنبل شوند و گاهی سوء الهضم با نفخ ایدا ما غلامانی
که ذرالات غذا یافت شود اول غراغر در امعا است دوم بی موقع اجابت خوردن که وقت
اجابت معین نیست و در قاعده یبوست هم زاه است و گاهی بعکس تردد عارض شود
گاهی یک روز نهان و چند روز دیگر یبوست است و رنگ براز نیز مختلف است که گاهی
خاکستری رنگ می باشد و این دلیلست که صفرا با بلغم مخلوطست و گاهی ملوث با بلغم
و گاه با صفرا و گاه زیاد در یکیست که براز سوخته است و زیاد نفاخ شود که از بالا و پائین
ریح خارج کند و زبان بار بسته و مزه دهان متغیر شود که یا بی مزه و یا تلخ و یا ترش شود
گاهی با لزوجت شود ولی کمی اشتها خوبست و بعضی در وقت غذا می مخصوصا اشتها دارند که
چون غذا در آن وقت رسد خورند و چون رسد ضعف عارض گردد و چون وقت غذا
خوردن بگذرد دیگر میل نمایند و چون غذا خورند خوب تحلیل نرود و رسوب در بول
بهم رسد و این اشخاص اکثر مهموم باشند و زود متغیر شوند و علامات ما لیخولیا پیدا نماید
و اطراف سرد و وجع پیشانی بهم رسد اما سوء الهضم ترشی جنس است یا از زیادی بلغم
یا از زیادی صفرا است و یا از زیاد شدن ترشی معده است علامات آنی که بلغم غالب است
با دهان سفید دهن بی مزه و لزج و تنفر از اغذیه لحمیه میل بترشی الات زیاد است و گاه
غذا بالا آید مزه روغن دهد و ثقل در معده و گاه عرض تهوع و گاه رطوبی لزج
مانند سفیده تخم مرغ و در اطراف نیز همین بلغم بهم رسد و لون این اشخاص سفید مایل
بزردی است اینجا که صفرا غالب باشد با زبان زرد طعم دهن تلخ سفیده چشم مایل بزردی
گاهی یرقان عارض شود و چون نمی نماید صفرای کراهی است و اینمردم مالیخولیا نمایند
اینجا که ترشی معده غالب باشد چون گرسنه شود یکباره حس تولیق و حس روزش در معده
بهم رسد و قی نماید رطوبی از دهن خارج شود و جشاء حامض نماید و همراه است حس

سنگین در معده و صداع و این جنس بسیار بسیار است دارد بمرض گرم و بد باد شود که سوء الهضم
مقدمات مرض دیگر باشد که می تواند شماره طول کشیده بعد منتقل بمرض دیگر شود خواصه
برای تقریب بوابیر و ما لیخولیا و امراض کبد و طحال اما جهت این مرض عارض شود از زیاد
خوردن غذا و از بی قاعده غذا خوردن و از زیاد چربی خوردن و از رداءت غذا و از منحصر شدن
غذا بنباتات فقط یا به لحم تنها و جهت دیگر این مرض عصبی است که در اصنیان و محاسن او
معمومین را هضم کم شود و بی خوابی نیز باعث این مرض شود و تحصیل زیاد در علوم نیز
باعث این مرض شود و جهت دیگر موضع حمل و اختناق رحم است و سوء الهضم در هوای حار در
زیاد شود و زیاد خوردن ادویه حاره نیز باعث سوء الهضم گردد اما پایه کو مرضی است
مزمن و مشکل مرفع شود اما العلاج اول رفع سبب نمایند شرط دوم است تقلیل خوردن
در غذا و غذاهائی خورند که قابل معده باشد و بهتر است شبانه روزی یک دفعه غذا
خورند و آن نیز بساعت معین و بهتر است و بهتر است که آن ساعت را ظهر قرار دهند
و در وقت خواب تدبیر مکن غذا خورند که معده خالی نماند که باعث بی خوابی گردد
و در وقتیکه غذا در معده است آب زیاد نخورند و اغذیه نافعست کباسیخ و سرخ شده
او مضر است و تخم مرغ سخت مطبوخ شده نیز مضر است و پرهیز نمایند از مقلات چون
فندق و پسته و شیرینی و دهنیات نیز بد است و پنیر نیز مضر است و بد است خوردن
حبوبات و منفخات و نافعست خوردن کمی شراب بعد از غذا و زیاد نافعست برود شام
یکی درام بی مضرست و از ادویه جات بهترین و مجرب ادویه ذات است و از فهمان تریاق
بجایند و آب او را فرو برده و سلفش را خارج نمایند صفت آنست بگیرند ریوند تا مثقال
بتا شیر دو مثقال پوست نارنج سه مثقال زاذیانه دو مثقال بابچه فتله صعوف بهمود
روزی دو قاشق چای خوری در صبح و شام خورند و چون بزاق زیاد گردد نیم
مثقال بیهموت اضافه نمایند و بهترین دواها بعد از ریوند حنظل نانو پوست نارنج

وانسنطین و مرارهٔ کاو و هیزم کورو اسبا و کلبا است و در مزاج صفراوی ترشی ها
معدنی دهند چون بجوهر نمک و جوهر کوکرد و فوسفور و از ادویهٔ جات بسیار نافعست
خوردن خردل با غذا و نا دانه نا نیم مثقال و فلفل فرنگی بعد بسیار و از میوه جات سیب
سیب دار معدنیات آهن و بلیموت و نافعست آب معدن هرم و آهن دار صفت نسخه بگیرند
هیزم کورو نیم مثقال در ربع ساعت طبخ نموده که بعد از طبخ یافتن یک سیر آب بماند
بعد دو مثقال عرق بهار نارنج اضافه نموده در یک روز بنوشند بجای پوست نارنج
می توان شربت پوست نارنج دهند صفت نسخهٔ دیگر بگیرند هیزم کورو اسبا چهار مثقال
شش سیر آب هلک در روی او ریخته بعد از بیست و چهار ساعت برداشته یک جوش دهند
و صاف نمایند دو سیر عرق نعناع اضافه نموده شربت پوست نارنج نیز نیم سیر اضافه
نموده روزی سه فنجان قهوه در سه وقت خورند صفت نسخهٔ دیگر بگیرند عصارهٔ
حنطا نام مثقال نمک فلیاب نیم مثقال در چهار سیر چای نعناع حل نموده نیم سیر
عرق پوست نارنج و نیم سیر فند اضافه نموده روزی سه فنجان قهوه در سه وقت بنوشند
صفت نسخهٔ دیگر بگیرند پوست نارنج دو مثقال ریوند چین و نوشصدف از هر یک
یک مثقال اکوترکی و قند که در دو عرق کمان ساییده باشند از هر یک دو مثقال در ظرف
سربسته نهاده روزی سه قاشق چای خوری بنوشند صفت نسخهٔ دیگر بگیرند تقطیر پوست
نارنج و تقطیر ریوند بی و تقطیر بونه از هر یک یک سیر ممزوج بهم نموده روزی
سه قاشق بزرگ بنوشند ایضاً صفت نسخه بگیرند ریشهٔ کلبا چهار درم اشنان دو
روی او ریخته بعد از نیم ساعت بجوشانند و در آواخر جوش دو درم پوست
اضافه نموده و صاف نمایند که آب چهل و هشت درم مانده باشد بعد یک درم تقطیر پوست
نارنج و هشت درم شربت سکنجبین مزید نموده روزی چهار قاشق بزرگ در چهار وقت
بنوشند و زیاد نافعست کلبا را با ریوند و فلیاب دهند خاصه از برای اطفال صفت

نسخه

نسخه بگیرند کلبا دو مثقال در نیم ساعت طبخ نمایند که تا نزده درم آب بماند بعد
چهار نخود فلیاب اضافه نموده تقطیر ریوند شرابی دو مثقال داخل نموده در دو روز
بنوشند و بهتر است که مریض هر روز ناشتا از دو دانه تا ا دانهٔ فلفل بلعد و می تواند
بهمین قسم خردل سفید دهند و بسیار نافعست آب هلک که از ابتدا بیست و چهار مثقال
و کم کم تا شصت مثقال دهند و نافعست چون با شیر دهند و خوب است حمام دریا و زیاد
نافعست کمی حرکت نمودن و زیاد نافعست که طعام معده را بشوئید و خیلی خوبست که از
بیرون دهنیات نفخ شکم بمعده نالند و گاهی هیچ دوا رفع نشود مگر از پوشیدن شلوار تنگی
پشمی و بسیار نافعست مشما انداختن در روی معده که تا شش ماه دوغ اهل بجای مشما
نالند و باید پند داد که کم خوابد و در خواب نیز قاعده گذارند و شب زاد خود خوابد
صبح زاد و برخیزد و چون نحس معده زیاد باشد و مرض عفونی باشد خوب است محل زاد
استعمال نمایند و این جا خیلی نافعست پسموت نا ایتان اگرچه حکما بدین نسخه عادی نیستند
لکن زیاد شده است که قطع مرض نموده صفت نسخهٔ بگیرند عصارهٔ کوچولهٔ یک کندم با قند
شش قسمت نموده و در شش روز بنوشند و گاهی آب بادام تلخ مسقفت نموده و چون مرض
از مزاج معده باشد زیاد نافعست فلیاب با شیر و گل سفید و عین الثعلب و پوست
صدف دریائی و آب صابون و انجا که زبان باده دارد و دهنیت دارد باشد ترشی نافع است
چون فسفور شوره و باین اشخاص بسیار مسقفت نمایند که گاهی مفید دهند و چون سبب سوء
الهضم از افراط در عرق باشد ترک نمایند و برای ترک نمودن عرق خوبست که بحرارت
داخل عرق کرده بدهند تا نموده از عرق متنفر شود ترک نمایند و از همین جنس است
ریح معده اگرچه هم واره با سوء الهضمست ولی چون از سایر علامات شدید تر است مرض
نفخ معده
نما از نفخ نما دانست علامت نفخ اما سر بطن و گاهی رفتن و اعلت چنان نفخ
غالب شود که مانع از تنفس شده مریض بی هوش گردد و سبب نفخ بیشتر بواسطهٔ خوردن

نفاخت وگاه گاه نفخ بقسمی شود که باعث هلاک شود وگاهی بواسطهٔ اختناق دم
زیادی گردد وهم چنین از غصه وبرودت وسوء الهضم مالیخولیا زیاد شود اما العلاج
اول باید مغز از ادویهٔ نفاخ نمود وبسیار نافعست چای نعناع وبادیان وزراوند
زینه ودوغال کوبیده وبسیار مفیدست مالیدن روی شکم را باغرق وشراب کلاب
امثال آن ودر کثرت ریح بسیار خوبست که باب دوزنگ هوا را از معده خارج نمایند

ورم امعاء

فصل در ورم امعاء که عبارتست از ورم امعاء باشد جمیعا ودر این فصل ذکر می
شود ورم امعاء غلاظ که آن تربیت نامند وورم امعاء سفلا که کالیت نامند وورم رودهٔ
اعور که تفلیت نامند ویک ورم مخصوصی است در رودهٔ اسفل بهم رسد که ذوسن
طاریا نامند وورم مستقیم که برلت نیت نامند وچون ورم امعاء هم در اطفال وهم در
مردان یافت شود بنابراین در بزرگان آن تروکلیت اولست ودر اطفال آن تروکلیت ثانی
نامند اما آن تروکلیت اولی خود را نشان دهد بمتغیر شدن آلات غذا ویک وجع
متحرکی در امعاء خاصه در وقت هضم وبعد از هضم واجابت خود بی قاعده که گاه سوت
وگاه تردد دارد وچون جهنم باشد ابتدا نماید از تردد اشتها کم یا بالمره تمام شود وزبان
سفید عطش مفرط وزیاد کم است که در ابتدا آچی شدید عارض شود وگاهی هم بی
حمی است ودر عشیه مفصل باحرارت وسوزش جلد ووجع در امعاء پی در پی زیاد
شده ووجع در ناف ابتدا موزمعه منتشر در امعاء کرده ووجع زیاد گردد وچون
بخورند یا بنوشند در قاعدهٔ نفخ هم راه نیست وگاهی بطن کشیده وصلب شود وگاهی
غرغر کند وچون وجع عارض شود تردد نیز بظهور رسد وقدموع دقیق با بلغم دفع
شده وچند مادهٔ منعفن نیز در او یافت شود وگاهی آمیخته با دم است ورنگ مریض بی

ناجنه شده وه

قوت گردد ونبض صغیر شود واین علامات دلیلست بر آنکه روده در سوراخ فطن رفته
واین مرض در قاعدهٔ زیاد سنگینیست وکم دوامست چون خوب معالجه نمایند لکن در

مبل بنگ دارد واین مرض زیاد عمومست در بلاد حار ودر اشخاصیکه از بلاد سرد ببلاد
حاره روند که این مرض را گرفته هلاک شوند وزیاد بیم است که این مرض منتقل شود بورم کبد
که بر آن عارض شده واخر کبد ریشه هلاک گردد واین مرض چون درست معالجه نشود
ویا ناپرهیزی نماید مزمن شده وورم مزمن عارض شده بعد انسهال مزمن مانند صفت
تبریح این مرض غشای مخاطی صائم مرخون وکلفت دلین وورد دیده شود در رفد دهای
منفصله ودر رفد دهای مجتمع که پلاک نامند بسیار کم احساس شود اما آن تروکلیت اولی
که بنگ یعنی مرض مذکوره مزمن علامات آن تنها خوب وگاهی زیاد شود ودر بعضی چون وقت
غذا غذا بایشان نرسد بیحال شده غش نمایند ولکن بعد از دو ساعت که غذا خورد غراغر
شکم بهم رسیده وقولنج عارض شود ونتیجه اوست اسهال واجابت نمودن بی قاعده ومنفصل
شود که یکبار اجابت نماید ودر بر از دیده شود بلغمهای شفاف واغذیهٔ هضم نشده بزیاد
دیده شود وزیاد هم رفت ندارد زیرا که بلغم مخلوط دارد وزیاد این مرض بی میلست
برهنشدن که چون شدت نداشته باشد گاهی تا دو سال طول کشد وچون شدت داشته باشد
خواصه در اطفال هضم را خراب نموده بهلاکت رساند صفت تبریح این مرض ظاهر شود
ورم ونفرح در رودهٔ قولون که نفرحات ومدور شکلست اما جهت این مرض حاصل شود از
خوردن سموم وازتغییر هوا که از بلاد سرد ببلاد گرم رفتن وبد خوراک نمودن در بلاد گرم
وهر یک موضعی که نزدیک در جلد نتیجه او ذات الریه تا ذات المعاء شود اما پیشگوی چون
تدبیر خوب نمایند ومریض اطاعت طبیب نماید خوب است اما العلاج انداختن زالو
بشکم وخوردن دهنیات وپرهیز از ملاح وترشی آلات وانداختن شمع وحقنه نمایند
از مطبوخ نشاسته که در او چند قطره نقطیر افیون ریاعت باشد وغذا مطبوخ
خطمی وماء الحم وآب خورند وچون اشتها مراجعت نمود نباید فربه خورد که در این
نفاخت تا بدمریض از زیاد متوجه شوند که نتایج ردی حاصل نشود واو را کرم وگاه

دارند به پوشیدن لباس صوف خواصه جلین را و باید احتیاط نماید که در گرم در آشنر
نیز شرما نخورند و در رخت خواب گرم مریض را بخوابانند و غذا ملطفات و چیزهای سریع
الهضم دهند و میوجات نخورند خواصه خیار و خربزه و امثال آن و بسیار ناغفت
خوردن کی شراب کهنه و بسیار خوبست روزی یک ساعت سواره بوزت بیندازند
و دوا مفضات دهند چون کات هندی و کلنبا و دانتاج و انجبار و بخصوص منفعت
دیده شده از حمام ابن زن و منفعت نماید حمام آبهای معدنی و در بعضی بهیچ طریق رفع نشده
مگر از تغییر مکان و هوا و گاهی از حقنه با سنگ جهنم رفع تقرح شده که بقدر ربع کنند
سنگ جهنم در مطبوخ صعلب با نشاسته نموده حقنه نمایند و حکما افیون در این مرض
نپسندند لکن گاهی دارین پودر داد در عیب نداد که طبیعت عادی نشود و چون
طبیعت عادی نشود هیچ عمل نکند و گاهی این اسهال مزمن را بدوای مسهل رفع نموده
اند که شب چهار مرکندم کلمل داده صبح زانیده مثقال روغن کرچک دهند و چون
مرض مزمن است گاهی بکجری دهند تا سد اسهال شود اما آن تر و کلیت شل از انفان
یعنی ورم امعاء اطفال و این مرض در اطفال با نشوئین تر است تا در بزرگان و عارض
شود از زیادت غذا و از رسیدن برودت باعضا و تخمیض داده شود بنفع شکم و قولنج که
در این حال طفل بخود بپیچد و فریاد زند و در این وقت اسهال عارض شود که منجر و گرامی
است و قدری مخلوط با بلغم است و بسا که طفل در ابتدا تبی نماید و گاهی ابوال
احمر اللونی در دبر و لکهای سفیدی در دهن یافت شود اما العلاج ابتداء لا بد را
عوض نمایند و غذاهای سخت نخورند مگر شیر خالص با ماء اللحم و زیاد زیاد نافعست حمام
ابن زن و ضماد و حقنه از نشاسته و گاهی چای بیکار دهند و بخصوص منفعت نماید
مطبوخ ثعلبه که سریع الهضم نیز هست و خاصه این مرض عموماست در اطفالیکه از شیر کر
باشند در این حال دوباره شیر دهند و در اطفالی که زیاد شیر بخورند در همه علاجات

و معالجات مانند بزرگان است و این مرض در اطفال زیاد کند حرکت نماید ولی باید
کاری نمود که بزودی رفع شود و گاهی کمی با شیر تا کمی نرم و کمی آب اهلک دهند و حمام
آب زن نافع ترین است اما تفلیت یعنی ورم روده و تخمیض داده شود از وجع دائمی در ورم روده اعور
محل اعور و باید دانست که گاهی این مرض مهلکست تا جهت این مرض گاهی بواسطه یبوست
است که اطلاق سخت فشار باعور می نماید و چنین شود وقتیکه قولون تنگ شود و
هم چنین از ماندن شی در او بخته اعور علامات این مرض خود را نشان دهد بکشیدگی
بطن و وجع متصل در موضع اعور و وجع زیاد شود در فشار زیاد بخلاف قولنج و چیز
چندی طول کشد جلد روی اعور لین و تاجرب شود و چون در محل اعور پر گوشت نمایان
صلای اسکوراست و عضله قطن فخذ سست گردند و بیضه سمت راست نیز بالا کشیده
شود و لجاجت کم شده یا سد کرده و چون در سد شد نطو لکشد بسا که ایلاوس عارض
شده اطلاق می شود و روده خفه گردد و در دفاع این مرض تحلیل شود و در این حال
وجع و کشیدگی تمام شده و مقابل زودی برگردد و چون تحلیل نشود وجع کمتر یا دشده
اطلاق دموی دفع شود و ورم از ظاهر برون نماید که جلد تهیگاه فرم و نرم شود و
نبض زیاد ضعیف گردد و زنان بارداره شود و تردد عارض شد شکم منتفخ شود و
قی و فواق عارض شده هلاک کرد بصفت تشریح این مرض این مرض بعد از مراث در
تشریح دواسم بهم رساند که یکی را تفلیت و دیگری را بری تفلیت نامند یعنی ورم غشای
اعور که نازک است طبیب نمی تواند معلوم نماید زیرا که علامات ایشان یکی است اما
العلاج اول باید استفراغ خون نمود از موضع بواسطه زالو و اعور را خالی نمود بدادن
کلمل و روغن کرچک و ضماد نیز از جمله ملزومات است اما پرک نیت یعنی ورم مستقیم
این مرض زیاده متعلقست بجراح زیرا که ورم ظاهر است و این مرض است زیاد عموم و این
ورم تکه های بواسیر است و این تکه ها در دفاع بیرون هستند گاهی هم در اندرون

که یک انگشت بالای مستقیم رود و جهت دیگر از ضربه سقطه است اما علامات عارض شدن
حمی و وجع کمر و جلد بیرون منعقد قرمز شده و می شود و از شدت وجع اطلاق را تا یک
روز نگاه دارد و آخر روز ریح عارض شده و اطلاق با خون دفع شود و بجهت پیدا کردن
نکه چون با انگشت در مقعد مستقیم روند نکه را بیابند و بهتر است نکه مستقیم اندازند
و بعد از چند روز دنبال مرض شده و این دلیلست که در اندرون ریم حاصل شده و وجع
کمر شدید بطور ضربانی حاصل شود و ریم از دو راه خارج شود یکی از مستقیم و دیگری
آنکه از بیرون سوراخ نماید و خارج شود و در این وقت نوانیر نمایند و نوانیر می تواند که
کامل و شدید باشد بدین طور که چون میل بدان راه نماید در مستقیم رود و می تواند که
ناقص باشد که بمستقیم راه ندارد و چون ریم آید علامات تخفیف نماید اما العلاج
استفراغ دم نمایند بواسطه زالو از مقعد که چند زالو در اطراف مقعد انداخته و بعد از
زالو مریض زانوها را بهم وصل نموده تا خون بایستد و بعد اشیاء ملینه استعمال نمایند و
حقنه نیز مفید است بواسطه آنکه هم اطلاق را نرم نموده که در دفع موادی نباشد و هم نکه را
لین کرده اند و بجهت رفع وجع مریض را در آب گرم نشانند و این مرض در قاعد غیر مهلک
ولی می شود که ضیق المستقیم عارض شود و در این وقت جراح باید مستقیم را وسیع نماید
اما ذوسنتاریا که ورم مخصوص روده قولنی است و این مرض اکثر اوقات بی وبا است
یعنی عام گاهی اشیر دیک یعنی مخصوص بیک شخص خود را ظاهر سازد بر نوع ریح در
بطن و زیاد بقضای حاجت فرق [illegible] خون با بلغم و یکی از علامات مخصوص
عدم صفراء در اجابت است و بر از خاکستری رنگ است صفت تشریح ظاهر شود تصریح که
بالای دفعتای کاذب است و در ابتدا بعد از مرگ دیده شده که غشای مخاطی با حمرت است
و این از توقف دم است در عروق غشای مخاطی در حالت دوم غشای کاذب در روی غشای کاذب
مخاطی دیده شود در حالت سیم ظاهر شود که غشای مخاطی با غشای کاذب مصفح شده و بادی

نادر است که تقرح تا غشای عضله رسد و در روی تقرحات بلغم زیاد دیده شود و چون مرض
رو بعافیت نهد تقرحات رفع شده و بجای آنها غشای مخاطی جدید بر آمده و رفع شود لکن
اثر او بماند و هلاک نماید بواسطه متقرح شدن جمیع روده سفلا که چون امعاء مذکوره
متقرح شوند تغذیه اعضا نرسد و هلاک نماید و یا اینکه روده سوراخ شده و سفاق متورم
شده بهلاکت رساند و یا هلاک نماید بعد از رفع مرض در حالت نقاهت که چون روده
های سفلا بواسطه تقرح خراب شده روده های اعلا نیز متاثر شده تغذیه اعضا درست نرسد
و آخر الامر حمی دقی عارض شده مریض هلاک شود و هم چنین کاولهای عروق جاذبه بطن
بواسطه تقرح امعاء به نموده متورم شوند و در این صورت بطن بزرگ شود اما ذوسنتاریا
تا دیای اشیر دیک یعنی مخصوص بیک شخص که عمومیت نداشته باشد و این نوع چندان مرض
صعبی نیست علامات مقدمات این مرض است درد کمر و صداع و بعد از نوبه ریح عارض گشته
و حس وجع و کشیدگی و سنگینی در بطن پیدا شده و همیشه حس نماید که می خواهد اجابت
کند یعنی در نوبه ریح عارض است که در روزی دوازده بار تا صد مرتبه میل باجابت نموده و
بسا که یک روز در سر روده بمانند و چیزی که دفع شود بلغمیست شفاف مخلوط بخون و عدم
صفرا در براز و چون این مرض چند روز طول بکشد بلغم متعفنی در براز دیده شود با قطعه
از غشای مخاطی و گاهی هم آن غشای مخاطی غشای کاذب نیز هست و در این حال چون
خواهد اجابت نماید از حدت نوبه ریح عرض نماید و در اطفال چون نوبه ریح باین حدت
باشد خروج مقعد شود و مقعد سرخ و [illegible] بواسطه مجاورت با الت بول تطهیر
البول عارض شود و چون در زن باشد بلغم زیاد از محل و مجراه بول خارج شود و قشعریره
مکرر عارض شده و حس ثقل فشار نماید بخاصه در محل که ضعف زیاد عارض گردد
نیک شکل هموی و وجع در بهم سدی میل بغذا کرده و عطش مفرط مستولی شود اگر
چه این مرض موضعیست لکن این علامات بهم رسد و حمی در قاعده نیست و چون

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

مرض خفیف باشد بعد از پنج شش روز علامات ناپدید گردد ولی نکته این مرض زیاد است
که باندک ناپرهیزی مرض عود نماید و این مرض در قاعده ناهشت روز دوام دارد لکن
تمرخات تا هشت روز رفع نگردند و چون شدت داشته باشد دوام او تا دو هفته است
و چون غادی بهوای آن بلد نباشد دوام زیاد دارد و در نقاهت مرض باید زیاد احتیاط
نمود و چون جمیع امعاء متقرح شوند علامات زیاد شده و زورپیچ نیز زیاد شده علامات
عصبی پیدا شوند و مریض هلاک شود و چون معالجه بقاعده شود انتهای این مرض بمرگ نادر است

دوسن نادر یای عام

و زیاد هم نادر است که شخصی دو مرتبه گرفتار این مرض شود اما دوسن نادر یای بیک
یعنی عام و این مرض عارض شود از جمعیت زیاد چون از دحام زدود و غیره علامات وجع
بطن زیاد زورپیچ سوزانند و دایم شود و مریض مدت بیست و چهار ساعت می شود
که دو لیست مرتبه اجابت کند و مدفوع که در ابتداء بلغمی بود در این حال از قیح گردد و این
دلیلست که طبیعت فرصت جمع نمودن مائیت دم ندارد و چند قطعه غشای بلغمی هم
این رطوبت دفع شود و مدفوعه مانند گوشت ابه منعقد است و علامات عمومی بدن زیاد
شود و حمی شدید و عطش مفرط بلا انتهایات و نبض ضعیف و صلب گردد و شکم منتفخ گردد
سیما تغییر نماید قوت بدن تنزل نموده و هلاک شود بواسطه سوراخ شدن امعا یا پاره
شدن عرق دم لکن چون بدن مقاومت با مرض نماید بهبودی زود غلبه نماید و باید
دانست که این مرض نقاهت او زیاد است و گاهی این مرض منتقل شود بدنامیل و دمل
عارض خاصه در کمار مقعد و گاهی مرض منتقل شود بمجرای بول که یک سوزنات مخصوصی
عارض شود اما جهت این مرض گاهی مجهول است و گاهی فهمیده شده است که از تغییر هوا است
که چون از کوهستان و هواهای سرد بجلاب گرم روند باعث این مرض شود و جهت دیگر
سوزن هوای مجاور مرداب است و جهت دیگر از جمعیت و ازدحام است و جهت دیگر محبوس
ماندن در مکان بی منفذ و گاهی هم مسری گردد اما تشخیص این مرض بسیار آسان است

بواسطه

بواسطه زورپیچ و عدم صفرا در اطلاق اما پلیکو چون مخصوص باشد خوب است و
چون عام باشد و طبیب انجه داند بتواند عمل نماید هم خوب است اما العلاج تهیه
دواها کلمل و روغن کرچک است که در وقت شب چهار گندم کلمل داده و صبح چهار ده
مثقال روغن دهند و چون مرض رفع نشود در روز بان بهمین طریق و در وسط این دوا
چای ابیکا دهند تا یک روز ده گندم و چون زورپیچ و وجع شدت دارد باشد کلمل
با افیون دهند صفت نسخه بگیرند کلمل سه گندم افیون یک گندم و نیم قند نیم مثقال
شش قسمت نموده هر دو ساعت یک قسمت دهند و بجهت رفع زورپیچ نشستن در آب
گرم تا ضماد بر ترک شکم اندازند و در روی اجر گرم نشستن نیز عیب ندارد و چون مرض
مزمن باشد خواصه در اطفال مطبوخ کلمبا نافعست و از اغذیه مطلقا موافق است و هر
چه کم بخورد بهتر است غذا انتها کچی جزیره با اکوشت کم چربی دهند و جامه و منزل او را پاک
نگاه دارند و مریض مجبور در ماندن طاغ نیست ولی چون خواهد بیرون رود خود را خوب
بپوشاند و لباس گرم پوشد و در اردو و زرد و در اردو نشیند و چون حبس خواهد
باشد باید از یک دیگر دور نمایند و گاهی زورپیچ تا مدت شش ماه ماند و این دلیلست که
قدری تمرخ در امعاء نیست و در این جا خوب است روزی یک ساعت بیرون مه سوار
حرکت نمایند و شراب بر در خورند فصل در مزاق که عبارت از تی کردن باشد

مزاق

و این مرض گاهی خاد و گاهی مزمن گردد که هفته دو سه روز وقت هضم تی نماید اما جهت
این مرض گاهی از افراط در غذا و هم چنین از زیادی بلغم و صفرا و دم که در معده غلبه نماید
و هم چنین از زیاد خوردن عرق و می شود از ترشی یا ذکه در معده بهم رسد و هم چنین
از پیدا شدن دود در معده که باقی نیز دود هم زاه است غذا خوردن در ظرف مس
ناپاک و توقف خون در معده عرق نیز باعث تی کردن و دندان بواسطه مرض تخم دان و مرض
رحم عارض شود و هم چنین در مرض کبد و طحال و کلیه همراه است و چون صفرا بدن مانع

مبتلا نیز فی عارض شود اگرچه معده خالی باشد و در بعضی حرکات از قبیل دور گشتن
و تاب خوردن فی عارض شود مانند اطفال که چون گهواره ایشان را زیاد حرکت دهند
فی نمایند و هم چنین مبتلایان سفینه را فی عارض شود و کسانی که بوی تنباکو
رفتن باعث فی گردد و بزرگی الحاد شخص را مستعد فی دارد اما فی چند قسم است
اول فی اطفال شیرخوار دویم فی زنان صاحب حمل سیم فی شاربان چهارم فی صاحبان
نقرس پنجم فی سواران سفینه ششم فی صاحبان اختناق رحم اما فی اطفال شیرخوار و
اطفال بسیار سهل الفی هستند زیرا که معده ایشان چندان تغیری نکرده لهذا بزودی
فی نمایند و این فی عارض شود خاصه بعد از شیر خوردن که آن شیر منجمد شده و برگردد
و بعضی اطفال بقدری فی نمایند که آخر الامر از هزال هلاک شوند اما فی زنان آبستن
واگر در ابتدای حمل که هنوز حمل ایشان نفهمیده اند فی نمایند که این دلیلست بر حمل
ایشان و گاهی فی انها تا سه ماه طول کشد که هیچ دوا سد نگردد تا آنکه سه ماهه گردند
و گاهی چون چنین مذکور است این فی شود و در آنی چندان فی نشود و گاهی از زیادتی فی
چنین هلاک گردد خاصه چون در خلای معده فی عارض شود و بسا که از زیادتی ضعف فی
زن نیز هلاک شود و این فی در ماه اول تا سیم سبب او مجهولست و چون در هفتم و
هشتم ماه باشد سبب بروز چنین است که بدان واسطه از رحم فشار بمعده رسیده فی
عارض شود اما فی شاربان خمر و این فی همراه است با صداع و دردان و سوزش و
تهوع و مالش در معده و این اشخاص چون فی نمایند علامات رفع شده و حالت انسان
خوب شود و چون رایحه باشد آخر از ضعف بهلاکت رسد و اما فی صاحبان نقرس و این فی
مقدمات نقرس است که چون نقرس بروز کند فی تمام شود چنانچه بسا اشخاص که در
زمستان گرفتار بوده و در بهار نقرس عارض ایشان شده از این جا فهمیده شده که این
فی مقدمات نقرس بود اما فی سواران سفینه اکثر اشخاص مبتلی را فی عارض شود

و بسا از ناداری است که کسی در سفینه نشیند و فی نکند و در فی ابتدا غذای ماکوله فی شود
بعد بلغم و صفرا و بعضی اوقات خاصه در خلای معده خون فی شود بنابراین هر گز
معده را خالی نگذارند و چون کسی سوء الهضم دارد و بدریا نشیند ثابت عروض فی
رفع مرض مذکوره شود و بعضی گویند سبب این فی از دیدن بحر است و بعضی از خواص
بحر دانند اما فی زنان صاحب اختناق و این همراه رود با تشنج و سفیدی بول اما العلاج
عمومی ابتدا رفع جنه نمایند و بجهت سد فی بلیدن پارچه های کوچک یخ و دوا جوش
نافعست و این نسخه نیز مجرب است بگیرند فلیان یک مثقال و در رگ او نیز یک مثقال
ابلیمو یخته و سرا و زاخوب بسته که هوای او خارج نشود بعد از چند ساعت برداشته دو
قسمت نموده دو مرتبه بنوشند و چون مزمن باشد اب ترش معدن و خوردن شام
منفعت کند و دیگر بجهت سد فی زالو انداختن در فم معده و یا اب گرم در فم معده
ریزند عدسی که قرمز شود و ضماد خردل و مشمع ضرادیح و مرهم طریان فی در فم معده
چسبانیدن نیز نافعست و در زنان آبستن بهتر است مخدرات استعمال نمایند چون
جوهر زاج و تا ابی و دم فم معده را برداشته و بقدر ربع گندم مرقیان بافند داخل
کرده در آن موضع باشند که زیاد مفید است و در صاحبان اختناق آب بادام تلخ و
شیره کاهوی جبلی نافعست و در بعضی کوچه مفید افتاده و در بعضی بسبب اسهال و در
و مشک و سنبل الطیب منفعت کرده و طلا بر سر در قلب نیز مفید است و در تشنجات
که معده ایشان چیزی را قبول نمی کند شیر گاو و شیر بز تازه دهند شاید توقف نماید و
گاهی ابیکا بمقدار منقسمه دهند صفت نسخه بگیرند ابیکا شش گندم بافند تا گیرا بیست
قرص نموده بفاصله دو ساعت یکی از آن قرص کوچک را خورند و بجهت زنان صاحب حمل
چنین دهند بگیرند بلیموت دو گندم عصاره بلادانه نیم گندم بنا شیر دو گندم در
هم مخلوط نموده یک دفعه بنوشند و روز دیگر نیز همین طریق که دو روز متعاقب هم

نوشند و گاهی خوردن ذغال و گاهی خوردن پنبه روی منفعت دیده و از فلفل نیز
نیز منفعت دیده شده و اگر بواسطه ضعف معده است اصلاح خلط و کودرواسا حظا
و دیوند دهند ما العلاج فی اطفال اول رفع سبب نمایند که اگر جهت دردانه باشد دایه را
عوض نمایند و اگر جهت در بزرگ که در کام و زبان بهم شد رفع او را نمایند و اگر باد در طفل
هیچکدام الجی ندارند می تواند که از دم بد شیر نوشیدن طفل باشد یا از زیاد خوردن شیرینی
او لهذا ترک نمایند و اگر این هم نباشد کمی شربت خشخاش و کمی بازاذیانه دهند اما
علاج فی زنان صاحب حمل اگر شدید نیست دوا لازم ندارد همین قدر گاهی روای
جوش با کمی میزی دهند و اگر یبوست در مزاج باشد گاهی نمک فرنگی دهند و گاهی بیهوت
با افیون و مرفیان نیز مفید است و بسیار دنا نفست اب بادام تلخ و مزهم طبریان در ورم معده
چسبانیدن نیز مفید افتاده و گاهی اندرانی چنان شدت کند که موجب هلاکت گردد
در این حال ادویه جات منفط چنین باید استعمال نمود اما علاج فی خواران سفینه علاج
بهتر است که در کشتی خوابیده و چشم را بهم گذارد و این اشخاص خود را در خلای معده
نگاه دارند زیرا که چون معده مملی باشد همان غذا فی شود و چون در خلا باشد بکار
خون فی کند و در تخت روان نیز چنین است علاج فی مستان کمی نرم دهند و در زنا
صاحب اختناق رحم باید رفع اختناق نمود که ان وقت فی سد شود و در نفرس نیز باید علاج
نفرس کرد فصل سیم از باب سیم در اورام غشاهای جاجی و غشای جاجی

اورام غشای جاجی

که سر و نامند دو جنس است یکی انکه محیط است جمیع احشا را و هم چنین دماغ و نخاع
و بیضه را و دیگری انست که در سر مفصلها است و بعضی اوطار نیز هستند که سر محیط است
انسان را غشای مذکور چون اوطار جمع است زیرا که اینها زیاد متحرک کند و در بعضی
مواضع نیز که اوطار در روی استخوان تابید حرکت نمایند طبیعت شی با لشرا شد از غشای
مذکور درست نموده که و نه در روی او حرکت نموده تا استخوان را نساید بمثل سر زانو و

تفاوت میان دو جنس غشای مذکور نیست مگر در رطوبت انسان که انانی که در
مفاصلند رطوبتی دارند لزج مانند سفیده تخم سفید مرغ که بواسطه حرکت مفاصل
سرهای مفصل نساید و انهائی که در احشاء است رطوبت انسان رقیق و در رنگ
صفت غشای مذکور غشای سرو غشائی است که در حالت صحت شفاف حس ایشان کم
و چون مورم شوند ذکی الحس و وجع او وجع نیز است و شفافی او نیز کم شده که در شود و در
او چیزی از خون نشر کند که یا مایت خون است و خون یا مایت منجمد شده است چون غشا
و چون مزمن گردد خود خون نشر کند و تا در او ورم یافت شود و این ورم نیز بدو طریق
است تا انکه این ورم در کیسه سر ریخته یا انکه طبیعت کیسه جدا کانه بدو ورم در
نموده و این حالت دویم اغلب در شکم بهم رسد تا انکه ورم لفاق نرسد که باعث ورم لفاق
گردد و گاهی ان رطوبت منتشره غلیظ گشته دو طرف کیسه را بهم وصل نماید چنانچه
اغلب در ریه شود و در قاعده است که اورام سر خاد باشد و گاهی نیز مزمن شود چون
ورم مفاصل و اما آن فصل است اول ورم امن دماغ که عبارت از سرسام باشد که بفرانسه
لا مرنیت گویند دویم آنست پلوری که ورم سرو زنجیط ریه است که عبارت از ذات الجنب
باشد سیم است لاپری تانیت که ورم لفاق باشد چهارم پری کردیت که ورم غشای قلب
قلب باشد پنجم انده کردیت که ورم غشای اندران قلب باشد ششم فله بیت که ورم غشای
اندران ورید باشد هفتم اریتیت که ورم غشای اندران شریان باشد که این دو متعلق
بجراحی که در دیگر ذکر خواهد شد ان شاء الله و در این جا ذکر نمی شود هشتم ده مینیم
که ورم غشای مفاصل باشد فصل در لا مرنیت که هم نامند فیور سرو دال که
عبارت از سرسام باشد و این فصل مشتمل بر دو فصل که یکی ورم سر و دماغ باشد یعنی

سرسام

سرسام و دیگری رشیدی بن که ورم سرو نخاع باشد اما مبین بت سرو دال یعنی سرسام
و سکرب این مرض در قاعده ابتدا شود بقسمتا و گاهی با مقدمات که چند روز مغموم و

مهموم و گاهی قلق و اضطراب دارند و صداع شدید خبر میدهد از عروض مرض و این
صداع خاصه در پیشانی و بسیار نادر است که هذیان در سر دکند و در شانی و صدا
صداع ایشان نماید و حرارت مفرط در جبهه و حمی شدید که این حمی از حرارت جلد و بی
امراضی و بی خوابی مفهوم شود زیرا که از نبض چندان معلوم نشود بواسطه آنکه نبض صغیر
شود و در قاعده در دقیقه هشتاد قرعه زند و سیمای مریض متغیر و چشم او خیره است و گاهی
ناله کند مانند اطفال که این علامت مخصوص است و گاهی مریض دست خود را بر سر نهد
در قاعده است که در این جا فی صفراوی یا مرتجاری باشد و شکم بیشتر چسبیده و زبان
جرب یا مرتعش دارد و کم کم درد سر و بی آرامی زیاد شده و هذیان عارض شود و
چون سرسام قوی باشد جنون بهم رساند بطوری که گاهی لابد هستند که او را ببندند
والا باعث هلاک خود یا غیر گردد و در مرحله زیاد حرف زند و در بعضی بر
عکس است بطوری که هیچ جواب نگویند و حرف نزنند و در حال جنون و شرارت حرف
قوت او زیاده از چند نفر گردد و بعد چون مرده بیفتد و اعضا ظاهر گشته زبان
حدقه بهم رسد و گاهی این بی قوتی و اعضا طول کشیده نفس کشیدن بی نظم شده و
زبان خشک شده و هلاک گردد و این در وقتیست که در اعضا بمیرد و دیگر این است
که در حال جنون تشنج گرفته گداز پیدا کند و بمیرد و این مرض می تواند که جمیع رفتار او
نند باشد که در دو سه روز بکشد و در بعضی نیز تا ده روز طول کشد و در این مرض
شفا کم است و در پیرمردان گاهی این مرض مزمن شده که چند وقت پیش از مرگ عقل
ایشان مختل شده و حرکات ایشان بدیوانگان ماند و اخر الامر عقل ایشان بالتمام
زایل شده و در اعضا بمیرند صفت تشریح این مرض در اندرون سر در دماغ رطوبت
است که از سر و زبان الغلیظ چسبیده و غشاء حرارت پیدا کرده و چون پیرمرد باشد
این مرض در او مزمن شده باشد غشای سر تکلف کشیده و در بعضی نقطه های عظیم

در او یافت شود اما جهت این مرض بنا بر چنان دانست که این مرض عمومست و تفسیر
بدو وجه بهم رسد بلکه نادر است و این در بزرگان است لکن در اطفال عموم است
بواسطه ضربه و سقطه و زیادی حرارت آفتاب بسر و بر عکس از زیادی برودت و بیشتر
جهات از افتادن بسر و از دامن ضربه بسر که کاسه سر بشکند و افراط در آشامیدن
عرق و از زیادی خیال چنانچه بیشتر دانشمندان مبطلان بدین مرض شوند و گاهی
شود که جهت این مرض باحمه صورت است که منتقل باندرون شود یا نتیجه مطبقه بود
تشخیص این مرض در این مرض تشخیص زیاد مشکلست زیرا که علامات سرسام در بسیاری
از امراض یافت شود چون محرقه و مرض کرم و چون علامات مخصوصی در اینجا نیست لهذا
تشخیص در هذیان و عارض و از هذیان شدید و از جنون و اعضا و افتادن چون
مردگان اما العلاج باید در این جا معالجات صندوم نمود از قبیل فصد نمودن
زالو انداختن در پشت گوش و کلمل دادن و بهترین کلمل با حلب است صفت تسخیر کلمل
کلمل شش کندم حلب شش نخود در آب بخته یکدفعه بنوشند طریق دیگر کلمل شه کندم
با قند در دوازده قسمت نموده هر ساعت یک قسمت خورند و در امراض سر طلاء
ماء بارد بد است لکن در سر زدماغ بر عکس است و بهترین پس بخست بسر و اندام
مشمع ضرایح در قضا و بهتر است که سر مریض را تراشند تا برودت مؤثر باشد و باید
احتیاط در نگاه داری او نمود اما رشیدی بن که ورم سر نخاع باشد این مرض بسیار
نادر است که مفرط باید و بجهت عارض شود در قاعده این مرض همراه هست با سرسام
علامات وجع شدید در نخاع که از انجا این وجع مفروش در اعضا شود و نیک جلس
گداز و چون ورم تنها در سر نخاع باشد و بد و زهم راهی با سرسام باشد عقل زایل
نگردد و اگر شدید باشد نفس کشیدن متغیر شود بدین قسم که یا کند و یا تند شود
این در چند روز هلاک نماید صفت تشریح این مرض انچه در سر نخاع دیده شده

ورم غشای دماغی نخاع

علامت تشریح این مرض از مجموعه اسکندر در مجموعه اسکندر علامات
صورت مریض خیلی آن نمیشود چون حرارت و از فرط حرارت
در سر بسیار خیلی بیاید مصطلح از نظر الموری
زنند از انجا هر دو بیاید

در این جا نیز دیده شود اما جهت این مرض اکثر بواسطهٔ وارد آمدن صدمه بنخاع است
و هم چنین بواسطهٔ خنازیر فقرات ظهر این مرض عارض گردد و زنان بعد از حمل
استعداد زیادی بدین مرض دارند اما العلاج ابتدا حجامت کنند در نخاع و بجهت
دانستن آنکه در چه موضع حجامت نمایند فقرات یک بیک بفشارند در هر جا که
مریض درد یا احساس وجع نماید آن موضع را حجامت کنند و اگر از این نیز درست مفهوم
نگردد پارچهٔ را در آب جوش برده و بیک مرتبه در فقرات کشند از بالا بپایین
هر موضع که حرارت بهم رساند آن موضع متورم است و بعد از حجامت روغن چوب خاکسترهای
مالند بطریقی که در کوفت می مالند و از ادویه جات کامل استعمال نمایند فصل
در پلیزری یعنی ورم غشای نخاعی محیط دیه که عبارت از ذات الجنب باشد و از
مرض باحداث یا مزمن و باشکال مختلف عارض شود بدین قسم که ناطرین غشای
مذکور متورم شود که بفرانسه دوبل گویند و تا آنکه یک طرف و متورم گردد و یا آنکه
یک موضع کوچک ورم نماید و می تواند همراه باشد با ورم خود دیه و او را پلیزرانیتی
گویند و در قاعده چنانچه ذکر یافت از هر ورم رطوبتی باید نشر نماید و رطوبتی
که در این جا نشر می شود و هم با قسام مختلف است بدین نوع که یا مائیت خالص است
که او را پلیزری سز گویند و تا آنکه غلظت و لزاجت دارد و او را پلاستیک نامند
و یا آنکه آن رطوبت بزودی ریم شود و او را پورولانت و اگر خون نشر شود پلیزری
امرا از یک گویند و چون از خون ذات ذات شود پلیزری توبرکلس نامند و تا در آنی
شود که آن رطوبت صورت سرطانی بهم رساند و او را گویند صفت تشریح
مرض جمیع علامات که در او رام بغشاء بهم می رسد در این جا هم دیده شود و نامهای
لحمی که با بغشاء متصلست حمرت پیدا کرده و موافق جنس مرض چیزی در کیسه سرور
یافت شود مثلا چون مائیت خالص باشد تا دو من دیده شد و در این جا ریه بسیار

ذات الجنب

کوچک

کوچک شود زیرا که فشار رطوبت او را بهم جمع نموده و چون رطوبت غلیظ بوده طرفین
کیسه بهم متصل شده و بسینه چسبیده و صورت لحمی پیدا کند و چون دم باشد در وجع
غشاء نخاعی است برنگ زرد و سیاه و دقیق لکن کمی الیاف در او یافت شود و چون دم
باشد طبیعت بد و از ریم کیسه درست نموده و او را نگاه دارد و چون مائیت یا درد
طرف چپ جمع شده باشد قلب در دم معده زند زیرا که فشار رطوبت قلب را متحرک
نماید و باید دانست که چون کسی بمرض ذات الجنب گرفتار شده باشد اگرچه در طفولیت
باشد و در پیری بمیرد چون او را تشریح کنند معلوم شود که مرض مذکور را گرفته زیرا که
غشای مذکور گدر شده و اغلب بواسطهٔ آن رطوبت لزج بسینه چسپیده اما علامات
مرض مفرد تا این مرض علامتی است که در هر دو حادیا فت گردد و در قاعده اندک
بقسمی بدین قسم که مریض احساس وجع نیز مانند درد دیه کند خاصه در حال نفس کشیدن
و می شود این وجع در همه ریه احساس شود و در قاعده نزدیک پستان است و در هر طرف
که متورم است احساس وجع در آن طرف شود خواه یمین و خواه یسار و بسا که ورم در طرف
یمین است و حس وجع در طرف یسار کند و هم چنین بر عکس که در این جا حس مختلف شود
و نفس کشیدن نامرحمت شده و نفس منفصل کشد و نافض زیرا که چون نفس کشد
احساس وجع نیز نموده نفس را نگاه دارد که نفس ناتمام کشد و بسا که در ابتدا از تنگی
النفس خاصه شود بطوریکه بیم خفه شدن باشد و این در حالتی است که طرفین متورم
کشته و سرفهٔ کوچک خشک نماید و گاهی از اوقات چون میل بسرفه نموده وجع شدید
شود سرفه را نگاه داشته و کم سرفه نماید و بلغمی که بواسطهٔ سرفه خارج گردد بلغمی
سفید و جنابهای هوا در او است و چون خون داشته باشد دلیل است که ریه نیز متورم گشته
و این اشخاص زحمت در بلند نمودن و از دارند چنانچه صدای ایشان هم نازک و
منفصلست و در گفتگو نمودن و حرکاتی که قوت لازم دارد بسیار مناذی هستند

و راحت و آرامی ایشان در صورتی است که بپشت خوابند و آنهم در ابتداء مرض است
که چون چندی بگذرد بپشت نیز نتوانند خوابید و در قاعدهاست که در دو وقت نیز کشیدن
یا بعد از تسکین وجع که بواسطهٔ کثرت رطوبت است علامات عمومی و دوم بهم رسد چون لرز
و حمی و غیره و چون این مرض در پیرمردان باشد بواسطهٔ آنکه طبیعت ایشان قوهٔ مدافعه
مرض ندارد حمی و درد نکند و علامات حمی اضطرابی ظاهر گردد که گاهی بواسطهٔ حمی
اضطرابی تشخیص مرض نتوان داد لکن این علامات هرگز تخلف نکند اول با عمل پرکوسیا
که از پشت در عقب ریه باید بجا آورد زیرا که بواسطهٔ آنکه آنجا از جمیع مواضع بیشتر عمق
تر است و رطوبت در آنجا جمع شود و چون عمل بدکور را نمایند صدا کور است و هم چنین
از آنجا مفهوم شود بدین نوع که در حالت بحث عضلات وسط عضلات متحرکست و در
طرفی که متورم است عضلات آن طرف حرکت نکند و آن در قاعدهاست که عشاء حاجی
هر موضع که متورم شود عضلات نزدیک آن موضع حرکت نکند و گاهی از اوقات نیز طحال و
کبد و قلب نیز از محل خود تجاوز کنند که تجاوز او نیز با عمل پرکوسیا معلوم شود و تجاوز
قلب از طپش او معلوم گردد اما آسکولتاسیا یعنی علامتی که از گوش دادن شنیده شود
علامت مخصوصست که در وقتیکه مریض متکلمست چون گوش در آن موضع که ورم است
نهند صدای بزمسموع شود و هم چنین چون گوش در موضع مذکور گذارند در حال
نفس کشیدن صدای مسموع شود مانند آنکه با گفش روی نخ مخرج راه روند و این را بهراسنه
فرت نان گویند و این صدا بواسطهٔ تابیدن دو دیوار خشن است بیکدیگر و در طرفیکه
تا آنست صدای او نیز مانند سلا میشنود و بدین علامات و اعمال مذکوره تشخیص مرض
می توان داد و تنها بوجع تیری تشخیص نتوان داد زیرا که می شود ریحی در عضلات بین
حادث شود که همین وجع احساس شود و درد دو روز رفع گردد و چون مایعی باد نشده
شده باشد هم از دیدن معلوم شود زیرا که صدا بر آمده شود و هم از پیمودن زیرا که

چون

طرف علت در پیمودن زیادتر است و این علامات مذکوره تا پنج شش روز بر قرار است
و چون از صاحب این مرض خون گیرند خون او غلیظ و منجمد است بواسطهٔ آنکه در این مرض
الیاف در خون زیاد گردد و نادر است که این مرض در سه چهار روز بکشد و اگر هم
بکشد بواسطهٔ ذبول النفس است و گاهی هم بکشد بدون آنکه علامات شدت داشته باشد
اکثر اوقات این مرض منتهی شود بشفا و هر چند این مرض حاد است لکن بطریق مرض مزمن
بهبودی حاصل کند بدین معنی که تا هشت یا نه روز چنانچه علامتی که در این جا بود
از قبیل وجع نیز مانند و حمی و سرفه که چلک جمیع فانی شده لکن مرض باقیست بواسطهٔ آنکه
رطوبت منتشر تحلیل نرفته و علامات بودن رطوبت و تحلیل او از عمل پرکوسیا
معلوم شود که باید هر روز عمل مذکور را بجا آورد تا چون تحلیل رود مفهوم شود و
اگر در حالی که علامات تمام شده و رطوبت باقی باشد مریض را بخود باز گذارند و
علاج نکنند چون تابیری نماید مرض عود نموده چنانچه حمی عارض شده و تنگ نفس
گردد و علیل مرض از آنجا معلوم شود که از عمل پرکوسیا صدا واضح است و علامات
طبیعی برگشته و نزدیک رفع مرض صدای فرت نان زیاده گردد زیرا که چون رطوبت
در آنجا بود دو دیوار غشاء چندان نمی توانست بهم سابد و چون رطوبت تحلیل
شود دو دیوار بهم رسد صدای مذکور زیاد مسموع شود و دوام این مرض مختلف است
دوام او با ندک زمانی است چون علاج بخوبی بشود و چون علاج خوب نشود تا مریض
تابیری نماید دوام زیاد پیدا کند که دو سه شش ماه و تا یکسال هم می شود و در
اطفال مرض تا یم مرض زیاد نمیماند است که در هفت یا پانزده روز شفا یابد یا بکشد لکن
در قاعده شفا یابد و بعد از رفع مرض تا چند وقت نفس کشیدن ضعیف است و در
ریه صدای دمیدن دارد که از سامعه مسموع شود و این دلیل بر آنست که هنوز در
قوت نگرفته و در زمان انجبه چون حمی در عارض شود بعلامات عارضه حمی قوت

معین خواصه در عصر و مقدم اوست لرز شدید دلیلست بر آنکه رطوبت منتشره
ریم خواهد شد لتشخیص ان الجنب باید ابتداء لتشخیص زود در مفرد و مرکب بود
او در ان الجنب مرکب می شود با ذات الریه و در انجا ذات الریه مرض اصلی است و باید
تشخیص داد ان ریح در عضلات صدر و چون با ذات الریه مرکب باشد علامات ان ذات الر
پیدا شود و تا ریح از انجا تشخیص دهند که ان ریح متحرک است و هر ساعت یک عضو از
صدر قرار گیرد و این وجع عصبی است در عضله تا جهت این مرض بعلاوه ضربه نقطه
می توان گفت بواسطه برودت زیاد است بفشار و بدین جهت تا خوشی عموم است در کسانی
که صنعت ایشان در منازل حمام است چون سلمانی و شیشه گرها و فصد سازها که چون از
این منازل بیرون اید خاصه چون لباس کم باشد بفشار خورده موجب این مرض شود پیش
کوچه این مرض حاد باشد مرض شدید است خواصه چون تمام غشاء متورم باشد و شدید
است چون رطوبت منتشره زیاد باشد و اشخاصی که در ذات ریه و استعداد بدین مرض
دارند بسا که این مرض منتقل بمرض سل شده هلاک نماید و چون رطوبت منتشره باقی
تحلیل رود بد است و چون علامت عمومی حمی و قی بظهور رسد مهلک است و چون مرض
کوچک از غشای مذکور متورم شده باشد زود رفع شود و چون ریه سوراخ شود و
هوا از ریه داخل سرو کرد بعلامت برامده کی موضع مهلک است و منتهی می شود مگر از
که بمیرد یا هو انا العلاج چون این مرض حاد و مفرد باشد ابتداء بدون ریم محوم بمرض
موده بفصد کردن و چون زق النفس باشد فصد را می توان مکرر نمود و فصد نماید
موافق بنیه و موافق شدت و ضعف مرض و بهتر است که فصد نمایند در اول و دویم
سیم روز و بسا که بهمین جهت رفع مرض شده و بعد از فصد مشمع پرزه که هر دو ضد موضع
اندازند و زالو نیز نافعست و ضماد از خاره نیز مفید است و در غذا امساک نمایند و
بهتر است که یک مسهل دهند و از ادویه جات شوره و ترتر و است و در باش و ترتر نیمو

موضع

دهند

دهند صمغ النخل بگیرند انیمون یک نخود در سه شراب حل نموده هر ساعت یک
فنجان قهوه بدهند و باید دانست در ابتدا قی اورد و بعد قی نشود و بعضی از حکما تا
در یک روز تا دو نخود نیز داده اند و می توان چهار روز متعاقب هم این دوا را نوشید و
چون حمی تمام شود و رطوبت منتشره متحرک نشده و تحلیل نرود باید مقوی داد تا الس فالت
قوت گرفته و ان رطوبت را جذب نماید بدین جهت است که بعضی از حکما در روم بیضه
نیز مقوی دهند و مشمع را نیز مکرر اندازند و چون حمی تمام شود غذای مقوی دهند و
کرمی شود بواسطه دفع خونی که از فصد شد قوت کم شود و رطوبت تحلیل رود و چون
قوت زیاد کم شده باشد کمی شراب هم می توان داد و چون این نوع نیز مرض بجا باشد مدر
دهند صمغ مدر مجرب بگیرند در ثیال دوازده گندم در چهل و هشت درم آب
دم نموده و سه درم است دو پنا شش درم رب عرعر اضافه نمودن در یک روز دفعات
بنوشد و چون بدین نوع رطوبت هم تحلیل نشود و بیم خفه شدن باشد باید رطوبت را خارج
نمایند بدین قسم که نرفکارد در میان زده و آب را خارج نماید و همین قدر که انفصال
میان امد زیر رطوبت بهم رسیده باید نرفکارد را برداشت و الا هوا داخل شود و مهلک
هر چند خود این عمل در اکثر این مهلک اتفاق افتاده و بسیار باید عملیست که اهالی
رطوبت بدل بریم گردد و این بریم هم تا با کیسه است و یا بی کیسه و چون با کیسه است گاهی
طبیعت او را تحلیل برده و اخر الامر قلیلی از او منجمد مانند کشک بماند که در تشریح بافت
شود و چون بی کیسه باشد در قاعده طبیعت بعد از شش ماه و یکسال مثل بدفعه دندان
از بیرون نماید بدین طور که میان دنده قدری قرمز بر امده شده و چون بحالت خود
گذارند بعد از چندی از بیرون منفجر شده و ریم نفع شود و چون واضح گردد از برای
معالج که این بیست تا تر کارد ریم را خارج نمایند که در این حال تشویش نیست تا انکه
حمی و قی عارض نشود و اگر هم حمی و قی باشد رفع گردد و حکمای انگلیس در این مرض چو

دهند خاصه کامل و در بیرون شمع استعمال کنند و اطراف طاولی که بجهة شمع طاهر شده
روغن جوزه خاکستری دهند تا لند و چون معالجات آنان مذکوره هست تا تند دفع خور
و غیر صرف و بدین علاجات شدید نیست و در اکثری بعد از دفع مرض مذکور کبی زنی
النفس باقی و علاجی ندارد زیرا که طوفین غشای مذکور بهم متصل شده است فصل

دوم غشای ظاهر جلد

دویری کردیت که عبارت از ورم غشای خارجی مفصلها چنانچه در مفاصل عام این غشا
متورم گردد و این مرض را مجهول است صفت تشریح این مرض چنانچه در سایر اورام غشای مذکور
ذکر شد در اینجا نیز همینست و خاصه شباهت زیاد دارد با ذات الجنب و بدین جهة
مرض و علامات نیز شباهت بذات الجنب دارند و هم چنین با یک موضع از غشای
متورم شود و یا همه غشاء و در این قسم دویم مهلکست و در قاعده چون این مرض شدت
نماید غشای باطنی قلب نیز مجاورت او متورم شود بنابراین سرپوشهای قلب نیز خراب
شده و اکثر مرض قلب بواسطه خرابی سرپوشهاست و سکرتین باید انکه عروض این مرض مختلف
است موافق مفرد بودن و ملتهب بودن و کم می تواند ملتهب ذات الجنب و تقریس مفاصل باشد
و چون ملتهب باشد ابتداء بروز او مخفیست لکن اکثر اوقات بتساعا عارض شده و خود را نمایان
کند بزیق النفس شدید و کاهی هم ظاهر شود بطپش قلب شدید و عشی کردن و در بعضی
اشخاص مقدمات و مثل امراض حاده دیگر است از قبیل حمی حره که ابتداء لرز شدید نموده
و بعد حمی عام عارض شده و وجع تیری شدید در زیر قص احساس شود و این وجع مفروش شود
تا شانه چپ و در بعضی این وجع مفروش گردد تا تهیگاه و در اکثری وجع چندان شدت
ندارد بلکه وجع خفیفی احساس کنند و چون رطوبت نشر شده و در فضای غشاء ریه
طپش قلب کم شده لکن حمی همیشه شدید است و نبض صغیر و سریع و بی نظام است و حس
سنگینی در صدر احساس شود و از عمل پرکوسین می توان معلوم نمود که چه وقت رطوبت
نشر میکند بدین نوع که از ابتداء مرض پرکوسین نمایند تا مفهوم گردد و چون رطوبت

منتشر زیاد باشد بنوعی که فضای غشای از رطوبت ممتلی گردد در شکل مخروطی
صنوبری غشاء مذکوره قلب و در نقطه او هر دو صدای کوزاست و جمیع احشاء هم از
محل خود نما و زنمایند و چون کوش در قلب گذارند صدای فلزیان مسموع شود و تدریج
جهة تشخیص این مرض اما آن است و چون نشر شده در فضای غشاء جمعشده صدای فلزیان
کم شده و صدای مورمور مسموع گردد و چون رطوبت زیاد باشد و طول کشد اضلاع
پیش آید چنانچه برآمدگی ایشان دیده شود و این دلیلست که قلب پیش آمده و این علامات
مذکوره علامات موضعیست اما علامات عمومی تغیر احوال ظاهر شود از جمله زیق
النفس روز بروز زیاد کند و سرفه خشکی عارض شود و کاهی با یسر فرقی کند و اضطراب
بی نهایت و تهیج و بی رنگی رخسار و نفس کشیدن موافق کند با فوران و کم کم بی نظامی
در حرکت قلب هویدا شود و سیما تغیر کند و تشنج در اطراف خبر هلاک می دهد و این
علامات روی نظر هو رسد چون ذات الجنب اسیر همراه باشد و در بعضی بدون این
علامات هلاک شوند در اضاء و در اکثری علامات بدین شدت نشود لکن علامات
موضعی هست و مریض زیق النفس بهم رساند و تهیج زیاد بهم رسد و مرض مزمن گردد
نباید چنان پنداشت که مرض مذکور حکما یا مهلکست یا مزمن گردد بلکه چون معالجه موافق
حکمت شود شفا یابد و چون بهبودی حاصل کند علامات تسکین یابد بدین نحو که زیق
النفس تمام شده و رطوبت منتشره تحلیل شود و برآمدگی اضلاع و صدای کوزائی گردد
و هیچ نماند مگر صدای فلزیان که تا چند وقت دوام دارد و یکی از علامات دیگر است
چون غشای مذکور بهم چسبد اما جهة این مرض ابتداء از شراخوردن زیاد مانی در صبیان
عام و باید این مرض را تشخیص داد از ذات الجنب و تشخیص داده می شود از صدای فلزیان
که تا حرکت منقبض و منبسط قلب است باشکو مهلک نیست خواصه چون یک موضع بقدر
پول سیاه گرفته باشد که در تشریح بعضی اشخاص بقدر یک پول سیاه لکه سفید دیده شده

و این دلیلست بر آنکه این شخص صاحب مرض مذکور بوده و حال آنکه خود مخبر نبوده اما
العلاج در این مرض علاج انفع قوی استعمال نمودن ادویهٔ جات ضد ورم است بدین
نوع که ابتداء فصد نمایند و در موضع زالو اندازند و مشمع ضمادی بر نهاده استعمال
کنند بیارچهای بزرگ و دوا ایلتمون بمقدار تمام چنانچه در ذات الجنب ذکر شد و
حکمای انگلیس نیز در این جا کلمل و دهنیات جیوه استعمال کنند و در ابتدای مرض خون
طپش قلب زیاد است بهتر است در تنبال با شوره دهند صفت تخم بگیرند در تنبال ده کنند
در مصت و چهار درم آب دم نموده شوره یک مثقال اضافه نموده در یک روز بدفعات
بنوشند و چون رطوبت نشر کند در تنبال دادن لازم نیست و هر چند خود قلب هم
در اینحال چندان طپش ندارد و چون رطوبت زیاد در فضای غشای مذکور بماند و
بیم خفه شدن باشد باید باتر و کارد رطوبت را خارج نمود و این عمل مهلکست و چون
از ابتدا آنچه معالجات مذکور پردازند شفا یابد و نادر است که هلاک کند فصد
در اینجا کردیت که عبارت از ورم غشای خارجی باطن قلب باشد صفت تشریح این مرض
آنچه در سایر اورام غشاء مذکور دیده می شد در این جا نیز همین دیده شود و رطوبتی
که از این ورم نشر میکند می چسبد بسر پوشهای طرف چپ قلب و سر پوشهای تمام ریه
آن طرف در طرف راست که چسبد و سر پوشها بدین واسطه خشک گردند بحدی که تردی
و شکنندگی پیدا کند و بدین جهت مانع از حرکت سر پوشها شود و اکثر مرض قلب واسطه اندوه
کردیت می باشد که ناخوشی مذکور باشد و سکرتیت یا این مرض با وجود آنکه نادر نیست
بلکه عموم است لکن همیشه نتیجه مرض دیگر است مثل مفاصل عام و نتیجه پری کاردیت و
نادر است که ساده و مفرد باشد علامات حس سنگینی در صدر و طپش قلب و ناهمواری
صدای قلب صدای دمیدن همراه است که صدای قلب صاف نیست و گاهی یک صدای
قلب صاف و دیگری همراه هست با دمیدن و گاهی این دمیدن ناهمرد و صدای قلب است

ورم غشای باطن قلب

و گاهی بعلاوه صدای خشن همراه دمیدن است و نبض سریع و عظیم و بسیار بی نظام و
چه مرض شدت داشته باشد نبض بسیار صغیر و جمع شود و حال آنکه طپش قلب زیاد است
و این دلیلست که آنچه از خون نشر کرده منجمد شده است و بسا که غشای کاذب در قلب
یافت شود علامات دیگر نزدیک ناخته و مریض متورم شود و ضعف کند و این علامات حاد
اند بر این مرض و چون موافق حکمت معالجه شود شفا یابد و مرض تحلیل رود و علامات
مذکوره فانی شوند و چون معالجه نکنند و تحلیل نرود آنچه از ورم نشر کند منجمد شده و
بحسب کم کم خود قلب فانی شده و سر پوشها خراب گردد و در این صورت علاج پذیر
نیست و گاهی فوراً مرگ عارض شود و این در صورتی است که خون در قلب منجمد گردد و
این بندرت است و بسیار می شود که مرکب شود با ورم غشای قلب و نادر نیست که
همراه ذات الجنب و ذات الریه باشد و در مفاصل عام بندرت اگر همراه باشد بنابراین در
مفاصل عام همیشه باید ملاحظهٔ قلب نمود اما جهت این مرض بیشتر نتیجه مرض دیگر است
چنانچه ذکر یافت اما تشخیص این مرض تشخیص داده شود از صدای دمیدن که همراه صدای
خود قلب است و چون مشتبه باشد در غشای باطن ظاهری چندان عیب ندارد زیرا
که علاج یکیست و تفاوتی ندارد اما العلاج در این جا هیچ علاج نتوان ذکر نمود مگر
علاج ورم غشای ظاهر قلب زاکه باید چون زالو و معالجات ضد ورم نمود و چون نبض صغیر
باشد هم بدون باید فصد نمود که بعد از فصد نبض سریع خواهد شد و هم چنین
مشمع و زالو دادن ایلتمون با کلمل و امثال آن که ذکر شد

فصل در پری تاملت

ورم سفاق

که ورم سفاق باشد و سفاق عبارت از غشائی است از جنس سرزکه محیط شده جوف
بطن را و پوشیده است امعاء احشا را و این ورم صفاق بسه قسم است اول آنکه حاد باشد
و یک موضع از صفاق متورم گردد و آنرا پری تاملت موضعی گویند و در این جا هم
ذکر شود جهت مثقوب شدن امعاء و ضیق شدن و دویم آنکه مزمن باشد و اغلب جهت

ناخوش

پری تاملت

مزمنی بواسطهٔ حنازیر است و انیز ابری نامند یک نوع کلرنا مندسیم و دم صفاق است که بعد
از تولد عروض کند و بدین جهت این قسم از آن مسام جدا شده زیرا که رفتار و سبب نفاوت
دارد و او را ابری نامند یوا زیرا که گویند صفت لیزج این مرض مشاهده می شود و ظرفهای
خون همطی در او و در حالت صحت این برخلاف است و غشای مذکور کدر است و این برعکس
است تا بزمان سلامت زیرا که در حال صحت شفاف است و این ورم چون چند سال طول کشیده
باشد مثل سایر غشاء نیز از این رطوبتی منتشر شود و این منتشره هم می تواند که مایت خالص
باشد لکن در قاعده در ورم صفاق رطوبت منتشره بزودی صورت لحمی پیدا کند و در ابتدا
این منتشره حرکت کند و کم کم خطوطانی لیفیه در او پیدا شود و از حرکت بیفتد و بیک جا
قرار گیرد و چون قرار گرفت لزاجت پیدا نموده و در دو طرف هم متصل شوند و چون این خطوطات
لیفی بوده رسند و در ابتدا بواسطهٔ لیفی چندان ضرر ندارد لکن چون صورت لحمی پیدا
کند روده را خفه کند و بدین جهت الم بوس حاصل شود زیرا که بر از حرکت قاعده نتواند
حرکت کند لابد بر عکس حرکت کند و بر از فی شود و در غشاهای تجاجی بند دنا این نشده
ریم شود و لکن در صفاقی که رطوبت منتشره مبدل بریم گردد چنانچه بعد در تشریح صاحب
این مرض یک کیسه ریم یافت شود که این کیسه حرکت نکند و این ریم جمع شود در موضعیکه
عمیق تر است و بدین جهت معلوم است که این ریم می افتد میان مستقیم و مثانه و در زنان تا
بین رحم و مستقیم و چون ریم مغافی سوراخ نماید بزودی طبیعت آن لیاف را خشک
نموده و وصل نماید و نافه هلالی که دایره شفاق است و مزمن ترکه یک جزء از شفاق است
که مغاء علیا را پوشیده و کاولهای عروق جذابه که در مزمن تر است چون شفاق متورم
شوند آنها نیز جمیع متورم شوند و پر ریم گردند چنانچه چون در تشریح آن کاولها را
بفشارند قطره قطره ریم از آنها خارج شود و ورم صفاق می تواند عموم باشد که همه
شفاق متورم باشد و می تواند که مفرد باشد که یک موضع متورم باشد چون صفاق

کبد

کبد و معده و طحال و چون مفرد باشد و در او غشای کاذب یافت شود و
می شود از این غشای کاذب یک کیسه ریم درست شده و در این کیسه ریم نامرطوبت
جمع شود و چون مزمن باشد آنچه نشر شود و آن شود و جهة او مرض سل است که آن در آن
دانها کم مفرح شده مثل اهاک و ماده پیدا کند و سکرت بن با تعریف ورم صفاق بلکه
ورم خارج شفاق خود را نمایان کند بیک لرز شدید طویل و همراه او با بعد از دست وجع
تیری و این وجع قرار گیرد در یک موضع از بطن و از آنجا مفروش می شود در همه بطن و
فواق و تهوع عارض شده و نمی ماند در وقتیکه چیزی خورد از قبیل آب و غیره و از بابت
آن فی خستگی بی نهایت دست دهد و از ابتدا نبض سریع و عظیم است و چون لازم
امراض بطن تغییر میباشد لهذا در دو ساعت سیما تغییر کرده کشیده شود و بی در پی
وجع زیاده شود بعدی که از دست گذاردن ببطن و مجاورت لباس مریض متاذی گردد
و شکم بزاده شود بواسطهٔ نفخ که دارد صدای طبل کند و چون رطوبت نشر کند نبض سریع
صغیر صلب شود نفس کشیدن با عسرت و آه کرد بواسطه آنکه در حال نفس کشیدن
وجع زیاده شود شکم قبض بول کم و با حمرت گردد جلد خشن شود و فی مکرر شود صورت
از اول کشیده تر گردد و مریض بپشت خوابد و حرکت نکند زیرا که بپشت خوابیدن
عضلات مرضی گردد وجع کم تر است و این علامات باندک زمانی عارض شود نه آنکه
مدت زمانی طول کشد بواسطه آنکه رفتار این مرض تند است چنانچه در چهار و
منتها تا هفت روز می کشد و این تنهای مهلک خود را ظاهر کند بتغییر سیمای بی در پی
و علامت دردی دیگر نه بلیدن وجع است بقسما و دیگر فی کردن بدون تهوع و
کراهتی در بر و اطراف بند ریج تمام شدن قوه و هذیان و تشنج و چون مرض چندان
شدید نباشد و شفا خواهد هم رسد رفتار دیگر پیدا کند و با وجودی که شفا
کرده در موضعی قرار گیرد بجائی که ابتدا وجع ظاهر گشته و جهة این وجع بواسطهٔ

النصاف بعضی الات است بواسطه ورم مثلا روده برورده چسبد و از حرکت خود باز ماند
و بسا که نتیجه اینست خفه شدن روده و گاهی رطوبتی که از ورم حاصل شود در یک موضع
از بطن جمع شود و از ظاهر دفع شود و باعث شفا گردد یا آنکه از داخل دفع شود مانند
آنکه روده را سوراخ نموده و یا الطلان دفع شود تا آنکه حجاب حاجز را با غشای محیط
سوراخ نموده در ریه آید و بواسطه سرفه دفع شود و باعث شفا شود و می شود در اطراف
جمع شده و سوراخ نموده دفع شود و گاهی علامات تسکین یافته لکن زایل نگردد لهذا
مرض مذکور مزمن شود و گاهی یک جزء از سفاق متورم شود و وجع او محدود است علامات
مذکوره هستند لکن خفیف و گاهی رطوبت منتشر دیم گردد و در یک غشای کاذب جمع شده
و خارج گردد یا از داخل و یا از خارج و چون جهت این مرض در سوراخ شدن روده باشد
لهذا رفتار او زیاد تند است و وجع او بنوعیست که گویا بطن از هم گسیخته می شود و
رفتار او بقدری تند است که کم کسان تواند زد که در بیست و چهار ساعت می کشد و
چون جهت مرض در خفه کی روده باشد مثل فطق شدت او کم تر است مثلا تا سه چهار روز
طول کشد و مرض تا چند روز در موضع محدود ماند جهت این مرض اکثر اوقات ورم سفاق
نتیجه مرض دیگر است مثل در امراض معا و کبد یا یکی از الات رئیسه که مریض شوند نتیجه ایشان
ورم سفاق است و جهت دیگر سوراخ عرطبی است بواسطه زخم و غیره و هم چنین از بابت خفه
شدن سیرب یا رده و بواسطه خوردن سموات از محاورتی که سفاق با امعا دارد متورم
شود و یا بعد از زایمان است که چون رحم جمع شود یا ورم کند بواسطه ماندن پاره چیزی جهت
لهذا ورم مذکور عارض گردد و بسا که این مرض با لذاته یافت شود و عرض نباشد و مانند
از مهیدن برودت زیاد بر بطن و بنا لمدن حیض بواسطه برودت باعث ورم سفاق
شود و با لذاته او نادر است و این مرض زیاد عارض گردد در نسوان خواه ذاتی و خواه
عرض او و بجهت سقط جنین می تواند این مرض عارض شود و اغلب بواسطه نوشیدن

ادویه

ادویه مسقط جنین است زیرا که ادویه مسقط زیاد بر زود است و با معاء ادیت رسانند
و سفاق متورم شود و در اطفال نیز معلوم است بواسطه آنکه چون طناب ناف را ببرند و قایم
بندند یا آنکه در کهنه ناپاکی گذارند سفاق متورم شده و می کشد و بدین جهت اطفال
زیاد بمیرند و این مرض زیاد مشتبه شود با ورم رحم و ورم معده و کلیه و چون نفخ در مراق
یا در عضلات بطن بظهور رسد و در زنان مشتبه می شود با اختناق رحم و اشتباه او با
امراض مذکوره بواسطه آنست که در این امراض هم وجع و هم قی است و علامات مخصوص ورم
سفاق صلابت یک موضع ز بطنست که در آنجا آن صلابت چند روز بماند و از عمل مرکب
صدای کردن دهد و تا اختناق از تاریخ معلوم گردد زیرا که اختناق و رحم مزمنست و مزمنا
چنین حالت هویدا شود و علامت نیست و چون نفخ در عضلات بطن باشد متحرکست و
هم چنین صلابت ندارد و از علامات مذکوره و مرض قبل و سبب او می توان تشخیص نمود
لقد تم المعرفة این مرض در قاعده شدید است و چون عمومی باشد مهلکست و چون جهت
سوراخ روده باشد هم مهلکست و چون محدود باشد تشویش کشد و از شدت مرض و علامات
و رفتار او بلیکو تصور کرده قیاس با نتهای مرض کنند و چون مراق سوراخ شود و رطوبت
منتشره خارج شود گاهی شفا گردد و این نادر است اما الغالب چون ورم سفاق مانند
امثال اورام غشای نجاجی دیگر است بنا بر این اختصار می کنم بمعالجاتی که در انها بیان شد
و باید بزودی مشغول معالجه شوند که رفتار این مرض تند است و باید با دوا جات ضد
ورم تعجیل نمود از قبیل فصد کردن و زالو انداختن بر قرار بنیه مریض و ضماد و طلاء
اگر مرد در روی بطن و چون وجع بنوعی باشد که مریض نتواند متحمل ضماد و طلاء شود
این عمل نکنند بجهت سدی مشروب ترشی از قبیل آب ترش معدنی و یا رچه های کوچک
آبی فرو برد و دواهای ملین دهند تا بطن لین شود از قبیل روغن کوچک و مر
و فلوس الو و امثال آن و چون مرض عمومی باشد روغن جیوه خاکستری بر بدن مالند

بطریقی که ذکر کردند می‌نالند و بهتر است که یک پارچه مشمع دراز بزرگ در بطن اندازند
و این معالجات در رودخانه است اما ورم مغاق که بعد از زایدن بهم رسد و این نسبت دارد
باستر خاصه رحم که چون زن موافق قاعده باسانی زاید مشکلست که در حادث شود لکن چون
بدشواری زاید تا آنکه جفت در رحم ماند و رحم نتواند جمع شود لهذا مغاق متورم شود و چون
مغاق از این بابت متورم شود زیاده مایلست بریم نمودن علاج علاج مذکور است و جنون
آوردن بعد از تولد عموم است که گاهی بعد از تولد خیالات زیاد شود و اشیاء چند بنظر
آید که زنان را مانند در این صورت استعمال نمایند کلمل و فرالود در پشت گوش اندازند

ورم مفاصل

فصل در ورم میترم ارثی کولیکه عبارت از ورم مفصل باشد که عوام باد نامند تعریف
او ورم مفاصل عبارت است از متورم شدن و نفشای سر مفصل که یکی از جاجی دیگر
الیافیست و مفاصل یا حاد است یا مزمن اما مفاصل حاد دو اول سه نوع می‌تواند یافت شود
اول آنکه بی حمی عارض شود و مریض وجع خفیفی در بعضی از مفاصل پیدا کند و وجع مذکور
در پی تا بیک دفعه در یک مفصل بزرگی پدید شود از قبیل مفصل مرفق یا دست و چون از
مفصل ابتدا یا متورک است و کرم یا آنکه چندان ورم او ظاهر نیست و وجع شدت
دارد در شبها و این وجع باسانی منتقل بموضع دیگر شود از علامات عمومی یا نیست مگر بی میلی بغذا
و یبوست و صداع و بندرت مرکب با مرض قلب شود دویم قسم از مفاصل است که گاهی
همراه رود با حمی و بروز او بدین نوع است که چند روز بی میلی بغذا و خستگی و کسالت و
قشعریره و وجع متحرکی در اعضا یافت شود بعد از آن یک مفصل در بعضی چند مفصل
درد شدید گرفته بنوعیکه صدای فریاد مریض از چند خانه فاصله شنیده شود و مفصل
مذکور با حمرت و متورم گردد و اورده اطراف او مطلا برخواسته شود و شریان اطراف مفصل
ضربان در محسوس شود و در حرکت وجع شدید تر شود و مفصل صلا کند و چون رطوبت از
خون نشر شود صدا مفصل تمام شود و این صدا از ابتدا و انتهاست و در این مرض مریض

شکل حمی حمره خالص شود چنانچه نبض عظیم و سریع و صلب گردد و علامات حمی حمره
پیدا شود و زبان سفید عطش مفرط و با وجودی که صداع نیست کسالت زیاد است
یکبار حرکت وجع شدید تر شود و خواب محالست و بسا که این وجع بزودی در مفاصل
دیگر منتقل گردد لکن کمی درد در آن مفصل بماند نه آنکه تمام شود و گاهی درد در آن
مفصل بهمان نوعست و مفصل دیگر نیز درد گیرد و جمیع مفاصل بزرگ کوچک درد
گیرد و در این وقت مفاصل عموما متورم شود و چون مفاصل عموما گردد مریض بیشتر خوابید
مانند خداوندان فالج و یکبار بیکان منادی شود و عطش زیاد شده و بالمره میل بغذا
گردد و بسا که وجع کلو همه مفاصل مرور و در قاعده یبوست است و گاهی برعکس سهل
عارض شود و قی نیز کنند تا بتدریج باو در مفاصل عام تمام بدن عرق کند و این بحران
ردی است و در رابطه و مغاق و بطن بثورانی یافت شود که عرق کرده تا مند و بول کم و غلیظ
و بعد از سرد شدن رسوب او یافت شود بلون سفید یا قرمز مایل به بنفشی و چون بدین
نوع مرض ممتد شود در سیم یا چهارم روز علامات ورم غشای باطن قلب پدید شود
و وجع مفاصل چندان بهم ندارد مگر آنکه مرکب با مرض مذکور شود که در این جا تشویش
است و می‌ترسد هم زاده و در باذان الجنب یا باسرسام یا باذان التخاع و چون مرض چند وقت
قرار گرفت در قاعده از هشتم تا بیستم وجع کم شده با وجود ترکیب وجع مفاصل تمام
شود و حرکت مفاصل اختیار شود عرق تمام شده و مریض میل بخوابیدن نماید و این مرض زیاد
مایل بعود است که چند وقت آرام مانده باز عود نماید و بسا که تا سه دفعه عود نماید و
بسیار می‌شود که ناخوشی اصل که وجع مفصلست رفع شده و مرض قلب که فرع است بماند
و در این جا افیون دوا ندارد و دوام این مرض از دو هفته الی ماه است سیم قسم از
مفاصل است که وجع در یک مفصل بماند و این در زیاد خیر است و شبیه بمفرس
گردد در این صورت هرگز با مرض قلب مرکب نشود و مرض قلب در قسم دویم از مفاصل

بهم رسند که مفاصل عمومًا باشد اما ورم مفاصل مزمن و در قاعده این از زد ذات بلغم است
چنانچه غلبه در شجان بهم رسد بواسطه کم شدن حرارت غریزی خود را نمایان کند بیک
وجع خفیف که یا در یک مفصل یا در چند مفصل است و این وجع منفصل است چنانچه هرگاه
دو سه روز چنین شود در مخصوص است در مفصل کتف و وجع او نمایان کند حرکت آن
عضو را و در وجع چون خواهند حرکت کنند مفصل صدا کند و در معالجه بسیار اغاصه است
و در موضعیکه قرار گیرد دفع او زیاد مشکل است و چون دوام او زیاد شود مفصل از حرکت
بیفتد و این مرض مزاجی است و نمی توان گفت موضعیست زیرا که هر تبدل تغیر کند و تغذیه
بدن نیز تغییر کرده و بعد از مدت زیادی خداوند مرض فالج گرفته و ضعیف و زشت شده
و احوال ردایت بلغمیه بمیرد اما جهت این مرض غلبه از برودت و رطوبت زیاد است مانند
آنکه در زمستان لباس نرسد و به فصل چسبد باعث مرض مذکور شود و هم چنین چون
پیاده راه زیاد روند و چون در منزل رسند فورًا استراحت کنند و با بدا استعدادی هم باشد
بواسطه ارث و غیره که چون شخصی ورم مفصل داشته باشد دلیل او نیز مبتلا شود و مزاج بلغمی
و دموی نیز استعداد دارند و هم چنین در منازل دو و یا چهار روز که باد زیاد وزد و چون
بر نشیند باعث ورم مذکور شود و خاصه در اهل فرنگستان که عادت بدین منازل ندارند
و چون در این منازل نشینند وجع مذکور یا وجع دندان یا گوش در ایشان بظهور رسد
و در اهل ایران بهمین عادت که دارند کم تر یافت شود اما تشخیص این مرض آسان است لکن باید
دانست که این وجع متحرک بعضی اوقات مقدمات امراض بزرگست از قبیل محرقه و مطبقه
غیره که چون چند روز بگذرد معلوم شود و هم چنین گاهی گوفت ثانی و ثالث بوجع مفاصل
ابتداء کند تفتیش المعرفه مرض جزئی نیست چونکه ترکیب با امراض دیگر می شود و چون عا
و وجع شدید باشد بواسطه مهلک نیست زیرا که چون ترکیب با مرض قلب شود مهلک است
والا در وجع شدید او چندان خوف نیست و در مزاج مریض کسالت زیاد دارد و چون

زیاد مزمن گردد در ردایت بلغمیه حاصل شود اما العلاج در ورم مفاصل حاد مثل سایر اورام
باید ضد التهاب و ضد ورم استعمال نمود از قبیل خون گرفتن عمومی و موضعی و چون بشرط
دم وجع ساکت نشود مکرر کنند و ما بین دو خون باید پیش از دو اندازه ساعت طول نکشد
و فصد نمایند موافق بنیه و سن و شدت وجع و چون بدین نوع نمایند در قاعده بعد از
سه چهار روز وجع تسکین یابد و بعد از ابتدای نقاهت است و چون علاج موافق حکمت
و قاعده شود تسویش در طول او نیست که چند از طول نکشد و استفراغ دم و علاج بقاعده
نیز اثر دارد در قلب که در غشای قلب حادث شود و هم چنین ادویه ضد ورم شدید
و بهترین ترتیب است و می توان شوره داد و بجهت رفع وجع ایمفصل را در بلغمیه با
کتون گذارده به پوشند خاصه بعد از زلزله هوا محاورا و نشود در رفع وجع کرد و هم
چنین استعمال نمایند مخدرات و بهترین مزمنات است بمقدار کم و او را محافظت از ما
نمایند مبادا انکث کند که چون نکث نماید علاج قدری مشکل گردد و حکما در این مرض
معالجات زیاد کرده اند که ذکر او باعث طول کلام است چنانچه بعضی از حکما ایشان استعمال
کرده اند بمقدار بزرگ و بعضی شوره استعمال کرده اند مثلا روند و مشقاق و بعضی بخار
و این مفید است در بعضی اینمون و بعضی کنه کنه چنانچه در یک روز تا شش بخود داده اند
و بعضی از حکما چون وجع شدید بود تا سی بخود کنه کنه در روز داده اند و با این مقدار
سیت دارد لکن در روز شش بخود منفعت دارد و چون مریض ضعیف باشد که نتوان
فصد نمود بهترین افیون و معرفت تا بتدبیر در ورم مفاصل مزمن چون در
معالجه خیر است لهذا بهترین مالیدن روغنهای معطر است مانند موم و روغن و انفط
منفعت دیده شده و ابو دلف نیز مفید است و حمام روس بهترین ادویه است که اطبای
است که بخار زیادی بواسطه دیگ و لوله در آنجا جمع نمود و شخص در آنجا رفته و بقدر
بیست دقیقه در آنجا مانده و اعضا را با مالک مالیده و چون بدن گرم شده در مزاج

سرد دفعه یک دفعه آب سرد در اعضای او ریخته و از انجاد و اطاع دیگر برفته که برف
زیادی هست و چند دفعه در آن برف غلطیده و بیرون آید و این عمل بجهة مفصل
مزمن نافعست و بهتر از اوست بکرم معدی و چون با او اسیر مرکب باشد ترکو که در معدی
که کمی بود دهد مفید است و بعضی در آب دریا رفته اند بخواصه چون بنیه ضعیف باشد
این مفید است بواسطه بدو نمکی که در اوست و بسیار منفعت دیده شده که دستمالی را باب سرد
تر نموده بعضو بپوشند و یک لحاف بدوش او انداخته بقدر دو ساعت تا بدی که عرق از
بدن او سرازیر شود و او نمت فی الفور در آب سرد دفعه و از این عمل نیز منفعت دیده شده و
کسانیکه وجع در مفصل شانه یا زانو باشد که حرکت نتوانند کنند حجامت کردن بهتر از
زالوست و بعد مشمع موم چسبانند که هوا باو نرسد و این تدبیر مفید است اما در هزم
موسکوس که وجع در عضله باشد و او مرضی است که بسیار اشباهست با مفاصل دارد و با انتقال
هم است و سکرب شان مرض مذکور خود را نشان دهد بیک وجع نا قرار با تحرک که گاهی
این وجع خفیف و گاهی شدید است بنوعیکه حرکت ممنوع است و حرارت در آن عضو نیست
و هم چنین حمرت ندارد و محل این وجعست در یک عضله تا چند عضله پیشتر یافت شود
در عضله ابرو و پیشانی و سر و گوش و عضله فص اربه در این عضله همیشه صورت را
کج کیرند و چون زیاد طول کشد گردن کج ماند و در این جا علاج دخل بجراح دارد و هم
چنین در عضله صدر چنانچه در ذات الجنب غلط ذکر خواهد شد و گاهی نیز در عضله
کمر و عضله شانه وجع یافت شود و گاهی نیز همه اوجع مفصلست و در قاعده چون مفرد
باشد بدون حمی است و این مرض بزودی فانی شود و در دوام او کست و گاهی مزمن شود که مرض
همیشه احساس جعکند و این مرض زیاد مشتبه شود با وجع عصبی لکن در قاعده وجع عقب
عصب رود مانند عرق النساء و در بعضی بر عکس رود در هر حال چند آن عصب
ندارد زیرا که علاج یکیست اما العلاج حمام و مس صابون و مشمع بنده و روغن موم و

وجع مفصل کاذب

و حجامت با کوزه که بدین معالجات نعشود و چون مزمن گردد علاج مانند علاج مفاصل
است و بسیار مفید است پوشیدن لباس پشمی و آن موضع را گرم نگاه دارند و زیر
جامه از پوست خرگوش پوشند و خود را از سرما محافظت نمایند رفع شود فصل ۴
از باب سیم در فلکماری سیرال که عبارت از اورام احشا باشد و مال این فصل
است و ورم جرم دماغ و نخاع و ذات الریه و ذات الطحال و ذات الکبد و ذات الکلیه و
ورم عضله داخلی عظم خاصره ذات القلب فصل اول در ورم جرم دماغ که می نامند
را بیلسمان و سرسام و ورم جرم دماغ را باید تشخیص داد از ورم الم الغلیظ که غشای
دماغست و این محالست و هم چنین از ورم الم الرقیق نیز نتوان تشخیص داد صفت تشریح
این مرض علامات که در سایر اورام دیده میشد در این جا نیز دیده می شود که ابتداء
دم کثیری در یک موضع از دماغ توقف نموده و قوام دماغ تغییر کرده مانند ریم شود و
جرم دماغ نیز متغیر شده چنانچه اگر نزد حکیمی برند نمی توانند گفت این دماغ است مگر چون
در جمجمه بینند و ظروفات چون از موضع را چون بریزند یک قطره کوچک خون بیرون زاید
و خود دماغ را چون ملاحظه کنند بواسطه فطرت خون که در اوست حال نماید که یک درد
او باشد و این در مرتبه اول این مرضست و در مرتبه دویم جرم دماغ لین شود و گاهی
افراد قانی جزئی نرم شود و گاهی مثل اشکرد که در این جا بالمره دماغ خراب شود و رنگ
دماغ که از ابتداء سرخ بود میل به بنفشی کند و کم کم صفرت پیدا کند و در بعضی دیده
در داخل دماغ نیز رسد که یا با کلیه است یا بی کلیه و چون بدین حد رسد البته مهلک
است تعریف بروز این مرض چون این مرض بالنتیجه نباشد و خود مرض اصل باشد بروز
مختلف و رفتار او بی نظام است که گاهی حس حرکت و عقل یکدفعه تمام شود و در
قاعده مقدمات اوست دوار و تغییر مزاج بی خوابی کسالت و بزودی یک عضو
خشک گردد مانند هزم و حس همیشه در بعضی از مواضع بدن یافت شود و انیغلاما

Dr. CARO
18 ISFAHAN 35
MINASIAN

در قاعده است که در نصف طولی بدن عارض شود یا لکنت در زبان و گاهی بالمره حرف
زدن را فراموش کند و اگر چون کسی زبان تازه یاد گرفته و صاحب این مرض شود زبان را
فراموش کند مثل آنکه اگر بتحسابدان باشد زن کرده باشد زن خود را نمی شناسد و در سکته
هم گاهی این علامات یافت شود و هم چنین زبان مانوسی خود را نیز چون حرف زند بعضی
کلمات از خاطر او برود و پریشان شود و در قاعده کم کم این علامات زیاد شده و در
اطراف تشنج تا تکان بظهور رسد و در ابتداء نصف بدن که شلست ذکی الحس است که
باندک و دیدن باد احساس کند و بزودی احساس زایل شود و در ذکی الحس شدن
یا عضو بیم است که مبدل به بطی الحسی شود چنانچه اگر شخص بقتاد ذکی الشامه شود
بزودی کر شود و هم چنین است در چشم و صورت مریض کج شود و بسا که یا چشم احول
شود و کم کم عقل زایل شده مریض میل بخواب نموده هذیان گوید و التیاث حدقه بهم رسانا
و این علامات صعوبی خفیف و گاهی هیچ نیست و نبض بطی الحرکت شود و بند و تاخیر هم
است و در قاعده پوست هم زاه است و شلی در نصف بدن گاهی تا وقت مرگ هست که
مریض در اعضا بمیرد و در این حال زیاد اختلاف بهم رسد که گاهی تشنج تا تکان و گاهی
بی تکان عارض شود و می شود که مریض در هذیان و تشنج افتاده بمیرد و این مرض گاهی
رفتار او بنائی است که بمرسی حرکت نماید در این صورت علامات مذکور هستند لکن
خفیف و رفتار او مانند سرع شود که گاهی غش کرده و خوب شود و باز غش نماید اما
جهة این مرض چون از ضربه و ضغطه باشد می شود از زیادتی حرارت آفتاب جرم دماغ
متورم شود و اغشای او و هم چنین در افراط اعمال عقلیه مثل منجمان و کسانی که زیاد
بی خوابی کشند و حساب کنند مانند مهندسین و طلاب علم و هم چنین از زیادی غصه
خوردن و دروغ گفتن و نخوابیدن دائم داشتن و گاهی جهة بواسطه متورم شدن یکی از
عظام جمجمه است که از تاب کوفت گرفته متورم شوند بواسطه مجاورت بسا که دماغ نیز متورم

شود و بسا که جهة از زیاد امدن ریم منعفنست از گوش اما تشخیص این مرض باید تشخیص
داد از سکته و در این جا هم تشخیص مشکلست لکن سکته فوراً عارض شود و این مرض با مقدمات
است و سکته عموم است و این مرض نادر است و معالجه این مرض سکته یکیست و هم خیز
مشتبه شود با ورم امین دماغ و در ورم امین هذیان و دیوانگی زیاد تر است و شلی
نیست و گاهی یک شباهت خفیف تا مجرمه دارد و این در وقتیست که از دو طرف شل شود
تقدمه المعرفه بد است که یا مرگ است و یا بلجه اوست و دیوانگی شلی در نصف اعضا
اما العلاج ذکر زیاد در ادویه جات لازم نیست لکن خون گرفتن و تبدیل کردن در
ابتدا یا تا ید حفظ کند زندگی را و چون مرض مزمن شود و جنون بهم رسد جنونی نیست که
اذیت داشته باشد همین عقل زایل شده مانند حیوانات شود در این جا باید ادویه جاتی
استعمال نمود که میل ماده را با سافل کند مانند مسهلات و غیره فصل دویم در ورم
جرم نخاع که می نامند بی بی بیت جهت این مرض دو خبر هست یا از دو دضربه است بفشار
و یا جهة از افراط در جماعت و گاهی از مبدا نامهای نخاع متورم شود و گاهی یک
جزء او تعریف این مرض مرضیست که بروز او شدت است بدین معنی که مقدمات چندان
ندارد لکن گاهی کسالت و حسنکی عارض یافت شود و تغیر مزاج و حس تشلی و این علامات
یا در نخاع است یا در سینه و حرکاتی که متعلق بنخاعست سست شود و حس لامسه بکلی تمام
شود یا کم گردد و بسا نوذکی الحس شود که نگاه دارد نباد مقدمات شلی است در هر عضو
که باشد و چون فقار را با انگشت بفشارند در هر موضع که ورم باشد احساس وجع زیاد
ترکند و چون دستمالی در آب جوش زده در فقار نهند موضع علت حرارت و بیشتر گردد
و معلوم گردد که چه موضع متورم است و هر موضعیکه ورم گرفته اعضای اسفل آن موضع
شل شوند و آلات عالی او تا لمند مثل آنکه اگر نصف نخاع متورم شود بدین سالم و در
شل گردد و این شلی بی درپی است که ابتدا پا و کم کم بالا آید و مشانه ند شود چنانچه

ورم جرم نخاع

مریض قوهٔ دفع بول ندارد و چون خواهد بول کند بالای رانها در افتد و بعد
این شلی در مقعد مستقیم و بعد در صدر و عضلات ظاهر گردد در این حال
نفس تنگ شود و با زحمت حرکت کند و در صدر حس پستکی احساس کند مانند آنکه با کم
ملک بسته باشند و اعضا بیحرکت شود و گاهی یک خشکی گذاری پیدا شود و گاهی
اوطارج دست تشنج گرفته متحرک شوند و روز بروز نفس کشیدن با زحمت شود و گاهی
وجع شدید در پشت گردن یافت شود و گاهی گذارد در عضله مضغ و عضله گردن
یافت شود و در این صورت زحمت در بلعست و گاهی از اوقات بدو قای بهم رسانند
که هیچ آب و چیزهای مایع نوشند و همه بدن بنفش رنگ شود و این علامات اگر علامات
این مرضست و شکم او بیوست بهم رسانند بنوعیکه تا دوازده روز اجابت نکند و در
بجهة شلی اعضاست و گاهی حمی همراه است و با وجود وجع شدید و دی
امراض عضل او ضایع نشود زیرا که علت در دماغ نیست و حواس او تا دم مرگ نیز ضایع
نشود و دوام این مرض و افق ابتداء بود مرضست که چون بود مرض از اسفل نخاع بوده
الات نفس عیب نکند و چون از مبدء نخاع باشد بود دی بمیرد و می تواند دوام از ۲۱
تا ۱۸ هفته و حکما بمیرد و چون ورم در اعالی نخاع باشد بجهة اینکه خفه شود و می توان حدی
گذاشت از پایین که ورم بالا نرود بمعالجات لایق و چون معالجه خوب نمایند از مرض
بگذرند لکن پارچه اسفل شل بماند و در این مرض نیز چون مریض چند ساعت بیک طرف
خوابد تا نقرا یا حاصل شود مثل در محرقه که در آن جا ورم خراب بوده و در این جا عصب
خراب است تا ورم نخاع مزمن و خاصه این از افراط در جماعست علامات همین است لکن
خفیف و مریض همیشه اعضاء اسفل او سرد و بنفش است اگرچه تا بستان باشد و پاهای
او همیشه خواب رود و بی فوت شود و بسا که از کمر پایین بی حس شود و در اول مرض
بیوست دارد لکن در این حال بول و براز بی اراده دفعتا و پاکه بی دارد و می گذارد

هیچ احساس نکند اما جهت این مرض که نتیجه مرض دیگر باشد و گاهی یک ذبل در جوف
نخاع بواسطه کوفت پیدا شده و فشار بنخاع دهد و این علامات بهم رسد و همچنین از
مریض شدن فقار بواسطه کوفت و غیره این مرض ظاهر شود و بسیار عموم است جهة از
ضربه دیگر و همچنین از افراط در جماع و سرما خوردن بقتا و همچنین شخصی سم
خورد اگر علاج شود و نمیرد اگر نتیجه او سستی کمر است و گاهی در چنین طبیعت فراموش
کند که حاجت در اخراج فضلات درست کند و چون طفل متولد شود چیزی بهر کی ذکر او است
بود دی بمیرد و این نخاعست که پایین ملاء و جهت دیگر از پیاده راه رفتن زیاد است
اما العلاج ضد ورم استعمال نمایند و از کثرت عضله که در این جا است فالوبی مصرف
است و ضد تیر منفعت ندارد بهترین حجامت است در موضعیکه وجع است کوزه انداخته
و بعد حجامت نمایند و بعد از حجامت در اطراف آن موضع روغن جوز خاکستری بمالند
و دوام بودن شرط اولست و غذا تبرید نمایند و تقلیل کنند و حکمای انگلیس کلمل دهند
و آب زن حمام کنند و گوشت خوردن مضر است و چون مزمن شود در معالجه خیر است و
در علاج نباید برای مریض زمان معین کنند و در این حال داغ نخود در اطراف گذارند
که همیشه ماده ایک و حمام آب گوگرد معدنی زیاده مفید است و صبح آب گوگرد صبح
بسیار مفید است و دوا استعمال نمایند کوچوله و عصاره و جوهر او را که ابتداء کوچوله
دهند در یک هفته یک نخود بطور رجت بعد دو نخود در یک هفته تا سه نخود
چون تکان در عضو سل هویدا شود بجهت حکیم علامت کفایت است که در این وقت باید
کم داد تا چند روز هیچ ندارد بعد مکرر کنند و عصاره کوچوله را ملث نخود در هفته
و تا دو ثلث نخود در یک هفته دهند و جوهر او را یک گندم در پنج روز که تا
دو گندم در حب دهند و چون ورم نخاع مزمن شود آلک ترک بعضو سل گذارند
و چون جهة مرض بواسطه مزمن شدن فقار باشد که اغلب در جنازیست در این جا معالجات

خنا زهر کنند و بدان استعمال نمایند و چون از کوفت باشد معالجات کوفت کنند و چون
از سم معدنی باشد استحمام آب کوکرد معدنی مفید است و چون از سمیت نباتات باشد
آب کرم معدنی و البته ترکاء و صبت آب سرد مفید است و چون از افراط در جماع باشد
جوهر کوچله و صبت ناء مفید است فصل در ذات الریه که پرینه مین نامند و از تشریح مفهوم
شده که هر گاه زهر یا بالتمام متورم نشود و هم نادر است که یک طرف ریه متورم شود و در تا عاده
نصفه پایین که در روی حجاب حاجز است متورم شود و در این مرض سه درجه است درجه
اول ابتداء مرض است درجه دویم حالت تزاید درجه سیم تغییر نمودن ریه از حالت طبیعی
است صفت تشریح این مرض در درجه اول دیده شده که خون در عرقهای مفروشه
در جنابهای ریه توقف نموده ولی مانع از عبور هوا نمی شود که هوا می تواند در جنابهای
ریه کذر نماید چنانچه اگر فشار نمایند خون مخلوط بهوا از جنابها بیرون آید و رنگ
پارچه از موضع متورم را در آب اندازند فوراً زرد در درجه دویم دیده شده که دمی
در عروق مانده بود غلظت بهم رسانیده و رطوبتی از او نشر نموده بدرون جنابها
رفته بحدیکه مانع از عبور هوا شده و در این وقت جرم ریه مانند کبد شده و این بواسطه
دم اسود اللونی است که در او مانده و چون یک پارچه از ریه را در آب اندازند فرو
رود در درجه سیم دیده شده که رنگ ریه بالتمام متغیر شده و زرد رنگ شود و در
جنابهای بلغم مخلوط با ریم جمع شده و در این درجه و درجه دقیم جرم ریه مانند کبد
تر و شکسته گردد و خود خون نیز در این درجه تغییر یابد چنانچه در هزار مثقال
خون که باید سه مثقال لیفا باشد در این درجه تا هفت مثقال لیفا شود و در بطن
چپ قلب مرغوه زیادی ایستد و هم چنین در ابتداء و ریه خالی و چون فضد از
صاحب این مرض نمایند خون مطبوخ تقعر ایستد اما جهت این مرض گاهی معلوم و گاهی
مجهول است و گاهی مسموم شود خواصه وقتیکه هوا از کرانه ها تغییر نماید دیگر حاصل

ذات الریه

شود از شراب خوردن بفشار و از زیاد آمدن ضربه در صدر و هم چنین از زیاد
خوردن کرد غبار آهک و هم چنین از افراط در عرق و شراب و این مرض در همه سن
می تواند عارض شود چنانچه در جنین هم دیده شده که در رحم مادر مبتلا بدین مرض
شده و استعداد زیاد است بدین مرض اول بلوغ علامات بروز این مرض بدانکه ذات
الریه ابتدا می نماید بی مقدمات بفشار ملتهب شدید و بعد حمی و حس سنگینی در صدر و
در شیخان و اطفال با مقدمات است و در شیخان مقدمات اوست کسالت اعضا که
تا چند روز طول کشد و در اطفال خود را ظاهر سازد بی اشتهایی اضطراب بعد
عروض حمی پی در پی احوال آید تر و نبض سریع و صلب گاهی از ضد تجاوز نماید و
وجع با فرار در جهه شها مفقود عطش موجود زبان با بار سفید نفس کشیدن
سریع و متواتر گردد و حس سنگینی در صدر و اکثر این ثقل در سر پیشانی راست قرار
گیرد و این سنگینی زیاد شود در وقت فرو بردن نفس و سرفه نمودن و این سرفه همیشه همراه
است و با وجعست و در روز دویم بلغمی و مشوش لزج و چسبنده مثل سرش که
چون در ظرفی کنند به تر انطرف چسبد و کنده نشود در جنابها از او کم است غلبه
خون در اوست و چون با خون باشد و یا برنگ خود خونست و یا زعفرانی باشد مثال
زعفران الحید و این علامت مخصوص ذات الریه است و گاهی می شود که رنگ نداشته باشد
ولی چسبندگی همیشه لوزه هست و می شود که هیچ نفث خارج نشود و این در اطفال است
که نمی توانند نفث را خارج نمایند ولی گاهی بلغمی دم از دهن طفل پدید شود
و بعمل پرکوشیان می توان فهمید چه قدر از ریه متورم شده زیرا که بدین عمل هر قدر
از ریه که متورم است صدای کوردهند با عمل اسکول اسکاتی می توان همیشه همراه
مرض بود که چه می شود چنانچه در ابتداء صدای نفس کشیدن کم شده و صدای احداث
شود مانند آنکه در روی آتش دبند و در درجه دقیم که از سیم دو روز ناشتم روز

ذات الریه

صدائی که در عضله ایرنه در حال سلامت شنیده می‌شد از پشت شنیده شود و یکی
از علامات آن است که در حال صحت اگر کسی متکلم شود و دیگری گوش در پشت او گذارد
حرف او را فهم نکند لکن در این مرض چون گوش در پشت مریض گذارند و مریض نیز
تکلم حکم کند حرف او را بخوبی فهم کنند و بجهة تجربه و امتحان بهتر است که گوش در پشت
مریض نهاده و بمریض گویند عدد بشمارد که چنان فهم شود بهتر از دهان و سبب این
تا بحال مفهوم نشده و هر چه مرض رو بزیادتی باشد علامات شدیدتر باشد و می‌شود
که این مرض از قطعه ریه بقطعه دیگر رود و در این حال ضیق النفس زیاد شده و حمی شدید
شود و شکم منقبض شود و چون مرض متصل سنگین شود پی در پی کسالت زیاد شود و نبض
از کار افتاده و زبان سیاه و خشک گردد و تنفس در این حال چسبندگی و کم گردد
و لون او زرد خاکستری شود و در وسط او رشته‌های دیم پدید شود و این علامت است که
مرض بدرجه سیم رسیده و در این وقت چون بگوش نما یکی صدا هست و از اسکول
تا میان صدای غلیان شنیده شود علامت خوبی است تسکین یافتن علامات است و بهتر شدن
احوال مریض و نادر است که چون تکسری از قدیم در مزاج بوده این مرض منتهی بفا نقرا
شود بعلامت خروج نفث اثمر اللون منعفن و چون این علامات بظهور رسد در دق
دیگر مریض هلاک شود و در قاعده مرض در درجه سیم بود و بتحلیل رود که تا آ
و چهار روز بتحلیل رود و حمی تمام شده نفس کشیدن آسان شود و بعد از دفع مرض تا
چند روز صدای غلیان شنیده شود و بحران این مرض بول یا بعرق شود که بواسطه
بول آب و سوب اجری بوی او نند تا مانند ماء یاک و یکی از علامات خوب حال است
که در گوشه لب ظاهر شود و نادر است که کسی در این مرض بهلاک افتد و دو میرود اما
ترکیب این مرض ترکیب شود با ذات الجنب بجهة مجاورت و این شناخته می‌شود بواسطه وجع
تیری که مخصوص ذات الجنب است و در ذات الریه بجز حس فشار و ثقل دیگر نیست و

نادرا

نادرا ترکیب شود با ورم غشای داخلی قلب کاهی ترکیب شود با ورم غشای ظاهری
قلب و می‌شود ترکیب شود با یرقان و کسیکه استعداد مرض سل دارد اگر مبتلا بذات الریه
گردد سل با نهایت سرعت تشخیص این مرض زیاد مشتبه شود با نزله و تشخیص داده شود از
علم پرکوسیان که در نزله هر گز صدای کوز نیست و صدای نمک و صدای تکلم از پشت شنید
شود و در نزله نفث چسبندگی ندارد و دیگر مشتبه شود با مرض حلقوم تشخیص داده شود
از سلامتی سینه و مشتبه شود با مرض سل و مرض سل علت در قطعه فوقانی ریه است و در
ذات الریه در قطعه سفلا نفذ مثل المرفه مرضیست شدید و بی علاج مهلکست و چون
می‌توان بعلاج رفع نمود قطعه جنبی ندارد و چون ترکیب با مرض دیگر شود خوب است و در
بچگان و اطفال اکثر مهلکست و چون طرفین ریه مورم شود مهلکست و بعد از رفع مرض
چون حمی باقی باشد بد است و هم چنین در نقاهت مرض دیگر چه نقاهت مرض شود بد است و
در مردمان عرق خوار بد است و چون مرکب با مرض دیگر باشد بد است اما العلاج حکمای
فرانسه در ابتدا آمسه فصد کنند بعلاوه زالو با حجامت موضعی نیز کنند و حکمای نمسا
یک فصد کنند و اگر نتوان فصد نمود و اشاره بر خلاف باشد استعمال نمایند انتیمون
و در موضع مشمع در ابریق و انتیمون خواصه در شیخان و کم توان و در درجه سیم
ابیکانیا مفید است و چون بواسطه فصد بیحال شده و نمی‌توان هوی داد لهذا مشک
کافور دهند و چون نبض زیاد سریع باشد در ثیال نا نظر دم دهند صفت نسخه
بگیرند در ثیال ده کندم در دو سیر آب دم کرده و صاف نموده نیم مثقال شوره افزوده
نموده یکروز بدفعات نوشند و چون مریض زیاد اضطراب داشته باشد ده قطره
نقطیر افیون نیز داخل کنند و بسیار نافست خمار خردل در پا اندازند و بعد از
فصد چیزهای ملین دهند از قبیل ماء الشعیر و لعاب خطمی که در سه سیر لعاب خطمی
چهار کندم انتیمون داخل نموده بدفعات در روز نوشند و روز دویم نیز تهزیر مسلک

دهند لکن فصد نماید و مشمع در اریح در سینه بد نیست و چون با وجود فصد
نبض سریع باشد در تبال با شوره دهند و اگر طفل باشد و قوت داشته باشد دو عدد
زالو در سینه او انداخته و چون او را به بندند تا اگرچه تا بچه باشد و نیم کندم طرامیثا
تا مطبوخ خطمی دهند و اگر ضیق النفس زیاد باشد و اضطراب نیز زیاد باشد و نفث
زیاد است بزودی ایکیا بچه نی دهند و بسیار نافعست شیر بادام مصنوعی برای کم
نمودن سرفه و اگر پوست باشد یک حقنه نمایند با روغن و نمک و هم نافعست کرس
معدنی و در شیخان اگر قوی باشد هم فصد نموده و الا نلا و شیر بادام مصنوعی با ملک
کندم کافور دهند که کافور را با روغن بادام سائیده سه شیراب با کی قند داخل
نموده در یک روز بنوشند و نافعست استعمال سنیکا با سرپان طاهر یا که دو مثقال
لخ نموده در یک روز بنوشند و این نسخه نیز مفید است بگیرند سنبل الطیب روی
یک مثقال در دو سیراب دم نموده ده قطره ترنجبین یک اضافه نموده در یک
روز بنوشند و تا بیست قطره هم توان داد و در شیخان و عرق خوار از خون کم کنند
و ترشی و آب بیخ بد دهند و آب ملائم خورند غذا تخم داب خالص چون هندبان رشد
مثلث استعمال نمایند اما ورم جرم طحال چون زیاد نادر است لهذا ذکر او را نمودیم

فصل در ذات الریه یعنی ورم جرم کبد بدانکه ورم کبد عموم است در ولایات حاره مثل — ورم کبد
مصر و عربستان و هندوستان و در فرنگستان بسیار کم است لهذا مصنف اینکتاب
بدرستی می تواند تعریف این مرض را نماید و با وجود تشریحات زیاد که نموده در ورم
کبد زیاد ترند زیرا که این بلاد سرد سیر است و چنانچه ذکر شد ورم کبد در ولایات
حاره بیشتر است و نباید چنان دانست که همین که حکیم بزرگ شود متورم شده بواسطه
آنکه در بسیاری از امراض از قبیل نوبه و غیره کبد بزرگ شود صفت تشریح اول
توقف خون است و بعد کبد صلابت بهم رسانده یک ماده در باطن جگر بهم رسد

بطریق

بطریق دمل ریم و گاهی کرم در کبد بهم رسد و علامات ورم کبد ظاهر شود و همان
است که کرم کبد را از ورم کبد تشخیص دهند مگر در تشریح بواسطه آنکه علامات یکیست
و کرم کبد آنست که در جرم کبد کرمی بهم رسد بطریق حباب و بجهت خون فضائی در شت
نموده و در آنجا توقف نماید و هیچ نیست مگر حبابی که در این حباب بقدر پنجاه حشره
حباب دیده است که اینها هم کرم کردند تعریف ورم کبد بدانکه این مرض خود را نشان
دهد ابتدا بوجع کبد که قرار می گیرد در شراسیف و پی در پی زیاد شود و هم دو صدا
در پی میل بغذا و سوء الهضم و تلخی دهان و زبان باره زرد رنگ پیدا کند و عطش
مفرط و حمی و درد قرار دارد در شراسیف لکن نادر نیست که درد او مفروش شود
تا شانه راست و کتف و این علامت مخصوص است و بسیار کم است که وجع نزول کند
که پای راست درد گیرد و چون فشار در کبد نماید وجع زیاده شده و کبد از محل
خود بجا رود کند که از عمل پرکوسین معلوم شود و گاهی از جس معلوم شود یعنی کبد را می
توان گرفت و این در حالیست که اشیاء نفاخ خورده باشد و مرض چون حاد باشد
زبان خشک و قرمز است و بسیار او زرد است و هم زرد است فواق و تهوع و گاهی
کند صفراوی و در سیما شکل مهموم و مغموم پیدا شود و سفیدی چشم زرد شود و
بسا که همه بدن زرد شود و صفرای چشم علامت مخصوص است و نفس کشیدن در
قاعده بار حمت شود و گاهی یبوست در مزاجست و براز صفراوی و گرایش و گاهی
رنگست و مریض گاهی زیاد پریشان و بی آرام و بی خواب شود و هذیان گوید و چون
این علامات چند روز طول کشد می شود تسکین یافته و کم کم بهبودی حاصل شود زیرا
که نباید چنان دانست که همیشه ریم شود و نباید باور کرد که همیشه نیز تحلیل
رود و چون خواهد هلاک کند حمی زیاد شده و مگر وجع در یک موضع قرار
گیرد و بتان زیاد شده و تغیر مزه مگر در عقب و عرقهای چسبنده و گاهی در شراسیف

یک دمل عارض شود و این علامت است که در کبد ریم شده و در بول و صفرا بهم رسد
چنانچه کف در او است و چون جوهر کوکرد یا جوهر شوره در بول ریزند بول او سبز شده
بعد بنفش شود و چون بول را نیز گرم نمایند سبز و بنفش شود بدون ریختن جوهرها
و چون ریم حاصل شود مریض را ام کرد و بسا که تا دو سال با وجود هزال و صفرت
بیمار زنده ماند و علامات عمومی ساکت شود و عنقریب است که بعد از چندی این
دمل منفجر شود در معده که بقدر چهار یک ریم فی شود یا در اثنا عشر منفجر شود و عمل
شود و یا در حجاب حاجز ریخته و بواسطه سعال دفع شود و یا در دیوار بطن مراح نموده
از بیرون دفع شود و چون این ریم دفع شود مریض را ام کرد و دیوار فضائی که ریم
در او بوده بهم متصل شده و چاق شود و می شود هم بکشد و گاهی مجرائی که ریم دفع شده
باز نماند و همیشه کمی صفرا و رطوبت خارج شود و می شود که بعد از دفع ریم باز ریم
تولید شده و بدین واسطه بنیه تحلیل رفته و انتهای او با وجودیکه دو سال طول می کشد
لکن بد است نیز اگر مهلک است و بسیار می شود که دوسن طاری او شهال دموی هم زاه این مرض
رود و هم چنین هم زاه دوسن طاری می شود که ورم کبد رود و بسیار همراه این مرض است
حمی یومی که هر روز بنت کند و هم چنین چون حمی یومی طول کشد بسا که در کبد عارض شود
اما جهة این مرض اول اظهار حرارت اقلیم و در محلیکه بخارات منصاعد شود از مرداب
و هم چنین از افراط در غذا و حرکت ننمودن تشخیص این مرض بسیار مشتبه شود با یرقان
و یرقان بیشتر بواسطه سنگ است که در مجراء مراره پیدا شود و هم چنین چون تشنج در مجراء
مراره یافت شود یرقان حاصل شود و هم چنین در ورم معده بواسطه مجاورت مجراء
مراره و ورم کبد یرقان بظهور رسد و تشخیص این مرض داده شود از علامات موضعی
از قبیل وجع و کشیدگی شراسیف و بزرگ شدن کبد و صفوف اعضا نقدمت
المعرفه در بلاد حاره بد است و مخالفت موافق است و چون ریم دفع شود بعضی اوقات

نافع

نافع افتد هر چند طول میکشد تا یک سال و دو سال و در قاعده مهلک است هر چند که
ریم هم دفع شود اما العلاج ابتدا باید معالجات ضد ورم نمایند از قبیل انداختن زالو و
حجامت نمودن در موضع ورم و بعد انداختن ضمادات گرم نافعست و دوای اندرانی
در بلاد حاره آنچه منفعت دیده شده از مزاجات است مثل خوردن کامل و مالیدن روغن
جیوه خاکستری در شراسیف و چون قدری مزمن باشد خوردن آب معدنی شود که در وقت
جوشیدن از زمین گرم می باشد زیاد میدهند است و با وجودیکه در آب مذکور آهن بهم رسد
لکن چون چند روز خورند بواسطه رسیاه رنگ دفع شود و هم چنین زیاد منفعت دارد خوردن
انگور شیرین بواسطه نمک طرطرکه در او است و هم چنین نافعست دادن مسهل از
فلوس با طرطر و مطبوخ ماء الشعیر و ایضا آب کاهی و آب ترب و از برای نوشیدن چیزهای
طین دهند مثل کلمل و غیره که ذکر یافت تا آنکه مدد کند در تلیین نمودن مزاج و چون
ورم ظاهر شود باید صبر نمود تا وقتیکه جلد محاذی کبد قرمز و متورم شود و بهتر است
دمل را بسنگ قلبتاب سوراخ نموده و در وقتیکه از بیرون علامت دمل دیده شود باید
این دمل را صبر کرد تا آنکه آن موضع قرمز شود آنوقت منفجر سازند فصل در تقریب که
عبارت از ورم جلد کلیه باشد بدانکه این مرض یا مرض اصلست و یا آنکه عرض است و
چون عرض باشد مرکب است یا تقرحی و یا احتصات کلیه و دیگر عارض می شود از سم و زرنیخ
و بعضی از مکسهای دیگر که اثر ایشان در کلیه است و چون از مقدار خود شان زیاد خورند
باعث ورم مذکور گردد و هم چنین است سوزنجان و پیاز حنظل که افراط در آنها باعث
ورم کلیه شود و گاهی نتیجه مفاصلست و این مرض زیاد بهم رسد در اشخاص عرق و خوار
تعریف بروز این مرض بدانکه ورم کلیه حاد خود را ظاهر سازد بلسعه زهری که یا شدید
یا خفیف است و دوام او هم مختلف است و بعد از حرارت زیاد در اعضا ظاهر گردد
و عطش مفرط مستولی شده و وجعی شدید در موضع کلیه پدید شود و چنین نمایان

ورم جرم کلیه

که این وجع در ظاهر بدن است و بفشار وجع زیاده شود و گاهی این وجع منفصل
شده و شدت و حفت یابد و بعضی اوقات وجع مفروش شود در جهات کلیه یعنی از
کلیه به ارطر و از آن جا بمثانه و از مثانه تا مغابن و در اناث تا بطن و در ذکور تا
بیضه و در هر دو هست که کلیه متورم است بیضه نظرف تا مقابل حلقه مغابن کشیده شود
و گاهی در وقت اندفاع بول وجع مثانه بطوری گردد که حکم خیال نماید مثانه متورم
است و در ابتدای ورم بول کم است و مثانه باو جعست ولی بعضی از اوقات بواسطه
زیادی ورم کلیه بول تولید نشده و بدین جهت بول دفع نشود در هیئت در مثانه زود
بجست و همین که یک قطره بول در مثانه رسید تا زود بیچ دفع شود و لون بول یا زرد
مایل بسرخیست و یا سرخست و در این وقت عوض بول خون دفع شود و مریض زود
مردن هلاک گردد و هر چه مرض شدید تر باشد حمی خفیف تر است خواصه چون کلیتین
متورم شوند علامات دیگر اسطلای معده زبان با بامره تهوع و گاهی می کند تا صفراوی
و بلغم دارد و گاهی بوی بول در مستفرغست و بیوست مزاج و چون مرض خفیف باشد
بمعالجه رفع شود و چون شدت کند علامات حمی محرقه پدید شود از قبیل قشعریره مکرر
و حماقت بیمار زبان خشک با بامره و گاهی علامات عصبی ظاهر شود و علامات محرقه دلیل
است بر آنکه در کلیه ریم تولید شده و در وقتیکه ریم نزدیک بارطر باشد و راه بارطر
باز کند ریم با بول دفع شود و اگر یک کلیه ورم نموده و ریم کند عیبی ندارد بجهة آنکه
کلیه دیگر بزرگ شده و عمل آن کلیه را نماید صفت تشریح این مرض بدیده شده که
جرم کلیه تحلیل رفته بواسطه آنکه ریم شده و کلیه کلیه باقی نمانده اما جهة این مرض کثر
اوقات بواسطه ضربه است که یکبار از ذاید و همچنین بواسطه فالج شدن نصف بدن است
بطوبی و ایضاً بواسطه افراط ادویه حاده مدر که مؤثر هستند در کلیه اما تشخیص این
مرض داده شود از وجع قطن و جهت او و از بول که چون بول صاحب این مرض را بجوشانند

مانند بیاض البیض گردد اما العلاج حجامت کردن در محل وجع و بعد ضماد از خطمی
استعمال نمایند و چون یبوست باشد یک حقنه نمایند و از برای خوردن ملینات
استعمال نمایند مانند لعاب خطمی و تخم کتان مجرب تر است و چون بول در مثانه جمع
شده باشد ناگاه طرح خارج نمایند و چون مزمن باشد داغ نماید تا موضع وجع حوش
کنند کشته و ادویه حاده مقوی کلیه استعمال نمایند از قبیل اوقا ارزه و پری زاد
نافعست در مرض او بلسان بکی و کونا هو و هم چنین آب ترش معدن که دوای مخصوص
است بخصوص در نقاهت مرض یک مسهل کند در وقتیکه اسطلای معده باشد
یا یبوست باشد و این دوا به مخصوص در کلیه است اما در جرم طحال چونکه این مرض
مزاید نادر است لهذا ذکر او لازم نیست اما ورم عضله پسوا که عبارت است از ورم
عضله داخلی عظم خاصره یعنی متورم شدن غشای مخاطی که در سطح داخل عظم
خاصره است تعریف بر وی این مرض بدانکه این مرضیست که مقدمات او سست بیوست
و بی میلی بغذا و بندرت تهوع و قی و بعد از چند روز که این مقدمات طول کشید
ظاهر می شود بفشار وجع شدید در یک طرف کمر و مفروش گردد در نواحی کمر و
ران و آلات تناسل و استرخاء در عضوی که وجع می باشد و در وقتیکه بموضع وجع
فشار نمایند ملموس شود یک دمل سخت در وسط عظم خاصره و چون بیوست باشد
استسقای ریحی در بطن یافت شود در ابتدا حمی نیست و چون استسقاء ریحی
عارض شود کمی حمی هم عارض شود و چون ورم را پیش از تولید ریم علاج لایق کنند
تحلیل رود در قاعده ریم حاصل شود و در این وقت وجع شدید و قشعریره مکرر
و گاهی حمی بطور نوبه ظاهر شود و چون دمل بزرگ و ریم در او تولید شود اگر دست در
آن موضع زنند حس موجی محسوس شود و ریم او میل نماید بمغابن و از آنجا خارج
شود و گاهی ریم بروده عورت ریخته و از آنجا دفع شود و اگر جهة بواسطه خنازیر باشد

ورم عضله داخلی عظم خاصره

ملموس

باشد عسر العلاج است لکن گاهی رفع شود و چون ریم زیاد خارج شود بواسطه کثرت
ریم ضعف و بی حالی زیاد مستولی شده حمی دقی عارض گردد و مریض هلاک شود
و در وقتیکه ریم در فضای مجاری نفاث نماید حکما مهلکست اما جهة این مرض در زنان
بعضی اوقات بواسطه زایدن است که چون بعد از زایدن دیده شود که زن بحمی
دقی مبتلا گردد دلیلست که در یک موضع ریم حاصل شده و این التهاب و ریم در مفصله
مذکور است و جهت دیگر از یبوست مزاج و مرض خنازیر است اما العلاج قبل از تولید
ریم استعمال نمودن مسهلات و انداختن زالو و مشعه در اورام پنده و تقلیل در غذا
و نوشیدن ملینات مانند لعاب بطی و غیره بعلاوه ضماد آن خارجه بموضع ورم انداختن
و همین که حس موجی ظاهر گشت ملاحظه نمایند چون روده نزدیک نیست منفجر نمایند
و چون دمل زیاد بزرگ باشد و ریم باشد که چون منفجر کند هوا داخل شود لهذا باید
کاردی جراح نموده و کمی ریم خارج کرده و بروی او پارچه سربی گذارده به بندند
تا کم کم التیام یابد و تا دو سه مرتبه این عمل نمایند تا آنکه ریم را بدفعات خارج کرده
باشند و بعد از خروج ریم ادویه و اغذیه مقوی دهند مانند جوهر کندر و املاح
حدید و مطبوخ پوست کندر و شراب کباب و امثال آن و چون جهة خنازیر بوده معالجه
صندلخانه نمایند بدون تامل باید که دهند و چون مریض غنی باشد او را بحمام باید
فرستند و چون آب بید مغدنی در ایران یافت نشود لهذا آب بید صنعی درست نمایند
ولی این مضر است و مورث امراض دیگر است اما قلت ناری دل ادات یعنی ورم جرب
قلب و چون این مرض نادر است و همینکه نافت خود بدون فاصله می کشد لهذا
ذکر او را لازم ندانستیم

باب چهارم در امراض یعنی نزف الدم

و نزف الدم عبارت است از مرضی که خود را ظاهر می سازد بسیلان خون از یک موضع
خواه معده خواه امعاء و غیره و اکثر عرض است مثل رعاف در مخرفه و نفث الدم در مرض

سل و امثال آن و گاهی ذاتی است مانند آنکه از دویدن زیاد رعاف عارض شود و
نزف الدم در قاعدات که در غشای مخاطی آن عضو طرف خون تامه شود یا در
جرم آن عضو و این مرض منقسم می شود بچند قسم اول در صورتی که ذاتی باشد دویم
در نزف الدم عارضی سیم در سیلان خون از مطلاء بزوقی چهارم در سیلان خون
از بی قوتی پنجم نزف الدم اندرانی ششم نزف الدم بیرونی مانند رعاف و غیره و گاهی اندرونی
و بیرونی با هم است مثل آنکه رعاف شده و آن خون نیز در معده رود و بعد از یک روز
با اطلاق دفع شود هفتم سیلان خون مزاجی مثل آنکه شخص ماه یکدفعه خون بواسیر
از او جاری شود هشتم سیلان قائم مقام مثل آنکه عادت نشود و چون عادتی از
لشاید تا آنکه بواسطه رعاف دفع شود یا از پستان آید نهم سیلان خون بحرانی مثل
آنکه شخصی وجع کمر دارد و چون مزمن گردد خوب نشود تا بواسیر هم رساند تا آنکه صداع
دارد و دفع نشود تا رعاف کرد اما جهة این مرض عموماً گاهی اتفاق است مثل آنکه شخصی
بصدر افتد و نفث الدم حاصل شود یا طفلی به پایین افتد و رعاف شود تا آنکه هوای
عفن پیدا شود که مورث نفث الدم شود و هم چنین است هوای رطب بواسطه آنکه هوای
رطب فشار او کم است و هم چنین است هوای جبال که بواسطه سبکی او اوعیه دم میل
نمایند بخارج نمودن خون و هم چنین در وقتیکه هوا زیاد گرم باشد دویم جهت است
الی سیم استعداد است بواسطه موروثی خواصه نفث الدم و این در وقت بلوغت
گاهی جهة از حملست و جهة دیگر از خوردن سموم آکله است و هر سیلان یک مقدمات
دارد مثل آنکه مقدمات رعاف است حکه یا بینی و صداع و درد بواسیر و وجع قطن و در نفث
الدم شوری یا شیرینی دهن و بعضی از سیلان را باید بزودی علاج نمود و بعضی را
باید علاج ننمود و در هر سیلان اول باید ملاحظه نبض نمود و هم چنین ملاحظه
شفتین که چون لب سفید و نبض صغیر باشد دلیل بدی است و بزودی باید سد خون

نمود و چون سیلان بی نهایت باشد علامت نک تا خته خواصه ذنب ضعف زیاد
صغیر نبض سد و چشم هندیان نهوع و قی و تشنج عمومی و اغما خبر از مرگ دهد
در این علامات باید بهر نوعی که باشد سد دم نمودن و کاهی ضعف کردن بواسطه
سیلان نیکست که بواسطه ضعف سد خون شود و چون خون زیاد کم شده باشد بعد
از ضعف تب بهم رسد که ابتدا لرز کرده بعد حمی اضطرابی عارض شود و کاهی بعد از
رفع سیلان یک سال طول کشد تا آنکه فوت بر کرد و خاصه در اسنان کبار و این حالت را
حالت فلت خون کویند و علامات فلت خون و کثرت خون زیاد بهم نزدیک است مثل آنکه
سرعت نبض در هر دو از حالت یافت شود و هم چنین صداع لازمه هر دو است و
مرض زیاد میل دارد بنکت نمودن و بسیار عارض شود بطور نوبه مثل آنکه هفته
بهفته و ماه بماه بوقت معین آید تا مثل بواسیر و غیره و بسیار می شود که زفاری باشد
باشد که بقدری خون آید که هلاک کرد و خونیکه از نزف الدم آید رعوة ندارد
و غلظت و مایعیت ندارد یعنی از یک دیکر جدا نمی شود مثل خون حیض و در قاعده
الیاف زیاد و کم است و چون خون زیاد از کسی آید عطش زیاد مستولی شود و از آب
اشامیدن شود داخل عروق آن شده و بجای خون دفعشده قرار کیرد همین قدر است
که خون رقیق است لهذا خون مقدارش تغییر نیابد بلکه کیفیتش تغییر نموده و مایعیتش
زیاد شده و چون شریان انقباض و انبساط است لهذا در وقتیکه خون کم شود بواسطه
ضیق فضای او نبض کوچک شود و چون خون زیاد شود حجمش بزرک شود اما صفت
تشریح این مرض اعصابی خون لون آنها از حالت طبیعی تغییر یافته و سفید کشته و تجویف
قلب خالی از خون کردیده و دیوارهای قلب بواسطه عدم خون بروی یک دیکر
افتاده و چون نزف الدم طول کشیده باشد بقدر دو ثلث دیوار قلب ضخیم شده زیرا
که خون کافی بقلب نرسد و هم چنین خون کافی در اعضا نیست لهذا قلب طپش زیاد

رساند بواسطه آنکه خون بتانی باعضا رسد و چون طپش قلب زیاد شود لهذا دیوار
قلب کاهنده و ضخیم شود اما العلاج عمومی سه اشاره است اول سد دم نمودن دویم
تقویت خون نمودن سیم استعمال ادویه ها که مرض نکث نکند و چون هر سیلان با هم
تفاوت دارد در این جا که عموم است نمی توان بتفصیل شرح علاج نمود همین قدر
قاعده کلیست که در هر سیلان حرکت منع باشد و در هوای بارد باشد و چون جریان
خون از کثرت خون باشد فصد نمایند یا مسهلات دهند که خون را بجای دیکر میل
دهد و از اغذیه حار اجتناب نمایند و در موضع طلاء بارده کنند مثال آنکه
اکر رعاف باشد در پیشانی طلاء کنند و کاهی باید بواسطه فشار سد خون نمود
از قبیل تم بنه و طور سنکه و چون خون از بی قوتی سیلان نموده باشد قابضات
استعمال کنند از قبیل کات هندی و انجبار و جوهر کنه کنه و جوهر کوکرد و جوهر
سفرد و خون سیاوشان و امثال آن و از فصد اجتناب نمایند و چون نزف الدم
بحرانی یا مزاجی ناقام مقام باشد بهتر نیست لکن اکر از حد تجاوز کند باید نکذارند
و هم چنین چون کم کردد مددی باو کنند از قبیل ضماد آن حار و غیره و در اینباب
ذکر شود رعاف و نفث الدم و قی الدم و اسهال الدم و بواسیر
و بول الدم ادرار طمث سکته پورپورا امر فیلی فصل در اپلیس تاک
اپلیس که عبارت از رعاف باشد و رعاف عبارت است از جریان خون از غشای
مخاطی بینی تعریف بروز این مرض این مرض خود را ظاهر سازد بصداع و حرارت
و حمرت در صورت و حس کشیدکی در فضای جبهه حس خشکی و خواریش در بینی
و جاری شدن خون از بینی متصل و بقاعده و بطور قطره قطره آید و از یک اوله
الف آید و نادر نیست که کهی خون از سوراخ حنک داخل حلق شود که مریض بواسطه
سرفه یا تنخم از دهن خارج نماید و در اطفال کاهی خون در معده رود دوا

رعاف

او گاهی در چند دقیقه گاهی در چند ساعت و گاهی در چند روز است و مقدار
خون که خارج می شود هم مختلف است که گاهی تا یک من خون دفع شود و در قاعده
چون سی و دو شه مثقال خارج شود سد گردد و سد شود بواسطهٔ آن که خون در
انف غلظت پیدا کند و با الیاف خون بطور غشا بهم متصل شده و سد خون گردد
در این صورت محض عطسه نمودن تا انگشت در انف کردن رعاف مکرر شود و چون
رعاف بکفایت نشده باشد علامات از قبیل خواریش و غیره هست و چون بکفایت
باشد علامات فانی هستند و در اشخاص ضعیف و اطفال بسا که تا به ماه رعاف
عارض شود و چون رعاف بحرانی باشد مفید است مانند آنکه بعد از تمام رعاف
شود و چون رعاف بی نهایت باشد باعث مخروبی مزاج است و آن در دو قسم است
که علامات مذکوره نباشد و جریان خون باقی باشد لهذا بزودی علامات قلت
خون عارض شود اما جهت رعاف اول در چین بلوغ است دویم موروثی است
سیم از گرمی هوا و دیگر از زیاد دویدن و بعضی حرکات عنیف که اطفال نمایند
و هم چنین اطفالیکه بدی نشینند که بدین واسطه نفس کشیدن مشکل شود و
موروث رعاف گردد و هم چنین از زیاد خیال نمودن و زیاد علمی را مشغول بودن
و گاهی رعاف مقدمات بعضی از امراض است از قبیل حمیات بشوری و حمیات غیره
و هم چنین در ابتدای محرقه و نوبه و بسیار در ابتدای این مرض حادثات چون ذات
الجنب و ذات الریه و بسیار هم راه رود با مرض قلب تشخیص این مرض آسان است لکن
باید حکیم بداند که سد خون را بعلاج اخرین نماید تا خیر و این از خالت بنص و علامات
باید فهمید نقدمت المعرفه چون اصلی باشد و عارضی نباشد خوب است اما العلاج
چون اصلیست باید بگذارند تا خود سد گردد و چون طول کشد اوقات شد نمایند
بطلاء آب سرد در پیشانی و هم چنین گذاردن خیار در پیشانی و نیخ گذاردن در

لوله های انف و رفتن در هوای خنک و دستها را بالا زنند و نفس را باز دزند
تا سد خون گردد و هم چنین فلوری زاج و صمغ عربی در بینی چکاندن سد دم نماید
و چون بدین معالجات سد نگردد باید لوله بینی را از کهنه پر نمود و چون از این هم
نشود و از عفت باید لهذا با اسباب فزکه مخصوص اینکار است سد دم نمایند و چون
عرقهای غشای مخاطی انف بر آمده باشد دلیلست بر ابتدای بواسیر انف و در این
جا سنا جنتم مالند و چون جهت در بواسیر باشد دفع او کنند و چون مزمن باشد
معلوم است که مزاجی است لهذا مداومت با تنقیه نافعست و بسیار منفعت دیده
شده خوردن جوهر کوکرد تا آنکه مکث نماید و چون از زیادی خون باشد تبرید کنند
از جوهر شوره و نمک طرطر که دو سه طرطر و دو مثقال شوره را مخلوط بهم نمود صبح
و شام یک قاشق خورند و چون از کم قوتی باشد زاج بنا استعمال کنند صفت نسخه
بگیرند و لغات دو فرم نخود کات هندی ۳ نخود نوشادر ۱ نخود درشت نموده پنج صبح و
پنج شام خورد و تشویق بسرد در صبح گاهان زیاد مفید است فصل در امینیزی
که عبارت از نفث الدم باشد و نفث الدم عبارت است از سیلان خون از غشای
مخاطی ریه یا از عضبه الریه و در قاعده این مرض عارضیست و گاهی مرض اصلیست
و اکثر در چین بلوغ ظاهر شود خواه ذاتی و خواه عارضی و گاهی این مرض موروثی
است و در بعضی بواسطهٔ کثرت خون است و کسانیکه مزاج ایشان دموی و عادت بفصد
نمودن داشته باشند چون ترک کنند خون غاری میل بدفعشدن دارد لهذا باید
حرکت عنیفه از قبیل دویدن یا بالای جبال رفتن یا زیاد خواندن و اعمالیکه عمل
نفس را زیاد کند نفث الدم حاصل شود و هم چنین کسانی که سینهٔ ایشان تنگ
باشد چون ورزش نمایند یا بالای کوه روند مرض مذکور ظاهر شود و بعضی از
از حکما افراط در جماع را سبب این مرض دانند و دیگر جهت از بلغ شیاء غریبه است

نفث الدم

مانند پولیپا و سوزن که چون در عضبه رسد نفث الدم شود و این مخصوص
اطفال است و هم چنین بعضی از صنایع و کسب طفل را مستعد بدین مرض است مانند
مثل خیاطی و کفش دوزی و خراطی و کاردکری و امثال آن و هم چنین زنان السن مستعد
بدین مرض دارند و چون نفث الدم در حین بلوغ بهم رسد بیم است که مبادا مرض سل
بظهور رسد بجهة آنکه در قاعده است که مرض سل ابتداء با اوست نفث الدم و محرقه مبدا
اوست رطاف تعریف بروز این مرض چون صحیح باشد چند روز پیش از ظهور احساس
شود سنگینی و حرارت در صدر و مریض محزون است و کمی ضیق النفس و در بعضی سرفه
کوچک خشک و در قاعده طعم خون در دهن است و اطراف کمی سرد شده و حس تملی
بهم رسانند و تا در آمی شود که بدون این علامات و مقدمات بغتة سعال شدید یک مرتبه
شده و در حین سرفه بقدر یک چهارم یک خون دفع شود و این خون لون او احمر مانند
خون شریانی و صاف و با رغوه و این خون گاهی بمقدار کم دفع شود و گاهی بقدری دفع
شود که مریض را خفه کند یا نزدیک خفه شدن نماید بجهت آنکه در حال اندفاع دم نفس
کشیدن ممنوع است و یک صدای جوش مسموع شود و خون دم بمقدار زیاد دفع شود بسیار
که از بینی و دهان نیز ایذا و گاهی نیز در آن حالت بی غارض شود بواسطه عصیو که رابط است
معده و دیه را و در این جا بر حکیم مشتبه گردد که آیا قی الدم است یا نفث الدم و چون نفث
الدم لتسکین یابد نباید چنان دانست که رفع شده بلکه در همان روز یا روز دیگر مکرر
گردد و چون مکرر شود آن دم اسود اللون است و این دلیل است بر آنکه خون در دیر توقف
داشته و این بد است و چون کوش در آن موضع که خون خارج می شود گذارند خواه از زمین و
خواه از دیگر اعضا مخلصدای قلیان مسموع شود و چون از این مرض مریض بسیار می ترسد
لهذا علامات اعصابی بظهور رسد تا ضیق النفس و در بعضی بقدری بیم غلبه کند
که غش نمایند و چون مرض مزمن است و غارضی نباشد تسویش ندارد چون در حالت

اندفاع دم نمیرد و در قاعده چون چند دفعه نفث الدم مکرر شود کم حس سنگینی و
حرارت صدر تمام شده نفس کشیدن خوب شود و کمی سرفه باقی ماند و از اول بلغمی که
بواسطه سرفه دفع شود ملون بخون است و کم کم به شده شفا بر گردد و می شود که تا از حالت
عود نماید و دیده شده که چنانچه تا ده ماه خون از بواسیر و بلغمی آید نفث الدم نیز بفاصله
معین آید اما بسیار کم دیده شده و چون طبیعت بدین نوع عادی گردد که تا ده ماه به نفث
الدم خون دفع کند چندان تسویش ندارد اما غارضی و گاهی علامات مرض سل است
چنانچه ذکر یافت و می تواند قایم مقام خون حیض باشد که خون حیض تا ده ماه بواسطه
نفث الدم خارج شود اما تشخیص این مرض چون بسیار مشتبه با قی الدم شود باید دانست
که قی الدم خون او سیاه است و تا غذا آید و نفث الدم خون او قرمز است و رغوه دارد
و بسا که خون ریه نیز چنانچه ذکر یافت سیاه باشد تا آنکه عرق در معده پاره شود و
خون قرمز از معده آید در این صورت تشخیص داده می شود از صدای غلیان که علامت
مخصوص نفث الدم است و گاهی هم مشتبه گردد با رعاف که بواسطه تقبه حنک آید در
این صورت باید ملاحظه قبلی نمود اما العلاج چون مرض ذاتی باشد و خون غالب باشد
بی تامل فصد نمایند و چون جهت در حبس طمث باشد فصد ساقین نمایند و بعد
منع کنند حرکت و حرف زدن را و او را بعکس طرفی که خون خارج می شود بخوابانند چنانچه
اگر از طرف یمین خون آید او را در یسار بخوابانند و هم چنین بر عکس و بجهة پوشیدن
مشروبات ترش باید دهند چون شربت نارنج و لیمو و زرشک و امثال آن و در پا
ضماد خردل نمایند یا آب کوم ریند که کمی جلد را احمر کند و یا با کیسه لاستیک میل
دم را باسافل دهند و چون این کیسه در ایران نیست لهذا چند کوزه در پا اندازند
و یا شمع در زاریح در میان کفین اندازند و بجهة سد خون بعضی حکما شوره با شیر را
دهند و منفعت شده و در یک روز نانیم مثقال داده اند و در ابتدا بهتر است

که چند مثقال نمک در آب حل نموده بدهند بنوشند و در منزل حک او را نشانند
که سدّ دم گردد و چون بدین تدابیر سدّ دم نگردد و عمل است در این جا اوّل طلاء
آب سرد در صدر و دوم دادن شکر سرخ با دینار تا خالص که در آب تازه دو کند
در روز و چون زیاد نشود لیکن باشد تا پنج کندم دهند و تا دو دینار در حالی دهند که
نبض زیاد و سریع باشد و بعضی از حکما مطبوخ سکاله را دادند که سدّ نفث الدم کرده و
نیم مثقال مطبوخ کرده در دو روز دهند و بجهت نکث نمودن مرض نبضات استعمال کنند
چون کاکنج هندی و خون سیاوشان و انجاره امثال آن و اسکا نمقدار منفسه کاهی
بجهت نکث نمودن نافع افتاده و بهمین نوع در سیلان خون از رحم مفید است اما چون
مرض عارضی باشد در قاعده نسبت با مرض سلّ از دیابا مرض قلب و هم چنین کسانیکه
سپرز دارند استعداد بدین مرض دارند و بسبب این نفث الدم پند دهند که جماع
کم کنند و عرق و شراب و چای و امثال آن بسیار کم خورند و هم چنین ادویه حاد را
نخورند لکن مشق خواندن کتاب کنند بدین نوع که روز نیم ساعت بهوا خواندن که ریه را
قوت دهد و چون در بها باشد خوردن شیر الاغ و شیر بز منفعت کند و خوردن آب
ترش معدنی نیز نافعست فصل در کشته زادی و هم نامند همت مزیغنی قی الدم
قی الدم عبارت است از آمدن خون از غشای مخاطی معده اما جهت این مرض در
قاعده است که جهت از حابس طمث باشد خواصه در دختران که چون نامزد حیض شوند و
سد کرده باعث قی الدم گردد که یک دفعه مع نالش در فم معده ظاهر شده و لعاب از دهن
آمده قی الدم عارض شود و تا در آن از حابس بواسیر شود و دیگر از ضربت خوردن در
فم معده و از خوردن سموات چند که معده را مقرّح کند چون جوهر کوکرد و علیاب
و طرطرامیتک و عرق ذوالنسا و جهت مخصوص خوردن عرق نند و حابس طمث است
تعریف بروز این مرض بدانکه بروز این مرض انفاقا فوری است در قاعده مقدمات او

کسالت و حس ثقل و حرارت در فم معده و هم چنین نالش در فم معده و عطش و
تهوع و قی الدم و این خون بندرت فرمز است در قاعده سیاه است و رقیق و مخلوط است
با غذائی که خورده و چون خون زیاد در معده توقف داشته لون او بمثل حرّ قهوه یا
دوده است و در قاعده بعد در یک چهار یک قی کند و بعد مریض استراحت شده و
یک حس سنگین در فم معده نماند و در قاعده بعد از چند روز نکث نماید و مریض
عش کرده و می شود تا بعد از چند روز از قی اوّل خون اجابت شود و این از امعا نیست
بلکه خونی است که در معده بوده و قی نشده و گاهی می شود که هیچ قی نکند و جمیع
باجابت دفع شود و در این جا حکیم مرد شود و همین علامات حس سنگینی در فم معده
است و گاهی بی حال شود و گاهی لرز کند و تهوع همراه است با وجودیکه قی نمی شود
در قاعده قی خود بخود می ایستد و بندرت بعد از یک دفعه قی نمودن می ایستد که
دیگر قی نکند و بمرک انتها شود در صورتیکه خون بعد در می آید که بجهت نفوذ به اعضا
دیگر خون نباشد و چون خون ایستد علامات کم شده و منتهی بشفا شود لکن بالتحقیق
سوء الهضم است که تا چند وقت باقی ماند صنعت تشریح این مرض دیده شده خون زیادی
در معده و امعاء و ظروف بزرگ خون خالی از دم و منبسط شده تشخیص در این مرض
مشکل شود چون قی نباشد لهذا زیاد باید ملاحظه علامات موضعی معده را نمود
و باید ملاحظه نمود نالش معده را و بعمل پرکوسیون می توان فهمید که در معده خون
هست یا نیست که چون باشد صدای کوس است و می تواند مشتبه شود با ورم خواصه
در اطفال که چون بپشت خوابند و ورم شود در معده رفته قی کرده و در آنجا تشخیص
مشکل گردد بواسطه آنکه طفل عرض مطلب نتواند نمود لکن باید پلنی را ملاحظه
کرد و می تواند مشتبه شود با بواسیر لکن در بواسیر خون فرمز است و دیگر دارد و
وجع و ظن همراه است تا پلیکو در هیچ نزفی بعد از این مرض ضعف غالب نگردد

که ذرا این مرض خون زیاد دفع کرده و بسیار میل بنکت دارد و هم چنین بدانست بواسطهٔ
آنکه تغذیهٔ بدن از دفع این خون کم شود لکن در بعضی مهلت نیست اما العلاج استعمال نمایند
طلایه بسرد در فم معده تا مشمع ذراریح تا حذ زالو و چند بار مجرح بلغد و ذرا اندرون را
استعمال نمایند جوهر کوکرد زیرا که قابض است و چون از معالجات مذکوره سد نشود شکر
سرب دهند و بعد از سد خون باید دانست که تا هشت روز در اطلاق خون است
و در این جا نباید معالجه زیاده نمود لکن ملفات دوفر باکات بنانی حب هزده بدهند
تا مریض قوت گیرد و چون قی الدم عرض باشد مثلا بواسطهٔ حبس طمث باشد رفع او را
نمایند و چون از حبس بواسیر باشد باید خون بواسیر را جاری نمود فصل در امراض
انتهال الدم

انتهال الدم یعنی اسهال الدم و اسهال الدم عبارت است از سیلان خون از غشای مخاطی
امعاء مکر مستقیم او که در فصل بواسیر ذکر شود و در قاعدهٔ اسهال الدم عرض است و
اکثر جهة اوست مرض کبد و طحال و لوز المعده و گاهی جهة یوبوست و گاهی جهة حمی
عنف است و بسیار عرض است از محرقه و گاهی بواسطهٔ گرما و حرارت هواست یا در غذائی
که زیاد خار است مثل کارخانهای فنادی که توقف زیاد در او باعث اسهال الدم
شود و هم چنین کسانیکه در هوای لطیف آه روند و عادی نباشند و دیگر عارض
شود از خوردن مسهلات تند چون عصاره ریوند و روغن زرفیان و امثال آن و سکر
سان این مرض خود را ظاهر سازد بقولنج و نفخ بطن و حس سنگین در صلب و ثقل پا و گاهی
بقسا و وجع در اطراف ناف ظاهر شده و بزودی اسهال الدم عارض شود و گاهی اجابت
کند با زوبیج و خون و نصف دقیق و نصف منجمد است تشخیص این مرض اول بعلامات
مذکوره و چون عرض است بواسطهٔ سبب باید فهمید و باید تشخیص داد از دوسن تا ریا
و دوسن تا ریا بفرج امعا است و بسیار در زوبیج دارد چنانچه ذکر نمودیم و در این مرض
دوزبیج چندان نیست و خون او زیاده نیست بلیکو سنگینست اما العلاج اول سد

نمایند بواسطهٔ حقنه های لین مانند لعاب بیشهٔ خطمی و صعلب تا خون بسیار دستان و هم
چنین مطبوخ ایکاهم مفید است فصل در امراض بواسیر یعنی بواسیر و بواسیر عبارت است بواسیر
از متورم شدن غشای متخلخل اطراف مقعد و از دره و شرایین و دنا آنکه توقف خون
در او هست و یا نیست و بدین جهة دکه مانند گردد و محل توقف او یک ابهام بالای
اندر ان مقاء مستقیم است و در قاعدهٔ اطراف مقعد است اما جهة این مرض گاهی موروثی
است و گاهی در استعداد امزجه است و استعداد دارد مزاج دموی و صفراوی و در
طفولیت بسیار کم عارض گردد و هم در زنان یافت شود و هم در مردان و اغلب در
مردان است و دیگر جهت است نشستن زیاد در یک موضع از قبیل چمباطه نشستن و
زین کردن و زیاد سوار شدن و از خوردن گوشت زیاد و افراط در جماع نیز گاهی باعث
مرض مذکور گردد و یبوست زیاد بواسطهٔ فشار بر از موضع مذکور باعث این مرض شود
و هم چنین از زیاد حقنه نمودن و از خوردن مسهلات تند خاصه صبر زرد و هم چنین
مرض احشاء مانند ورم کبد و طحال نتیجهٔ او بواسیر است و در زنان چون دبلی در رحم
پیدا شود بواسطهٔ فشار او بورید باعث این مرض شود و هم چنین از زیاد ایستادن شدید
تعریف بر و این مرض بهیبلیا بعد اصداع قولنج وجع قطن در ان و حس سنگین در نشیمن
گاه و خارش در مقعد و بعد چون مریض خواهد اجابت کند خون دفع شود یا بلغم
یا نها و این خون یا امیخته با براز است یا بعد از اجابت آید و چون بواسیر زیاد طول کشد
عضله دور مقعد حرکت پیدا کند و دکه های چند چون مندی در اطراف مقعد یافت
گردد و در حین اجابت بواسطهٔ انتشاع مقعد دکه های مذکور فشرده شود لهذا وجع شدید
عارض گردد و گاهی دکه ها بقدری بزرگ شوند که در بیرون قرار نگیرند و در اندرون
عضله مستقیم روند و وجع نوعی گردد که با جنون عارض گردد و چون دکه ها
ممتلی شده و جریان خون از انها شود خالی شده و جمع گردند و چون نگاه کنند هیچ نیست

مکر عنشائی و در یک ماه تا شش هفته دیگر عود نماید و بسا که از فشار دکمه‌ها لحم در
مقعد متورم گشته ریم کند و بواسیر حادث شود و عود بواسیر با فاصله معینست که خود
مریض می‌داند وقت او را و یا بفاصله غیر معینست و بسا که این بواسیر باشد تا السن
شیخی چنانکه عادت در زن تمام شود او نیز تمام گردد و گاهی خون بواسیر سد شده از
جای دیگر دفع شود از قبیل رعاف و نفث الدم و چون خون بواسیر بقاعده نیاید بهم آید
مبادا از جای دیگر دفع شود و تشویش در بواسیر از دو جهت است یکی آنکه مبادا خون
بواسیر سد شده از جای دیگر خارج شود و دیگر آنکه بقدری خون آید که شخص را کاهلی
و گاهی نیز تشویش است که چون دکمه بواسیر را اندازد از روی اندیشه دنیا دفع را یا شود
و چیز غریب است که چون کسی بواسیر دارد نفرس هم زاده دارد و هم چنین اولاد خداوند بواسیر
یکی نفرس دارد و یکی بواسیر و در ولایاتی که مرض سرطان عموم است بسا که دکمه بواسیر
سرطان گردد اما العلاج چون بواسیر موافق قاعده است بدین نوع که در یک دفعه مرض
شود و موذی نباشد علاج ضرور نیست لکن چون از قاعده بیرون رود بدین نوع که وجع
بی نهایت کرد باید ملاحظه دکمه او را نمود که چون یک دکمه از مقعد بیرون آمده و راه را
مسدود نموده مریض را حکیم دست را بروغن آلوده نموده و آن دکمه را بالای مقعد برند
که فی الفور وجع تسکین یابد و اگر نه است اما چنین کند و چون دکمه‌ها از ذمطی باشند
و وجع کمر و غیره بواسطه است چند زالو در اطراف مقعد انداخته و در اندر آن ریوند تا
کوکرد دهند و چون در این اشخاص نفخ در بطن زیاد است لهذا از معطرات چیزی در
بطن مالند چون جوهر نعناع و جوهر پونه یا اسطوخودوس و با در یک پونه و از نانه و چیز
تریشی معده هم زاده باشد این نسخه بکار برند کوکرد یک مثقال ریوند یک مثقال نیم دارچینی
یک مثقال نیم تباشیر یک مثقال کوبیده درهم مخلوط نموده چهار روز صبح و عصر بنوشند
و بهمه باز کردن خون بواسیر چهارده شب هر شب دو کندم صبر یک نخود کوکرد را

با صمغ عربی حبی نموده در وقت خواب بخورد و چون بی قاعده باشد آب کوکرد معدنی
زیاده مفید است و چون سوء الهضم همراه باشد خوردن آب معدنی فایده کند و چون خون
بواسیر زیاد آید طلایه شکر شربت نموده و جوهر کوکرد بنوشند و یک عدد زرده تخم را
نیم مثقال زاج مکلس در او ریخته روی پنبه نهاده به بندند و چون از این معالجات
سد نشود طبیب نمایند که پنبه زیاد در مستقیم گذارند و دکمه‌ها چون از بین نگسلند
هیچ والا چند زالو در اطراف آنها اندازند و چون بواسطه دکمه‌ها نتوانند نشست کمر بندی
درست نمایند که چون از کمر بگذرد دو تا شود و آن محلی که در مقعد بسته می‌شود سفید
تخم با زاج بلنه گذارند و بعضی حکما چون دکمه‌ها بدین حد می‌رسند می‌برند و این کاهی
مهلکست لهذا بهتر این است که چون دکمه‌ها نه ایشان باریک باشد مانند کلابی با نخ
ابریشم به بندند تا بتدریج بیفتند و چون پهن باشد یک سوزن در دنه او دوخته کرده از
سوزن را در دکمه فرو برده و از آن طرف بیرون آورده دو تا نخها به بندند که بتدریج می‌آیند
بدون آنکه خون آید و خون بواسیر سد شده و از جای دیگر خون آید باید کاری نمود که
بجای خود برگردد بدین نوع که زالو در مکر انداخته و پاها از آن بکرم گذارده و در کشاله
ران نادکش نمایند و چون لازم باشد صبر دهند و چون از زیادی خون هزال باقی شود
حب زاج سیاه دهند که هم قابض و هم مقوی است اما چون بلغمی باشد و خون همراه نباشد
اصلاح حدید دهند و چون در بلغمی خوارش است مگر شربت عرق طلا نه کنند که در عاقبت
یا سد شود یا خونی گردد و گاهی می‌شود که از دیده متورم شده بواسیر مثانه حاصل شود
علامات زوج در مثانه و بول با بلغم که چون در ظرفی کنند در وقت انتقال باید
و در این جا نیز علاج مثل علاج بواسیر است

بول الدم

فصل در ادرار یعنی بول الدم و
بول الدم عبارت است از خارج شدن دم از یکی از آلات بول چون کلیه مثانه و مجاری
بول و این مرض اگر عرض است و نادر از ذاتی است تعریف بروز این مرض بدانکه بول

الدم خود را ظاهر می‌سازد بحبس سنگین دندد در موضعی که مرض است وگاهی بدین
این علامات چون بول نماید خون در بول است و باید تشخیص داد که خون از کدام یک از
الات تناسل بول است اما چون از مجراء بول باشد در قاعده همراه سوزنک است که حدث
داشته باشد که ابتداء بول رنگین دفعشده بعد قطره قطره خون خارج گردد و چون از
مثانه باید امیخته با بول است و از خون یا سیاه یا اسمر یا مانند خون ناب است و از برای آنکه
بلا بدبول احمر است تا آنکه خون داخل دارد و را بجوشانند چون منجمد گردد خون داخل دارد
و چون رقیق و صاف باشد بول احمر است و چون ندری جوهر شوره داخل کنند بول احمر صاف
تر گردد و مقدار خون که دفع شود مختلف است که گاهی قدری است مخلوط با بول که مشتبه
می‌شود و در این صورت باید بول را بجوشانند و گاهی بقدری که ظاهر و معلوم است و همه
کس می‌تواند تشخیص داد و در قاعده مقدار خون زیاد نیست و گاهی خون زیاد دفع شود
ولی نکث عود زیاد است که بسا بدین جهت مهلک گردد و تشخیص اینکه خون از کلیه است یا از
مثانه زیاد مشکل است گاهی از جهة می‌توان تشخیص داد و تنها بوجع صلب تشخیص دهند و
چون تشخیص خود چندان سبب ندارد زیرا که علاج هر دو یکیست اما جهة این مرض اکثر
مجهول است لکن عارض شود از راه رفتن زیاد و سواری زیاد و خوردن مدرات بول قوی و
از ضربه و ضغطه در کلیه مثانه و از سلت کلیه که در مجراء ماین کلیه و مثانه افتد و از
سوزنک شدید و گاهی این مرض مکانی است خاصه در چند جزیره مانند حبشه و زنگبار و
در ولایات حار رطب زیاد است که بعضی اطفال مبتلا شوند بدون جهت و بعد از چند وقت
بدون جهة رفع گردد و چنانچه ذکر شد عود نکث او زیاد است و در تغییر هوا و در نقل و
مکان نمودن رفع شود و دیگر جهت است از نواسیر و تولد مثانه و از ورم کردن قدر دود
و این اکثر در شیخان علامت است تقطیر البول و چون نکث در مقعد مستقیم بر بند قدر
مذکور را احساس کند اما العلاج استعمال نمودن لغابیات از تخم بنکوتر لعاب بزرک و

خصات م

DR. CARO 39 ISFAHAN 35 MINASIAN

لعاب شاهدانه است و از ملاح پرهیز نمایند و چون خون از مجراء بول باشد قدری شوره هند
و کمی نیز کاو نوره هند که زکر از سقوط ایمن باشد و سد خون گردد و چون باین هم سد نگردد طلا
ابرد نمایند و اگر از این هم نشود کاوتری در مجراء بول گذاشته و از بیرون تا مشمع بسکی
به بندند که از شمع فشار نموده و مجراء را ضیق نموده رفع جریان خون شود و تا یک روز
باید این عمل طول کشد بعد مشمع را باز نموده کانه را از او بردارند و این معالجه اخر است و از
اغذیه از جوهر کوکرد و مقبضات داده و مریض را ارام نگاه دارند تقدمت المعرفة چون
عارض باشد بلا باشد و عرض است از امراض دری چون محرقه و اسکروت و سرخجه فصل

ادرار طبث

در میزاری یعنی ادرار طبث و ادرار طبث عبارت است از جریان دم از رحم زیاده از
حالت طبیعی و هم بر دو قسم است یکی بواسطه حیض دیگری است که در زنان ایسن یائسه
گردد و در زنان ایسن سیلان دم از رحم یا بواسطه سقط جنین است و یا از ناحیه قطعه
از جفت است بواسطه ضربه و غیره اما علامت این مرض در زنان غیر ایسن عموماً عارض
شود در قاعده دو حیض یا در حین حیض بعرض وجع قطن و حس کشیدگی در ساقها
و صلب بغایت و حس ثقلی در میان ران و خستگی در ران و جاری شدن خون و این خون
گاهی فی الحقیقه بطور جریان است که در این نوع بزودی هزال عارض شود و در قاعده قطره
قطره اید تا فاصله و چون زن برخیزد خون زیادتر خارج گردد و چون بخوابد کمتر
گردد و دیده شده که در وقت هضم غذا خون زیادتر خارج شود و در راه رفتن و ایستادن
و حرکت کردن و از تحریک قوای نفسانی چون خشمناکی و غضب سیلان زیادتر شود و این
خون منجمد باید و بر حکیم لازم است که علت وقوع را به بیند که بسا از ایسن بوده و نخواهد کسی
داند و تا ممکن باشد خون را به بیند که چون از ایسنی باشد یک نطفه از جنین یا مشیمه در
او باشد و در قاعده چون از یائسه ایسنی نباشد کم کم خون بند اید و خوب گردد لکن عود
نماید نزدیک بحیض دیگر و چون خون زیاد دفعشده باشد علامات قلت خون حادث شود

با اماس دست و پا مانند هزال بدن سفیدی لب چلش قلب سیاهی پیش چشم اما جهت
این مرض اول استعداد است و مستعد شاذ حیض زیاد و فرط جماع و دیگر در سن بحران
زن که حیض می خواهد معدوم شود چون مدر حیض قوی باشند بسا تعدی خون بایکه
هلاک گردد و دیگر از جماع کردن در حالت حیض و گاهی بند و نادر خون دیده شده
پیش از عارض گردد در زنانی که زیاد ذکی الحس و کج خلق هستند زیاد تر عارض گردد
هم چنین زنانی که اختناق رحم دارند و عشق زیاد و افراط در جماع نیز باعث این مرض گردد
و هم چنین افراط نمودن در مدرات حیض باعث مرض مذکور گردد و جهة دیگر از تنگ
بستن کمر و بسته است و این در زنان فرنگستان است اما تشخیص این مرض باید فهمید که
بواسطه جنین است یا بواسطه امراض رحم چون سرطان که در عنق رحم یافت گردد و
گاهی بعد از زائیدن رحم جمع نشود و همیشه استعداد دارد و در بلاد اسلام بواسطه
ممنوع بودن از دیدن حکیم تشخیص قدری مشکل است اما تقدمت المعرفة در زنان جاهل
چندان محل خوف نیست خاصه در مرتبه اول و دویم لکن چون از حد تجاوز نماید باید
بزودی در دفع آن کوشند که تا مدار او باعث هلاک است و اگر نیز هلاک نکند این مرض
مزاجی گشته و همیشه زن طفل را سقط کند و چون جهة بواسطه عبور حیض است در این جا
نوشش است که اغلب مجرب بطان شود اما العلاج شرط اول حرکت نکردن است و بعد بعضی را
خاتمیده و زیر سرین او را متکائی نهاده که سرین بالا باشد و او را در منزل معتدل بزند
و دوا دو دوای مجرب است یکی جوهر گوگرد و دیگر اینکا گوانا بمقدار منقسمه چون نوشش
باشد دستمال آب سرد دیگر بایست نهاد یا میان پا اندازند و چون شد نشود و بیم باشد
تمپنه کنند در محل بواسطه دیشه کمان و این علاج خراب است و چون شد خون کرد دبا یکی
نمود که مرض عود نکند و این نوع نمایند که مدت یک ماه زن جماع نکند و حرکت زیاد
نکند خاصه نزدیک حیض و چون زمستان باشد زیر کرسی نشیند بلکه اغلب در آب سرد

روند و آب سرد بهتر باشد و چون زیاد سرد باشد سطل آب نموده تا کمر در او نشیند
و استحمام به سرد بهترین دواها است و چون خون زیاد کم شده باشد زاج سیاه دهند و
از ادویه جات و از چیزهای جنابت نمایند و زنی که بدین مرض مبتلا است باید در وقت
این مرض از قبیل درد کمر و غیره زودی بخوابد و کی جوهر گوگرد خورد که یقین سیلان
نشود اما ادرار طمث که بواسطه حملست بدان که بسیار زیاد است که زن در زمان حمل
عادت شود و اگر فرضا در ماه سیم و چهارم زن خون ببیند نیست مگر ابتداء سقط
جنین و ممکن است جنین را نگذارند سقط شود در صورتی که چون نگشت در عنق
رحم بند بسته باشد و چون باز باشد حکما سقط کرد و چون بسته باشد بدین نوع حفظ
جنین نمایند که زن بپشت خوابیده و حرکت نکند و در منزل معتدل باشد و از گرمی
پرهیز نماید و اشیاء تا مرده نوشد که بهمین تدابیر بگذرد و چون عنق رحم باز باشد
نگاه داشتن جنین محال است و باید بزودی جنین را سقط نمود بدین نوع که دو تخود
سکاله را پنج قسمت نموده ربع ساعت یک قسمت دهند و بجای او اینکا دهند و بهتر از
این است که با دوا نگشت در رحم رفته و پاره از جنین را گرفته خارج نمایند و
بعد از خارج شدن اگر خون نایستد دلیل است بر آنکه پاره از جنین یا از خفت
یا از هستیه در رحم مانده و در قاعده در عنق رحم مانده لهذا دست نموده با دو
انگشت او را گرفته خارج نمایند و در قاعده است که زن در هفتاد ماه که طفل سقط کرده
باز چون وضع حمل پیدا کند در همان ماه سقط کند و باید بدین نوع حفظ نمایند که
چون اندک مقدمه رو دهد فی الفور بخوابد و حرکت ننماید و اشیاء بارد خورد
که یقین سقط نکند و چون در اول طمث در حین زائیدن کرد در علاج او در فصل قابله
ذکر شود فصل در امراض سر و زال که هم مانند آب پلکیسی که عبارت از سکته باشد
و سکته عبارت است از ریختن خون در جرم دماغ صفت تشریح او در اندر ان مخ

سکته

بقدر یک فندق تا کرد و چون منجمد دیده شود و این بقیه بر جای خود که قرار گیرد
مخرا پاره نمود و چون صاحب این مرض بعد از سکته کردن زنده ماند و بعد از دو ماه
بمیرد خون با ترتیب همین طریق است لکن اثری رنگ و دور او کیسه محوطه دارد و چون بعد
از یکسال بمیرد کیسه خالی یافت گردد زیرا که از خون منجمد تحلیل رفته لهذا کیسه او ماند
و او تحلیل نرود و بهم متصل گردد و شخصیکه سکته کرفته شود چون در حین سکته بمیرد
شلی در یک طرف بدن یافت شود و اگر این شلی در طرف یسار باشد خون در طرف یمین یافت
گردد و اگر در طرف یمین باشد خون منجمد تا کیسه او در طرف یسار است اما جهة این مرض
اکثر استعداد است و مستعد این مرض هستند کسانیکه سر ایشان بزرگ و گردن ایشان
کوتاه و سینه پهن و صورت با حمرت است و این مرض در مردان بیش از زنان یافت گردد
و در اسنان شیخی استعداد دارد و در اطفال نادر است و بیشتر عروض او است در روستاها
و تابستان و افراط در شراب مستعد کند شخص را و همچنین در اعمال عقلیه بی نهایت
و از ترس بی نهایت و شادی زیاد و باعث مرض مذکور گردد و چون ترشح که طبیعت باد
عادی بوده مسدود شود تا مثل بواسیر وغیره و مقدمات این مرض که می توان استنباط نمود که
مقدمه این مرض است اینها هستند هیجان دم در راس صداع و درد او رسد و پیش چشم
صدای نیین در گوش و این مقدمات می تواند تا یکسال طول کشد و بعد بتدریج سکته
عارض شود و گاهی می شود با وجود نبودن سکته حس مورچه در یک طرف اعضا پیدا
شود علاج در این مقدمات باید بزودی حرکت را کم کند و اجتناب نماید از خوردن
شراب و گوشت و تبرید نماید و چون این علامات در بوست زیاده شود اولی آنست که
هر چهارده روز یک مسهلی بنوشند و نیک ترین از همه اعمال آنست که خوش بشت گردن
کشد که بدین تدبیر اوزا حفظ می توان نمود تعریف بروز این مرض بدانکه این مرض
بچند درجه است یکی درجه خفیف است و آن بدین نوع بروز کند که یک دفعه مریض را

کسانیکه مرض قلب دارند

بحالی مستولی شده بعد از ربع ساعت تا نیم ساعت بحال آید و حس و زبان در یک طرف
بهم رسد و تا چند روز این حالت هست بعد دفع شود و این درو فلیست که بقدر
قطره خون در جرم دماغ ریخته و مهلک نیست و دیگر آنست که خون بمقدار زیاد
در دماغ ریزد و این مهلکست خواصه چون تر دیک مخ صغیر ریزد که فی الفور می کشد
اگرچه اندک باشد و طول کشد یک ساعت یا دو ساعت که بعد از او نبض ساقط شده بمیرد
و در این طول این علامات است نفس کشیدن با زحمت و صدا صورت قرمز مایل به بنفشی
چشم بر آمده و از دهن کفی سفید و غلیظ دفع کرده و بول و براز بی قاعده دفع شود و هلاک
گردد و بسا که پیش از سکته مقدمات هم زاه باشد از قبیل درد دوار و ثقل راس و وجع
در یک موضع راس و میل مزاد بخواب و بعد بفتا افتاده و علامات مذکوره بهم رسد
و این در مردمان چون با ذکاوت بودند در چند سال پیش از بروز مرض ذکاوت و
ذهن ایشان کم شود چنانچه خود استنباط نماید و چون خون در مخ بریزد بفتا از آن موضع
که هست می افتد و غش نماید و حرکت بدن تمام شود و یا در این حال بمیرد و یا بعد از
چند ساعت برخیزد و زبان با لکنت و از نصف بدن شل شود که حس در او نیست و بسا
که کراهتی می کند و نفس کشیدن با زحمت شده و عرق نماید سر و لوح و ذراعها افتاده
و بعد از چند روز بمیرد لکن چون خون زیاد نباشد و بحال بر گردد تا چند وقت لکنت
در زبان هست و چون زبانی تازه یاد گرفته باشد فراموش کند و بسا که در حرف
زدن یک کلمه را فراموش کند بحدی که رجوع بلغت نماید و با کسانیکه چند سال
جلیس بوده بسا که ایشان را نشناسد و این شلی یک طرف می تواند که تا یک سال طول
کشد و بعد بهبودی حاصل کند از پائین رو بالا و بسا که حرکت برگشته حس بر نگردد
چنانچه بسوزن احساس نکند و یکبیر بر و دست طرف علت بنفش رنگ شود و حس بر دی
کند اگر چه طرف علت همیشه سرد و با فالج است و بسا که با وجود عدم حس لشنج در طرف

علت حاصل کردد و چون زیاد در طرف علت خواهد تا نفرتا حاصل شود و کاهی در مرض
بعد از عود حرکت حمامات تا دائم العمر مبتلا نماید تا مرتشاد این مرض زیاد تا دراست که
کسی یکدفعه سکته کند و چون مکرر کند در دویم و سیم دفعه هلاک شود و این مرض
می تواند مشتبه شود با ورم شدید جرم دماغ و در این جا تشخیص بسیار مشکلست و بسیار
مشتبه می شود با مرض اب دیزم قابل ان قطعا می کشد و هر کز بحال نیاید و فرنکی
در دو سه دقیقه است و می تواند مشتبه شود با خوردن بعضی از سموم قتال که فوراً
کشد که می توان تشخیص داد که از سم مرده یا از مرض یکی مکرر و تشریح او و دیکر مشتبه می
شود با مستی که از شدت فرط شرب بیحال شده باشد لکن او بواسطه رایحه دهن او معلوم
شود تقدمت المعرفه چون شخصی یک دفعه سکته کند ایمن نیست که بسا ساعت دیکر عارض
شود و هم چنین چون قوای باطنی مختل می شود پیشکو بد است ما العلاج چنانچه مذکور شد
در ابتدا حفظ صحت کنند بتدابیر کفته شده و در حال غش اب سرد بپیشانی و فصد
نمایند و چون کمی بحال اینند اما له با شرکه و نمک فرنکی کنند و خردل در ماهی پا و زالو در
خلف کوش اندازند و مریض را در جای خنک خوابانیده و چون این شخص غذای زیاد خورده
باشد بدون تامل ایلیون دهند که قی نماید و بعد تبرید نمایند و چون مرض رو به بهبودی
کذارد بتدابیر مریض را پند دادکه مرض نکث نماید بدین نوع که شراب بخورد و کوشت کم
خورد و بنانات زیاد خورد و مزاج را پیش نکذارد و چون قابل به بیوست کردد بر دوای
حقنه کنند و بجمله سبی و شلی بعد از معدوم شدن علامات غلبه دم کوچه استعمال
کنند و ان عضو را اب کاو و مرهم ایه للاک بمالند و در ان عضو صداع کنند فالک
سینه نیز مفید است و خوش در پشت کردن هم مفید است و هر چهارده روز یک دفعه
مسهلی بنوشد و جماع و حرکت تند را موقوف کند که بدین تدبیر است مرض نکث نماید
و کاهی خون در جرم دماغ ما بین این دو تشخیص در این جا مشکلست و علامات و معالجات

با سکته تفاوت ندارد و انرا باصطلاح یونانیان می نامند اما زری منتره و این خون هم
چون کم باشد تحلیل میرود و منتهی بسکته فصل در تکریوت که هم می نامند پوریوا و این مرض
عبارت است از بخیر خون در فضای جلد که بدین واسطه لکهای بنفشی در اعضا ظاهر
میشد که ان لکه ها کاهی کوچک و کاهی بقدر یک پول سیاه است تعریف بروز این مرض انکه
بروز این مرض کاهی فوری است بدون مقدمات و کاهی با مقدمات و مقدمات او سست
وجع مفاصل متحرک و بعد این مرض بروز کند و بروز کند خواصه در ساق و صورت و عورت
دست در این لکه ها کذارند رنک او تغییر نکند و این لکها متفرقند و کاهی در یک موضع
مجتمعند و چون در فضای جلد مجتمع باشد لکه کوچک است و خون در تحت جلد و فاصله هلا
میزند لکه های بزرک نمایان شود و این لکه ها در قاعده بدون حمی است و وجع هم ندارد و
ظاهر می شود در عضای مخاطی از قبیل لثه و کام و اندران خدود و در انجا نیز بی وجع است
لکن لثه متورم شود و چون فشار به لثه نمایند خون منفی خارج کردد و کاهی اینها را در
بهم رسد و در قاعده رفاق هم دیده است که کاهی این رفاق هلاک اتفاق افتد اما جمیع از
مرض کاهی مجهول است خواصه در امزجه ضعیف از قبیل اطفال و زنان و نسخان و در
قاعده این مرض در استانی است که مزاج را ضعیف نماید از قبیل رداءت غذا و سفر دور
که زیاد طول کشد زیرا که در کشتی بنانات و چیزهای تازه بهم نرسد مثال انکه کوشت را
خشک کرده و نکاه می دارند و هم چنین ماهی دود زده و امثال ان و هم چنین وقت در
محلهای عفن و مرطوب باعث این مرض شود و کاهی این مرض عام شده و کاهی سبب است از
غصه و غم زیاد تشخیص این مرض می تواند مشتبه شود با کسیکه بیدنا و چوب زیاد زده
باشند و این در وقتیست که سبب ان ندانند و کاهی بواسطه مرض قلب است و هم چنین مشتبه
شود با طفیلی که کک زیاد او را خورده باشد و در این جا باید ملاحظه لثه نمود که چون لثه
سالم باشد پوریوا نیست و در مخرج هم یافت شود و هم چنین در حمی مرقان نیز می تواند

بظهور رسد نقدمت المعرفه مرضیست که در قاعده رفع شود مرچند که طول کشد و
چون لکه ها زیاد بزرگ باشد بیشکو بد باشد و چون رعاف زیاد باشد نیز بد باشد و
چون حمی بظهور رسد بد نیست زیرا که دلیل استقامت بدن است و بد باشد چون لکها
دو نیز و زیاد گردد اما العلاج اول خوردن سبوس الات است چون ترهٔ تلبرک و ترب
پیاز و امثال آن و دیگر خوردن مشروبات ترش چون آب لیمو و آب نارنج و دانه آب
مرا و رفتن و اغذیه نارسه خوردن و دیگر خوردن جوهر کوکرد و بشویند لکه ها را با عرق
نعناء و گلاب و پودنه و از برای قوت لثه با آبها مضمضه کنند فصل دوازدهم فی
مرض عبارت است از استعدادی در بعضی از اشخاص که با اندک زخمی خون زیاد از آن
دفع شود مانند دندان کشیدن دندان و غیره و هر جراحت کوچکی که بدیشان وارد آید
مرا تر دیک آشام نیابد و تلوها که در این جراحت بهم رسد بسیار زخم و سست هستند
و آن خونی که دفع می شود بی رعوه است و تا ثبت او نیاید است و دیده شده که این استعداد اکثر
موروثی است و چون حکیمی از مزاج شخصی آنف باشد هرگز تجویز زالو و فصد در او نکند
و عمل بدین نیز در او نکند اما العلاج حفظ صحت است که تغییر مکان کند و استحمام بی زیاد
بسیار مفید است و علاج اسکربوت نمایند و در خوراندن مغالجات کنند که ساده خوره
کرده چنانچه در امراض مذکور گشت که چون رعاف باشد علاج رعاف و هم چنین

باب پنجم در زیاد شدن ترشحات

در زیاد شدن ترشحات بدن زیاده از قرار طبیعی این باب مشتملست بر چند فصل فصل اول در جریان بذاق فصل دوم
در سیلان نفث فصل سیم در سیلان بلغم از غشای مخاطی معده که بدان جهت قی شود
فصل چهارم در سیلان بلغم از امعا که براز با بلغم دفع شود فصل پنجم در سیلان منی
فصل ششم در جریان شیر از پستان فصل هفتم در سیلان بلغم از مهبل فصل هشتم
در جریان عرق فصل نهم در سیلان دمعه که همیشه از چشم جاریست فصل دهم در

زکام که سیلان رطوبت است از بینی اما فصل اول که جریان بذاق باشد که می نامند سیالیه
و هم بی بی نامند که عبارت از زیاد شدن آب دهن است اما جهت این مرض اول بواسطه
خوردن چیزی است و بعضی اوقات بواسطه متورم شدن دهن است و در خداوندان
احناق رحم کثرت بذاق علامت مخصوص است و هم چنین چون فدد لوزتین معده مریض گردد
بذاق زیاد شود و در زنان صاحب حمل اکثر اوقات آب دهن زیاد گردد در تعریف بروز این مرض
بدانکه این مرض اکثر اوقات بر عذا و فزعا افتد زیاد است که بنوعی بر آن جاری گردد که
نتوان او را نگاه داشت و دهن باز ماند و گاهی بندریج است و گاهی در شب تمام شود و گاهی
نشود و مریض خواب نتواند نمود و صاحب این مرض در خلای معده زیاد تر آب از دهن و جاری
گردد و بر عکس کمتر شود و بعضی اوقات اغمال معده بقاعده است و گاهی سوء الهضم و قلت معده
عضو همراه است و گاهی بطور منفصل است مانند نوبه و گاهی بی قاعده است که هر چند روز
یک دفعه رخ کند و بسا که در یک روز بعد دیگر هر روز رطوبت از دهن آید و این رطوبت بدفعه
رطوبتیست سفید مانند آب دهن که در حال صحت است و طعم او تلخ است تا شیرین و بی مزه
و گاهی منعقد است و این در وقتیست که جهت بواسطه خوردن زیتی باشد و بعضی اوقات
لزج است و چون جهت مرض ورم باشد فدد های بزاق نیز متورم گردند و چون جهت عصبی است
فدد های مذکور سالم هستند و بعضی اوقات نباتات مانند صابون خوردن ایشان
باعث فراوانی بذاق است لکن وجع دندان را زایل کند نقدمت المعرفه مرضی است غیر مهلک
لکن در علاج خیر است و باید تشخیص داد که این مرض عضوی است یا وهمی است چون وهمی باشد
مغالجات ضد وهم نمایند از قبیل فرا انداختن و مسهل دادن چنانچه در وهم وجیوه
مذکور گشت اما چون عضوی باشد مثلا در زنان حامله و سوء الهضم باشد باید معالجه سوء الهضم
نمود و در اندرون دهن با بلیموت و بنا شیر و دفال دهند و چون سبب احتناق رحم است
دادن زهر نباتی و آب با دام تلخ و آب گل هلو و افزوده خندید سبز نافست و مسهل دادن

جریان بذاق

سیلان بلغم از عضبة الرئه

باید در هر صورت استعمال نمود فصل در بیان شر که عبارت است از خارج شدن بلغم
بزیاد از عضبة الرئه بدانکه این مرض خود را ظاهر سازد بانکه در وقت صبح بلغمی بیرنگ
و با کف بواسطه سرفه کمی خارج گردد و این همیشه نتیجه نزله مزمن ریه است لهذا باید علاج
نمود مانند علاج نزله مزمن ریه و منفعت دیده شده از دادن صموغات مخرج بلغم مانند
اوشن و قابسان همگی و امثال آن و علاج مانند علاج مزمن ریه است که ذکر شد و از امعدنی

سیلان بلغم از معده

امن داد منفعت دیده شده هم شامیدن و هم استحمام و فصل دز کشنده یعنی سیلان بلغم
از معده و این مرض خود را ظاهر سازد باستفراغ دم زیاد خاصه در صبح و استفراغ بلغمی
است لزج مانند بیاض البیض اگر زود ابتدای فی نالش در معده ظاهر شده بعدی گردد
اما جهت این مرض اکثر عضو بواسطه در معده و زیاد شدن ترشی در معده و گاهی جهت
در حلق است و بعضی اوقات بسبب از افراط در عرق است و هم چنین از جلس طهت و دیگر در
بروز نقرس اما العلاج چون جهت از ترشی معده باشد دیوند تباشیر دهند چون عصبه باشد
اب بادام تلخ و مرزنجوش و امثال آن دهند و گاهی جهت کرم است لهذا ادویه ضد کرم دهند
و اما له از نمک فرنگی گاهی مفید است و چون از یبوست مزاج باشد مسهلات دهند و در حمل
علاج مشکل باشد شود و گاهی کم حفظ ناوافت طین و کمی شراب خوردن مفید است و خوردن
افراط در عرق باشد ترک کنند و چون از جلس طهت باشد مدر طهت دهند و چون استنبا
گردد که مقدمات نقرس است نمک نزدن دارچین استعمال نمایند و معالجات نقرس
کنند فصل دران تره یعنی سیلان بلغم از معا که عبارت از اسهال مزمن باشد

اسهال مزمن

جهت این مرض اکثر بواسطه سوء الهضم است و گاهی نیز نتیجه روشن تاریا است علامات
بی قاعده اجابت مزدن در پنج شش ساعت فاصله یا در نیم ساعت یا در ساعت فاصله
هر اجابت باشد و همراه است غراغر امعاء و در حین اجابت زور بیشتر کم و در براز بلغم
لزج شفافی است قطعهای مانند پوست سفید تخم در او ظاهر است و این مرض در روده حدث

دارد و در شب دائم هستند و در اطفال این مرض عام مرض شود چون شیر ایشان مقبول
طبیعت نیست تا آنکه چون ایشان را از شیر باز گیرند در دو سه ماه اول غذاهای مغلظه
دهند باعث مرض مذکور گردد صفت تشریح این مرض دیده شده که در تعدد دمای هشتا
مخاطی امعاء نفرخات بسیار کوچکیست نقدمة المعرفه مرضیست غیر مهلک لکن مزمن
است و در علاج خیر است تشخیص این مرض داده شود از دیدن براز که چون در روی
او بلغم شفاف و قطعهای مانند پوست سفید تخم باشد که ذکر داشته مرض مذکور است اما
العلاج ابتداء تغییر دادن لباس و مکان است و بهترین لباس پشمست که در روی بدن پوشند
یا بر عکس روند و دفعه مریض را با آب سرد شویند لباس پشم پوشانند چون طفل شیر
خوار باشد مرضعه را عوض نمایند اما تغییر مکان بهترین هوای جبال است که تجربه معلوم
که خداوند آن اسهال مزمن را چون بکوهستان برده اند رفع اسهال شده و چون این ممکن
نشود مهما امکن باید منزل ایشان غیر مرطوب باشد مانند بالاخانه و غیره و دیگر اجتناب
نمودن از میوه جات است مانند خربوزه و هندوانه و خیار و از جلس ایشان خاصه اطعمه
که باید زیاد ممانعت کرد از شیرینی و میوه جات و شراب کهنه گاهی نوشیدن و گاهی تریاک
خوردن و از یبوست رفتن با آب بسیار مفید است و تقطیر افیون و بورد رود نیز مفید
است و در اندرانی قابضات دهند چون کات کلابی و کلبا خاصه در اطفال که کلبا
زیاد مفید است و چون زیاد مزمن باشد تعلقات دو فرو دهند و در اطفال از دادن
کلمل و دیوعن کوچک رفع این اسهال شده اما اسهال ها جهت اوست از خوردن مسهلات
و میوه جات زیاد و از برودت زیاد بطن و از خوردن بسیار زیاد در تابستان و از
ترس زیاد و افتادن در آب سرد در حال عرق و در اطفال اکثر در وقت بروز دندانست
و خاصه عارض شود از افراط در اغذیه چرب و از تغییر مکان و خوراک و در بیماری
امراض مانند حمی و دق اسهال عارض شود اما العلاج چون از برودت یا از افراط در اغذیه باشد

سد نکند بلکه کمی روغن چراغ دهند تا معین گردد و تا کمی ریوند با کلمل دهند و چون
جهة بواسطه دندان باشد اگر هم سد کند مهلک است لکن اگر زیاده از حد گردد کمی بود و زود
دهند که یقین سد گردد یا از مطبوخ صعلب یا نشاسته ماله کنند و چون سبب حصی وقی است
حقنه با مطبوخ صعلب تقطیر افیان کنند در فرنگستان در قاعده اسهال با افیون بسنه
کرده لکن در ایران چندان موثر نیست و بهتر این است که شب کلمل دهند و صبح روغن
کرچک و در اطفال اسهال سد گردد چون ایشان را در منازل کرمی بندچو زحمام وغیره فصل
در اسهر مهزه یعنی جریان منی بی اراده تعریف بروز این مرض بدانکه این مرض خود را ظاهر زدا
در ابتداء به محتلم شدن بی در پی مثلا در یک شب چندین دفعه مکرر شود و بعد با یک
فکری که محرک هواس گردد بدون نعوذ منی خارج شود و گاهی بدون فکر نیز خارج گردد
و چون این حالت زیاد طول کشد بسوار شدن و حرکت اندکی و بدون اراده منی خارج گردد
و هم چنین بدون نعوذ ذکر و خیال چنانچه خود مرض مطلع نیست و هم چنین بمالیدن
لباس بالت منی خارج شود و هم چنین در حین دفع بول یا اجابت منی زیاد خارج گردد
و چون این مرض غلبه در مزاج نماید احوالات متغیر شده چنانچه هزال پیدا کرده که روز
بروز هزال در تزاید است و جمیع قوی تحلیل رود که هیچ تاب و توانائی در او نیست و قوه
باه بالمره فانی گردد و بی نفس گردد و تکبیر حرکت قلب بطپش آید و اشتهای بی قاعده
هضم بهم رسد و چون جوانان باشد بینائی او مانند شبحان گردد چشم کودا فتد و فراخ زاه روند
بواسطه عدم قوه باه و کمر و عقل و فکاوت کدر شود چنانچه فراموش کار گردند و بی دماغ
و مهموم و خوابهای هولناک بیند و مرض انتهائی کرده بحمی و گاهی مرکب شود با عرق
بزودی می کشد اما جهة این مرض خواصه از افراط بجماعت و گاهی از ضربه که بکمر وارد
آید و ندرتا از سوزاک مزمن عارض گردد و هم چنین اطفالیکه پیش از بلوغ جماع زنان
کنند یا جلق زنند بسا که آخر منجر بدین مرض گردد و گاهی جهة مجهول است و این مرض در

در شهر و اسب و سایر هم دیده شده تشخیص این مرض بسیار مشتبه شود با سوزاک زیرا که در
سوزاک گاهی نیز بدین طریق رطوبت آید و باید تشخیص داد بواسطه ذره بین که چون آن
رطوبت را در زیر ذره بین گذارند اگر حیواناتی است که در منی است در آن رطوبت هست
منی است و الا سوزاک است و دیگر آنکه در سوزاک انسان عنین نشود لکن در این مرض عنین
گردد و در سوب بول صاحب این مرض نیز از حیوانات منی ظاهر است که با ذره بین دیده
شود لکن چون مرض دوام زیاد پیدا کرده کیفیت و کمیت منی نیز تغییر یابد چنانچه بجای منی
رطوبت مرطوبه از دیدن خارج شود مانند شیر و این حیوانات که در او متحرک باشند بحرکت
هستند و چون دوام زیاد پیدا کنند حیوانات فانی شوند و در منی چیزی دیده نشود
و چون بدین نوع گردد باید تشخیص داد از هزال و بی قوتی و رفتار مرض باید دانست
که این مرض است بسیار باید دریافت گردد تقدمت المعرفة از ابتداء خوب است که در قاعده
رفع نشود و چون زیاد مزمن شده باشد مشکلست اما العلاج ابتدا کاری کنند که ایشان
قوت پیدا کنند دوم آنکه تغییر مکان پیدا کنند و کمر را باب سرد بشویند و استحمام بدریا
بهتر است و مقویات استعمال کنند خواصه اسب سرد و چون عصبی است کافور استعمال کنند
شستن آلت و کمر را باب سرد بهترین تدبیر است و باید ملاحظه طبیعت ایشان نمود مثلا
بیوست غلبه کند و فشار بر آن مزید بر علت گردد و در فرنگستان خواجه کنند و از خوردن
ترشی منع نیز مفید است و چون طفلی عادت بعمل فیخر داشته باشد و خواهند ترک این
عادت کنند تا از شر این مرض ایمن باشد بدین نوع کنند که او را در رخت خوابانیده که سر
باشد و اغذیه مقوی و لحمی کم باو دهند و غذا در شب کم باو دهند آلت او را باب سرد
شسته بعد بحرانی سد به پهلو و ورزش کردن بهتر است و بهتر است که او را زن دهند
فصل در لیکوره یعنی سیلان بلغم از مهبل که عبارت است از خارج شدن بلغمی رقیق از
مهبل بدون آنکه خونک باشد تا از آیت سوزاک باشد اما جهة این مرض این مرض صحت است

سیلان بلغم از مهبل

tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

عموم در زنانی که مزاج ایشان بلغمیست و هزال دارند و زنانی که زیاد آب بسته شوند
و زنانی که زیاد بیکار و بی حرکت نشینند و گاهی در نقاهت بعضی از امراض عظیم از
قبیل مطبقه و غیره عادت سد شده و مرض مذکور رو دهد و از افراط در چای و
قهوه بسا که مرض مذکور عارض شود و در حلب طمث نیز گاهی این مرض مستولی گردد
زمانیکه این مرض در ایشان غلبه کند وضع حمل ایشان کم شود تعریف بروز این مرض خود را
ظاهر ساند در بخارج شدن بلغمی قوی سفید نایل بزردی یا نایل بسبزی و کمی رنج و بار بحیه
بلکه مخصوص از قبیل و گاهی چندان شدت ندارد بلکه در دو روز چند لکه پیدا شود و در
بعضی شدید است بنوعیکه زیر جامه را تر نماید و در این حالت دویم زن بزودی هزال
پیدا کند و یا آنکه در چند روز رفع شود تا آنکه تا چند سال بماند و در ذاعه چون کمی
طول کشد تا چند سال بماند و در ابتدا بطور مفصلست و چون مزمن گردد علامات
مزاجی پیدا شود از قبیل سستی و بی قوتی و تاثر معده و اوجاع مفصلی چون در دندان
و عرق النساء و صورت سفید نایل بزردی طلش و صدای نین در گوش سفیدی لب
نبض صغیر گردد در چشم بی نور و خطوط سیاهی در پای چشم پیدا شود اما تشخیص این مرض
این مرض بسیار مشتبه می شود با سوزاک و تشخیص این بسیار مشکلست مگر آنکه بدانند
که شوهر او سوزاک دارد یا بواسطه سرایت سوزاک است و بسا که شوهر زن چند سال قبل
این سوزاک داشته و دوباره عود کرده باشد لکن در سوزاک بلغم غلیظ و غشای مخاطی
مهبل قرمز مایل به بنفشی و متورم و در این مرض غشای مخاطی سست و بلغم رقیق و آبی است
و در سوزاک عنق رحم چندان تراشی دارد و در این مرض تراش ندارد و این ملاحظه را
با التهاب بکارت مخصوص بنگارد باید نمود و در سوزاک وجع زیاد است و زن فراخ راه
رود و در این مرض چنین نیست و در سوزاک مزاج تغییر نیابد و در این جا تغییر کند
تقدمت المعرفه مرضیست با عود و نکث و زیاد و پیر کند و از اولاد بیندازد

اما العلاج باید ادویه جات مقوی مزاج استعمال نمود و دیده شده که چون زنان در
یک لان روند و حرکت کنند مرض رفع شود و چون حیض کم باشد باید دوای آهن دهند
و استحمام بدریا و آب جاری هم مفید است و چون حیض موافق قاعده شود و قوت برگردد
مرض دفعه با آب دوزک دواهای تاضج تا سند مطبوخ ماضو و پوست انار یا آب ج
یا مطبوخ پوست انار و نوشند که در شش سیر مطبوخ پوست انار و ون هفت مخدر و لفاف فنک
کنند در مهبل ریزند جماع را ترک نکنند لکن با قاعده کنند و کم و دوای خرسنک جنیم
در مهبل مالیدن یا در آب محلول کرده فرو جه نمایند فصل در کلاک تره که عبارت است
از خروج شیر از پستان که بقدری شیر خارج شود که با ندک زمانی زن است و ضعیف نموده
و این عارض شود اغلب بعد از زائیدن که جمیع خون مبدل بشیر شده و آخر الامر بکشد و
نباید چنان دانست که چون شیر زیادی خارج گردد سیلان است بلکه چون شیر زیاد خارج
شود باید ملاحظه مزاج نمود که چون قوه او تفاوت نکند بسی ندارد لکن چون هزال
پیدا شود و صورت کبیده گردد آن وقت سیلان است و چون سیلان باشد با وجود آنکه
و خود را اشتهای زیاد و زیاد گردد و بکمی نیز حرکت سست گردد و هم راه طپش
قلب و سیاهی چشم و صدای دوی در گوش و در حلق الورید نیز صدای دوی یافت گردد
و هم در قلب و نفس تنگ گردد و یک سرفه خشک نماید و صورت بی رنگ و چون زیاد طول
کشد در آیت مزاج ظاهر شود که در عصرها وجنه قرمز شود و در این حال اشتها کم شده بهوی
و علامات بیحسی و تشنج عارض شود و گاهی بی حال گردد و خواصه در حرکات زیاد و صداع
بهم رساند و در وسط روز و شب هر وقتی عارض شود و خواصه در وقت هضم و یک
وجع روانک در بعضی از مواضع ظاهر شود مانند سینه و پشت و در تحت قص و این وجع
شدت کند در حرکات قوی و هزال روز بروز زیاد گردد و شبها عرق کند و آخر نوبه
مریض تمام شده حمی دق بظهور رسیده و هلاک شود جهت این مرض یا در مزاج زن است

سیلان شیر

یا آنکه از زیاد شیر دادنست مثال آنکه زنی دو سه طفل را در دو سه شیر دهد و گاهی
اتفاق افتد و هم چنین چون در نفاهت مرضی طفل را شیر دهند باعث این مرض شود و در خبر آنی
که بزودی بزایند و چون خون دادن شیر بطفل ندادند و شیر دهند بسا که باعث مرض
مذکور گردد و هم چنین زنانی که اطفال زیاد دفعی بجا آورند باعث این مرض شود و چون
در زن کون مرض لک شریف است چون مرض سل و مرض قلب که چون شیر دهند باعث این
مرض شود و هم چنین زنانیکه در شیر دادن زاسبتن شوند هر چند مشکلست و زنانیکه
مزاج ایشان عصبی است که چون طفل پستان ایشان را مکد گاهی از شعف تشنج کیرند و
گاهی سبب از دیاد غذاست و هم چنین طفلیرا که دو سه سال شیر دهند و آن طفل
نیز کول باشد اما العلاج اول شیر ندادن مریض و تغییر مکان بعنی در یک لاف رود و غذا
های مقوی باو دهند و جوهر کنه کنه و کلی امن و پستان را بالا بندند و بسیاری از
حکما بدان داده اند لکن ضرور نیست و بهتر است چون زنی مستعد این مرض باشد بعد از
زائیدن شیر ندهد و اگر زن بزرگی باشد و خواهد شیر دهد باید شیر را تمام کرد
بدین نوع که پستان را بدوشند و بالا بندند و یک مسهل از این نمک دهند که
قلیاب یعنی را گرفته جوهر کوکرد در او ریخته تا بیکه از او حاصل شود و مقدار او نیز
نمک فرنگیست و چند روز نیز پرهیز نموده کم خورد چون در سه چهار روز چنین
کند شیر تمام شود **فصل** در پاچاری یعنی سیلان بول بدون دردی بی بوس و در
قاعده این علامات امراض عصبی است از قبیل اختناق رحم و از تحریک هوا مثل تیم
زیاد بول زیاد شود و هم چنین در بحران استسقاء بول زیاد دفع شود و دیده شده که
بعضی اشخاص در مدت چند سال بول زیاد از ایشان دفع شده و مزاج ایشان تفاوت
نکرده لکن عطش زیاد بوده و چون مرضیست که نادر مرض مخصوص است لهذا ذکر
علاج لازم ندارد **باب ششم** در آید پی زی که عبارت از استسقا

سیلان بول

باشد و استسقاء نضاب ثابت خون است در یک موضعی از اعضاء در قاعده از
رطوبت جمع می شود در غشای زجاجی چون غشای زجاجی محیط دماغ و غشای
محیط قلب و غشای محیط ریه و غشای صفاق بطن و غشای زجاجی مفاصل
و غشای زجاجی محیط بیضه و هم چنین یافت شود در عضلات که استسقاء لحمی
نامند اما جهت این مرض عموماً در مرضیست که ممنوع شود دور از اما نند و ورم طحال
و کبد و غیره که هر یک از آلات شریف که مریض شوند استسقاء حاصل شود مثال
آنکه چون دست را سخت به بندند که دم حرکت نتواند کند لهذا رطوبت از او نشر
کرده و دست ماس کند دویم بواسطه خوردن اشیائی که خون را فاسد و رقیق کند
مثل زهبق و سم الفار و امثال آن و سبب دیگر از افراط در عرقست و در حبس طمث
نیز خون رقیق شده باعث این مرض شود و هم چنین از دیاد غذا و هم چنین یکی از
اعضاء بزرگ ضعیف شود باعث استسقاء گردد مثال آنکه اگر در فالج استسقاء
حاصل شود و غلیظ نیز گاهی منجر باستسقاء گردد و هم چنین زنستن زیاد در زانو خاصه
کسانیکه عادی نباشند در زانو ماسی یافت شود و هم چنین چون تخم زان رحم
متورم شوند و دیگر جهت از نوبر که زیاد طول کشد و در هوای مرطوب استسقاء بیشتر
است تا هوای دیگر بدین جهت مفهوم شود که استسقاء عرضست و مرض نیست و در
علاج باید رفع مرض را نموده بلکه اول رفع عرض را نمایند زیرا که این موذی تر است
و بند را نمی تواند مرض باشد مثلاً شخصی زیاد حرکت نموده و در حالی که بدن
گرم و با عرقست در آب سرد رود لهذا مسامات بسته گردد و عرق در زیر جلد
ماند و باعث استسقاء گردد و این مرضست لکن نادر است و گاهی بعد از بله و سرخ
استسقاء عارض شود و انرا الهنابی نامند و استسقاء منقسم می شود یکی در مرض
و یکی در عرض دویم منقسم می شود در استسقاء لحمی و استسقاء ذی که آبی باشد و

چون

استسقاء می تواند در یک موضع باشد و می شود که در مواضع مختلف باشد مثل
آنکه با مستسقی باشد و شکم نیز مستسقی باشد و گاهی جمیع غشای تجاجی اعضا
استسقاء کند که در تشریح نایند که جمیع غشای تجاجی پر از آب است و این بیشتر در
مرض قلب است و موافق رفتار ایشان منقسم می شود در استسقاء حاد و استسقاء
مزمن اما استسقاء که در غشای تجاجی است از یک غشاء بغشاء دیگر نتواند رفت
لکن چون در رحم باشد همه جا تواند رفت و چون رطوبت بسنبکین خود بیافتد لهذا
زیاد تر در باعارض گردد و استسقاء مختلف است موافق موضع ایشان و موافق
زیادتی کمی ایشان و همچنین علامات ایشان موافق مواضع مختلف است و علامات
هر یک در مقام خود عنقریب ذکر نمائیم اما رفتار ایشان بنائی است و بیوجع لکن
زحمت او در رفتار است چنانچه در استسقاء زقی بطن بواسطه ممنوع بودن حجاب
حاجز از حرکت نفس تنگ گردد و در این زحمت است و گاهی در ابتداء درد است
لکن چون رطوبت نشر کند درد تمام گردد و انتهای این مرض موافق جهت است که
چون جهة را بتوان رفع نمود مرض نیز رفع گردد و چون یکی از آلات رئیسه از حرکت
افتد از قبیل حجاب حاجز و قلب و ریه تا آنکه استسقاء در سر باشد و فشار مرمح
نماید مهلک است و این ترشح در قاعده رطوبتی است زرد و چون طبخ نمایند مانند
بیاض البیض گردد و املاح که در خون یافت می گشت در این رطوبت نیز هست و
گاهی این رطوبت خون است و این نادر است و عارض شود در مرض پوست و گاهی
منتشر دیم گردد و گاهی رطوبت تیره رنگ است و این در مرض تخمان است تقدم
المعرفه در این مرض موافق جهت است و تشخیص در این مرض مشکل نیست مگر در
وقتیکه استسقاء در غشای تجاجی دماغ باشد که تشخیص در این جا گاهی مشکل است
اما العلاج عمومی باید دانست که بقول بقراط در این مرض شفا بسیار کم است و منوط

و منوط بلطف خداست لکن علاج خود استسقائیکه جهت نوبه بوده و حابس طبیعت
باشد اما در معالجه چون فرصت باشد و ممکن هم باشد باید مرض اصلی را رفع نمود که چون
کبد مریض باشد رفع مرض کبد کنند و چون جهة نوبه باشد دوای نوبه دهند و چون
از حابس طبیعت باشد مدر عرض دهند و چون یکی از آلات رئیسه زیاد خراب باشد افسوس
که علاج ندارد و دیگر جنس استسقاء التهابی است علامات او است حمی چهره برافروخته
عطش و فرط نبض سریع وجع موافق عضو و چون غیر التهابی باشد چنانچه ذکر شد حمی
نیست و اطراف سرد و بطور مزمنی ظاهر گردد و چون در التهابی فصد نمایند خون
غلیظ است و در غیر التهابی رقیق و در التهابی صد و دم استعمال کنیم و در غیر التهابی
مضر است و التهابی که در مزاج دم و غیر التهابی در بلغم حادث شود و مستعد استسقا
هستند اینها سن شیخی باستسقاء بطن و اطفال باستسقای اسر و مردمان قطوز و باد
چرب هم مستعد استسقاء هستند اما چون استسقاء التهابی باشد باید چون کرفت
فصد و دم استعمال نمود اما تدارک کامل و تر مستیک بمقدار مفتشهر و چون جهة
نتوان رفع نمود باید رطوبت را خارج نمود اول بزیاد نمودن ترشحات بدن و چون اثر
نکند سوراخ کرده که تفصیل او ذکر خواهد شد و جهة زیاد نمودن ترشحات ابتدا
استعمال نمودن مدرات است و بعد مسهل و معرق و مدراتی که در این مرض مستعمل
هستند دو جنس است یکی مبرات و دیگری محتات اما مدر مبرد مانند نمک طرطیر
و بوره و سرکه فلیات و شوره صفت نسخه بکیرند طرطیر دوازده درم کرد بیاز فصل
دو درم قند چهار درم روغن یک مثقال از این صوف در دو نوبت خورد نسخه دیگر
طرطیر شانزده درم ریشه زنجبیل کلفند از هر یک یکدرم شربت نارنج بقدری که معجون
گردد در دوازده روز یا دوازده روز بنوشند ایضاً بکیرند طرطیر چهار نخود بیاز
فصل و کندم دینار یک کندم دو نوبت چنین نسخه در سه وقت بنوشند ایضاً

طرطر بوره از هر یک هشت درم در شصت چهار درم آب عرعر حل نموده اطریفل یک
یک درم سکنجبین نورنجان هشت درم اضافه نموده در دو روز بنوشند نسخه دیگر
کزدر دژنال سه نخود اکیر ترکی سه درم در چهل هشت درم آب دم نموده و چهار درم
طرطر بوره و هشت درم عصاره عرعر اضافه در دو روز بنوشند ایضاً سکره قلیا
چهار درم در چهل درم آب کشنیز یا آب ارجوبه تازه حل نموده هشت درم سکنجبین عنصل
اضافه نموده در دو روز بنوشند صفت نسخه مریض خانهای پاریس سوزه دو درم
سکنجبین عنصل هشت درم اضافه نموده در دو روز بنوشند اما املاح قلیایی از
خاکستر اوشت بول شتر خالص که تا دو سیر می توان داد و این بواسطه املاحیست که در آن
و بجای او قلیاب فنجی یک من انطین هشت درم شراب جوب دوش بالای او ریخته
بعد از ماندن دو روز انصاف نموده قدری شربتش تا سی درم در روز است نسخه
دیگر قلیاب فنجی دو درم تخم حنظل درم و نیم در چهل هشت درم آب حل نموده در سه روز
بنوشند و چون املاح قلیایی خون را رقیق میکند لهذا در وقتی که خون رقیق است و
میخواهند نشر کنند استعمال نتوان نمود صفت نسخه دیگر بگیرند قلیاب فنجی صاف
دو درم سرکه عنصل بقدری در او ریزند که جوش او تمام شده بعد چهل و هشت درم
شیره جعفری و سه درم شیره کاسنی نیم درم اطریفل یک و هشت درم رب عرعر اضافه
نموده در سه روز بنوشند اما مدرات مسخن و ما بین مدرات حاره و بارده در بال
است که معتدل است اما مسخنات اول پیاز عنصل دویم سورنجان سیم عرعر چهارم
طرطان پنجم دژاریح ششم هزار پا هفتم ریجره هشتم طوطون نهم خربق مفید
صفت نسخه دژنال سه نخود در دو سیر آب دم کرده و بعد دو مثقال نمک طرطار
مثقال است و سه تا سه مخلوط نموده در یک روز بنوشند نسخه دیگر بجهة استسقاء
سرد دژنال دو کندم کامل چهار کندم نافذه هشت فنجت نموده روز سه فنجت

در سه وقت خورند صفت نسخه تاریس دژنال یک کندم عنصل یک کندم عطر
عرعر و فطره نمک طرطر و رب السوس از هر یک شش نخود در دو کرد در دو وقت
خورند که مرکب همین نسخه باشد ایضاً بگیرند دژنال پیاز عنصل از هر یک ده
کندم حسطا تا شش نخود عطر عرعر هشت قطره تا رب السوس دوازده حب نخود روز
سه حب خورند ایضاً دژنال ده کندم در دو سیر آب جعفری دم کرده است دو تا سه
دو مثقال مخلوط کرده در یک روز بنوشند نسخه جات عنصل و این مدر نیکیست لکن
چون غلبه خون باشد تا حمی باشد یا اسهال یابی یا تهوع نباید داد و بهتر است که در
روز دو دفعه دهند صبح شام و بمقدار منفسه ندهند نسخه بگیرند پیاز عنصل
خشک شش کندم بادرنجبویه اکیر و نمردن از هر یک نیم درم شش فنجت نموده یک صبح
یک شام خورند ایضاً عنصل اوشن سوده از هر یک یک درم صابون سفید دو درم
حب ها نمایند که سه کندم باشد صبح دو حب و شام دو حب خورند و اگر تهوع و قی
نیاورد سه حب خورند ایضاً اوشن یک درم نیم درم شش فنجت سرکه قلیا حل
نموده بعلاوه چهل و هشت درم آب جعفری اضافه نموده و سه عنصل تازه نیم درم
مخلوط کرده هر دو ساعت یک فنجان قهوه خورند ایضاً قلیا بضعیفه شده دو
درم به قدری سرکه عنصل در او ریزند که سیر شود بعد عرعر چهل هشت درم
آب انگشت عرعر سه هشت درم مخلوط نموده هر ساعت یک فنجان قهوه خورد ایضاً
عنصل تازه دو درم پوست کنده دوازده درم پوست نارنج چهار درم شراب کهنه
بقدری در او ریزند که بعد از انصاف کردن یک من باشد و بهتر است که از ابتدا آب
شراب کم ریزند بعد انصاف نمودن اگر من نباشد علاوه کنند بعد از ماندن شبانه
روز انصاف کرده و پیش از غذا شانزده درم با خود بخورند که در شش روز خورده
شود نسخه جات سورنجان و این مدر استعمال شود خواصه چون درد مفاصل مهم را

باشد صفت نسخه قنطیر سورنجان و قنطیر دژینا از هر یک دو درم اتریلا یک
شش نخود صبح عصر بیست قطره در فنجان چکانده بنوشند نسخه جات عرق و از
مدر بواسطه ارزانی بجهت فقرا بسیار نافعست و مدر خوبی است و ذاکری بسیار
سریع الهضمست صفت نسخه جب عرق و تخم خردل و تخم ترب از هر یک چهار درم
و صبح یک درم و نیم در یک پاو شراب بخته چهل هشت ساعت در جای گرم گذارده
در دو روز بدفعات بنوشد ایضاً جب عرق و افسنطین از هر یک نیم درم شراب
یک پاو مخلوط کرده بعد از شبانه روزی صاف کرده در دو روز بنوشند نسخه جات
طرپان بکیرند طرپان بی صابون از هر یک دو درم پوست کنده هشت درم نانخواه
قند مجوفی سازند سه دفعه در روز هر نوبت قاشقی خورند ایضاً بکیرند طرپان
بی بکدرم نیم بادوعدد زرده تخم شایده بیخ انزراجعفری یک درم اطریلا یک
سه درم شربت بنفشه اضافه نموده دوای دو روز باشد نسخه جات ذاریح و این
استعمال شود در وقتیکه اسهال بول سالم باشد و اشتهاء در اعضا زیاد باشد نسخه
کرد ذاریح کندم کافور شکندم باصمغ شش حب نموده سه حب صبح و سه حب شام
خورد بهمین نوع نقطیر او را می توان داد ده قطره سه دفعه در روز نسخه جات هزار پا
بکیرند هزار پا صد عدد کوبیده شش انزراجعفری بالای او ریخته شراب یک انز بعد از
ماندن یک روز صاف نموده هر دو ساعت یک قاشق دهند ایضاً هزار پا بقدری
که چون بکیرند چهار درم سه از آنها اید بعد چهار انزراجعفری چهار انزراجع عرق اضافه
نموده ساعت یک قاشق خورند نسخه جات طوطون بکیرند طوطون دو درم با یک پاو
آب دم نموده در حمام ریک یکساعت مانده با فشار صاف نمایند دو درم عرق دو
انس اضافه نموده دو نوبت در روز چهل قطره خورند بعد بعادت ملاحظه
زیاد نمایند و بعضی حکما نمک طلا استعمال نموده اند و بعضی بید و بعضی نمک جهنم

لکن هنوز صفت دیده نشده اما مسهلات که در این مرض بایستی استعمال نمود اول
عصاره ریوند که هم بول و هم اطلاق و درد دیگر مخم حنظل و خربق و ریشه کبر و
مسهلات بادی نیز می توان استعمال نمود خاصه در ابتدای استسقاء و در ابتدا بیا
نافست آب شود معدنی که کمی هم اسهال می آورد و هم چنین آب شوفایل بترشی معدنی
که نطرون داشته باشد و این ها استعمال شود در صورتیکه مده کبد ناطحال باشد
و نمک طرطر و نمک فرنگی بقدر دو مثقال در روز خوردن بد نیست و از این قبیل
استعمال بکیرند زیرا که این ملاح هم در اوایل کرد و کامل بادیوند چون جهت استسقا
در بکند باشد و با جلب چون استسقاء نباشد نسخه جات بکیرند عصاره ریوند دو تخم
طرطر و ریوند چینی از هر یک شش نخود انیسون دو مثقال نیم کنند نموده یک صبح و یک شام خورد
نسخه دیگر عصاره ریوند شش نخود فلیاب صاف یک درم کلاب چهار درم مخلوط نموده
سه روز خورند و این یا اسهال آورد یا بول بسته بمزاجست نسخه جات حنظل بکیرند
مخم حنظل دو درم در آب بپزند بقدری که بعد از طبخ یک پاو باشد بعد از سرد شدن
یک درم اطریلا نموده یک اضافه کرده و هشت درم آب بهار سه دفعه در روز هر دفعه
یک قاشق خورند نسخه کبر بکیرند ریشه کبر یک انز در پاو شراب بالای او ریخته چند
روز در جای گرم نهاده بعد صاف کنند دو اول یک قاشق کم کم تا فنجان قهوه خوری
خورند و دیگر است عصاره ون که دو مثقال او را مانند چای دم کرده در یک دو
بنوشند و بعضی حب ها است که آب را مفید است و می نامند بلول و دبشه صفت او
عصاره خربق سیاه هر یکی از هر یک هشت درم کرد افسنطین سه درم چهار مانند که
هر یک دو کندم باشد هر سه ساعت چهار حب خورند صفت حب دیگر صبر زرد
چهار درم اوش دو درم عصاره ریوند مقمونیا نمک فرنگی از هر یک سه درم با
سکنجبین عنصل حب ها کوچک سازند و دو روز چهار نخود تا هشت نخود از این حب ها

خوردن سیم یا زمودن ترشحات بدن است بواسطهٔ ادویهٔ معرق و معرق استعمال شود
در صورتی که مرض قابل تعرق باشد و استعمال شود املاح نشادری و خود نشادر و بعد
املاح البیتون در مقدار مضمضه از قبیل البیتون طلائی و پودر دود و بسیاری از حکما
دنا بشار مریض را در زیر یک کوم پنهان کنند و هم مجرب است حمام عرق شراب بعضی
از حکما مانند جالینوس بفراط بدن را با روغن زیتون چرب کرده اند که هر روز پوست بدن را
با روغن زیتون یا روغن کنجد چرب کرده اند و دیگر است خارج نمودن آب از اواسط بدن
کاردو این عمل می شود در استسقاء بیضه و بطن و بندرت در صدر و چون اعضاء بادی
مستسقی باشد که بیم ترکیدن باشد لهذا چاره نیست مگر آنکه چند شرط کنند تا اخراج
شود خاصه چون در یک عضو است مانند پا و این عموماً است در زنان که بعد از زائیدن بواسطهٔ
فشار بورید یا آماس نمایند و پیچیدن نوار در پا هم مفید است اما اغذیه اش چون استسقای
البطنی باشد مبردات دهند و در غیر البطنی مسخنات دهند و در هر استسقاء قلیل
در غذا نیکو است زیرا که چون معده مملو گردد نفس نکشود و مریض را محافظت نمایند
از محل مرطوب و هوای رطب و چون لکهای سیاه در اعضا پیدا شود که بیم اسکرونت باشد
نباتات تازه دهند مانند ترب و نارجیه و جعفری تره برگ چغندر و زردک و امثال
آن و از آب نباید مضایقه نمود زیرا که اگر طبیعت خواهد آب انگاه دارد از اعضا
جذب رطوبت کند و اگر میل نداشته باشد که از آب خوردن تفاوت نکند و یک نوع
استسقاء است که سبب مریض شدن کلیه است صفت تشریح او متغیر شدن لون کلیه بجهت
دیده شدن لکهای مرمری رنگ در او و چون تا خوش یا دنبا این مرض تبدیل کلیه کوچک
شده و تا هموار نهاد در او یافت گردد مانند نخود بود این شخص چه در مثانه و چه در رگ
مانند آبی است که گوشت در او شسته باشند که خونابه رنگ است و یا زرد است مانند آب
پنیر و چون بول را طبخ کنند منجمد شود خاصه چون کمی جوهر شوره در او ریزند و این اعلامات

اسقاء بواسطهٔ مرض کلیه

محض

محض و صریح این مرض است دویم از علامات این مرض آنست که همه اعضا مستسقی گردد و بالاخره
مرمری رنگ شود و دیگر بودن وجع است در طرف کلیه مریض از قی اسهال از مرض بلیست
که بزودی قی و اسهال بایشان می تواند عارض شود و از علامات ردی است چون
استسقاء میل بوبه نماید که در این حال نفس تنگ شود و بلغمی و مغشی و رقیق و آبی
چون خواهد مرگ بظهور رسد علامات عصبی عارض شود مانند هذیان و
تشنج و کلیل النفس و مریض در اعضا بمیرد تفاوت این مرض اکثر زمانی است که در ابتدا
مریض کمی تهیج در دست و پا پیدا نموده لکن اشتها و آلات غذا مختل نگردند کم کم
حمی عارض شده عدد در رجلد و آخر الامر با استسقاء بمیرد اما جهت این مرض اکثر
از افراط کردن در عرقست و هم چنین از سد شدن یکی از ترشحات مانند بروز
بنفشا که دم را در کلیه ریخته و این مرض بظهور رسد و این مرض عمومست در
بلاد رطب و بارد و چون بعد از سرخک استسقاء حاصل شود یقین بواسطهٔ کلیه
است و گاهی سبب مرض قلب است غایت این مرض مرضیست مسکین و مهلک خواص
چون بول زیاد غلیظ شود چه بیشتر بول محتبس شود مرض شدید تر است و چه بیشتر
جلد مرمری شود مرض در تزاید است و چون اضطراب و دوده زیاد شود دلیلست
بر شدت مرض علامات جید است عکس این علامات و تنزل استسقاء اما العلاج
باید کاری نمود که قوت جلد برگردد و مجرب است در این جا حمام لکل یعنی حمام
عرق و استعمال پودر دوروم بجهت عرق نمودن کو کرد دهند و بجهت رفع غلظت
بول در اندرون جوهر شوره دهند که بسیار مفید است و بجهت رفع استسقاء بدن
دهند و لباس پشمی با و پوشند و یک جنس استسقاء دیگر است که می نامند آماس عمومی
یعنی آماس عمومی و این آماس یا در یافت شود در اطفال تازه تولید و بسیاری اطفال
بدین مرض هلاک شوند که بعد از سه روز از تولد گذشته جمیع بدن آماس کند و

آماس عمومی

بمیرند و در بزرگان نیز یافت گردد اما در بزرگان در قاعده عارض شدن او بی
مقدمات است لکن ابتداء کند از اسافل اعضا و کم کم رو به اعالی آید تا آنکه اقدام
یا عارض شود و باید تا سر را از دم جدا نمود و بدین نوع جدا نمایند که در اماس جلد
مرمری رنگ شود و چون دست در او گذارند یک گودی در او ماند و بعد بتا فی صاف
شود تا آنکه دست در خمیر گذارند و این نیست مگر رطوبت که بفشار متلاشی شود
و چون فشار از او زایل شد باز جمع شود و قوه انقباض و انبساط جلد بسیار کم شود
گاهی رطوبت بقدری ریزد که جلد از شدت غذد سخت شود و این رطوبت منتشره
بدرجات مختلفه است از ابتداء کم محسوس شود و گاهی یک دفعه بقدری ریزد که جلد
بشکافد و گاهی وسط این هر دو درجه است و این رطوبت زیاد دیده شود در پشت
چشم و بیضه و نزد یک خصیه و گاهی اماس در اندرون مهبل که اعظم فرج باشد و بخته
کار خراب امر بشکافد و این رطوبت میل دارد بسنگینی و بدین جهت ابتداء اماس
در قاعده نزد یک فوزک پا است و ابتدا آبی و جست لکن کمی تمدد در آن موضع است
بقدری که اماس زیاد گردد جلد نیز ممتد شود و گاهی قوه حساسه از او زایل شده که
اگر نیشتر زنند احساس نکند لکن خوارش پیدا کند و بسا که چون بخواراند بواسطه
تمدد و بی حسی جلد تماس خواریدن مبدل بقانقرا یا شود و بسا که جلد بشکافد و گاهی
چون عضو مبتلی زیاد ممتد شود تا سرخ پیدا کرده که مبدل بقانقرا یا شود و بمیرند
و هلاک ایشان یا با صداع دهد یا نا است و یا بی صداع بمیرند و بی صداع بمیرند چون
ایشان را خفه کنند مگر آن مرض در قاعده بنداشت و چون عرض نباشد بزودی باید و
بزودی رود مثال آنکه از جا بندن باشد بحران بیولشده و زفع گردد و چون جهت بواسطه
مرض کبد است رسوب احمری در بول است و چون جهت در قلب باشد رسوب زرد و صاف
دارد و اگر جهت در کلیه باشد چون بول را بیزند تا بنند بیاض البیض شود اما جهت ایمرض

اول بواسطه حبس طمث و دیگر از خابیدن و از درایت غذا و بی خوابی و حرکات عنیفه
و کم خوراکی و زیاد پیاده راه رفتن و دیگر در نقاهت امراض بزرگ و از افراط در عرق
و از امراض آلات رئیسه مقدمت المعرفه مختلف است چون آلات رئیسه مریض باشند
در قاعده رفع شود و بد است چون بول غلیظ و کم باشد و جلد خشن باشد علامت
جید است زیادی بول نرمی جلد اما العلاج چون جهت حبس طمث باشد مدر طمث
دهند چون آهن و صبر و زعفران و اهلیله و امثال آن و چای زاریچین و چای مسلک
و بوتا دران نیز مفید است از دواهای موضعی تهزین پیچیدن نوار است که بواسطه
فشار رطوبت در خون برگشته بنول دفع شود و مالیدن بلسان با مرهم ته لذات
و موم روغن نیز مفید است و چون اماس زیاد باشد که بیم شکافتن جلد باشد نیشتر
زنند تا آنکه خون و اخراج کوچک بواسطه نیشتر کنند تا رطوبات خارج گردد و چون تدبیرات
مذکوره از قبیل رفع سبب و دادن اغذیه مقوی مزاج که قوت گرفت او قوت مدر
استعمال نمایند از مسلجات عرعر و سوزنجان و پنیر از عنصل و امثال دوته ماس
چنانچه بتفصیل ذکر گشت و دیگر از حابس طمث استفاء است استسقای لحمی که
می نامند ادم دیونه و این مرض عارض گردد در اطفال شیرخوار و این خواصه
در اطفالیست که فقیر هستند یا اطفالی که هفت ماهه زاییده شده اند و اطفالی
که پدر را در ایشان بی قوت هستند و ابتداء میکند از پا و بعد دست و صورت و
همه اعضا را اماس کند و ضیق النفس بهم رسد طفل پدید آمده نبض بطی شده حرارت بدن
کم شود تا آنکه صفدع سرد گردد و طفل چنان نماید که بی هوش است و زندگانی او
شناخته می شود بصدای دیزی که یکدفعه بطور منفصل از او حادث گردد و کم
جلد که مرمری رنگ بوده میل به بنفشی نماید تا آنکه زرد شود و علامات مذکوره
شدت نماید و برودت بدن زیاد تر شده و نفس زیاد تنگ شود و هلاک گردد

وانتهای این مرض در قاعده مهلکست وگاهی بندرت کرمی بدن عود نموده وشفا یابد
اما العلاج باید کاری نمود که کرمی بدن برگردد وبدین نوع نمایند که کمی جوهر نعناع
با آب مخلوط نموده در بدن مالند که گرم ونرم گردد واولا در فندان لیشی نوشند
وچون کرمی بدن تمام برگشت یک زالو در پشت گوش یا سینه اندازند مبادرم میل
بدین مواضع نماید فصل در اسقال که عبارتست از انصباب رطوبت در
غشای زجاجی دماغ که ام الصبیان نامند واین رطوبت می تواند که در بطون دماغ
ریزد لکن در قاعده در غشای مذکور است واین مرض منقسم می شود بحاد ومزمن
حاد او بزودی هلاک سازد ومزمن وقتا چند سال طول کشد اما حاد او چون در بزرگان
باشد اکثر عرض است وعرض استسقاء عمومی است ودر اطفال مرض ذاتی است اما
چون در بزرگان یافت شود چون شخص استسقاء دارد ومی خواهد این مرض زود
برو فکند یکدفعه هواس خمس ظاهر وباطن مختل شود تا بحدی که در شب نه بیند و
نشنود ومیل زیاد بخواب برسانند مثال کسانیکه افیون خورده باشند وحس
بدن کم شود وانصباع حدقه برهم رساند واین علامت فساد دماغ است وندرتا
گاهی بنوع عمومی ظاهر گردد تا آنکه حالات وعلامات نوع پیدا شود وچون تا بدین
حالت رسد مریض بزودی هلاک گردد علامات در اطفال یکدفعه طفل از خواب
بجهد وفریاد کند وچشم او بدرخور گردد وبعد خوابیده خوب شود وتا چند روز
حالت او خوب است مگر آنکه گاهی ناله کند بعد از چند روز باز یکدفعه بهمان طریق
طفل از خواب جسته وعلامات مذکوره شدت یافته از قبیل کشش چشم وغیره وبعض
صغیر شده دست تا خلف شده وگاه از هم رساند که از طرفی کج گردد وبعد از چند
حال ایذا واز علاماتی که در این جا هست شکم قبض وپشت چسبیده وچون چند
روز بدین حالت ماند آخر الامر تشنج شدت کرده واعضا دست لاده بمیرد صفت تشریح

استسقای سر

این

این مرض خواه در اطفال وخواه در بزرگان دیده شود کدام الرئیس گذشته وعرض
مطلق در او یافت گردد که در اینها رطوبت زدن نکیست اما چون این مرض بسر بزرگان اکثر
عرض است بواسطه استسقاء ودر اطفال بواسطه شعاع وحرارت آفتاب یا دیر واذ زیاد
خوابیدن طفل در مکان رطب واز ضربه بسر وگاهی از جایدن است اما تشخیص این مرض
چون بنهایت رسیده باشد البته تشخیص آسان است لکن در ابتدا باید تشخیص داد تا علاج
نمودن آسان گردد وتشخیص باید داد از جستن در خواب کردیدن چشم بد وزخم وجذب
کردن تقدمت المعرفة بلاست اما العلاج چون این حالات غریبه بظهور رسد باید بزودی
کلهای ذا خواصه با دشنال صفت تخم بگیرند کلهای سه کندم دشنال نیم کندم سه منت
نموده در یک روز بخورد ودر قاعده چون این مرض با طفال ضعیف عارض شود زالو اندازد
مضرست لکن اگر طفل بینه داشته باشد زالو در پشت گوش اندازند وسر او را معتدل
نگاه دارند ودر حالت اغما آب سرد در سر او ریزند وآب گرم در پای او ریزند یا ضماد
خردل در پا کنند وبجهت رفع تشنج پنبه روی دهند ودر اطفال در یک روز هم کنند
ودر بزرگان دو بخورند اما مزمن او واین در قاعده خلفی است که چون طفل متولد شود
این علامات در او است ضعیف اعضا وعظم اشتر برآمدگی جبهه واینها بواسطه رطوبت است
که در دماغ سر است وگاهی این رطوبت زیاد شود بحدی که می توان انگشت در دو دو
سر نمود وگاهی طفل کور گردد وفالج پیدا کند وگاهی این رطوبت خود بخود تحلیل شود
که در بیخ وشش الکه در روزنه سر بهم متصل شود لکن سر ایشان بزرگ گردد چنانچه در
بزرگی معلوم گردد که این شخص در طفولیت صاحب این مرض بوده وبدین جهت بزرگ
مانده که طبیعت در فاصله دو روزنها استخوانی خالی نموده که در تشریح آن شخص یافت شد
واین مردمان بسیار باعقل هستند تشخیص این مرض چون از ابتداء بزرگی سر وبرآمدگی
جبهه دیده می شود زیاد آسان است علاج چون این مرض بنهایت بزرگ رسد که سر

بسیار بزرگ و تن زیاد لاغر در روزهای من مفصل علاج نکنند مگر در بعضی حکما آن را
با تردکاردان منافط در روز بیرون کشند و مهلک بوده لهذا منفعت دیده شد که سر طفلرا
تراشند و یک کلاه از مشمع چسبنده در سر او انداخته با نفشادل لایم بتحلیل رود و چون
طفل یعنی باشد دایه یکی بهمراه او تربیت داده و اولاد در یک لاو فرستند و چون این مرض زیاد
ترکیب می شود با خنازیر لهذا معالجات خنازیر کنند و هوای یک لاقه بهتر بایست فصل
در ایدرنا اگر که عبارت از استسقاء جنب باشد و استسقاء جنب نیست مگر انصباب رطوبت
خون در غشای رجاجی محیط ریه و اکثر این مرض نتیجه ذات الجنب است که چون ذات الجنب
در مزدمان ضعیف بهم رسد ترشحی که بواسطه ذات الجنب حاصل میشود غلظت پیدا
نکرده بطوری که قاعده است تحلیل نرود لهذا بقدر یک من آب در غشای جنب بهم رسد
وجهت دیگر در امراض لات رئیس است که چون یکی از آلات رئیسه را خوش شوند نتیجه
ایشان استسقاء است لهذا آن رطوبت یا در تفاف ریخته استسقاء ذقی حاصل شود و یا در
غشای جنب ریزد و مرض مذکور عارض گردد و گاهی چون خون زیاد از کبد فرو غشود
خون فاسد شده و در این موضع ترشح کند و هم چنین در شاریان عرق که افراط در عرق
خون را خراب کرده این مرض بهم رسد صفت تشریح این مرض دیده شده که در یک طرف
غشای محیط ریه بقدر یک چهار یک تا دو وسه چهار یک آب هست و بواسطه فشار آن
رطوبت ریه کوچک گشته و مجاری جاجر نیز بواسطه فشار منفعر شده و کبد از محل خود نیز
تجاوز نموده پائین رفته و قلب بطرفی رفته تعریف بروز این مرض عارض شود ضیق
النفس و چون عمل پرکوسیان نمایند صدا کور است و چون صدر را بار تسمانی بهم بیاید
طرف علت زیاده آید بواسطه برآمدگی که از رطوبت است و احشاء نیز از محل خود تجاوز
نمایند که بعمل پرکوسیان معلوم شود و تشخیص از ذات الجنب دهند با آنکه صدای فرق مان
در این جا نیست و در ذات الجنب سینه برآمده نشود و احشاء از محل خود تجاوز نمایند

استسقاء جنب

DR. CARO 19 ISFAHAN 35 MINASIAN

و در ذات الجنب همیشه حمی است و در استسقاء چنانچه زیاد شد حمی تمام شود و در ذات
الجنب وجع تیری است و در این جا چون رطوبت ریخت وجع هیچ نیست و در ذات این مرض
مزمن است و ذات الجنب حاد است تقدمت المعرفه سنگینی است لکن همیشه نکشد و
چون خواهد رفع شود بحران کند بسوی ما العلاج چون حمی نیست از بیرون یک قطعه مشمع
در زایع انداخته و در اندرون در تنال باشد که قلیاب در هند صفت تحته در تنال کرده
در شیر آب دم نموده دو مثقال شکر قلیاب اضافه نموده در یک روز نیم بنوشند و
کاهی کلمل دهند و چون بول زیاد دفع شود امید شفا است و چون رطوبت زیاد شود بنوعی
که مجاری بها جز در حرکت کند شود و نفس نزدیک تمام شد ناشد بواسطه تردکاردان
خارج نمایند و این علاج اخر است و بنابید همه رطوبت را خارج نمود بلکه ثلث و ربع کند
که چون این عمل مفید باشد باقی رطوبت جاذب شده تحلیل رود و مریض را باید نشاند
و عمل کرد فصل در ایدرنا گرد بیت که عبارت از استسقاء غشای قلب باشد و این
مرض نایست مگر انصباب رطوبت در غشای محیط قلب و از جهات و علامات هیچ نتوان
گفت مگر آنکه تکرار کنیم علامات استسقاء جنب زاد این مرض ذاتی او نادر است و همیشه
عرض استسقاء دیگر است مقدار رطوبت که در این غشاء جمع شود از بیست چهل
تا بیست و پنج سیر و بیشتر دیده شده صفت تشریح این مرض بواسطه مماس شدن این
رطوبت بقلب لون قلب که باید احمر باشد سفید گردد مانند آنکه در آب شیر شسته
باشند اما علامات این مرض زیاد سهلست فهمیدن علامات این مرض برای آنکه معلوم
است که بواسطه این رطوبت کثیر صدای فرق مان در این مرض نایست و صدای خود قلب
نیز در این صورت واضح نشود و از عمل پرکوسیان که باید در محل قلب صدا کرد باید
بواسطه فشاری که بریه شده صدای او واضح است و دیگر تغییر در تنفس کشیدن دو دوان
خون بهم رسد چنانچه نبض صغیر و متواتر گردد و عضل النفس عارض شود و اما سن در

استسقای غشای قلب

بهم رسد جهة این مرض گذشته از جهان معلوم گاهی در بیماری کاردنیت که ورم این غشاء
باشد رطوبت منتشره او تحلیل نرفته و استسقاء ذراویا فت شود و این در مردمان ضعیف
بی بنیه است پایشکر سنگینست و در نقاط مهلکست و در این مرض تشویش زیاد است تا
در استسقای جنب بواسطه آنکه در استسقاء جنب قلب بحرکت خود باقی است و اعمال خود را به
بنگ بجا آورد لکن در این مرض گاهی فشار زیاد بقلب شده و از حرکت خود باز ماند و دوران
خون عاجز گردد لهذا اندکی خون در ریه ماند و مهلکست اما تشخیص این مرض مشتبه می
شود این مرض با ورم این غشاء بدین طور تشخیص دهند که در ورم حمی و صدای ارهه هست
و در این مرض نیست رفتار این مرض بنائی است که تا جمیع غشاء از رطوبت پر نشود می
کشد اما العلاج اول تغییر هوا و بعد اصلاح دهند تا طبیعت قوی پیدا نماید انوفت مدرات
استعمال نمایند و بجهة مدر دستمال با سرکه نیلیاب دهند و گاهی آب کامل در اندازند
معالجه اخراج دن تر دکاندانست و بجهة بدنامی بهتر است این عمل نکنند فصل در اسقای ذنی
است که عبارت از استسقاء ذنی باشد و استسقاء ذنی نیست مگر انصباب رطوبت زیاد در
غشای صفاق که محیط است بطن را و جهة این مرض چنانچه مکرر ذکر شده از امراض لاینحل
مزمن است و از زیاد خوردن خارج شدن خون و هم چنین خون از طحال بریزم پیدا کند
این مرض بظهور رسد و هم چنین چون سده در یک طرف بزرگ خون پدید آید که راه دوسته
شود این مرض بظهور رسد و گاهی نتیجه مرض است و گاهی ترکیب با مرض دیگر است و گاهی
جهة مجهول است و ندانی تواند مرض ذاتی باشد که یک موضع کوچک از صفاق متورم شود
و مائیت زیاد خارج شود و استسقاء حاصل گردد صفت تشریح این مرض بدنا یافت شود
رطوبت زیادی در صفاق که از یک من تا سی پنج من دیده شده در وقتیکه بعضی خارج
کرده اند و این رطوبت رطوبتی است شفاف و قاعده لیمونی رنگ و بندرت بنگ آب
چون خارج نمایند کف زیاد در او ظاهر شود و در بعضی اشیا دیا قوام است مانند صابون

کرطح

کرطح کنند و این در استسقای تخمدانست و گاهی خطوط چند مانند بیاض ابیض در
آن نمایند شناور است و گاهی رطوبت اثمر اللون است مانند تهوه و این نیز در مرض تخمدان
است و تغییری در صفاق نیست مگر آنکه چون استسقاء زیاد طول کشیده باشد صفاق مزید
رنگ شده مثل آنکه شسته باشند و احشاء جمیع از محل خود بجا و نموده رو بالا آیند
بواسطه آنکه فشار رطوبت از تحت احشاء بوده و عضلات بطن از شدت تمدد مترجی
شده و حدا و ندانی این مرض زیاد مستعد و ظن شکم هستند تعریف بروز این مرض بدنکه
این رطوبت بنائی زیاد شود چنانچه در ابتداء مریض فهم نکند همین قدر گاهی احساس
ثقلی در تحت بطن نماید و حکیم نیز بصعوبت تشخیص کند و بدین نوع باید تشخیص دهد
که مریض را فرماید از طرفی بطرفی بخوابد که چون آب باشد معلوم گردد و عمل پرکوسیان نماید
و بسیار می شود که مریض یک دفعه متوجه شده که شکم او بزرگ شده و نفس کشیدن
متعسر شود و نفخ در امعاء بهم رسیده و از ترکیب هوا و آب خت تنگ شود و در جهت در
بعضی از حرکات پیدا کند و بعد از فراغت از اکل غذا بواسطه برآمدگی شکم حس خفه کی
عارض شود و این رطوبت بواسطه سنگین خوردش ابتدا در فضای حاضر است و کم کم بالا
آید و چون کی زیاده شود از عمل پرکوسیان در دست می توان تشخیص داد و چون از دو طرف
دست در بطن زنند موج در بطن پدید شود و هر قدر رطوبت زیاده گردد بطن بزرگ
تر شود و بجانب خاجر بالا رفته سینه تنگ شود و عضلات از هم کشیده می شود و طرف شرایف
کرده و چون مریض بایستد هیکاه برآمده می شود و عضلات بطن ممتد شود بنوعیکه
قریب بترکیدن است و شکم صیقلی و نازک و شفاف گردد و روز بروز فشار زیاد
شود و کم کم هضم بهم رسد و نفخ در امعاء زیاد گردد و بواسطه این نفخ ممتد در بطن
زیاده گردد و بسبب ممنوع بودن از انجاب خاجر از حرکت ضیق النفس عارض شود و ضیق النفس
زیاد شود هر قدر مائیت زیاد شود و در آخر خفه خواهد شد و چون استسقاء تبدیل

مرتبه رسید مزاج متغیر شده در آیت بلینه بهم رسند و بسا که رطوبت در نشای
قلب ریخته و گاهی همه رطوبات بدن میل بحل استسقاء نموده چنانچه چشم از نظر
و تب بخشکی گردد و هزال زیاد عارض شود اما همیشه بدین نهایت نرسد و بیشتر می
میرند و گاهی این مرض بدون دوا بحران بول نموده رفع شود و بعد از چند وقت باز عود نماید
بواسطه آنکه جهت استسقاء زائده دنبال رفع کرد سبب زاد و در تا عاده دو ماه یا دو سال طول
کشد اما وقت بمیرد و هزال عارض شود یا اندیاد هزال یا از حقنه شدن و خفه شوند
اگر چون چیز نفاخی خورند دیده شده که گاهی آب بطن را صاحب تقبه نموده دفع شود و گاهی
از سوره نا محل فتق خارج شود و استسقاء بحران کند بول یا عرق یا اسهال اما تشخیص این
مرض مشتبه شود بحمل در زنان و باید تشخیص داد از حرکت طفل و دیگر آنکه در ابتدای
شکم و رحم بیافتد بخلاف در استسقاء و دیگر آنکه در وضع حمل تا ماه پنجم چون از طرف
چپ گوش در رحم گذارند صدای حرکت قلب طفل شنیده شود که در دقیقه صد و بیست
و چند زند و دیگر مشتبه شود بتوقف بول و تمیز مشابه و در این جا باید کاهنه تر اماده اخت و دیگر
مشتبه با مرض تخم زان شود و در این جا امعاء در عقب رود و دیگر مشتبه گردد با ادمان جسم
و از فشار معلوم شود تقدمت المعرفة رفع شود خواصه چون از نوبه باشد یا از غلت خون
یا از بد خوراکی و چون بواسطه کبد باشد بعضی اوقات رفع شود بمعالجه کبدی و چون
بواسطه مرض قلب یا ریه باشد پیشگویی است اما العلاج ابتدا باید رفع استسقاء نمود هر
چند عرض است و ادویه جات مخصوص در این جا مذکور است و بهترین پیاز عنصل است
که باد زنال دهند و چون چندی استعمال نمایند و مبند نیفتد و بنجان دهند و چون
جهت در کبد باشد صنوبیا مفید است و چون جلد نرم شود و میل بعرق نماید یا از وقت مرق
دهند از شکر که نوشاد و چیزهای معطر چون بابونه و غیره و چون جهت نوبه باشد جوهر
کنه کنه استعمال نمایند خاصه با امن و غذای مقوی دهند چون کباب و غیره و چون

صنبق النفس عارض شود و فرصت مدد دادن با اشیاء دیگر نباشد باید جگر آب را
خارج نمود بواسطه تردکار و طریقه خارج نمودن آن بدا معلوم کنند که تا کجا آب است بعد
مریض را نشانیده و یک خط از ناف تا سر خاصره کشیده خواه از یمین و خواه از یسار و در
وسط آن خط نقطه گذارند و یک پارچه نوری که از بالا و یکی از پایین بندند که آن نقطه را
نمایان باشد و چهار نفر از طرفین سرهای پارچه را نگاه داشته آن وقت تردکار در
آن نقطه زنند و آن چهار نفر سر پارچه ها را یکی بکشند زیرا که چون رطوبت خارج می
شود بطن قوه جمع شدن ندارد لهذا آن فشار او را جمع می کند و باید بنای آب را
کشید که گاهی آنکه بسوراخ تردکار گذارده و بر دارند که کم کم آب اکشند و چون
آب منفصل خارج علامت کفایت است لهذا دست اطراف تردکار گذارده و بیرون
آورند و یک پارچه مشمع بطور بجای تردکار چسبانند و آن پارچه
ها را بشکم بدوزند تا سه چهار روز بنا دموریت قطع گردد و در حین خروج آب
یکی آب سرد بمریض نوشانند بنا دبی حال شود و گاهی تا مدتی از این زخم قطره قطره
رطوبت آید و این عیب ندارد و گاهی بعد از عمل مذکور بدون استعمال مدرات بول
زیاد دفع شده و نباید بدین واسطه ایمن شد و علاج اصل نماید چون جهت در جگر است
آب معدنی ادهن و صنوبیا و کلمل دهند و چون از نوبه باشد کنه کنه دهند و مش
علی هذا تمت الاستسقاء

استسقاء مفاصل

فصل در بیان ترا سر که عبارت از استسقاء مفصل باشد
و استسقاء مفصل عبارت است از انصباب مایعیت خون در غشای زجاجی سر مفصل
جهت آن مرض از سر تا خود کثیت عارض شود در مفاصل مزبور و مفاصل شانه علامات
این مرض ظاهر گردد و درد بی وجع در یکی از این مفاصل و چون در پا باشد زحمت
زیاد است در راه رفتن و چون تازه بود دفع خود زحمت بیشتر شود و در راه رفتن
مفصل صدا کند و چون دست در طرفین این ورم گذارند احساس رطوبت شود و چون

او را بخودی خود واگذارند بعد از ریم رطوبت در این موضع جمع شود که حرکت نه
تواند نمود در فشار این مرض بسیار کند است و بدون علاج دفع نگردد اما العلاج ابتدا
باید رطوبت مجتمعه از عضو را خارج کرد باید انداختن مشمع ذرایح و بعد از طاول کردن
طاول را چیده و دوغن ابهل مالند تا ناده اید و ندا ابتداء که زیاد بزرگ نشده نافع است
که او شر را در سر که عنصل بسیار دنند پخته تا مرهم مانند کردند بعد در کرد بتماچی کشیده
مانند کلاه در سر او اندازند و از این مشمع سوزش بی نهایت دست دهد و طاوطهای
کوچکی بسیار مفید است و این تماچ باشد تا خود بیفتد و بعضی حکما آب انواطر زد
کارد کشیده و آب بید بجای او ریخته و مفید افتاده لکن چون فاصله خالی از تشویش
و بهتر است که این عمل نمایند فصل در بیان کل استسقاء بیضه باشد و استسقاء
بیضه نیست مگر اصطباب ثابت دم در بغشای تجاجی محیط بیضه علامت آنکه بیضه
مواقی بدت این مرض بزرگ شده که هر چه مدت او زیاد تر است بزرگی او بیشتر است و از
ابتداء این ورم از پایین بیالا آید بخلاف باد فطق که از بالا بپایین آید و چون ابتدا
ورم است بیضه شبیه ببیضه مرغ گردد و چون همه بیضه مورم شود کلابی شکل گردد
و در باد فطق بیضه شبیه بکدوی صراحی گردد و از ابتداء چون بیضه را در دست
گیرند حس موج که دلیل رطوبت است احساس شود و چون تمام بیضه را رطوبت فرا گیرد
احساس رطوبت نشود و بی وجع هم هست اگر بفشارند هیچ درد نکند و این علامت کلیست
و اگر زیاد بفشارند آب در شکم بر نگردد لکن چون محل باد فطق را بفشارند رود در
شکم بر گردد و بیضه سبک است و اگر سنگین باشد دلیلست بر سرطان و غیره دیگر آنکه
چون در پشت بیضه شمع یا روشنائی نگاه دارند در بیضه معلوم است بواسطه
شعاعیکه می آید و چون عمل پر گوشت نمایند صدای گوش است بخلاف فطق که صدا
طبل دهد و این مرض عارض شود بدون تب و هضم و غیره و اگر در فطق سوء الهضم

تهم رسد لکن

استسقاء بیضه

اما جهة

اما جهة این مرض اول بواسطه سوزنک بسیار نشد بدانست که چون سوزنک شدید باشد
و در مجراء منی سرایت کند اما سر بیضه حاصل شود دیگر جهت از ضربه و ضغطه مانند
لگد زدن به بیضه تا آنکه بواسطه مواد ضربه به بیضه وارد آید باعث این مرض شود
و گاهی خلقیست که چون طفل متولد شود صاحب این مرض است فقد من المعرفة مرضی
است مهلک و بدون معالجه رفع نشود و موضعیست بدین معنی که بخود زدن ادویه و غیره
هرگز رفع نخواهد شد مگر بخارج کردن رطوبت که در داوست و چون زیاد حرکت کند
صاحب این مرض در چند سال چنان بزرگ شود که بول و جماع کردن ممنوع باشد بواسطه
آنکه جلد بیضه کشیده شود و الت در میان او مخفی ماند اما التشخیص این مرض چون
مشتبه با فطق می شود لهذا از علامات مذکوره از فطق و ورم بیضه تشخیص دهند اما
العلاج در ابتداء که ورم بسیار کوچک است طلاء نمایند از سرکه خالص یا سرکه
عنصل یا نشادر و این خاصه در اطفال است و گاهی در بزرگان تاثیر کند در ابتدا
صفت طلاء عجینه طفل بگیرند نمک نشادر و مثقال سرکه نشادر یک سیر مخلوط
بهم نموده طلاء کنند طریق دیگر بگیرند نشادر چهار مثقال عوض نیم سیر سرکه نیم
سیر مخلوط بهم نموده طلاء نمایند و بیضه را در وقت حرکت بالا نگاه دارند که آویخته
نباشد اما در بزرگان باید که کوچک است این طلاء را نموده و چون بزرگ شود باید
رطوبت را خارج نمود طریقه خارج کردن بر دو قسم است یکی آنست که چون خارج نمایند
تا دو سه ماه خوب است و بعد نکث کنند دیگر آنکه تمام رفع شود و صورت نمایند
طریق اول تردکاردی در بیضه زنند و تمام آب را خارج نمایند بعد پارچه مشمع
بجای تردکارد چسبانند و در حرکت بیضه را بالا نگاه دارند و اما در حین زدن
تردکارد باید ملاحظه نمود مبادا تردکارد به بیضه خورد که تا مهلک است و یا از
یک طرف خراجه شود و بدین نوع بیضه را پیدا کنند که چون باقی باشد و ورم کمست

با دست احساس می توان نمود بیضه را و اغلب بیضه عقب است و اگر بزرگ باشد
از شعاع آفتاب معلوم شود که چون شعاع در او اندازند هر جا که آب است روشن است
و در هر جا که بیضه باشد تاریک است و اگر رطوبت در یک طرف است یک دردکاد در بند
و اگر از دو طرف است دو دردکاد دزدند طریق دویم که عود نماید آن است که بعد از
خارج کردن رطوبت چیزی در بیضه ریزند که ورم حادی عارض شود و بعد تحلیل
مرفه مرض عود نماید و بسیار اشیاء حکما در بیضه ریخته اند بدین نوع که اول باد دهان
هوا در او کردند لکن انفاخ مفید افتاده و بهتر است هوای حار در او کنند و این نیز
قدری مشکل است بعضی حکما آبی که خارج نموده اند دفعه بام بجای خود ریخته اند و
این هم بی قوت است برخی دیگر شیر ریخته اند و این نیز مفید نیفتاده و از تجربیات زیاد
بهترین چیزها شراب است و بهتر از شراب آب است که یک مثقال تقطیر یک تا یک مثقال فلفل
در او باشد و این را بیشتر از چند دقیقه نگذارند و با نفیهان آن را خارج کنند و مقدار آبی
بهتر است بقدری که آن آب بوده این آب کم تر باشد اما خالی که از ریختن هر کدام از آبها
در اندرون بیضه بهم رسد اینست که بعد از دو روز آب در بیضه وجع شدید عارض
شود بنوعیکه بی خالی دست دهد که تا چند ساعت بی حال ماند بعد بحال اول میل بقی
کند و بعد از چند روزی لرزه نموده تب کند و بیضه ورم کند زیادتر از آن که داشت و
رطوبت زیاد در او بهم رسد و بدتر از اول شود تا دو سه هفته بهمین نوع است بعد
عروق جاذبه آن رطوبت را جذب کرده تحلیل برد و دفع شود آن رطوبت رطوبت
غلیظ نه آنکه مانند رطوبت اول باشد اما بعد از عمل اگر ورم حادث نشود وجعی عارض نگردد
دلیلست که آبی که در بیضه کرده اند بی قوت بوده در این صورت باید تازه شده یا آنکه
بیاده یک فرسخ راه بود که از تکان خوردن ورم حاصل شود و اگر بدین تدابیر ورم حاصل
نگردد شراب یا عرق زیاد خورند که ورم حاصل خواهد شد و چون ورم گردد تب

عارض شود باید ملاحظه نمود که اگر ورم زیاد و وجعی بی نهایت است فصد نمایند تا از آن
در مغابن اندازند بنا بر شفاف شود ورم گردد و در اندرون کلمل با جلب دهند و بیضه را
او بخته نگذارند و بعد از رفع شدن تا پنج شش ماه بیضه را با بالا بندند که او بخته نباشد
و این حالات تا دو ماه طول کشد و دفع شود و بسا که در وقتی که خواهند چیزی داخل
بیضه کنند داخل نشده و مابین غشای مذکور و جلد بیضه ریزد و در این صورت تغیر
فاقه یا حاصل شود و چون مجراه مغابن که مجراه صعود بیضه است باز نباشد بعلامت
آنکه چون فشار به بیضه نمایند آب برود و بر گردد نباید چیزی داخل بیضه نمود مبادا
که از آن مجراه پرده شفاف دست و هلاک شاید و این نوع دویم را بطور دیگر عمل
کنند و آن بریدن بیضه است و بدین طرز نمایند که بیضه را در دست جمع نموده و
با مسطری دو دندانه ما در بیضه کرده و بر بند بنوعیکه بیضه را اذیت نماید و اگر پیدا
کردن بیضه مشکل باشد اول با مسطری در دادکی مرخم نموده تا آب بیرون آید آنوقت با
انگشت با مسطری بطانه داخل نموده و طرف بیرون ببرند و بعد فتیله گذاشته تا دیر تر
بهبودی حاصل کند و اگر ورم زیاد شود در اندرون کلمل جلب دهند و جیوه خاکستری
در شکم مالند

باب هفتم

در ملازی نوزد که امراض عصبی باشد
و امراض عصبی است مرضی است بی حمی و با وجع زیاد و منفصل است عروض او در آن
موضعیکه عارض شود تغییری ظاهر نگردد مانند حرث و برامدگی و غیره و بهیئت
حالت طبیعی باقیست و اعمال دوارش خون و اعمال نفس و اعمال هاضمه همگی بقاعده
است و در این مرض مختل نگردد و در قاعده اول در این مرض بریک است مانند اسباب
جهات این مرض اول استعداد است و مستعد بدین مرض است مزاج دم و مزاج لطیف
عصبانی چون اطفال و زنان و دختران ضعیف و در حالت بلوغ استعداد بیشتر است
چنانچه مرض صرع اغلب در حین بلوغ عارض شود و دیگر جهت موروثی است چنانچه

که اختناق رحم دارند دختر و هم صاحب این مرض شود و زنانی که حابس طمث دارند مستعد
هستند و هم غم زیاد و غصه و پریشانی نیز مستعد سازند ابدان را و دیگر جهة از کرم است
چون امثال اعصاب دماغ و نخاع و کلیه‌ها ان بی‌نهایت است لهذا باید این مرض بی‌نهایت
باشد لکن حکما بچهار قسم تقسیم کرده‌اند اول امراض اعصابی با وجع چون عرق النساء و غیره
دویم امراض اعصابی با وجع لکن تشنج چون صرع و تطرب و امثال آن سیم امراض عصبی که با عاشت
شلی و سستی کرده‌اند چهارم امراض عصبی که دماغ را مختل کند که عبارت از جنون باشد و فقط
این مرض در قاعده مزمن و با دوام است و صعود و نکث و زیادت و در معالجه خیر و چون
وجع زیاد باشد و مدت او زیاد طول کشد در اینا البنیه حاصل شود و بنا بدین چنان دانست
که در این مرض حقیقتا هیچ تغییر در آن عضو پدید نیاید و این اختصاص دارد در ابتداء
مرض لکن چون مرض زیاد طول کشد و وجع از حد زیاده باشد عضو هزال پیدا کند چنانچه
در عرق النساء که زیاد طول کشد پاها علیل هزال گردد اما تشخیص این مرض و از برای تشخیص
کفایت است عنبوبیت علامات مرضی که خیال می‌شود و هم چنین عنبوبیت حمی نیز علامت
تشخیص است تقدمة المعرفة در قاعده مهلک نیست و عمر را کوتاه نکند لکن عسر العلاج است
و معالجه آسان است چون جهة معلوم باشد چنانچه اگر از حابس طمث باشد مدر طمث دهند
اگر کم باشد رفع کند و مرض عصبی موروثی رفع نگردد و بسا مرض عصبی که در طفولیت
بوده در وقت بلوغ رفع گردد اما العلاج عمومی فصد هر دو در این مرض مهم تری
نیست و در قاعده استعمال مفتحات مقوی و مخدرات و ادویه ضد تشنج و تغییر هوا
مفید است فصل در نوزدهم در بیان امراض عصبی با وجع است و این امراض شناخته
کردند بیک وجعی که آن وجع در عصب است چون عرق النساء و این مرض گاهی با مقدمات
و گاهی بی مقدمات است و مقدمات او بسیار جزئی است مثل آنکه در آن موضع یک حس
بارد یا حاری احساس کرده و حس موضع بر ظهور رسد بعد وجع عارض شود موافق

امراض عصبی با وجع

عبور عصب که این مسوط بمعرفت تشریح است و این وجع وجعیست که بآن دفعة عارض شود
چون ضربان و تکان چرخ الماس و گاهی وجع بشدتی است که مریض بی‌تاب شده فریاد کند
و کم خفت یافته دوبار نکث کند و گاهی تمام شده و عود ننماید که بدین جهة وجع منفصل
گوئیم و در قاعده وجع در انتهای عصب است هر چند که مرض در مبدا است چون عرق
النساء که مبدا او نزدیک فقرات است و وجع او تا ساق و تحت رکبه باید و این دلیلست که
چون ضربه در مرفق وارد آید یا اصابع دست دیگر دو هر قدر که زده شد تا باید در مزاج
تغییری بهم نرسد مگر آنکه تا لها طول کشد که آن وقت هیجان خون در آن موضع شود و گاهی
با درد عصبانی فی عصبانی عارض شود و گاهی تشنج عارض شود خاصه در اطفال و
وجع عصبانی در قاعده محدود نماند لکن گاهی سرایت به همان عصب نماید و
وجع در قاعده چون چند ساعت طول کشید یک مرتبه تمام شود و گاهی بیک بحران تمام
شود و بحران وجع عصبی است و بلغم زیبی و اسهال قوی انکه بعضی بحران در دیدن
بظهور رسد اما جهة این مرض چون در ولایات حاره این مرض کم تر است لهذا می‌توان گفت
بواسطه هوای بد طب است و اکثر پیدا شود از سن بیست تا شصت سالگی و در ولایاتی که وجع
مفصلی زیاد است این مرض نیز زیاد است و گاهی جهت از کوفت است که شخصی چند سال
قبل بمرض کوفت گرفتار شده و در درجه ثالث انحوان متورم شده فشار بعصب نموده
وجع عارض شود و چون این جهة باشد باید ادویه کوفت داد و گاهی از فشار کوله است و
گاهی جهت درد دندان پوسیده است اما تشخیص این مرض گاهی مشتبه شود با مرض عصبی
که عرض باشد چون از کوفت و فشار و گاهی مشتبه شود با زمهریر خوردگی و چون درد دندان
است گاهی مشتبه شود با درد دندان تقدمة المعرفة عمر را کوتاه نکند لکن عسر العلاج
و چون عود او بزمان معین باشد خوب است اما العلاج در اینجا باید دوای موضعی
استعمال نمود چون انداختن مشعع در اربع پرناه و انداختن مشعع در مبدا عصب و بعد از

زخم شدن کی مرفیان نا بشند و اهل چین دود آن موضع را سوزن فرو کنند چون کوبند
خال لکن سوزن را عین زهر نار نوعی که خال کوبند و گاهی عمل الک توه ملتوه مفید است و
بعضی حکما مبدا عصب را آهن داغ نموده اند و بعضی دیگر آن موضع را شکافته و یک پاره
از آن عصب را بریده اند لکن بعد از چند وقت که عصب بهم رسیده و التیام یابد وجع
عود کند و چون بطور نوبه معین باشد جوهر کنه کنه مفید است و گاهی پیچیدن موضع را
در پارچه که تا بسر در تر کرده باشند مفید است فصل در نورالگری دلافس یعنی
وجع عصب روح خامس از اعصاب دماغ که منقسم بسه شعبه می شود و بسیار نادر است
که همه شعبه درد گیرد و در قاعده وجع عارض گردد در شاخه اول که در جبهه است و
گاهی نیز در شاخه دویم که در صورت است تعریف بر وزن این مرض در قاعده بر وزن
مرض با مقدمه آن است که چند وقت پیش از بروز مرض صداع عارض شده و بعضی
اوجاع عصبانی و کم کم آن وجع که مانند تکان چرخ الماس است بظهور رسد که این
وجع را بیونانی دلالسیمان نامند و این وجع عارض شود در عبور عصب و وجعی است مخدر
در یک طرف صورت و نادرا طرفین است و این وجع در شعبه از شاخه اول این عصب
میل دارد که در جبهه است و گاهی در صورت میل کند و گاهی در عصب اسنان و عصب
زنخ سرایت کند و کم کم در دندان بدرد شدید بنوعیکه مریض در زمین غلطد و چون وجع
از حد بگذرد تجاوز نموده تا عنق و کتف رود و گاهی صورت حمرت بهم رساند و چشم از
طرف علت فرو رفته و اشک بریزد و مریض چنان احساس نماید که چشم او را می خواهند
در آورند تا آنکه از فوق چشم فشاری است و در باصره اضطراب هویدا گردد و منخر جانب
علت خشک شده و با حمرت گردد و چنان نماید که دندانها متحرک شده و گاهی بلذاق زیاد
شود و موهای سر راست بایستد و حس دار گردد چنانچه دست نتوان نهاد و عضلات
صورت متحرک گردند بنوعیکه چنان نماید که مریض متبسم است و وجع چون بنهایت

وجع عصب جبهه که صداع جبهه نامند

رسد کم کم خفیف شده و بلغم زیاد از بینی آید و وجع تمام شود تا چند وقت که باز عود
نماید و زمان این وجع تا چند دقیقه و ربع ساعت الی یک ساعت است و گاهی در یک
روز بدفعات رجعت می نماید اما دوام این مرض گاهی تا بیست سال و گاهی تا زندگی
است هم را است و گاهی چند سال طول کشیده رفع گردد و خواصه در سن پیری رفع گردد
و چون زیاد طول کشد و عود او نیز زودی باشد و وجع شدید باشد عضلات طرف
علت اختلاج بدانی بهم رساند و هزال پیدا کند و هم چنین چشم طرف علت ضعیف شود
و مریض قوای نفسانی او کم شود و قوه باه او نیز کم شود و بعضی از شدت وجع خود را هلاک
سازند اما جهت این مرض اکثر موروثی است و دیگر جهت هوای بارد رطب است که بدین جهت
امراض عجیبه در روش پیدا است و گاهی جهت فرو رفتن موزلست در عضوی هر چند
که خارج کرده باشند و گاهی بجهت اثر زخم است که اثر زخم مثل زیاد دارد و اجماع عجیبه
گاهی دوم استخوان کرانیوف است باعث شود و گاهی دندان رمیم جهت است و گاهی یک
پاره عظم رمیم جهت است که فشار می نماید و جهت مخصوص است فلت خون و حلیل طبیعت
و جهت که بیشتر معلوم شده گاهی نوبه خفی است تقدمة المعرفة چون جهت واضح باشد
علاج سهل است و بر عکس مشکل است خواصه چون اختلاج در عضلات صورت پیدا شده باشد
اما العلاج از دواهای موضعی منفعت دیده شده از مشمع بر زنده و دیگر انداختن مشمع و
بجای زخم او ربع کندم مرفیون ریزند و طلایه از طلفرم نیز مسکن است لکن گران بها است و
دیگر بجای مرفیون ریخته خربق است بعد از زخم نمودن از مشمع و حکمای انگلیس موضع را
شکافته و یک پاره عصب را می برند تا حس او کم شده وجع تسکین یابد و از ادویه
اندرانی منفعت دیده شده و از جوهر کنه کنه و سم الفار و نمک آهن و هم چنین از بلادر
و تاتوره منفعت شده صفت نسخه جهت استعمال مرفیون در زخم بگیرند مرفیون ربع
کندم با کی نشاسته مخلوط نموده بجای مشمع ریزند بجهت خوردن بگیرند عصاره بلا

دانه دو نخود آب بزرگ حلو یا آب بادام تلخ چهار درم عصاره زادراو حل نموده در روز
سه دفعه هر دفعه سی قطره دهند ایضاً بگیرند عصاره تاتوره یک کندم در یک روز
بخورد تا علامات کفایت بظهور رسد ایضاً بگیرند تم الفار یک کندم موافق بلیه
شخص در ده روز یا بیشتر با و خورانند و دیگر استعمال اطرانت بدین نوع که هر شاعت بیخ
قطره در روی قند چکانده بخورند و چون جهت مرض از کونت باشد بدهند و استحمام آب
دریا نیز مفید است و گاهی طلا نیز بر دنبر تسکین وجع نموده فصل در نوراژی ان نوع
کشال که عبارت از ذات الجنب غلط باشد و این مرض نیست مگر وجعیکه عارض گردد در
اعصاب جلد صدر و در یک عضو نیست و وجع او احساس شود در میان دنده چهارم و
پنجم و این مرض خود را ظاهر سازد بیک وجع جهنده و یک زحمت در عضلاتی موضع شود
و گاهی وجع مفروش می شود تا عضو پستان و گاهی وجع بنوعیست که بسا بیدن لباس تحمل
نتوان نمود و گاهی هم زاه است طپش قلب عصبی اما جهت این مرض در زنان این مرض نسبت
دارد در بی قاعده کی حیض و رفتار این مرض مانند امراض عصبی دیگر و طول او نیز موافق
انها و با نکث و عود است تشخیص این مرض چون مشتبه شود با ذات الجنب تشخیص دهند
از عدم حمی و سعال و محرک بودن وجع و از عمل نافعه تشخیص دهند اما العلاج در
ابتدا استعمال تمایدات آبی محرقه در جلد صدر مانند فرنیان و خردل که چون بمالند
در قاعده چون جلد قرمز شود وجع تسکین یابد و باید تامل نمود که مرض مزمن گردد و
چنین ملاحظه شمع در اربع در مبند عصب مرهون ریختن و مشمع پر ناده و علامات مذکوره
در عصب جهه مفید است و بعده موافق مزاج علاج فرما بند چون بی وقف باشد امن دهند

عرق النساء

و اشال ان فصل در نوراژی انکه نابنات که عبارت از عرق النساء باشد و عرق
النسا بنیست مگر وجعیکه عارض شود در خلط عجز و احساس وجع او در فخذ و مواضع دیگر
شود تعریف بر وزان مرض بدانکه این مرض خود را ظاهر سازد بیک حس حاد و با درد و ثقل

در پائی که می خواهد مرض عارض شود و حرکت کمی با زحمت شود و جلد پا با حس گردد و از
علامات تا چند سال طول کشیده و بعد در یک موضعی وجع قرار گیرد و بندرت در مبدء
عصب دور تا عاده مواضع انا فاست لکن چون مبدء عصب را فشار دهند وجع احساس
شود هر چند بدون فشار وجع نیست و بندرت وجع از مبدا تا منتهاست و گاهی در یک
طرف ثابت است و این وجع در قاعده متصلست و کم کم وجع شدت نموده و مانند تیر شود و
جهند کی بهم رسانند و این جهند کی از بالا بپائینست و گاهی بر عکس مفهوم مریض گردد و چند
مواضعست که مریض در انجا احساس وجع کند اول در صلب دویم در بر الاعاه کی مقابل
عظم خاصره سیم در بر الاعاه کی پائین عظم خاصره چهارم در عقب فخذ پنجم در رکبه ششم
در مهره عصبه صغرا هفتم در قوزک وحشی هشتم در خلف پا و این مرض وقت معین
ندارد که تا شب بیشتر است و در روز کم شود یا بر عکس یا با اختلاف این هر دو است و هر
قدر که مرض دوام پیدا کند وجع مؤثر گردد و هم زاه است با وجع رعشه عصبی
که پاهی لرزد و عضلات هم متشنج و متمدد گردند بنوعیکه گاهی لنگ شوند و بسا که
یک پا از جهه از جلد بی حس شود خاصه در پشت پا که موزن را احساس نکند و در حال
وجع راه نتوان رفت که بیشتر گردد و در هر رکعت وجع زیاده شود چون شرده و خفته
و فعل نمودن وجع زیاده شود و گاهی دوام مرض چندان نیست که بزودی رفع شود
خاصه چون جهت برودت باشد اما وجع زیاد است و در سه هفته رفع شود خواصه چون
علاج نمایند و در قاعده چون حادی او یکدر در مزمن شود و در این حال تا صفیت شاه
در در راه رفتن می لنگد و چون خواهد بغاطد یا بخیزد زحمت و وجع زیاده شود لکن
وقت معین ندارد که وجع حادث می شود مانند نوبه و عضلات سست شده بالاغر شود
جلد بی حس شده لکن نمیرد زیرا که در عصبانی مهلک نیست اگر چه شخص را از کار بیندازد
اما جهت این مرض اگر جهت برودت است بتنها جا بیدن و گاهی جهت ضربه است و گاهی

علامات نقرس است بدون آنکه در رسغ پا باشد و از برای تشخیص وجع جهنده هادی است
زیرا که مشتبه شود با خلع مفصل ورک و بسا که از افراط در جماع یا افتادن بکمر وجعی بهم
رسد که مشتبه گردد با عرق النساء و بدین نوع تشخیص دهند که عرق النساء بدورت طرف
واقع شود و این علل همیشه در طرف نیست و این وجع اکثر در نواحی وطن و کمر است و در عرق
النساء وجع پایین است و در قاعده تشخیص آن و علاج مشکلست اما العلاج ابتدا بحجامت
که وجعست حجامت نموده و بعد در محل حجامت کوره اندازند یا آنکه در اطراف اشیاء محرقه
مالند تا وجع را تسکین دهد و اندا خنن مشمع پنبه در جنبه عصب نیز مفید است و چون
مرض مزمن باشد تا حوس کشته و تا داغ نمایند در جنبه عصب در و اندر آبی تا نفست تو
که [illegible] را بجلد دهند چون کوه اناک و عشبه و دیگر منفعت دیده شده از روغن سقط هم
تا لیدن او در پا دهم خوردن که روغن نیم مثقال نوشند صفت تسخیر بگیرند روغن سقط
یک مثقال عسل یک سیر مخلوط بهم نموده در دو روز نوشند طریق دیگر بگیرند زرده بیضه
عددی روغن سقط سه درم مخلوط او نموده عرق نعناع شانزده درم لعاب خطمی شش
درم نقطیر انیان زعفرانی تا سی قطره مخلوط بهم نموده روزی چهار درم از این شربت
نوشند و زیاد مفید است استحمام در آب حار و بعد صب الماء بارد نمودن و گاهی جهت نقرس
است در این صورت آب گرم معدنی زیاد مفید است و دیگر از تدابیر نافعه است که تا آب
تاب سرد نموده و پا را در او بچند و روی او را بپوشند تا عرق ایدان وقت در آب سرد
فرو کنند و استحمام آب گرم معدنی نیز مفید است و عمل اکپنتور نیز مفید است و دیگر از ادویه
جاذبه خوردن عصاره تاتوره است که روزی سه دفعه هر دفعه ربع کندم دهند و تغییر مکان
پوشیدن لباس پشم روی پیراهن زیاد مفید است و چون شخص ضعیف است کرنبات
دو فرسخ استعمال نمایند بنوعیکه در عصب صورت ذکر شد حبس دیگر است در آلوئی که
عبارت از ذکی الحس شدن یک پا مرجه از جلد است و این عارض شود از سوء ظاهر کند

ذکی الحس شدن یک پا مرجه جلد

خود را بجز داشتن از موضع و بزودی وجع جهنده عارض شود و وجع بشدتی که
گردد که بساشیدن لباس تحمل نتواند نمود و در جلد هیچ تغییری بهم نرسد اما العلاج در حمام
رفته آن موضع را مالش دهند و کمی افیون با بذر البنج در آن موضع مالند و کمی افیون نیز خورند
رفع خواهد شد فصل در امیک و آن که عبارت از صداع شقی باشد و صداع شقی علتی است صداع شقی
مزاجی و عارض در زنان و خود را ظاهر می سازد بیک وجع در جبهه یا در بالا که در قاعده
نصف سر است و هم را است چند اضطراب عصبانی چون اضطراب معده و مرضیست مفصل
تعریف این مرض بدانکه مرض مذکور بروز میکند بیک تکسر مزاج و منهوی و نقل مرض و این
حالتی است که چون از خواب برخیزند نظهور رسد و این مقدمات گاهی یک روز طول کشد
و در آن خسته کی و خمیازه زیاد است و متفوت از اغذیه و گاهی یک شعر و غا [illegible]
و چون حالات عصبانی بی نهایت است لهذا علامات بی نهایت است گاهی تنین در گوش و
گاهی السر پیش چشم بلند و گاهی لکنت در زبان و ذائقه متغیر چنانچه اشیاء در دهن بی
طعم است و در روز دویم صداع عارض شود که وجعیست بالای ابرو و چنان شدید است
که گویا چشم می خواهد چشم خارج شود و کم کم وجع تا شقیقه رسد و از ابتدا وجع شقیقه مانند
فشار است و شدید گردند و چون در آفتاب روند تا صدائی مسموع شود که یا خس پیدا
کند مانند آنکه سر می خواهد بواسطه این صدا بشکافد و گاه وجع بنوعیست که کلاه بر سر
نتواند نهاد و چشم طرف علت خواب است و بسا که بعد از که وجع مدت دارد اشها
نیست و هیچ عارض شود و قی کند و طوبت لزجی چون وجع شدید شده بنهایت رسد
میل بخواب نموده و بخوابد و چون از خواب برخیزد صداع زایل شده و وجع رفع گشته و
طول این علت در قاعده تا یک روز بیش نیست و اتفاقا چند روز طول کشد اما جهت
این مرض در استعداد امزجه است خواصه مزاج عصبی و در زنان بیشتر یافت گردد و تا
حال نشده که این مرض بیش از بلوغ عارض شود و چون استعداد باشد با اندک جهتی چون

افراط در غذا یا بعکس از گرسنگی و از یبوست مزاج و از رواج مؤثره چون رایحهٔ مشک و شنید
و بیوی و از هم نهد و از زحام و از غم غصه شادمانی و بی‌خوابی این مرض بظهور رسد تقاد
این مرض منفصلست که گاهی تا پنج شش دفعه و گاهی در ماه دو دفعه عارض شود و در
قاعده چون زنی این مرض داشته باشد چون بسن شیخی رسد تمام شود تشخیص این مرض با
صداع دموی داده می‌شود از نصف راس درد کردن و ماه یک دفعه مبتلا شدن و علامات
کثرت خون و امثال آن تقدمت المعرفة مرضیست غیر مهلک لکن موذی و عسر العلاج است
اما العلاج در حالی که مبتلا است هیچ نتوان کرد مگر آنکه او را در منزل تاریک برده بی صدا
و غذا بگذارند و یک فنجان چای تا دو پنج نومه یا یا نوشابه دهند و چند قطره از دوا
او چکانند و یک دو حقنه نمایند و چون زیاد بی تاب باشد نزد یک ملاذ را تراشیده
چند تیغ زنند و بعد از او یک مخرد گذارند تا ایم آید و یا آنکه چند زالو اندازند و سه
مثقال تهوهٔ خام را کوبیده و بعد دبی بجوش بالای او ریزند که بالیسند و صبح مریض آن را
بنوشد که مفید افتاده و بجهت دفع مرض باید ملاحظه نمود که چون جهت درد معده است کمی
انسنطین تلخی اسپند تلخی حنظل تلخ با او دهند تا معده قوت گیرد و دوی غذا کمی شراب کهنه
تا عرق یا مطبوخ فهوه دهند تا هضم خوب شود و گاهی کمی تریاک و بذر البنج دهند و
خوردن فلفل بی برگ و خوردن خردل و گاهی در ای جوش مفید است و قلیاب که بالای او
ترشی لیمو ریزند مفید است و همچنین خوردن سنبل الطیب و چون اختناق رحم هم زیاد باشد
انقوزه مفید است و جند بدستر نیز مفید است و تغییر مکان و استحمام بدریا و آب ترش
معدن نیز مفید است فصل در این بثری که عبارت است از بی حس شدن یک پا از جهت
از جلد ظاهر بدن اما جهت این مرض در قاعده بلیخه شلیست که چون یک عضوی مثل شود بلیخه
بجز تا ندکی بدن جهت است و بیشتر عارض گردد در مردمانی که صنعت ایشان
بیشتر بواسطهٔ ضرب است چون نقاشان و غیره و گاهی بعد از عمل بدی بی حسی جلد ظاهر شود

بی حس شدن یک پا از جهت از جلد ظاهر اعضا

و همچنین از فصد نمودن بواسطه آنکه بسا اتفاق که شعبه کوچک از عصب حساسه بریده شود و یک
پا از جهت از جلد بی حس شود و این بعد از التیام عصب که مدت او چند وقت است رفع شود
بروز این مرض ابتدا کند بیک حس مورچه و بعد بیک حس کرخ و آن موضع سرد گردد چنانچه
برودت او محسوس شود و کم حس آن موضع کم شده که چون مریض عضو المتألم بدان
ماند که یک پا از جهت پوشیده است و چون چند ماه طول کشد حس بالمرة فانی گردد که اگر سوزن
زنند یا آهن داغ گذارند محسوس نشود و با وجود این بی حسی گاهی وجعی مانند زدن سوزن
در آن بهم رسد و چون دخنی در آن موضع پدید شود زودی مبدل به تقرح گردد و تشکل
برنشود و این موضع کم تغذیه گیرد که بدین جهت باندک زمانی هزال پیدا کند و بجزئی برودتی
بنفش گردد اما العلاج زیاد عسرت دارد لکن زدن با کزنه که نبات سوزنده است و
استعمال روغن الک تریکا و مالیدن زهرهم ایه ذلک و جوهر نشادر نافعست فصل در
التیام بثری و لاغر که عبارت است از بی حس شدن جلد یک طرف صورت اما جهت این مرض
در قاعده بلیخه مرض لعوست و گاهی نتیجه امراض عصبی است و گاهی نتیجه سیلیست و اکثر
مرض اصلست چون جهت رسیدن برودت باشد بروز این مرض بدانکه این مرض ابتدا به بی حس
شدن جلد باطن و ظاهر یک طرف صورت دفعتاً یا بی در پی بدین جهت در قاعده یک طرف
زبان بی ذائقه گردد و بینی طرف علت خشک شود چشم طرف علت احمر و با دمعه و چون مریض
شیء دو دیدن گیرد چنانچه تصور نماید که نصف است و چون این مرض دوام او زیاد باشد
چشم مورم کم کم شده کور گردد در قاعده چون از سرما خورد یکیست بعد از چندی رفع شود
و چون بلیخه علامات مذکوره باشد عسر العلاج است بلکه مهلک نیست و در قاعده رفع
شود اما العلاج استعمال الک تریکا و زدن کزنه مالیدن جوهر نشادر و زهرهم ایه ذلک و
مفناطیس اگر تجربه نمایند بد نیست فصل دویم از باب هفتم در مرض عصبی که بدن و رجع
عارض گردد لکن با تشنج است که می‌نامند نورزموذان یعنی تشنج در اعصاب حرکت و لرز

بی حس شدن جلد یک طرف صورت

تشنج

DR. CARO 19 ISFAHAN 35 MINASIAN

بر دو قسم است یکی آنکه بعضی از عضلات بدون اراده متشنج شوند و دیگر آنکه بدون
اراده مسترخی گردند اما قسم اول که تشنج باشد و این تشنج یا بطور متصلست یا منفصل
متصل آنست که مثلا دست بقدر یک ساعت متشنج شده باشد که نتواند حرکت نماید و
منفصل آنست که تکان زیاد دارد و پیدا شود و یا آنکه رعشه پیدا کند که عضو بلرزد
و یا آنکه تشنج بقدری طول کشد که عنصر کج بماند چنانچه اگر در پا باشد دنبال طول کشد بنا
که تهیج عارض شود علامات عمومی بدانکه این مرض گاهی با مقدمات و گاهی بی مقدمات است
مقدمات او سست تغییر در مزاج خیزی چشم صداع و اکثر این تشنج علامات بعضی از امراض است
چون امراض رحم از قبیل حبس طمث و مرض ابد در سفال الطفل و گاهی اصلیست و گاهی در بعضی
امراض عضلات صورت بطوری متشنج شوند که خیال نماید که مریض تبسم می کند و این
از علامات ردی مرض است و دیگر تشنجیست که در او طاردست بهم رسد و این نیز خوب
علامتی نیست و این اگر در محرمه است و دیگر از علامات تشنج است چون نبض مانند سیم کشیده
و خشک گردد و قرعه او بی قاعده شود و دیگر آنکه اهمال نفس نمند و بی قاعده و حرکت قلب
صدر و چون علامات امراض رحم باشد هم زیاده است قوای و عسر البلع و گاهی عضله زایل شود
و بول در این مرض بسیار ثابت است و اکثر این مرض منفصلست که بطور نوبه باید و گاهی فاصله
او زیاد کم است چون یک ساعت و یک روز و گاهی زیاد است چون شش ماه تا یکسال و نتیجه
این مرض کسالت و خستگی و وجع در عضلات و گاهی در حین تشنج یک عضله تا مرد
و گاهی چون استخوان نرم باشد از شدت تشنج بشکند و تمارض مردم زیاد بدین مرض گشته
و این شناخته شود از سختی عضله که اگر عضلات سخت نیست تمارض است و این فصل اول
بر چند فصل فصل اول در تشنجی که در زنان در حین زاییدن یا در حمل داشتن عارض
شود دویم تشنجی که در اطفال تازه زاد بظهور رسد سیم تشنجی که قبل از بلوغ عارض شود
که فطرت نامند چهارم تشنجی متصل که گذاز باشد پنجم تشنج منفصل که عبارت آن

تشنج زنان در حین زائیدن

سرع باشد فصل اول در اکلام بلسی که عبارت است از تشنجی که در زنان در حین
زائیدن یافته شود تعریف بروز این مرض بدانکه این مرض ابتدا نماید چند روز قبل
بیک کسالت و اضطراب در هوس ظاهر می خواهد در چشم که خیره شود و صداع و وجع
در فم معده و گاهی سیمای خائف و در اطراف حس موجه حادث گردد و چون این مقدمات
چند روز طول کشید یکمرتبه بغتتا چشم بحرکت شده و اعضا نیز متابعت چشم کرده و در
سیمای یک حرکتی مضطربانه بظهور رسد و تشنج بروز کند بدین نوع که جنین بهم خورد متصل
و چشم دایره کند و منقلب شود بنوعی که بغیر از بیاض هیچ دیده نشود و لب مرتعش و نفس
شده زبان در میان دندانها آید مشت بسته گردد بطوری که شصت در میان مشت است
مرجلین در قاعده خشک است مانند هیزم و گاهی برعکس کشیده شود و نبض در ابتداء
متشنج و مانند سیم است و کم کم بی قاعده و صغیر گردد و ضیق النفس حادث شود و در بدن گاهی
کردن مطلق و متشنج است همیشه بنفس و بدان خوبی خارج شود و مریض غور او تمام شود
که اگر سوزن زنند احساس نکند و این حالت تا ربع ساعت است بعد بحال اول لکن مغمور
است و بعد از دو سه ساعت یا یکساعت دیگر تشنج عود نموده که از مرتبه اول اشد است
اخر الامر شکل اغما بوشیده و گاهی تا سه روز در این اغما است بعد بمیرد و مریض می میرد یا
در اغما یا در حین تشنج که سکته یا فجعه حاصل شود و تشنجی شفا یابند مگر آنکه حکما باید
بمیرند اما جهت این مرض اکثر در امزجه عصبیست مانند زنان بسیار لطیف و زنانیکه زیاد
فصد کرده باشند و زنانی که تولد طفل در ایشان برعکس شود و یا آنکه خاصه تن کوچک
است و بدین جهت عسر التولید است و زنانی که در حمل مسامحه کردند می توان گفت که
در حین زائیدن بدین تشنج مبتلا گردند تقدم المعرفه مرض بزرگیست و موافق
تشنج و بنیه می توان حکم نمود مهلکست چون هنوز عنق رحم باز نشده و تشنج عارض شود
و نیکست چون نزدیک خروج طفل باشد بجهت آنکه بعد از تولد تشنج رفع شود و اکثر

مهلکست و زنی که یک دفعه در حین زائیدن تشنج کرد و رفع شود در قاعده همیشه
محفظ نماید اما العلاج باید چون نقدمات رخ نماید بزودی علاج نمایند بدین نوع که ابتدا
یک فصد نموده و در پشت گوش چند زالو انداخته و مسهلات نیز دهند و هم راه مسهلات
نمایند از دوبه ضد تشنج چون انغوزه و اوشق و انداختن مشمع در ارح در نخاع بسیار نافع
است و پاها را با دکش نمایند و در حال تشنج بوزیدهای کردن فشار دهند تا خون زیاد
بدماغ نرود و بهترین همه آنست که طفل را سقط کنند بدین نوع که ناماد دست برده اگر عوق رحم باز
است و هو المراد و الا بهر نوع که هست باز نموده ماد را داخل رحم شده پای طفل را گرفته
بیرون کشد که بدین طور حکما اب زنرا از مرگ نجات دهند و این در دنیاست که هم زیاد
باشد و در هشتم ماه بیمه سهل الولاده چون چند دفعه اب گرم در مهبل بریزند زنرا در
گرفته و تولید خود طفل در نهایت خوبی **فصل دویم** در اکلام پیسه و ذاتفان یعنی تشنج
اطفال بدانکه طفل بسیار مستعد بر تشنج است و بجزئی چون زیاد خوردن و سرما خوردن
یا فربه زیاد مزدن تا مرتب شدن تشنج گیرد و این مرض را صرع طفولیت گویند و در طفولیت
هر کس صرع مستولی نشود لهذا چون این تشنج شبیه بصرعست باین اسم نامیده اند تعریف
بروز این مرض بدانکه این مرض گاهی رخ نماید بغتتاً بدون مقدمات و گاهی مقدمات
اوفی از اجی و دیجوانی است و این تشنج بچند نوع بروز کند گاهی چند تکان داده و دهان
نماید و این در صورتی است که بسیار سبک باشد و در قاعده شدید تر است چنانچه چشم
خیره شده الوان خشک شده بدن رو بعقب کشد فکین بهم ملصق گردد صورت مهیب
گردد نفس کشیدن با زحمت گردد و چون کمی طول کشد رخساره جمیع کبود شده چشم
داره کند و گاهی چنان منقلب شود که بجز بیاض چشم هیچ دیده نشود و پاها مشنج و
متشنج شوند نبض صغیر و گاهی از حرکت بیفتد مانند کذا رخشک گردد و در مدت
این تشنج طفل بیهوش است و هیچ نفهمد و بعد از ربع ساعت یا نیم ساعت طفل کم کم

تشنج اطفال

خوب شده و تشنج رفع شود و گاهی عود نماید و نادرا بالمره رفع شود و در فاصله میان
دو تشنج گاهی طفل معتوه است و در قاعده مشعوف است و چون طفل زیاد کوچک باشد
بسا که بمیرد و باید دانست که در این مرض بسیار اطفال را در حال حیات دفن نمایند نتیجه
این مرض چون طفل در این سن زیاد تشنج کرد چون بزرگ شود سرع پیدا کند و گاهی نتیجه
او خوبی است و گاهی مهلک است اما جهت این مرض ناعرضاست از ابدن رسفال و امراض
دماغی و یا اصلیست چون مادر طفل اختناق رحم دارد یا زیاد گچ خاصیت طفل بدین
مرض مبتلا شود و هم چنین چون مادر طفل در زمان حمل خوف زیادی یا شعف زیادی با
دست دهد طفل صاحب این مرض گردد و مستعد است طفل چون مطلای معده داشته
باشد و در حین دندان دادن طفل زیاد استعداد پیدا کند و گاهی جنه یوست
و گاهی برعکس از اسهال شدید و از ترش شدید و از خدش و از وجع شدید و از خوردن
اشیاء غریبه چون میخ و غیره و از افتاب زیاد خوردن و باید دانست که امراض حاد مبلد
مانند سرخجه و ابله تشنج ابتداء کند و اطفال زیاد میل بتشنج دارند در حین شیر
سرفه و در حین مرگ **تقدمت المعرفة** چون مرض اصلی باشد در قاعده رفع شود و چون
طفل زیاد ضعیف باشد یا زیاد کوچک باشد هلاک گردد و چون میان دو تشنج طفل
در اغما افتد بد است اما العلاج در این جا باید ملاحظه جهت عود چون در تولید
دندان باشد کاری نماید که دندان بزودی در اید بدین نوع که اگر لثه سخت است و دندان
نتواند برود نماید تا منشر یا زنک خط ها نازک بکشند تا دندان نمایان شود و کلمل دهند
و چون از امتلاء باشد هم کلمل دهند و چون از بدی شیر باشد مرضعه را عوض نمایند
چون جهت درد وجع باشد دفع وجع کنند چنانچه اگر از دل باشد او را نفخ دهند تا منفجر
شود در حال تشنج چون صورت زیاد کبود باشد و نفس تنگ شود در پشت گوش زالو
اندازند و یا خردل بچسبانند و باد دده کردن فشار نمایند که خون زیاد رود و

چون معده عیب ندارد پنبه روی دهند یکی ندیشه روی دو کندم سنبل الطیب بانجیر
شش کندم دو درهم نایدهٔ شش قسمت نموده ساعت یک قسمت بطفل دهند و گاهی کمی بلند
البنج با پنبه روی دهند که در دو زنیم کندم بذر البنج دهند و چند دولت منداز نمک
نافست و دادن جوهر شاخ گوزن و کهربا و زیاد مفید است که در روز شش قطره در هر
ساعت دهند و بهترین تغییر مکان و مرضعه است خواصه در یک لاوارثین فصل در جوزا
که عبارت از قطرب باشد و قطرب تشنجی است که عارض شود قبل از بلوغ و خود را ظاهر
می سازد بواسطهٔ یک حرکت بی اراده در اعضا تعریف بروز این مرض بدانکه این مرض ظاهر
شود با آنکه چند وقت پیش از عروض حال طفل متغیر شده بدین نوع که گاهی شاد و گاهی
مغموم گردند و در همین وقت یک نوع کسالت و خستگی در پاها بهم رسد که خوب نتواند
راه رفت و کم کم این حالت از دست های او موزه و صنایع بدی او کم شود چنانچه اگر
خوش نویس بوده بد نویسد و اگر شاندن بوده بد بنواز در سیمای او یک تغییری
بظهور رسد تا آنکه خواهد کسی را تقلید کند و بندد تا این مقدمه معدوم است
و کم کم طفل در حرکت عضلات اعضا و حکم شود که عضلات با طاعت او نباشند صورت
او کشیده شود و پلک چشم همیشه متحرک است و دهان نیز متحرک و لبها نیز بهمین طریق
در طرفین و پیش رو حرکت می کند و مردمک خود را می گردد و زبان را زیاد بیرون
او دو اندازان برد و حرف زدن او در قاعده با لکنت است که بواسطهٔ این لکنت که ممنوع
است حرف از و منتشر شود و مریض همیشه حرکت او فوراً و بی اراده است چنانچه در راه
رفتن بخط مستقیم که قاعده راه است نتواند رفت و بطرز دایره حرکت کند و هم چنین
چون خواهد تا شق دندان برد بهر عضوی از صورت نهاده تا در دهان برد و اکثر
مذاق را بیلعد و نجایده فرو برد و با شان زیاد غضبناک هستند که با اندک چیزی
رنجش پیدا کنند و بکمترین تغییری که بکنند و در قاعده در خواب آرام هستند در فصل

قطرب

مرض در قاعده چون چند وقت طول کشند کم کم عضلات با طاعت او مانند شفا یابد
و گاهی نتیجهٔ او در سیما است یک حرکت عضلانی و در دختران هم در قاعده چون حیض
شوند رفع مرض گردد و گاهی مبدل بصرع گردد اما جهت این مرض خواصه استعداد است
که نزدیک ببلوغ عارض شود و در دختران بیشتر است تا پسران و مخصوص است در
امزجهٔ عصبی و جهت بزرگ از زیادی سمنا است و مرض کرم و از ترش مزاج در فوراً اما
العلاج ابتدا دفع سبب نمودن چون از حبس طمث باشد مدر طمث دهند چون جهت کرم
باشد دوای کرم دهند و در معالجه مجرب است و آب صبت الماء در اعضا دو سیم سحما
اب کوکرد مغذی و دیگر از ادویه مفید مخدرات است و ادویه ضد تشنج است چون
کوچله و تاتوره و صندل تشنج روی دانقوره و صندل سبز و سنبل الطیب طرطریثیا
و کوکرد که در قاعده بدین معالجات رفع شود خواصه چون صب الماء و نباد کنند و صندل
در تنانوشی که عبارت از کذا زباشد و کذا زنیست مگر تشنجی متصل که از عروض و عضلات
اراده بنوعی خشک شوند که بسا بشکنند و دو جهت اصلیت از برای این مرض یکی بواسطه
زخم اعم از آن که زخم کوچک یا بزرگ باشد که بعضی جراحان دیده اند که با اندک زخمی
کذا زخاص شده و جهت دیگر سوء خوردگیست و این جهت بیشتر در حرفانان و سپاهیان
است که شب در شبنم خوابند تعریف بروز این مرض مقدمات او نیست مگر کانکس و خستگی
و تعب مرض خود را نشان دهد خود را بی حرکتی خاند و تشنج کردن و حرکت و اسر در
این حال بسیار دشوار است و کم کم این بی حرکتی در همهٔ اعضا سرایت نموده و اعضا
حرکت شوند و تشنج گیرند و چون تشنج عموم شود مریض بشبه حالت گردد تا گمان شود از پشت
و پا از رو و یا از طرف و گاهی دهان چنان بسته شود که هیچ نوع باز نشود و قوهٔ بلع او
تمام شود و چشم خیره عضلات صورت متشنج مانند حالت تبسم از دهان مانند لعاب
غلیظ و بطور کف خارج شود شکم بپشت چسبیده اطراف مانند چوب خشک عضلات

مرض کذاز

تنفس صبی ندارد اگر متشنج شود هلاک کند از تنفس چیزی مفهوم نشود و گاهی بعزت دست
دهد و عقل هر کز ضایع نشود تا مردن و چون تشنج چند روز طول کشد در تا عده رها
کند و در وقت رها دادن چند تکان دادن که از این تکان وجع بی نهایت دست دهد
و چون این حالت تشنج دائم چند روز طول کشد تشنج در عضلات صدر اثر کند و در این
صورت خواهد مرد و چون منتهی بشفا گردد عرق نیاید دفعتاً و کم کم تشنج رفع شده
شفا یابد صفت تشریح این شخص در تشریح این شخص چیزی یافت نشود و هیچ تغییری در
اعضا نیست گاهی یکی از شعبه نخاع پر از خون است و گاهی هم نیست و گاهی در حین تشنج
چند عضله پاره شود و این در تشریح یافت شود اما جهت این مرض اکثر نسبت بتقاضای
بلد است تا شدت بلده نزد ما حظ است و اگر این مرض زیاد است و خواصه در اطفال است
و در اقلیم وسط که فرنگستان باشد این مرض نادر است و در اطفال هیچ یافت نشود و اگر
یافت گردد در دست شباب و شیخی است و گاهی نتیجه ضربه و ضغطه است خواصه ضربه که
به پنجه دست یا دم فاصل و از دایه که وی را و یا مرضعه و تا در اثر تشنج عصب است که جراح
چون شریان به بند و عصب با او بسته شود و این ندرت است و جهه دیگر از عفونت زخم
زیاد است که در یک محل باشد چون ذرات در دو دیگر جهت از تحریک قوای نفسانی است
چون واهمه و خوش حالی و دیگر از زحمت بی نهایت چون فرار نمودن که بعد در ده فرسخ
یا زیاد تر پیاده راه روند و دیگر از ریاضت و سرما خوردن بغتاً بهمه بدن و در برف
بار از خوابیدن تشخیص این مرض باید داده شود از اختناق رحم چون در زن باشد و
اختناق زودی رها کرد در زود فهمیده شود و باید از بنگ آن تشخیص دهند و چون شخص
در حالت غایت باشد لکن زخم که داشته باشد چون جامه او در حرکت کند شود باید
دانست که مقدمه کذا است تقدمة المعرفة مرضیست بزرگ و شدید و از همه اتفاقات
که در زخم و مهلک بلیحی فتد بدتر است و می توان گفت که همیشه مهلکست لکن در قاعد

مهلکست

مهلکست و کذا زکه بواسطه زخم مهلکست و در غیر زخم امید شفا هست قدری امید است
که مرض بنا فی بدین رود و علامات خفیف باشد و چون در روز نهم نمیرد امید شفا هست
اما العلاج اول باید حرص عصب و انجذابات کم نمایند دویم آنکه تشنجات بدن را زیاد کنند
خاصه عرق را ساده اول استعمال کردن افیون بمقدار بزرگ بقدری که در صحت مهلک
باشد دویم آنکه او را در حمام بندند تا عرق کند تا آنکه کوکرد و فلیات و کل سفید را مخلوط
بهم نموده در آب دیزند و استحمام کنند و از فصد نمودن چندان منفعتی دیده نشد لکن
ضرر هم ندارد و در نخاع در بالا ما بین بهترست حجامت کنند و بیاندن اطبا جلاپ
بواسطه عروض استرخاء هم نافعست و مالیدن چوبه خاکستری در بدن بتوصیه که ذکر کرده
اند بد نیست و اگر محالی رسد که بواسطه استعمال چوب از دهن سرازیر گردد زیاد
مفید است لکن تا آن حال نرسد و این مرض بسیار شبیه است تا تشنج که جهت کزیدن سگ
خار باشد فصل در بابی لبس که عبارت از تشنج باشد صرع مرضیست عصبی و با
تشنج که خود را ظاهر می کند بعروض یک تشنجی بطور مفصل که با اوست عدم حس و هوش
و تا این مرض مزمنست و در قاعد با عقل را بالمره تمام کند و یا کم کند و بسیار عسر العلاج
تعریف بروز این مرض بدانکه بروز این مرض مختلف است و اختلاف او از جهت اوست و گاهی
بغتاً عارض شود و هر دفعه که آید شدید تر شود و گاهی در ابتداء حدث او زیاد است
و مقدمات او است تا ست شدن و نشیدن بدون آنکه بیفتد یا تشنج کرد و گاهی علامات
دوار است و لکنت پیدا کند و چشم کج خیره شود و این مقدمات گاهی سالها طول کشد تا نزدیک
بلوغ او وقت صرع پیدا شود لهذا چون مقدمات داشته باشد خواه نداشته باشد صرع عارض
شود بغتاً و گاهی هیچ خبر ندارد نیست و گاهی از بعضی علامات که دانند که مثلا امروز صرع
او را خواهد گرفت و علامات که بهر یک نوبه هست که دلیل بر عروض او است بلیست تغییر
کیف مانند افسردگی زیاد و اهمه زیاد و شادی زیاد و بمانند چیزی تا کج خلقی و اشیا

صرع

شوند وحمرت وحبه وامطلای عرقهای جبهه وشقیقه واین مقدمات روزانست وچون
خواهد بظهور برسد مایل حالتی باو دست دهد مانند انکه ریحی از سر پنجه او صعود نموده
رو بکتف وسر رود وچون وچون بسر رسید می افتد وگاهی بدون این مقدمات فریاد نموده
بیفتد وغش نماید علامات این غش سر حرکت باطراف نماید عضلات گردن متشنج شود
وعضلات صورت نیز کشیده ولبها غنچه گردد نفس کشیدن بعسرت وگاهی خرخر کند واورا
غش مطلق شوند صورت مایل به بنفشی نبض کشیده ومتشنج وصغیر است هوش وقوه
حساسه معدوم شوند واین علامات ابتدا است که طول میکشد دقیقه است وبعد تشنج عارض
شود که ابتدا اوست نگاه که عضلات صورت واعضا واطراف نگاه خورند ودر جبهه
چین زیاد یافت شود حاجبین بهم وصل شوند مانند حالت غضب جفنین درست بهم
متصل نشوند که کمی چشم باز است مانند خواب خرگوش لکن مردمک چشم دیده نشود در چشم
حرکت دوری نماید ودندان فرجه زیاد نماید بحدی که گاهی میک دندان بشکند واز دهان
کف خارج شود وبسا که زبان در میان دندان آید وگاهی بریده شود میک پاره چه از او وجود
بطوری متشنج شوند وپیچیده گردند که گاهی یکی از عظام بشکند وپنجه ها راست نماید
بطوری که مشت در میان مشت است وراس بجانب یمین ویسار زیاد حرکت نماید
وعضلات فقرات متشنج شده بنوعیکه مریض از زمین بلند شده وی افتد که این حالت
شبیه بکذا است ودر این حال ضیق النفس وخرخر هم هست وبعد کم کم نفس کشیدن باو عاده
شده وامطلای اورده تمام شود نبض عظیم شده وسریع بی قاعده گردد وطپش قلب عارض
شده وبسا که در این حالت بول واطلاق وبنی بی اراده خود واین حالت تا ربع ساعت
طول کشیده تشنج رفع شود ومریض حالتی پیدا کند مانند حالت اغما وبیهوشی که وی
حرکت افتد مانند مستان بعد از آن بقدر ربع ساعت گذشته برخاسته ومانند اجمعان
باطراف نگاه کند وچند حرف زند وکم کم هوش برگشته ان وقت شاکی از صداع است و

خستگی بنهایت دارد ودر قاعده تا مدتی خوابیده وچون برخیزد شفا یافته بسا که مرض
تشنج ومنفصل باشد که تا مدتی بهوش آید ومکرر تشنج گردد ودر حالت تشنج چون حس هوش
معدوم است می تواند اسیب نیاید باو بسا از قبیل افتادن در آتش وسوختن وگاهی دندان
بواسطه دندان فرجه بالمره بجا وده فاصله این غش گاهی تا سالست واین بسیار کم است ودر
قاعده هفته یک دفعه عارض شود وبسا که در روز دو دفعه غش کند وگاهی تشنج شدید است
وگاهی خفیف وچون این مرض چند سال طول کشید ما بین غش نزدیک شود ودر ابتدا فاصله
بیشتر است وچون غش زیاد باشد جنون پیدا کند واحمق شوند مگر انکه جزئی باشد که
ضرر نکند بلکه احمق وبی شعور شوند مقارن این مرض در قاعده مزمن وغیر مهلک لکن
دیده شده که چون غش شدید بوده در حال غش هلاک شده اند وبسا که خود را می کشند و
در قاعده این مرض مرض شود در سن شیخی که بچه ها سالکه باشد صفت تشنج این مرض در قاعده
هیچ پیدا نشود وگاهی یک مرتبه در مغز کی در عظم جمجمه یافت شود واین در صورتی است که
صاحب این مرض لبر افتاده باشد وگاهی این کلفت شده اند واین نیز بواسطه فشار عظم
جمجمه است در این وگاهی چون گفت ثالث بظهور رسیده دیگر نیز از گفت دوم یافت شود
لهذا این مرض از جهة دیگر گفت است واطفالی که راس ایشان از یک طرف با طرف دیگر تفاوت
دارد مستعد این مرض هستند اما جهة این مرض اول تقاضای سن است که در حین بلوغ
بشر عارض شود وچون پیش از بلوغ این مرض عارض شده باشد بجهة علاج نیکست زیرا که
احتمال است در حین بلوغ تمام شود واستعداد بدین مرض دارند اطفالی که فهم وحافظه
دارند واکثر موروثی است اگرچه از آباء اجداد باشد دیگر از جهات بزرگ تحریک قوای نفسانی
است چون غضب وبیم زیاد وافراط در جماع نیز موجب این مرض گردد ودیگر جهة از دیگر است
که چون کسی غش کند بعضی امر جبه است که چون آن شخص را به بیند میل بغش نموده غش نماید
جهة دیگر گوفت ومرض کرم که در معده باشد ودیگر از ضربه وشخطه در راس در امراض

بیضه گاهی این مرض پیدا شود تقدمة المعرفة در قاعده بدانست خواصه چون موی باشد
چون جهة از کوفت و کرم باشد خوب است اما العلاج چون جهة از کرم باشد دوای کرم دهند و
چون از کوفت باشد معالجه کوفت نمایند و بستن باد دهان را مار لیسان نهی زیاده مفید است
که چون آن ریح از سر پنجه صعود نموده بسر بند عش نماید لهذا آن بستن زیاده مفید است
و خوش کشیدن از جمله مجربات است و هم چنین پشت گردن را داغ نمایند و اگر چه خوش
و داغ زخم مرض نماید لکن فاصله او را زیاد کنند و داغ کردن در بازو یا ماهی پا نیز مفید است
و استعمال مغناطیس و چوب الماس گاهی نیز مفید است و چون جهة درد رحمی باشد که در یکی
از اعضا کهنه شده باشد آن زخم را تازه نمایند که ماده از آن بدان موضع دیگر را خوش کشد
و چون جهة از فلک خون باشد ادویه مقوی دهند چون نخود کبر که و جوهر کوکو و دواهن و
اهن و امثال آن و دیگر از ادویه جات استعمال نمودن مس و نوشادر مستی است که ربع کند
او را در دو یا سه دفعه در روز دهند صفت نسخه بگیرند نوشادر مس سه کندم کوز
سنبل الطیب یک مثقال کدم نموده شش قسمت نمایند صبح یک قسمت دشب یک قسمت
نوشند و بعد از اتمام جدید ساخته بنوشند فلا اما یک ماه خورند و در هفته دو
نوشادر را شش کندم کنند نسخه دیگر کات کبود یک کندم جوهر کنه کنه سه کندم با
شش قسمت نموده در هفت قسمت خورند و این دارو قیست که مریض بزرگست معالج
باشد و همیشه ملاحظه او نماید که چون سیت مس خواهد معلوم شود علاج کنند بجای او
پنبه روی و از ابتداء در روز دو نخود و از شش نخود بجا دو نفر نمایند صفت نسخه پنبه
روی نمثقال با رب السوس موجب نموده در صبح یکی و در شام یکی قسمت خورند صفت
نسخه دیگر بگیرند پنبه روی عصاره بذر البنج از هر یک نخود سنبل الطیب یک کندم
سه قسمت نموده صبح قسمی و شب قسمی بنوشند و از جمله ادویه جات مجرب بلیموت است
که دو نخود تا چهار نخود در روی توان استعمال نمود و چون جهة از وسط حال است

مس که در جوهر شش رطل کرده چنین بعد عرق
دوا شده در او ریزند تا در دی نه
کرد و دو این است قدر سرب
کندم در روز ۲

الفار دهند و از ادویه جات نباتی سنبل الطیب نافع است و عصاره نیل نیز مفید است که
یک مثقال تا دو مثقال در روز دهند و چون جهة در بیضه است از کافور منفعت دیده
شده و انعوزه و مشک و جند بیدستر و روغن سفرجه و شاخ گوزن و سفرنا فعست از
جنس مخدرات افیون و تا توزه تا توزه او را بیمکندم عصاره او را نه چهار مرتبه در روز
دهند چون جهة دراستر خواه نخاعست کوچوله دهند و چون طبش قلب است بادزنان
دهند و بسیار مفید است استحمام آب دریا و تغییر آب هوا و صبت الماء نیز مفید است که در
نخاع و سر کنند و از تغییر خوراک مرض نزل کند و پیاده راه رفتن گاهی مفید افتاده و چون
تشنج زیاد طول کشد و از بیهوشی صورت بهم نکشد باشد در حین عش فصد نموده و گاهی اما
با و بویانند و در حین عش فشار دیشر این کردن نموده و بعد از دفع عش او را آرام گذارند
و در علاج دست بنابید کشید و ادویه مذکوره را تجربه کنند که اگر دفع مرض نشود اما فلا
عش کم تر و سبک تر گردد فصل در بیان اینکه عبارت از استرخواه باشد استرخواه
عارض می شود چون انفصال یافتن زیادتی در یکی از اعضای نخاعی بهم رسد که اعضای
اسفل او سست و بی حرکت شوند و بعضی از عضلات است که باد خاء میل نام دارد مانند
عضلات چشم و عضلات صورت که لغوه باشد و عضلات گردن و عضله کتف و اطراف
اما جهة این مرض عموما از ضربه است که عصب را مقطوع یا منفشر می کند و گاهی جهة از روح
مرجی عضله مزمنست که از سرما خورد گیست و جهة دیگر بواسطه سموم است خواصه
سم سرب و سم الفار و چوبه که بواسطه خوردن و گاهی از بوئیدن ایشان بشلاغا حاصل گردد
و جهة دیگر از سرما خورد گیست و این اگر در لغوه است اما العلاج ابتدا دفع جهة نمایند
که چون جهة از فشار است رفع فشار نمایند و چون از سموم است اگر از خوردنست بخورند و
اگر از عمل در ایشان است ترک نمایند و بعد ادویه جاتی استعمال نمایند که میل ماده را
بظاهر دهند از قبیل انداختن مسمع و داغ و خوش و امثال آن و بعد از دادن میل ماده را

استرخواه

بظاهر ادویه جات مخصوص استعمال کنند چون کوچوله و صبر الماء و الک تریکا و مقبا
و بعضی از حکما مغز استعمال کنند فصل در استرخاء عضلات عین بدانکه اعضاب از
عضلات اول از دماغ است و بعد از نخاع لهذا این مرض عرضست از امراض دماغ یا از مرض
در مبدء عصب چون درد دماغ باشد مقدمات اوست صداع نصف و بعد از چندی
احساس جرب تیری در چشم کرده حیض اعلا سنگین شود بنوعیکه درد باز نمودن قوت زیاد
لازم دارد کم کم این سنگینی زیاد شده بحدی که مریض چشم را نتواند کشود و چشم همیشه
نصف باز است زیرا که حیض اسفل هم زیاد کرده و چون عضلات بیرونی هنوز مسترخی
نشده لهذا چشم را بسوی خود کشیده و از این ثابت احوال بسیار بدکلا کرده و قوه باصره
نیز کم شده و چون چشم از یک طرف علیل و از طرف دیگر سالم است لهذا اشیا را یا ناقص یا دو
بیند اما جهة این مرض گاهی از ضربه در راس و پیشانی و اندایه و گاهی از سرما خوردگی
است اما العلاج هر چند مرضی است که در معالجه خیره و عاصیست لکن بعلاجات لایق
می توان دفع نمود و در ابتدا آهن را انداختن زالو در اطراف چشم گاهی رفع مرض کرده و
منفعت دیگر شده از مشمع پر زده که در اطراف چشم اندازند و بجای مشمع هشت یک
کندم جو هر کوچوله را با مقدار داخل نموده و گاهی از آن مقدار بجای مشمع ریزند و علاج اخیر بدتر
حیض و بالا کشیدن ناوست فصل در بیان لغزه لا فس که عبارت از لغزه باشد و
لغزه نیست مگر استرخاء عضلات صورت و این مرض یا مرض اصلیست یا عرضیست و یا
ساده است و یا مرکب است چون بانی جهتی صورت باشد که در این جا نه حس است و نه حرکت و
یا تام است و یا ناقص تام آن است که هیچ حرکت نباشد و ناقص آنست که کمی حرکت دارد و اکثر
ناقص است تعریف بروز این مرض بدانکه این مرض خود را ظاهر کند یا فوراً مانند آنکه کب
بخواید و صبح که برخیزد صاحب لغزه است و یا اینکه عروض او بتدریج است چنانچه ابتداء گوشه
لب کمی بحرکت شده و بعد از این بحرکتی در عضلات و جبهه آید و کم کم پلک چشم نیز بحرکت شود

استرخاء عضلات عین

لغزه

این حالت خوب معلوم شود چون خنده نماید زیرا که چون از یک طرف استرخاء و از طرف
دیگر آسیخ است لهذا طرف مرضی مرخنده اطاعت نمی کند و بسیار در این حالت تشبث کرده
و اخندید زیرا مریض نیکو می توان فهمید و اتفاقاً وجع در قدر عنق گوش عارض شود
چون این مرض بکمال آید تغییر بزرگی در سیما یافت شود که مخالفت در طرف علت و طرف سالم
هویدا گردد که طرف علت خلاف طرف سالم است و این تغییر خوب مفهوم شود چون مریض متکلم
شود یا خنده نماید که طرف علت در خندید زیرا که چین بهم نرساند و هم چنین پیشانی چین
بهم نرساند ولی بروی طرف مرضی نیز با بروی طرف سالم نتواند رسید و چشم طرف علیل
نیز نتواند درست بهم متصل گردد زیرا که جفن هر دو سنگین شده و پایین افتد لهذا
چشم نصف باز است و چون این مرض زیاد طول کشد بواسطه کردن غنا زیاد که در چشم
رسد چشم متورم گردد و بسا که اشک بی اختیار از چشم جاری گردد و در نفس کشیدن
پره بینی بی حرکت است و خط از یک پلی صاف شود دهان رو بطرف سالم کج شود بدان بی
اختیار خارج شود حروفات که مخرج ایشان از لب است مانند ب و پ خوب نتوان تلفظ
کرد و فوت نتوان کرد و چون این مرض دوام زیاد پیدا کند طرف علت بنوعی مرضی شود
که در وقت نفس کشیدن حرکت نماید و گاهی ذائقه در نصف زبان تمام شود و گاهی زبان
کج شود رو بطرف سالم و بسیار نادر است که تب همراه این مرض باشد و دفعتاً این مرض قدری
طول کشد و گاهی هیچ علاج نشود و گاهی بدون علاج رفع نشود اما جهة این مرض اکثر از
برودت بغتاً و دزدیدن باد سرد است در زمستان که بصورت خوابیده و شخص خوابیده
صبح با لغزه است جهة دیگر ضربه و سخطه است مانند نیلی و دیگر جهة درد مایل و حنا زیرا
که بدان واسطه عصب صورت منقبض شده لغزه بظهور رسد تقدمت المعرفة در ابتدا
رافع و چون مدتی طول کشیده باشد ثابت است اما العلاج چون جهة از ضربه و ضغطه
استفراغ دم نمایند بواسطه زالو و هم چنین از سرما خوردگی زالو اندازند در عنق گوش که

مبدا عصب است و اندا ختن شمع و بخور جوهر کوچله نیز از جمله مجربات است و مشمع نیز
نیز نیکو است و چون اینها فایده نکند چرخ الماس زیاد مفید است که یک پل در دست گرفته و
دیگری را در گوش نهند و صب الماء نیز مفید است و چون جهت تدخین زیر باشد علاج خنازیر
نمایند بمالیدن و خوردن بد و چون جهت درد دل باشد رفع او نمایند و چون جهت درد مل
باشد دفع او نمایند و چون جهت نضربه باشد یا از جا بیدن معالجات مذکور کرده و دوا در
نیز کوچله دهند و این مرض چون زیاد مایل بنکبت است لهذا باید صورت را تا چند وقت از
سر تا حفظ کرد بواسطه چسبانیدن یک مشمع موی فصل در این فصل گفتگو می شود در
۲ در وجع عصبی الاذن نسائل
در اوجاع عصبی معده و امعاء در وجع عصبی و آلات تنفس فصل اول در کشیدن
نال زی یعنی وجع معده و امعاء و این مرض گاهی اصلی نیست و عرض است از مرض سرع و کلیه و
رحم تعریف این مرض چون شدید نباشد تخود را ظاهر نماید بیک وجعی در امعاء مانند
آنکه امعا را می کشد و احساس نماید که معده پیش می آید و این وجع در قاعده تمام شود چون
غذا هضم گردد که در حین هضم وجع فانی گردد و گاهی وجع زیاد شدید است چنانچه حس
نماید که شکم او را کمربندی قایم بسته اند و گاهی احساس سوزش در امعاء نماید و حس باده
کردن نماید دوام این مرض مختلف است که گاهی چند دقیقه طول کشد و انتها گردد بعاروزی
زدن زیاد و گاهی منتها شود باندفاع بول زیادی که بی درد است و مرد کین مرض مختلف
است که گاهی ماه یک دفعه و گاهی کم تر یا بیشتر عود نماید و چون این وجع در معده باشد مریض
احساس ثالث در فم معده نموده بنوعی شود که گاهی نزدیک به بیحالی گردد چنانچه عرق زیاد
خارج شده و بیحال شوند و در وقت ثالث بدانی غلیظ از دهان خارج گردد و در قاعده
دوا ندارد لکن چون زیاد طول کشد صداع عارض شود و بعکس گاهی چون صداع زیاد
طول کشد این مرض بظهور رسد طریق دیگر که این مرض بروز می نماید آنست که ظاهر
می شود بسوء الهضم و اشتهای بی قاعده مثل آنکه فورا گرسنه می شود و اگر غذا بدون کمی

DR. CARO 19 ISFAHAN 35 MINASIAN

ضعف نماید و چون غذا خورد سنگین شده کسالت بهم رساند و خمیازه زیاد و گاهی جشاء
حامض شکم نفخ کند و این علامات هست تا آنکه غذا هضم گردد و دوباره بزودی گرسنه
گردد و اگر غذا نرسد باز بی حال شود و گاهی قبل از غذا ثالث زیادی در فم معده بهم رسد
و خداوند این مرض چیزهای یابسه را زود تحلیل برند تا اشیاء لینه را و بسا که ذبح
گاهان می کند بلغم سفیدی غلیظ و گاهی نفخ بطوری زیاد است که نفس نکشیده و گاهی
یک نوع اشتهای کاذبی بهم رسانند مانند جوع و گاهی میل بیک چیز خوراک کنند مانند
ترشی و دیگر میل بهیچ اغذیه نکنند و گاهی اشیاء غیر ماکول خورند مانند گل و ذغال تشخیص
این مرض باید داد در آن که عصبی است یا بواسطه کرم است و می توان تشخیص داد مگر باید دوای
کرم و دیگر باید تشخیص داد در فم معده که شاید با آنها بهم رسانند که در معده است مزمن و هم چنین
یا در فم معده که از سم باشد و این نهیده شود از نفسا زکر از نفسا روم متاز نیست بر عکس عصبی
و تشنجی و دیگر باید تشخیص داد با سرطان معده و در سرطان بزودی در قاعده میل زیاد در روی
معده یافت گردد اما جهت این مرض زنان بیشتر مبتلا شوند تا مردان و مردانی که گشتن
ایشان زیاد است بیشتر مبتلا شوند تا کسانیکه ذاته روند و دیگر جهت از افراط در قهوه و
چای است و دیگر جهت در مزاج عصبی است و کسانیکه امراض عصبی دارند بیشتر باین مرض
مبتلا شوند مانند زنانی که اختناق رحم دارند و مردانی که مالیخولیا دارند و نسبت دارد
این مرض با مرض رحم لهذا زنانی که حبس طمث دارند بدین مرض مبتلا شوند و هم چنین در حالتی
که حیض نشوند و گاهی بعد از حیض و پیش از حیض این زنان مبتلا شوند و در وضع حمل
بسیار زنان بدین مرض مبتلا شوند و چون استعداد باشد یک دفعه عارض شود از باب رنج
و غم اندوه و از خائیدن و غیره و این مرض در وقت بلوغ زیادتر است تا وقت دیگر خواه
در زنان و خواه در مردان نقد مسئله مغرفه چون عصبی محض باشد تشویش ندارد
لکن رفع او مشکل است و چون این مرض عارض شود در کسانی که تدابیر زندگی ایشان خوب است

از هیل اکل و شرب و غیره دلیلست بر ظهور نفس در سال اینده و چون جهة حابس طمث
باشد پیشگوئی نافعست و چون جهة احتقان رحم باشد می توان گفت که صد سال با این مرض
زندگی می کند اما العلاج اول رفع جهة چون از احتقان رحم باشد دفع احتقان چون از خونابی
باشد علاج او بفرستادن خون یا غیر و دفع الخونابی و احتقان صبر امن نافعست و در حابس
طمث با انفوزه دهند و استحمام بمعدنی امن دارد و کاهی بنباشیر و ملیاب فستجی و امثال آن دهند
و از ادویه جات مجرب در این مرض بعضی دواهای معدنی است چون بلیموت و بنه روی و
مرکب می کنند با ابیکا و افیون و کوچله مقدار بلیموت از سه نخود الی شش نخود در روز و بنه
روی از دو نخود تا هم نخود در روز دهند و کاهی خوردن سنگ جهنم مفید است صفت سنگ
بگیرند سنگ جهنم بخکندم در پنج قطره آب حل نموده تا رب الجبن بیست حب نموده یک صبح
و یک شام خورد و از نباتات نافعست کوچله و مرقیان و ادویه جات زیاد حکما استعمال
نموده اند چون سنبل الطیب و جند بیدستر و جوهر شاخ گوزن و مشک و خردل و پوست نارنج
کلبا و خوردن آب سرد تا شتاد در ضعف معده استعمال نموده اند خردل و زالو و مشمع و بجامه
اورنجین تریاک و اندا خرن مشمع زفت و مشمع اوش و مشمع انفوزه که تا دو ساعت فم معده را
بوشند و غذا باید تقلیل کرد و اجتناب نمود از اغذیه نفاخ و میوه جات خام و گوشت نافع
است تا اشیاء دیگر و در اکری دوغ ماست مفید است و تغییر مکان و بلد بسیار نافع است
و بهترست کی نان خشک و نمک سائیده همراه بدارند که چون میل کنند فوراً کی خورند که
ضعف عارض نشود **فصل** در قولنج عصبانی که می نامند کلیک قولنج عصبانی
مرضیست که خود را ظاهر می سازد بواسطه یک وجعی در امعاء که حس نماید چنانکه می خواهند
امعاء را پاره کنند و این وجع عارض شود خاصه در اطراف ناف و یا در قولون سطحی یا صعودی
یا نزولی است و در قاعده این مرض منفصلست و چون رودها را بفشارند وجع تمام شود
برعکس وقتیکه ورم است و نبض هیچ تفاوت نکند مگر اینکه چون شدید باشد کمی تب نمایند

قولنج عصبانی

وکاهی وجع بقسمیست که مریض روی زمین غلطد و در فاصله این وجع با وجع ابنده کاهی
ذکی الحس بجا مانند و کاهی وجع بالمره تمام است بول در ابتدا سفید و چون بت کرده باشد
احمر است و بسا اکه از شدت وجع حس وجع عصبانی دیگر بظهور رسد چون تا اثر قلب و تشنج
و وجع مثانه که کاهی بدین جهة تقطیر البولست و نبض در این حالت وجع کاهی صغیر و سبی کردد
دوام این مرض چون عصبانی است در دفاعه چندان طول نکشد و چون جهة در یبوست است
طول کشد تا وقتیکه دفع جهة شود اما جهة این مرض کاهی محض در عصب است و کاهی بشبه
با احتقان رحم است و کاهی از یبوست است که بر اثر در امور توقف نموده و خشک کردد این مرض
بظهور رسد و کاهی جهة سرما خورد کیست و کاهی جهة از کرم است بسیار عارض شود در
اشخاصی که با شرب صنعت ایشان است و زیاد نسبت دارد با تنقی شکم تشخیص این مرض باید
داده شود از ورم که در رودم حمی است و در این جا نیست در رودم بول احمر است و در این جا آبی
است در رودم امعاء نبض صغیر است در این جا تشنجی است و دیگر تشخیص دهند بواسطه
فشار که در رودم فشار موذی و در این جا مسکن است در رودم فاصله نیست در این جا
منفصلست و تشخیص باید داد اکر کرمست و آن بکشاست بدوای کرم و دیگر وجعی
است که قبل انتشار دم بواسیر عارض شود که شبیه است بدین وجع و دیگر قولنج رحم و کلیه
و باید تشخیص داد چون از نابت رحم و بواسیر باشد درد کمر شدید است و در کلیه وجع از
یک طرف کمر است **تقدمت المعرفة** چون شناخته باشد کسی نمیرد و بشبه در تشخیص است
اما العلاج اول حقنه نمودنست مکرر با مطبوخ سنبل الطیب و جند بیدستر انفوزه دوای
اندرانی انفوزه و روغن کرچک و سنبل الطیب و حمام آب زن و ضماد و کاهی محذرات دهند
خاصه تا کلمل که تا اثر یبوست ایمن باشد و چون وجع زیاد باشد کمی مرقیان دهند و چون
مرض زیاد باشد نمودنست کوچله دهند و در اطفال تهنیز ادویه جات صدر شی است چون
نباشیر و ریوند و مالیدن جوهر بغناغ در شکم ایشان و تدبیر در دایه کنند و از سر محلات

کند خود را و شکم را بپوشانند و گاهی جهت سنگینی که در امعاء بهم رسد و سبب انسداد
تر پاک خوردن زیاد است که بیوست و درد و کجی براز و غذا در حملهای اغور بماند و کم کم حجریت
پیدا کرده مانند نادر زهر حیوان گردد و در وقت عبور براز قولنج عارض شود در این صورت
استعمال باید نمود ادویه منبج چون کلمل و غیره تا تحلیل برد فصل سیم در اوجاع عصب
که در آلات تنفس یافت گردد از آن جمله است وجع و تشنج که در حلقوم یافت گردد که حزوبک
نامند که تفصیل او در اورام حلقوم ذکر یافت لکن مختصری بیان کنیم بدانکه مرض مذکور مرضی
است که مخصوص است در اطفال شیرخوار و خود را ظاهر کند به تشنج منفصل که همراه است
ضیق النفس و بسا که تشنج عمومی شود مانند غشی تعریف بروز این مرض در قاعده بی مقدمات
است و گاهی مقدمات اوست که چند روز ضیق النفس در طفل پیدا شده و بی آرام شود و عسر
البلع پیدا کند و گاهی قبل از مرض در خواب تشنج خفیفی باو رو دهد و گاهی در روز و بروز
کند در هر صورت بقتا با تمام نفس و چنان نماید که طفل خفه می شود و سیمای او مظلم ناک
گردد و در حال نفس کشیدن دهان را باز نماید بجهة اتساع و تنگی نفس بنص صغیر و گاهی
بدنبالیت حرکت قلب متواتر گاهی بی نظام در نفس سر را عقب کشد چشم خیره سیما نفس کرده
و چنان نماید که خناق در این جا باشد و عرق سرد از او آید بول براز بی قاعده دفع شود و چون
این حالت بقدر نیم دقیقه طول کشد نفس برگشته احوال کم کم خوب شود و گاهی در این حال تشنج
عموم دست دهد و دوام این مرض تا یک دقیقه بیش نیست لکن تکرار نماید و مابین این دو نوبه
طفل چاق و سلامت است و چون زیاد طول کشد فاصله مابین او نیز زیاد شود و کم کم شفا یابد
این در قاعده است جهة این مرض اول بواسطه اقتضای سن است که از شش ماهگی تا دو سالگی
یافت گردد و بسیار جهة مورثی است که چون مادر طفل اختناق رحم دارد طفل بدین مرض
مبتلا گردد و دیگر جهة از خائیدن و از رطوبت هوا و مکان است اما العلاج در حال تشنج
هیچ نتوان نمود بواسطه قرب زمانی که دارد مگر آنکه کمی آب سرد در سر او ریزند و با وسوکه به

بویانند یا ضماد خردل در پا اندازند و دوا استعمال کنند و نیز ضد تشنج چون بلیمه روی
و انقوزه و حضنه از شراب و مشمع در اربع در پشت کردن فصل در ضیق النفس عصبی
که آسم نامند و ضیق النفس عضبانی نیست مگر علیلی موروثی که ظاهر و راوشت بضیق النفس
منفصل و بسیار همراه روز با مرض نفرس تعریف این مرض بدانکه این مرض ابتداء کند
ندرتا پیش از بلوغ بتنگ کشدن نفس بقتا و بفاصله ربع ساعت تا کم تر نفس بر گردد و چه
گرفتار شدن بقتا مجهول است مگر آنکه گاهی از رسیدن اشیاء روی در حلق مانند تعفن
ماکی غذا یا آب امتلاء معده عارض می شود و ظهور او خواصه در شب است که مریض را
از خواب بجهد و احساس خواری در کلو نموده و سرفه و ضیق النفس باو عارض شود نوعی
که نتواند بخوابد و در هوای اطاق را باز کند و بزور زیاد نفس کشد و چنان حس نماید که
حلقوم او را با طناب بسته اند صورت بنفش رنگ و هولناک چشم خیره گردد و گاهی
این حالت پنج دقیقه و گاهی ربع ساعت است و کم کم این تشنج رفته عرق نماید و بحال آید
و از برای چندان خوب است عروض این مرض گاهی بفاصله یک سال و گاهی شش ماه و بسا که
در اول هر ماه در آید یا در شانزده ماه عارض شود و زیاد عارض شود در تغییر هوا و گرما
و سرما تشخیص این مرض باید داده شود از کابوس و کابوس جهة از فشار در نشست غلبه
که نفس ایشان سد شده و نتوانند از خواب بیدار شوند و چون او را بیدار کنند خوب
شود و دیگر باید تشخیص داد از ضیق النفس عرضی و عرضی در قاعده منفصل است و دیگر
باید تشخیص داد از نزله مزمن و این دو مرض همیشه هست و فاصله ندارد جهة این
مرض گاهی موروثی است و در قاعده مجهول است اما العلاج بودن در هوای معتدل
بقلیل در اکل شرب و سعوط زیاد و چون در تاریکی زیاد تغلبه کند بهتر است که شب را چراغ
سوزند در حال گرفتاری هیچ نتوان کرد مگر آنکه چون صورت زیاد بنفش شود فصد نمایند
و چون فاصله او بسیار کم باشد دوای نی دهند و ادویه جات ضد تشنج گاهی میدانند تا

ضیق النفس عصبی

وبهترین عصاره کاموی جبلی و شوکران و تاتوره و تفطر طوطون و سنبل الطیب و کافور
مشک اذفر امثال آن صفت لخفر بگیرند طوطون دو درم در پنج سیر آب دم نموده و مصفا
کرده شانزده درم عرق اضافه نموده روز هشت قطره خورند و از ادویه حار معدنی
نافعست بلسموت و بلبه روی و مثل جهنم و سم الفار و حنه سدر امثال آن و تغییر
مکان و بلد بهتر باشد خواصه سفر دریا و کشتی بهت منبهه این باب امراض عصبی در سوزاک
و زنا بچه اوست اما در شوهر نفس که هم نامند کشو که عبارت از سوزاک باشد بدانکه این مرض
چون بواسطه جماع میباشد و بعد از عروسی و نیز گاهی در دکلو عارض می شود لهذا حکمای
قدیم این مرض را از جنس کوفت می دانستند زیرا که کوفت اکثر سرایت او بواسطه جماع باحداث
کوفت است و وجع کلو لازم اوست و این غلطست چنین نیست و گاهی سوزاک و کوفت
همراهست و گاهی نیز می شود که کوفت در مجراء بول نزدیک حشفه سرایت کند و مانند سوزاک
نماید حال که سنه ۱۲۶۱ هزار و دویست و هفتاد و یک هجریست چهار نصف سال است که از سوزاک
مرض کشنده اما سوزاک عبارت است از زکام و ورم غشای مخاطی مجراء بول که بواسطه این زکام
و ورم بلغم زیادی از غشای محلل این عضو ترشح شده خارج گردد مانند زکام بینی و سیلان
خاط و مرد و این بلغم سرایت ترشح در زمان خارجی این مرض دیده شده که غشای مخاطی
مجراء بول غلت بهم رسانده و متورم شده و عرقهای احمر و مطلی شده اند و این ورم از سر
حشفه تا کمان عظم عانه است در مزمنی او دیده شده علامات ورم مزمن و از زیادی علت
مجراء خشن شده و گاهی یافته شده که بیضه هم متورم بوده و این در صورتی است که سوزاک
اثر در مجراء مینی کرده و بیضه را متورم نموده و هم چنین یافته اند قدر دوزی را که متورم بوده
و این هم از اثر سوزاک زداوست سوزاک منقسم می شود بسوزاک نسوان و مردان و سوزاک
زن اتفاقا در مجراء بولست و در قاعده در محلست دویم منقسم می شود بسوزاک حاد و
مزمن سؤال آیا این مرض بغیر از سرایت بنوع دیگر می تواند ظهور کند جواب اتفاقا

سوزاک

عارض

عارض شود از افراط در آب جو تازه و خربوزه شیرین و این چندان دوامی ندارد مگر آنکه
در روز کمی مریم از مجراء بول اماده و کمی سوزش دارد و بعد از دو روز رفع گردد و ورم او
مزمن نیست و ورم سوزاک سرایت در غشای مخاطی شده عضو یکی در غشای مخاطی
چشم و این عام است و ندرتا در غشای مخاطی بینی و مستقیم و در غشای مخاطی دیگر
دیده نشود و چون سوزاک مزمن گردد ورم او سرایت ندارد و اگر کند بسیار کم است و گاهی
بسته باستعداد است که گاه دیده شده که شخصی پیش زن با سوزاک و هم چنین عکس زن
پیش مرد با سوزاک رفته و هیچ کدام نگرفته اند و گاهی بیاض چشم هیچ نوع رفع نشده تا آنکه
مریم سوزاک را داو گرفته اند آن وقت ورم حادث شده و رفع گشته و این علاج آخرست در
بیاض چشم اما علامات سوزاک حاد مرد از سه روز تا هشت روز بعد از جماع در میان سوزاک حاد مردان
این مدت یک دفعه خواهش در سر حشفه هویدا شود که گاهی این حالت را خوش آید که از
باب میل جماع نماید در این حال چون ملاحظه نمایند سر حشفه کمی حار و با حمرت است از زیادی
قبل و لب مجراء بول کمی ورم و حمرت دارد و اگر فشار بدهند مجراء را بنوع استبراء چیزی خارج
نگردد روز دویم مجراء بول هم چسبیده و یک رطوبت لزجی در مجراء چسبیده که چون او را
بردارند و استبراء کنند رطوبت دقیقی مانند مائیت خون خارج گردد لکن هنوز ورم نشده
و غلظت ندارد و یک خارشی پیدا شود که مریض خیلی اذیت دارد و گرفته نشاد و روز
حالت بول کردن سوزش زیادی بظاهر ورشد و در روز دیگر باز در همان روز این رطوبت
کمی غلظت بهم رسانده و کم کم زیاد شده و بزنات زرد و سبز شود و اگر مریض دموی مزاج باشد
و غلبه ورم در او باشد باز در این حالت غدیه خارجه خورد بنوعی گردد که ریم قطره قطره خارج
شود و گاهی ذکر عزوظ نماید در این حال که بجهت این عزوظ درد زیادی رخ نماید و این عزوظ
عارض شود از نصف شب تا صبح و تمام شود و چون مریض برخیزد و کمی بول کند که بدیر
جهت مریض در شب چند دفعه برخواسته و بخوابد و گاهی عزوظ هم زاهست با اعوجاج

ذکر وان اعوجاج مایلست ببالا یا پایین و موافق مزاج علامات مختلف است چنانچه اگر
در موی مزاج بود علامات ورمی زیاد است و سوزش بقدریست که در حال اندفاع بول
فریاد نماید و اخر چند عرق شعری پاره شده که خون آمده آرام شود و بغوط بقدری است
که قضیب مانند چوب باشد لکن با اعوجاج که بدین جهت وجع بسیار شدید است و گاهی
هم بقدری با خون مخلوط است که رطوبتی دفع می شود بسیار تنک و گاهی تقطیر البول هم است
و گاهی حبس البول و چون در حین فعل نمودن وجع شدید تر شود لهذا خود را نگاه داشته
اجابت نکنند و بدین جهت یبوست حاصل شود و بواسطه نشاء نماید وجع را شدید تر کند
اما چون خداوند مرض عصبی مزاج باشد بدین نوع گردد که سر حشفه متورم و احمر گردد
چون بیخطنه باشد آن جلد بقدری متورم شود که گاهی تا نصف آیا گیرد و دیم در این مزاج
چندان خلط بهم نرساند و دقیق بر از مزاج دمست و گاهی حمی اصطرابی بظهور رسید
و معده خراب نشود اما چون بلغمی مزاج بود رفتار او از ابتدا تا انتها بنائی است نه حمی
نه بغوط و نه سوزش و بلغم او معتدل است و در این مرتبه مرتبه اول که این مرض با نسان عارض
شود شدید تر است تا مراتب بعد اگر یافت شود اما رفتار این مرض چون این مرض را بخود خود
واگذارند بسا که بعد از سه هفته چرک و سوزش کم شده و شفا یابد و گاهی علامات موی
مرتفع شده لکن خود مرض بماند و این مزمن است و این درد قیست که تا مدت بدبوده و
یا در معالجه زیاد تبرید شده که حدت او فرو نشسته مزمن ماند انتهای این مرض اول بشفای تام
دویم بشفای ناقص و این درد قیست که مزمن ماند نتایج این مرض بغوط ناقص که
بعد از رفع مرض بغوط خوب نشود ۲ صعب مجراء بول ۳ متورم شدن بیضه و تا کیسه
که اندکال شود ۴ هزال خصیتین که با وجود بغوط قطع نسل است ۵ ریختن ورم و
سرایت کردن خونک در مثانه که باعث نزله مثانه گردد که بول را نتواند نگاه دارد
سرایت کردن در ملتحمه چشم و بینی ۲ بظهور رسیدن تلوهای لحمی در اطراف قضیب

در

در هر جا که ریم رسیده و این مرض هرگز مهلک نیست مگر آنکه نتیجه او باعث هلاک شود
چون بیخ مجراء تشخیص این مرض اول تشخیص باید داد در حادی و مزمنی و دوم نهید
شود از علامات و زمان او دویم تشخیص باید کرد که جهت واسطه سرایت است یا از سنک
مثانه و یا از خوردن آب جو و خربوزه چون جهت از آب جو و غیره باشد درد دور و زود رفع شود
چون از سنک باشد طول او زیاد است و مایل معلوم شود و دیگر باید تشخیص کرد از کوفت
است که در مجراء بول بهم رسیده تا غیر او و برای این چون لب مجراء بول را باز نماید معلوم گردد
که اگر کوفت باشد زخم او نمایان است تقدمت المعرفة منوط است بمرض و معالج و چون بعض
اطاعت معالج نماید رفع شود و بعضی خونک است که معالج بسیار باید داشته باشد چون
در دو ماه رفع کند در علاج وقت باید معین نمود و اگر بر سند اقلاً تا چهل روز وقت
معین کند و چون علامات خارجی زیاد است پلیشکو بهتر است تا آنکه مرضی باشد و بی سوزش
و پلیشکو موافق مزاج است و در کسانیکه سوء المزاج دارند پلیشکو بد است که چون دفع کنند
مزمن گردد اما العلاج در این جا چهار اشاره است اول آنکه تدبیری نمایند که این مرض ظهور
نرسد دویم آنکه تسکین دهند علامات موذی را سیم آنکه رفع ترکیبات این مرض کنند
چهارم سد بلغم نمایند اما تفصیل اشاره اول چون کسی جماع کند و بعد ملتفت شود که از
زن خونک داشته فی الفور بول نموده و با بول قضیب را بشویند و بهتر است بعد از بول
نمودن کمی سرب یا دارا شکنه را در ارجل نموده با آب دو نک در مجراء بول ریزند و در
صورت احتیاط بهتر این است که قبل از جماع قضیب را بروغن چرب نموده و کمی روغن
نیز در مجراء بول ریزند و جماع کنند تفصیل اشاره دویم باید بقاعده و تانی تسکین
علامات نمود و بدین نوع نمایند که در ابتدا آن دو سه روز هر روز دو سه استکان تنک
نوشند یا آب برک شاهدانه دهند و از نواری و جماع و گوشت خوردن پرهیز تمام نمایند
و هم چنین شراب خوردن مضر است چون سوزش در وقت بول زیاد است و بغوط نیز هست

چند زالو ذرکشاله زان ومیان بیضه ومقعد اندازند وکمی روغن چوبه خاکستری
در بخت قضیب مالند وبجهة رفع نعوظ نیم کندم افیون نابک کندم کافور در وقت خواب
نوشند ویک مسهل نمک باو دهند که براز باسانی دفع شود وچون سوزش ذرحال اندفاع بول
زیاد باشد ظرفی لاب کرم کرده والت زاذر او نهاده بول نمایند وبعضی حکما کلمه استعمال
کرده اند لکن منفعت نکرده وبرخی شوره استعمال نموده اند وقاعده حدت بول را زیاد
نماید تفصیل اشاره نیم واین در فقره مخصوص ذکر کرده تفصیل اشاره چهاره چون
علامات تخفیف یافت یا انکه در مزاج بلغمی است وحدت ندارد سده بلغم نمایند بلاذر
اغذیه مقوی مانند کوشت وچون شراب غادی باشد شراب کهنه باو دهند وادویه در
اینجا بدو نوع استعمال شود بجهة سده بلغم یکی بواسطه حقنه در مجراه بول ودیکر بخوردن
واز اندرون طولکشد لکن بهتر مفشود واولی است که هر دو نوع را بعمل اورند وادویه
جات خوردنی اولست بلسان کاهو ودویم فلفل کبابه سیم سفط ودیکر است ادویه جات
قابض معدنی ونباتی مانند بخار ورد اینانج وزاج سیاه وکات هندی وچون شوره
میل در بیضه ومثانه نماید خوردن آب هلک مجرب است وبعضی حکما بلسان کاهو را
بهتر از فلفل کبابه دانند وبعضی فلفل را بهتر دانند اولی است که هر دو را دهند
وبلسان کاهو را می دهند از سی قطره تا چهل پنج قطره در روز که روی قند چکانیده
بخورند وکاهی از خوردن این نوع اسهال عارض شوند در این صورت افیون دهند
وچون دانهای چند مانند کرندین پشت در اعضا بظهور رسد که خارش کنند تا مالیده
بلسان ندارد هم چنین چون وجع مفاصل بهم رسد ند هند وبهتر است تا بشیر کوبیده
حب نمایند وبخورند وبهتر خوردن اولست که با کپسول خورند اما مقدار کبابه
ابتداء نیم مثقال در صبح ونیم مثقال در شام خورند وچون مریض قوی باشد در صبح
دو مثقال ودر شام دو مثقال خورند وبسیار نافعست چون با بلسان مرکب کنند

بدین نوع که دو نیم مثقال بلسان ویک مثقال کبابه را باهم حب نمایند وبخورند
ودر فقرا بجهة ارزانی بهتر است کبابه وسقط وزاج سبز وهم بدین نوع بکیرند کبابه و
سفط وزاج سیاه از هر یک چهار درم کوبیده دویست حب کنند دو زنجاه حب خورد
پس از اتمام مکرر ساذند وچون سوزنک میل باسفل نماید آب هلک نوشند اما طریق حقنه
بهترین حقنه از شراب سرخ است ودیکر از سولفات زنک است که دو کندم در آب حل نموده
حقنه نمایند نابک کندم سولفات کوبیده در آب حل نموده حقنه نمایند ودر ابتداء
سوزش ادرار وبعد از دو سه روز دفع شود وچون سوزش همان قرار باشد وزن را
دوا را کم کنند واکر سوزش نکند وزن دوا را زیاد کنند وسوزش تا بیست تا چهار ساعت
طول کشد ودر روز سه دفعه تا بیست حقنه نمایند وبعد از ریختن آب هلیله انکاه ذاذ
تا آب بقدر پنج دقیقه بماند بعد خارج نمایند واین دوا را هر کدام در هشت درم آب
محلول نموده وسه دفعه حقنه کنند ودیکر تافعست جوهر باذ که بقدر یک نخود در
هشت درم آب ریخته در سه دفعه حقنه نمایند واز این دوا هر کز ضرر نرسد ومی توان
یک مطبوخ قوی از ناضود درست نموده اماله کنند وحقنه از سکر شربت بنفشه بدانیست
که چهار کندم نادره کندم در هشت درم آب نموده حقنه نمایند وقوی ترین همه سنک
جهنم است که یک کندم او را در شانزده درم آب حل نموده استعمال
نمایند واین زود دفع کند وبعد از دفعشدن بهتر است که تا ده روز مهیج اعضا را بجا
اورند که بسا بزودی نکث نمایند وبجهة جماع بعد از چهارده روز از دفع مرض می
توان جماع نمود اما سوزنک حاد زنان واین سوزنک در قاعده در مهبل خواصه موضع
که نزدیک به عنق رحمست عارض شود علامات این مرض سه چهار روز بعد از جماع خوردی
در مهبل یافت شده که کم کم تا فرج آید که بدین جهة زن فرج را شاید کیرد واز اول
یک رطوبت رقیقی دفع شود که می خراشد عضو را وکم کم رطوبت زیاد شده که بسا فرو

بیزد تا ران وکاهی لبهای فرج متورم شده وبوی متعفنی از او خارج گردد وکاهی تحمی هم
رود رفتار این مرض نیز مانند رفتار سوزنک در مرد است ومیل دارد بمزمنی وبسا
که در مجراه بول سرایت کرده وبدین واسطه سوزش زیاد وسلسل البول عارض شود تشخیص
این مرض مشتبه شود با سیلان بلغم سفید از مهبل ودر این جا باید تشخیص داد بانکه چون
شوهر زن سوزنک داشته باشد این سوزنک است ویا باید بینه رحم که چون در مخبل گذارند
دیده شود کی بلغم در چین های مهبل وچند تراش در عنق رحم واگر این دو علامت
نباشد سوزنک نیست هرچند در علاج چندان تفاوتی این دو مرض ندارند اما العلاج
در این جا دوای اندرانی بنوعیکه بیرونی اثری کند او نکند وبدین نوع نمایند که چون دو
باشد زالو اندازند وحمام لسمین گاه گرم استعمال کرده دو در مهبل لعاب خطمی نیم گرم
ریزند وچون علامات حادی بگذرد استعمال نمایند مطبوخ پوست نارون یا مطبوخ
ناصوصفت وبگیرند پوست نارون دو سیر در پنج سیر آب طبخ کرده بعد شش ساعت
بخود سولفات زنک با زاج سفید تاکات بکوبند داخل نموده وابینه مهبل را در مهبل گذارند
وبینه بآن آب تر کنند ودر این ابینه بنهند تا پر شود وتا مدت شش ساعت باید این بینه باشد
وبعد برداشته وکمی آب نیم گرم در مهبل ریزند واگر در دو روز دو مرتبه این عمل کنند زود دفع
گردد ودوای اندرانی بهترین زاج سیاه است که روزش بخود تا هشت بخود خورند وچون
این تدابیر را بجا آورند در دو هفته رفع گردد وچون بینه مهبل باشد فرو نبرند کنند یا با آب
دوزک در مهبل ریزند اب مذکور را اما سوزنک مزمن مردان وسوزنک مزمن زنان است که زنا
او زیاد است وعلامات حادث ندارد علامات موضعی چون لب مجراه بول که در سر حشفه
است باز کنند دیده می شود رنک بنفشی ولب دایره احمری نیز در کودن حشفه است وبلغمی
که خارج می شود رقیق است وکم تا شدت دوغ ودر روز چندان دفع نشود مگر در وقت
اندفاع بول وصبح که از خواب برخیزد مجراه بهم چسبیده وسوزش کمی دارد لکن چون غذا

سوزنک مزمن مردان

حاده با فراط خورند تا آنکه جماع نمایند سوزشی در قضیب بهم رسیده ومنی آنکه زیاد
باشد وبول کردن سوزش ندارد لکن مدت بول نمودن زیاد تر است تا زمان سلامت
چندکی وکمان بول هم کمست وکاهی بنوعیست که در کفش ریزد اگر بایستد وچون بمرتبه
بزرک رسد بول بعسرت دفع گردد بدین نوع که چون قدری بول دفع شود خیال نمایند که
تمام است چون استبراء کند باز بول دفع شود ونزدیک بدفع شدن به پیچد ومرتبه بزرک
تر آنست که بول منقطع دفع گردد ومرتبه اخر آنست که قطرة البول عارض شود ودر سوزنک
مزمن چون که در مقعد بهم رسد دلیلست که سوزنک در قعد دوزی سرایت کرده ومتورم
نموده است اورا دوام این مرض چون معالجه نشود دفع نگردد تا بمیرد ونتیجه او کوزه صنعی
مجراه بول تقدمت المعرفة مرضیست که بمعالجه تا دو سال طول کشد وکاهی یک سال
وکاهی علاج در او اثری نکند اما العلاج اول لازم است تدابیر دماغی کولان نمایند
آنکه غذای خام بیشتر تناول نمایند تا بارده وازخربوزه وآب جو وهندوانه پرهیز نمایند
لکن شراب تا نبض تا هفت واز ادویه جات بهترین بلسان کاهو وکامه وزاج سیاه است
که با هم مرکب کرده بدهند بنوعیکه ذکر شد وبعد از چند وقت که این دوا را خوردن
وقت نفیض بزرایح باد خورانند ومشمع در اریح پنبه ذرکشا لرزان انداختن نیز
مجرب است وبسیار تا هفت آب معدنی ترش هم نوشیدن وهم استحمام در آنجا در
دوای جوشر است با وجود این اعمال بدون انداختن میل در مجراه بول علاج نکرد خواص
او اول آنکه میل فشار بدیوارهای مجراه بول نموده انطلای عرقها را کم نماید ثانی آنکه
مفع استرخاء آن غشا را نموده ومجراه را وسیع نماید اما میل بکی معدنی است مانند
نقره ومس واین میل را بمریض نتوان داد که بسا در وقت فرو بردن ضرر بسیار وارد
آید لهذا میل هادی پاک کن باو دهند طریقه انداختن میل ابتداء میل را چرب نموده
وذکور را بالا کشد ومیل را فرو برده بعد آلت را میل کشد ودر قاعده میل تا نزدیک

عظم غانه بی زحمت رود و نزدیک اعضاء کمی گیر کند در این صورت باید کمی صبر نمود
و قوت نمو را بشخ زایل شود آن وقت حرکت داده کند تا میل پایین رود و میل ماد
پاک کن اسان تر فرود رود تا میلی که توی او پر است و این عمل را روز دو دفعه در صبح شام
باید کرد و گاهی دنبال بند اء نمو زایل شود و دفعات دیگر عیب ندارد و چون چند وقت این عمل را
نمود آن وقت روز یک دفعه عمل مذکور را بجا آورند و بعد از چندی در روز یک دفعه و
بدین نوع نموده تا دفع گردد و بسیار دنا نفست در سوزاک مزمن چون سوزاک حاد عارض
شود بدین جهت بعضی حکما میل را آلوده ببلغم سوزاک حاد نموده در مجرا بول انداخته تا
سوزاک حاد گردد و بعضی حکما سنگ جهنم را بواسطه میل و اشباه مخصوص این عمل در
مجرا بول انداخته و مایلند اند معلم خبیر گوید تا حال من متفقت ندیدم و گاهی سوزاک
مزمن از استحمام ب معدنی حار حامض رفع شده لهذا چون مریض غنی باشد او را در اب معدنی
ترش فرستند **فصل** در ترکیبات سوزاک که امراض جا باشند که بعضی همراه با سوزاک
رو دهند و بعضی نتیجه او است از آن جمله است ورم جرم بیضه که ابی دی وی میت نامند

ورم جرم بیضه

جهت این مرض از سوزاک گذشته اغلب انضمام است خواصه چون در حال بوت سوزاک مضرب
با و وارد آید و هم چنین از ریختن اب سرد در حال سوزاک ببیضه باعث ورم شود و چون
سوزاک نزدیک بر فسد نباشد بیضه استعداد ورم دارد که بدین جهت سوزاک در او
سرایت دارد یعنی در اوعیه منی ریزد بیضه متورم گردد و استعداد زیاد دارد بیضه
طرف چپ و بیضه راست استعداد او کم است و نادرا هر دو متورم شوند **تعریف ورم**
بیضه ورم بیضه عبارت است از ریختن ماده سوزاک در فضای مخاطی که اوعیه منی را
محاطند که عبارت از ضمیمه بیضه باشد و چون این عروق متورم شوند لهذا غشای
زجاجی بیضه نیز بواسطه مجاورت متورم شده و چون او متورم شود جلد بیضه هم متورم
شود و این است ورم بیضه علامات این مرض بعد از ورود مضر به انضباط ماده مرض

یک حس کشیدگی و تمدد در بیضه و کشاله ران احساس کند در درد و رو خواصه چنین
مراه رفتن بعلاوه وجع صلب در طرفی که بیضه متورم است و در حرکت زیاد خواصه
چون بیضه اویخته باشد وجع زیاد ظاهر و رسد و هم چنین است در سواری و چون بیضه
بالا بندند وجع کم تر است و جلد بیضه کمی کشیده و با حمرت شود و بسا که در این حال حمی
عارض شود و چون حمی بظاهر و رسد بجهت سد بلغم چنان نماید که سوزاک رفع شده
نه چنین است رفتار این مرض مرطوب بعلاج و چون بجزدی جذب نا ذکذارند یا معالجه
خوب نکنند منجر باید در کل گردد **تشخیص این مرض** در قاعده مشکل نیست زیرا که
از جهت نمیده شود و اگر مشتبه شود با ورم بیضه که از کوفت است در آنجا وجع عظیم
همراه است و نادر یافت شود اما العلاج تهیه حفظ صحت است بدین نوع که صاحب سوزاک
حار نشود و اگر لابد شد کیسه درست نموده و بیضه را در او گذارند و بالا بندند تا
از ضربه محفوظ باشد و با احتیاط حرکت کند لکن چون حس تمدد و کشیدگی پیدا شود
ابتداء بزودی یک مسهل نمک داده و بعد در ده پونزده عدد زالو در کشاله ران نهاده اند
و حرکت هیچ نکنند و چون بیضه متورم شده باشد باید چنین نمود اول آنکه مطلقا تجاوز
و حرکت هیچ نکنند و در میان پاها پشتی گذارده که بیضه اویخته نباشد و دستمالی
ببندد که بیضه منفرش شود ۲ آنکه زالو در کشاله ران اندازند ۳ آنکه یک مسهل از
سنا و نمک خورند و در غذا قلیل زیاد نمایند که بدین نوع مرض بزودی تخفیف یابد
و بیضه چنین بهم رساند و در قاعده چون حدت ورم بیضه بشکند سوزاک برود کند
و چون حدت ورم بیضه شکست بجهت علاج دو راه است یکی آنکه خواهند بزودی دفع
کنند و یکی آنکه خواهند بواسطه اخذ کیسه خواهند دیر رفع گردد نوع اول هر سه روز
یک مسهل و چند زالو از بیرون احمده حار استعمال کنند و چون خواهند زود رفع شود
بیضه را با مشمع به پیچند که در دو سه روز رفع گردد و بعد از رفع شدن تا یک د

ماه بیضه را بالانکاه دادند که مایل عود است و اغلب بعد از دفشدن در ضیمه
بیضه صلابتی مانند دکه حادث شود که تا چند سال باقی است و بجهة تحلیل و استعمال مرهم
ارشق که اوشق را در سرکه تخته به بندازند و بهتر از اوست پیاز عنصل که در سرکه پخته
بیندازند و از پیاز عنصل وجع بی نهایت بظهور رسد لکن مفید تر است و دیگر است
مرهم چوه که در تیماج مالیده بیضه را بپوشند و مالیدن روغن بید نیز نافعست که در بیضه
و کشاله ران مالند و این نسخه نیز مجرب است روغن دو درم هشت نخود زنگ سرب بی دل
کرده در تیماج مالیده در بیضه اندازند و دیگر از نتایج سوزاک است ضیق شدن مجراه
بول که بیوتانی استرکنوز نامند و بلغة ایلست ظهور مجاری مطاوی در بیضه و اطراف
او و این مجراه بسه نوع ضیق گردد اول آنکه بقدر یک سنت تمام جرم مجراه متورم شده
و غلظت بهم رسانده مجراه تنگ شود و این نیز بدو نوعست یا آنکه این مسافت یک سنت
مجلی شده و مرضی گردد در این صورت در وقت استعمال میل خون آید و یا آنکه تشنج محکمی از
لحاظ جمع شود و مجراه تنگ گردد قسم دویم آنست که یک حلقه از غشای مخاطی ضیق شود
سیم آنست که جرمی نیست و تشنجی است چنانچه اگر این تشنج را بی هوش نمایند رفع تشنج
شده بنوعیکه میل بسیار عظیمی در مجراه بول رود اما جهة این مرض در قاعده از سوزاک
مزمن است که تا لها طول کشد و علاج نکرده باشند اتفاقا از رحمی است که در مجراه بول
و از دمل مانند آنکه چوب یا غیره در مجراه بول فرو رود و این ضیقی ندارد تا در پا مرچه تعوقی
است در قاعده در میان پا مرچه عضلانی و بغوذی است و هم چنین ندارد تا در پا مرچه سیم
که مدور و ذی است یافت گردد علامات این مرض اولست عسر البول که دفع بول با زحمت
و با انفصال است و گمان بول کنست که گاهی بول نزدیک پا ریزد و بول پیچیده آید و چون
صاحب این مرض شراب یا عرق زیادی خورد تا آنکه خواری زیادی نماید بسا که حابس البول
بهم رساند و دیگر از علامات این مرضست زیادی میل دفع نمودن بول که هر مرتبه بر خیزد

ضیق شدن مجراه بول

بجهة

بجهة بول کردن و بول بسیار کمی خارج شود لهذا صاحب این مرض شب چندین دفعه برخیزد
تشخیص این مرض بعد از دانستن جهة تا میل تشخیص داده شود که چون میل در مجراه بول
اندازند بموضعی رسد که میل پیش نرود و وجع زیاد عارض شود و چون بند بیزات و غیره
میل از آن موضع تجاوز نماید بر جهت داخل مثانه گردد لهذا موضع ضیقه معلوم شود و گاهی
بنوعیست که میل بهیچ قسم نمی تواند بگذرد و اگر فرو نمایند میل غشای مخاطی را زخم نموده
و در غشای مخاطی رود و کم کم در خلف این موضع ضیقه بواسطه توقف بول انساجی بافت
شود و در این انساج بول زیادتر ماند و باعث تورم شده مجاری مطاوی را نماید و بول
از این مجاری خارج شود تقدمت المعرفة مرضیست که هرگز بدون معالجه رفع نشود
و از دوای بیرونی و اندرونی نیز رفع نگردد و در علاج مدت زیاد لازم دارد و چون
این مرض مشتبه شود با سنگ مثانه گردد معلوم شود از جهة و از استعمال میل که در این مرض
عدم سنگ بواسطه میل معلوم شود و چون خواهند بدانند که چه قدر از این مجراه تنگ است
بدین نوع که میل اجوفی را در او میل دیگری کرده که در سر او موم و زفت ممزوج بهم نصب
باشد و میل را در مجراه بول نموده تا نزدیک آن تنگی که رسید ندان وقت آن میل با موم که در
جوفست در مجراه اندازند بعد از خروج بواسطه درجه نشان که بر آن میلست معلوم
گردد که چه قدر مسافت این تنگیست اما العلاج باید رفع این تنگی نمود و بسه نوع می
توان رفع نمود اول بریدن دویم بواسطه استعمال ادویه کال سیم باستعمال
میل در مجراه بتدریج اما بریدن اول باید بنوعیکه ذکر شد به پیمایند تا مسافت این
تنگی معلوم گردد بعد از او با میلی که در جوف او کارد مخفیست در مجراه رفته چون در
تنگی رسیدند فشار بانتهای میل نموده که آن کارد در اندرون ظاهر گشته و از تنگی
غشای مخاطی را می برد و این در وقتی استعمال شود که حلقه از غشا تنگ شده بعد از بریدن
میل اجوفی در مجراه بول کرده تا مدت سه روز می گذارند که بول از میل خارج شود و جرح

نرسد و آن مجراه هم وسیع نماند اما استعمال ادویه اکال بدین نوع است که ابتداء نیرتکی را
باید مشخص نمود بعد با میل اجزائی که سنگ جهنم در آوسته اند درون رفته و به تنگی مجرا
مالند و هم چنین میل اندازند طریقی که استعمال میل ها لصلت بندریج و چون خواهند
بعدی بفع شود از ابتداء میل معدنی استعمال نمایند طریق اندا خنزانست که از
ابتداء میل نازک و بندریج میل را کلفت کنند و میل باید مدت ربع ساعت بماند بعد
اخراج کنند که بدین جهت راه باز گردد و میل معدنی دو عیب دارد یکی آنکه باید هر روز
مریض را دید و میل انداخت و نتوان میل را باو سپرد که بسا بواسطه سوراخ نمودن خود را
بکشد دویم آنکه در بعضی از جهت تحمل این میل نیست و بزودی خارج کرده اند و حماد
روز استعمال میل معدنی موافق یک ماه استعمال میل دیگر است اما استعمال میل مذاب
کن در قاعده باید میل معدنی در او نمایند تا شکل انحراف بردارد و گاهی باید در
او مفتول کرده با مفتول رود و بعد از کشیدن از تنگی مفتول را اخراج کنند و میل را
بگذارند و گاهی مریض یک وجعی باو دست دهد که بهیچ نوع محمل نشود و میل را بفواد
نفخان خارج نماید در این صورت قدری عصاره بلادالبنج در تحت بیضه افکنند
و از این نباید ترسید که عادت خواهد شد و میل را تا چندین روز در ربع ساعت نهند
و کم کم تا یک ساعت و زیاد تر از او مورث ورم گردد و مرده روز یا کم تر میل را کلفت
تر نمایند تا بعد در دوازدهم میل رسد و این میل دوازدهم که اعظم جمیع میل ها است
باید تا یک سال با نفضال استعمال نمود و چون مجراه زیاد تنگ باشد که بهیچ نوع
میل نرود باید یک زن در مجراه بول انداخته تا یکی وسیع نوقت میل استعمال نمایند
و چون بواسطه جراحی یا افراط در شراب حابس البول عارض شود باید کاتر انداخته
و بول را مرفع کرد و الا مهلک است و گاهی تشنج بنوعی گردد که میل داخل نشود در این صورت
یکی از نیان نابلادالبنج با و خورانند و حمام نشیمن گاه آب نیم استعمال کنند که در قاعده

بول

بول باز شود و اگر بدین نوع هم باز نشود اثر باد بوبا بنده و میل اندازند و حکما باید بدواع
کرد یا آنکه در هر صورت میل را بزور در مثانه بشانند خواه زخم کند و خواه نکند دیگر
آنکه تردکاردی که پشت نهاد زده بول را دفع کنند و از نتایج این مرض فستول است
یعنی مجراه مطاوی که بواسطه توقف بول در خلف موضع ضیق عارض گردد و در قاعده
این مجراه بنائی حاصل گردد و گاهی از اوقات طبیعت در آن مجاری غشای کاذبی
درست نماید که بول اذیت نرساند و در بعضی این نیست و بول بحالت که رسیده زخم
نموده تفرح حاصل کند علامات ابتدا حابس البول و بعد از چندی مثانه خالی گردد
و حال آنکه از همه بول چیزی خارج نشده و در تحت بیضه حرارت بهم رسیده که این نیست
مگر فلغمونیا و یک نوع حرارت نزدیک بحبل در بدن عارض گردد و در این صورت چون
این موضع را منفجر کنند رطوبتی خارج شود که بوی بول دهد و در روز سیم یک هوائی
در این موضع بظهور رسیده و چون طبیعت با جراح منفجر نماید جمیع قانفرا یا شده و
چون در این حال بول را خارج نکنند بول جاذب شده و نفس نیز بوی بول دهد و اخر الامر
مریض در اغما افتاده بمیرد و چون بمیرد جمیع جلد نزدیک کفل و ران و بیضه اکل شده
و از نتیجه این ورم میرد و این مرض از غفلت صاحب خود نات است که بدین جا منجر
شود اما العلاج ابتدا معالجات استرکنور کنند و چون بول در زیر جلد ریزد و
حرارت بهم رساند بزودی بیخ زنند و نگذارند قانفرا یا حاصل شود و بعد از بیخ
زدن حمام نشیمن گاه کنند که بوی بول رفع گردد بعد کاتر انداخته که همه بول خارج شود
و چون قانفرا یا حاصل شود معالجات او را کنند و مجراه مطاوی مختلف است که گاه یکی
و گاهی بیشتر است و در بعضی این مجاری راست و در بعضی کج است و این معلوم شود
چون میل در مجراه مطاوی کنند و گاهی این مجراه با نواسیر مشتبه شود و این در وقتی
است که تا بین مقعد و بیضه باقی گردد و تشخیص این هم با میل داده شود اما العلاج

مجراه مطاوی

هیچ نتوان داد تا آنکه مجراء بول را باز کنند زیرا که جهت از تنگی مجراء است چون مجراء باز
شود بسا که خود رفع شود و بعد از رفع تنگی مجراء اوقات از مجاری مطاوی را امر داغ کنند
یا آنکه تیغ زده و بجای او تقطیر ذرایح چکانند تا مرفع استرخاء نماید و چون تا این مستقیم
و مثانه راه مطاوی باشد و خواهند داغ کنند باید آیند در مستقیم نهاد و داغ کرد و
دیگر از نتایج سوزنک ورم قدد و ذی است علامات اوست ذربول کردن وجع شدید که
بدین واسطه عسر البول است و بیک دفعه نتوان بول را خارج کرد و بسا که در روز پنجاه دفعه
بول کند و مثانه را هی مثانه تا بول خارج شود و دیگر از علامات است خوارش در مقعد
لتخبیص این مرض زاده شود چون انگشت در مقعد مستقیم نمایند که قدد احساس می شود مستعد
این مرض هستند دائم الخمران و شیخان لهذا اگر صاحب سوزنک کردند قدد ذکر ورم نماید
اما العلاج باید در ابتداء علاج نمود که چون مزمن باشد جرمیت قدد زیاد شود و مشکل
تحلیل رود و در ابتداء چون بینند که خوارش در مقعد بظهور رسد و قدد وجع کند زود
کامل با وخزا بنده و زالو اندازند و حرکت هیچ نکنند تا تحلیل رود و چون صلب شود بدل خون
و رض بدانند و دیگر از نتایج سوزنک است کثارد و لاوسی که عبارت از نزله مثانه
باشد و نزله مثانه عبارت است از ورم غشای مخاطی محیط مثانه که بواسطه این ورم بلغم
زیاد از دیوار مثانه منتشر گردد که در بول نیز یافت شود جهت این مرض اول از سوزنک است
و این بد و جهت شود یا بواسطه آنست که حقنه اکال زیاد در مجراء بول کنند که سوزنک سرایت
در مثانه کند یا بواسطه سرما خوردن است در حین سوزنک که بدین جهت نیز مثانه متورم
شود و دیگر جهت از بودن اشیاء خارجه در مثانه است مانند سنگ مثانه که از مفرد املاح
باشد و گاهی جهت نفرس است و دیگر در مزمن دانا است و جهت دیگر جهول است و این مرض یا
حاد است یا مزمن علامات حادی در حال اندفاع بول در وجع زیاد و چون چند قطره
بول در مثانه جمع شود میل بدفعش نماید و گاهی بول آمیخته با خون دفع شود و در دفعه

ورم قدد و ذی

نزله مثانه حاد

چون بول را در ظرفی جمع نمایند ذرات و غلظتی یافت گردد و این بواسطه بلغمیت که در او است
و چون کی بود است با مثانه فلا اعضا با بیطن مرند در وجع مثانه شدید تر شود و بر عکس چون
گرم شود کم تر گردد و حس ثقل در مثانه دارد چنانچه اگر بالای ذهار را فشار دهند
وجع گردد و در منفذ خوارش مزاید دارد و در حین عبور بول از وجع زیاده شود بواسطه
فشاری که بمثانه رسد و گاهی حمی هم راهست تقدمت المعرفة بعلاج رفع گردد و چون
علاج لایق بنا شد مزمن شود اما العلاج اول استفراغ دم نمایند بواسطه زالو در پایین
دبر و بالای ذهار و در اندر ان لعابیات دهند چون روغن بادام و صمغ عربی و بنک و
مربی اگر نگاه دارند اگر چه تابستان باشد شلوار و جوراب پشم پوشد غذا نه حلوا و آش
رقیق مشروب یا مطبوخ تخم کتان و از ترشی پرهیز نمایند و از نواری اجتناب نمایند و
مخدرات مانند بنک و بذر البنج نافعست و بدین تدابیر در ده روز رفع گردد اما
نزله مثانه مزمن و مزمن گردد و چون بحادی علاج نکنند یا علاج بد شود علامات در دو
هیچ در وقت بول کم تر از حاد است و چون زیاد مزمن باشد بول را نتوانند نگاه داشت و اصل
آنکه قوه انقباض مثانه جمیع فانی شود و چون بول این شخص را در ظرفی کنند در ته آن شیء
لزج یا مدی یافت گردد و این نیست مگر بلغم اما العلاج خون گرفتن بی مصرف است
لهذا لباس پشم پوشیده و اگر بتوانند در بلاد گرم روند و ذکر الذاتی از جنس بلسان ها
و سقطرا و اذاج سیاه مانند سوزنک دهند و ادویه مخصوص مثانه یا نه بر ادا داده
ارزه است که این دو نبات در ایران مشکل یافت شود و بجای او اجباری توان داد
بسیار دوای عالی است با ملک و جهت علاج یک سال زمان لازم است و چون این دوا
را هر روز استعمال کنند و مریض را طاعت نماید رفع شود دیگر از نتایج سوزنک
عنین شدن است و چون این مرض در کوفت عموم است لهذا در فصل کوفت ذکر خواهند
شد دیگر از نتایج سوزنک سوزنک است و سوزنک چشم عبارت است از سیلان

نزله مثانه مزمن

سوزناک در چشم بواسطه آلوده بودن است تا غیره تا آنکه زن صاحب حمل سوزناک هم
رسانده و چون طفل تولد خود از آن ریم در چشم طفل رسد و این است که بعضی اطفال
بعد از چند وقت از تولد کور شوند علامات این مرض بعد از رسیدن ریم در چشم خرت
هلاک چشم مجلی شود و کم کم بنفش گشته و ملتحمه بقدری برآمده و متورم شود که فرینه در عمق
افتد که کوچک نماید و گاهی فرینه هیچ دیده نشود و کم کم قرینه لین شده و پاره گردد و رطوبات
چشم بیرون آمده و کور گردد و معلوم است که در این صورت حمی عارض شود تعدد العرفه
در روز اول و دویم در درشت چکم است و در سیم روز در درشت خلاست اما العلاج
ابتدا چند زالو در پشت گوش و شقیقه اندازند و بعضی حکما شریان صداع را بریده اند و
بعد یک نخود سنگ جهنم را در یک مثقال گلاب حل نموده سه دفعه در روز هر دفعه
قطره در چشم چکانند و بعد با آب دوزک آب نیم گرم در چشم ریخته بشویند و بهتر است
ساعت یک بار چشم را با آب دوزک و چون وجع زیاد باشد یک قدری تریاک در اطراف
چشم مالند و کمی مرهمیان بخورند فصل اول از باب هشتم در سی فیلیس که عبارت از زهر
حب باشد یعنی گوفت و گوفت مرضی است مسری که بواسطه مجاورت و ملامست با خلا و ندکور
عارض گردد و چون سرایت کند در موضع سرایت زخم قرحه مانندی بظهور رسد و در
اوقات ایشتهی که چون این ماده جاذب شود از جمیع بدن این قرحه بظهور رسد و حال
آنکه هزار و دویست و هفتاد و یک هجریست سیصد و شصت و هشت سال است که این
مرض را شناخته اند و در ابتدای این مرض بنوعی مسری و عام بود مانند وبا که چون شخصی
گوفت داشت و با کسی دیگر حرف می زد آن شخص مسموع گوفت می گرفت و هم راه می رفت
با حمی شدید و در چند روز هلاک می کرد و اهل فرنگستان می نامند مرض فرانسوی و
اهل فرانسه می نامند مرض نپل که در وقت محاصره بلد نپل اهالی فرانسه بدین مرض مبتلا
شدند و کسانی دیگر از فرانسه آنها گرفتند لهذا بدین نوع نامیده اند و بعضی میگویند از

مرض گوفت

از نیکدینا امد لکن خلاف است و بسیار اشخاص بزرگ بدین مرض مبتلا شده اند و هلاک
گشتند مانند وبا و علاجی از برای او نبود تا آنکه پاراکلسوس که یکی از حکما بود علاج او را
پیدا کرد در حال صد سال است که سرایت او کم تر شده و در هر بلدی که هوای او گرم تر است سرایت
او کم تر و علاج او آسان تر است و در ولایات سرد دیر علاج پذیرد و گوفت بدو نوع بروز
کند یا بسبب گوفتیست که در حین جماع یافت شود که ریم گوفت در فرد جلد ذکر ریخته و گوفت
عارض شود و اگر در ذکر زخم یا خراش جزئی باشد زودتر گوفت بظهور رسد و دیگر بواسطه
رسیدن ریم گوفت است بزخم در هر عضو که باشد و در قاعده بواسطه جماعست و اکثر در
هر دو ذکر بهم رسند و قرار گیرد در حین جلد ذکر که اطبا میان در وقت خطنه قطع نمایند لهذا
این مرض در اطبا کم تر یافت شود طریق بروز او چون ماده گوفت در جائی اثر کند در
بعد از موضع سرخ شده و یک بثور کوچک چون سر سنجاق سفید رنگ در او بهم رسند و بعد
از دو سه ساعت خوارش پیدا کند و چون بخارانند بثور پاره شده و رطوبتی از او خارج شود
و چون پاره نشود در روز دویم آن بثور سفید مرواریدرنگ شده و پاره گردد و رطوبتی از او
خارج گردد و کم کم آن زخم کوچک مقرح شود و اطراف و نواحی خود را بخورد و سطح قرحه
فرمز و غشای بسیار نازکی سفید در او هست و کنار زخم مثل سوخته یک دفعه بکودی
افتد و اطراف زخم صلب است و غدد های قریب آن موضع متورم شوند و در آن قروح
باید ملاحظه سطح و عمق و اطراف و شکل او را نمود که چه قسم است و این قرحه که بدین علامات
در مزاج سالم بروز کرد گوفت درجه اول خوانند خواه در ذکر باشد و خواه در عضو دیگر و چون
سرایت بمزاج کرد و سایر اعضا و غشای مخاطی قرحه و آبله بهم رسانند گوفت درجه دویم
گویند و چون بعظام سرایت کند گوفت درجه سیم دانند و تا این گوفت درجه اول و دویم
جلدی می باشد لکن در میان درجه دویم و سیم چندان مدت ندارد که گاهی درجه
چنان بدرجه سیم رسد که بهیچ نوع نتوان فهمید اما گوفت درجه اول که اول سر سفیلیس

گوفت اول

نامند علامات او قرحه ایست ذاهبه و عصبی اطراف صلب مانند عضروف و فرمز و غلاف
قریب بان عضو مانند دانه انبیج کردد و یا انکه قرحه ایست که عمقش کم تر و اطرافش زبر
و بوشیده است با ماده زرد رنک و در قاعده یک قدر مثل خیارک ورم نماید یا انکه قرحه
ایست که در ظاهر جلد پهن شود و اطراف او متهیج و سفید و هم لاه رو دبا حمی و بسیار دنا در آنست
که در این قرحه قدر ورم نماید و زیاد داه رفتن در این قرحه ایسا که زخم سایشده شده قانقرا
کردد اما العلاج چون بثور باشد که بعد از جماع بهم می رسد که ابتدا از آن سنان جهنم
مالیدن رفع می شود و چون قرحه بهم رسیده باشد اکر عمق نباشد ساعت بساعت آب کرم
بشویند و حرکت نکنند و چون عمیق باشد در او کمی چوه فرو فشند یا بنند و یا کلمل و فشند
یا بنند و یا انکه پنبه آلوده با سعد خلر کرده در او بندند و مالیدن روغن چوه خاکستری یا روغن
کلمل در اطراف قرحه زیاد مفید است و باشد که در اطراف قرحه فلغمونیا بهم رسد در این صورت
از حرکت اجتناب نموده و تا ورم لاد زشب بخته نماید نمایند و بعضی از حکما چوه دهند و
اولی آنست که در درجه اول از چوه احتیاط کنند و اکر کار پیش رفت آن وقت چوه دهند
و بعد از رفع مرض بجهت حفظ کوفت درجه ثانی چلبی و عشبه خورند و اکر قرحه قانقرا بشود
از ماضو و بوزه ارمنی طلا نمایند و بنا کرچون خداوند کوفت حرکت زیاد کند تا انکه
سنک جهنم زیاد در قرحه ذکر تا لذ حدت او سرایت در غدد های مغابن نموده و موجب
خیارک کردد و بدین جهت است که خداوند کوفت را از حرکت زیاد منع کنند اما خیارک — خیارک
عبارتست از متورم شدن یکی از غدد های مغابن علامت در قاعده در هفته سیم و چهارم
بعد از بروز کوفت در ذکر احساس ثقل در کشاله ران نموده و یکی از غدد های آن موضع
املا شود و بی لون آن موضع هیچ متغیر نیست کم کم سرخ بنفش شده و وجع ضربانی بهم رساند
و کم کم وسط او نرم شده و منجر کردد و کنار های این زخم کلفت و مایل بر غشدن نیست و اکر
در این حالت حرکت زیادی کند زخم قانقرا باشد و بواسطه مجاورت با عروقی که در آن جا است

خوف شدید باشد تقدمت المعرفه مرضیست که بسیار طول کشد و کاهی راه مطاوعت باز
کند و چون قانقرا باشد بهم مظلمست اما العلاج چون احساس ثقل و زاماه کی فلد
نمود بدو زصبر چند زالو انداخته و یک مسهل خورند و بجهت تحلیل قدر مشمع بزند در اطراف
فلد دانداز زند و یا و مقدار سرب بروی فلد نهاده و ببندند و چون جلد حرارت بهم رسانده
باشد با زهم زالو انداخته و با سرب ببندند که تحلیل خواهد رفت و چون ماده فلد او بهم
رسد باید ضماد استعمال نمود تا نضج یابد بعد با قلیاب اکال جراح نمایند یا انکه با
دوبا استعمال کنند تا منجر شود و ماده او که خارج کردد و بعد قدری شاربی در آن
کان کبود آلوده نموده و در زخم کذارند و ضماد استعمال نمایند تا ماده انکه صلابت
اطراف بهم رسیده خارج کردد و چون بدین تدبیر آن صلابت رفع نشود لابد از اندر
چوه دهند و چون قانقرا یا بهم رسد باید دستی نمود که محدود شود و بدین نوع کنند که
شاربی را آلوده به بوره محلول در آب نموده در اطراف او اندازند و از اندرون مقوی
دهند چون کنکر و شراب غیره و موضع قانقرا یا شده را از خلر و روشور نمایند
بنا که اطراف خیارک کند بلان بهم شد باید با قیچی چید و اکر لب زخم نیز کبود و سیاه
باشد آن را نیز بزدارند که بعد خوب خواهد شد اما کوفت ثانی و این بروز کند در — کوفت ثانی
قاعده شش هفته تا سه ماه از کوفت اول کذشته و دیده شده که بعد از یک سال و دو سال
و هفت سال بروز کند و در فرنکستان کوفت ثانی بروز او در جلد است و تا دکر اجلفوم
سرایت کند بخلاف ایران که اکثر بروز او در حلقوم است و تا دکر در جلد بروز کند بچند
قسم در جلد بروز کند اول مانند بثور آن قسم بقدر دانه ماش و بروز او است خواصه در
پیشانی و پشت کوش و پشت پا و در همه مکان می تواند بروز کند و چون بروز بدو شد
بلنکی بروز نماید دویم بواسطه لکه های بزرک سبزه به بی سری یا زنس سیم دانه های سرخی
مانند دانه ماکه در سالک یافت شود چهارم بثور ابیست که بعد از بروزی پاره شود و — ظهور

وزیران نقرس کوفتی است پنجم بطریق قرحه که ابتداء بثور بعد قرحه کوفتی عارض شود
وگاهی این نقرس بطوری هم رسد که علامات قبل دیده نشود و این قرحه شکل مخصوصی
دارد که بدین جهت باید نظاره کرد علامت اوست قرحه ایست که اطراف قرحه رنگ مرسان است
لکن بعمق افتاده و چون قدری کهنه شود بشکل کلیه گردد و چون خواهد رفع شود از وسط
او تلولها برآمده و رفع گردد و رطوبت این قرحه سبز زرد رنگ و لزج باشد بنوعیکه از آن بستر
پاک نگردد اما کوفت ثانی در ایران بروز داشت اغلب در دیوار خلف لحاف که بکفش
آمیخته شود علامت غشائی مانند بلغم با لون سبز زرد و بعد از چند روز که آن غشا
برداشته شود زیر او قرحات معلوم شود و گاهی در این قرحات مانند برنگ معلوم شود
و در قاعده در لبست حلقست و در لوزتین هم دیده شود و گاهی قرحات تر در یک زمان
پیدا شود و دیده شده که گاهی کوفت در غشای مخاطی بلغمی پیدا شده و بوی تعفنی از بلغمی آید
که از آن بدتر رایحه نیست و ماده که از او خارج شود هم رایحه او استخوان است و در قاعده
دنیا لا بلغی خوابیده فرود و گاهی کوفت در غشای مخاطی حلقوم پیدا شود که فرود
رود تا حلقوم که در این حال صدا گرفته شود و گاهی عضروف بلعومی را کوفت تمام کند
و چون عضروف ورقی را کوفت گیرد هلاک نماید جنس دیگر از کوفت کند بلا آنست
که بسوزات جلدی است که ظاهر گردد در قریب بمقعد و صفن و ران و لب و بجمیع بدن می تواند
بروز کند و این تلولها اصل ایشان پهن است و خشک که رطوبت ندارد جنس دیگر از کوفت
است که بروز می کند در غشای عنبیه و ابتدای این مرض است صداع شقی خاصه در شب و
بزودی رنگ عنبیه تغییر کند و مردمک چشم دو بپائین کشیده شود و لکه سفیدی در عنبیه
بهم رسد و عنبیه بی حرکت گردد و این بواسطه رطوبت منتشره ایست که منجمد شود و گاهی
در دو نیمه سرایت کرده و پاره کرده عنبیه بیرون آید که بدین جهت بآفوری عارض شود
و اگر بزودی علاج نکنند در چهار پنج روز چشم خراب شود و اشخاصی که شغل ایشان

بیشتر بواسطه چشم است مانند حکاکان و نویسندگان چون ماده کوفتی در بدن ایشان هم
رسد نزاد بآفوری حاصل شود و هم چنین از شعاع آفتاب که از برف منعکس شود در
چشم باعث این مرض شود چون ماده کوفتی در بدن باشد و چون این کوفت ثانی معالجه نشود
تا آنکه کوفت بد و خبیث باشد و در بدن زیاد بماند مزاج را علیل نموده و بینه را خراب کند
و بعضی حکما این را کوفت ثالث دانند و بعضی مزاجی نامند لکن عینی ندارد و در این حال
خیلی شباهت بخنازیر هم رساند و میل نماید بعظام و مفاصل و در این صورت
مشتبه باوجع مفاصل گردد اما کوفت ثالث و در قاعده بروز کند در عظامی که عضله
ایشان کم است چون پیشانی و نزوه و فص و مرفق و پائین و عضه که نزاط این بود
او بندی کند بیک وجع متحرکی در مفاصل خاصه در مثل که چون زردی خراب رفته
گرم شود شدت کند و بعد از چند روز بعضی برآمدگی ها چون دکمه و غیره در یک از
عظام مذکور بظاهر رسد و این دکمه تا این ضریع و عظمست و اگر در این چنین موضع را
بشکافند رطوبتی بینند چون لعاب صمغ عربی و این رطوبت بسه نوع گردد یا بواسطه اعلاج
خلیل رود و یا صلب گردد مانند دکمه و بندرت منجر شده منفرج گردد و عظم را مرسم
نماید بواسطه خراب شدن ضریع و در قاعده قدم های لیفانیک یک موضع از اعضا متورم
شود مانند منا زیر و مریض بیشتر از وجع مفصل شاکیست و باشد که هوا الفله بظاهر رسد
و بسا که شلی در یک عضو بهم رسد بواسطه فشار دکمه های مذکور بعصبی شده
گاهی یک از بیضتین بواسطه کوفت صلب ماند و چون پدر یا مادر این مرض داشته باشد
طفل در قاعده مفلوج گردد و اگر مفلوج نگردد و بدنیا آید بعضی زخمها مانند زرده زخم
نزدیک مقعد ایشان بظاهر رسیده و طفل بمیرد و ذلک این اشخاص تربیت مانند
کسیکه نوبه زیاد کرده باشد و فوت ایشان کمست تقدمة المعرفة در بلاد گرم نادر است
کسی از این مرض بمیرد و در بلاد سرد هلاک بعینه نیست و کوفت ثانی بهتر از کوفت ثالث است

کوفت ثالث

زهرا که چون مزاج کرده مشکل رفع شود اما العلاج گوید ثانی ابتداء آنکه مریض را
غذا کم دهند و لباس کم پوشند از قبیل تافوت و برک و امثال آن و در علاج گوید این دو
قاعده یکیست که در افراط غذا و بودن اعضا دوا هیچ اثر ندارد بعد ملاحظه اطعمه نمایند
که مبادی پوست یا اطلاق مضره باشد و در هر صورت یک مسهل داده و ادویه که در این جا
باید استعمال نمود داد لسان مسهل ملخ چون نمک فرنگی لکن مسهل دفع می نماید و عود می کند
بعد از آن ادویه نباتی است چون عشبه تامره و تا رجوبه و چینی و کوه و ایاک و شاسفرا که
این دو دوا را از بنگدنیا آورند و بعد ریشه بابا آدم کارکیا علفیست و تا دفنا که
اینها را طبخ کرده می دهند و پوست کردو و سبز نیز بد نیست که در اکثری از این مطبوخات
داخل کنند و این نباتات را استعمال شود در کسانی که از چوبه می ترسند تا آنکه چوبه در
ایشان اثری نکرده است و بهتر است که این نباتات را بعد از رفع مرض استعمال کنند تا
پاک کند مزاج را و مرض نکند نماید. سیم از ادویه جات مستعمل در این مرض ادویه
معدنی است چون زیبق و دارا شکنه و زیبق احمر و بید و دود کور زرد و بید و بید
و این ادویه را بعضی مفرد و بعضی مرکب استعمال شود مانند آنکه بید را مرکب کنند با قلیا
و نشادر و آهن اما استعمال چوبه اولست روغن چوبه و استعمال می شود در کوفتی که روز
بروز در تزاید باشد و بدوای مذکوری نتوان محدود نمود و دیگر در کوفتیکه بسیار
مزمن شده باشد و دوا تخوان نیز ثابت کرده که وجع مفاصل را تخوان هم زایل باشد
در این قسم دو نیم تا دوای بلیه هم رسیده است روغن چوبه استعمال شود زیرا که او مفید
تر است طریق استعمال روغن مذکور آنست که ابتداء ملاحظه نمایند چون خداوند کوفت را
خون غلبه داشته باشد یک فصد نموده بعد دو روز مسهل نمک داده و او را در حمام
فرستاده و این تدابیر را چون فرصت باشد در ده روز کنند و اگر فرصت باشد کمتر
بعد مریض را در طاغ بسیار کوچک کرده که بسیار گرم باشد روز اول یک مثقال روغن

مذکور را در دو ساق مریض بقوت مالند و این عمل را بهتر است خود مریض کند و اگر حکیم
یا کسی دیگر این عمل کند دست را در مثانه کوسفند کرده بمالند روز دویم هیچ نکنند روز
سیم در مخدین مالند یا زیک روز تعطیل باشد روز دیگر در عضدین مالند ایضاً یک
روز فراغت حاصل کرده روز هفتم در پشت مالند در روز هشتم چون علامات دیگر
مانند سیلان بلغم و غیره بهم رسد روز دیگر از پا مکرر کرده بنوع مذکور مالند و در
قاعده روز هیجدهم یا بیستم دخان دوم نموده بلغم جاری گردد در این صورت پشت
از علاج مذکور کشیده لکن چون بلغم زیاد آید دلش زیاد متورم باشد و شکم نفخ کند دست
بدارند و دلیل آنکه دوا اثر نموده است که در بول مرسوب قرمز رنگ بهم رسد و در بول
شیء زرد و سیاهی یافت گردد و بعد از علاج لباس فروش مریض را عوض نموده
و او را در حمام فرستاده بشویند و تا چند وقت عشبه یا چینی باو دهند تا اثر چوبه از بدن
او برود و تولیش در این دوا آنست که چون بلغم زیاد ضعیف باشد یا مزه خراب شده و از تشنج
عمومی یا از سکته بمیرد هر چند علاج بزرگ و با تولیش است لکن گوید بسیار کهنه را رفع
نماید و گوید منزلی که این عمل در او کنند باید از پشت دیغه پلش نباشد اما دارو اشکنه و آب
استعمال شود در اندرون و اگر مرضا بدارا شکنه زیاد تحمل کنند و خوب دوائی است و تا
اشکنه در هر چیز خراب کرده مگر در رب السوس و گلاب لهذا با رب السوس حب کرده حب
او را دهند و یا در گلاب حل نموده و تابع او را دهند صفت نسخه بگیرند دارو اشکنه یک
کندم در چهارده تا شش حبوبی بزرگ آب دوا اشکنه تا گلاب حل نموده یک تا شش صبح و یک شام
خورد و باید بنوعی خورد که مابین دوا و غذا شش چهار ساعت فاصله باشد در هر دو وقت
طریق دیگر بگیرند دارو اشکنه یک کندم در قدری عرق حل کرده با رب السوس چهار حب
نمایند یک صبح و یک شام خورد بنوع مذکور و چون از خوردن دارو اشکنه بیم تالش در شکم
بهم رسد دوا را بالای غذا دهند یا دوا را اشکنه محلول چهار مرده قطره نقطه تراوان

داخل کنند و بدین نوع باید استعمال نمود تا مریض خوب شود و چون مرض لبیم دو جزو بود
بهتر بود دوا ها بدو دو مرکب دو روز داشت صفت لنخه بگیرند بدر دو مرکب روز زد هفت کندم
نارب السوس چهار ده حب نماید یک صبح و یک شام خورد و اگر چهار ده کندم شوکران
علاوه کنند زود تر اثر کند و چون خنازیر هم راهست تا کوفت ثالث بدهند و بهتر است
بدر دو مرتبه تا سه دهند و بعضی حکما تا یک مثقال داده اند لکن این مضر است در بزرگان سه
چهار مخورد در روز دهند و بهتر است دارو اشکنه نارب السوس با کلاب دهند صفت دیگر بگیرند
بدر دو مرتبه تا سه نیم مثقال کلاب سه سیر داخل در او نموده در چهار روز خورد و چون حوه البینه
بظاهر رسد چنانچه لون سبز و زرد شود لهذا بدر دو درهم قدر شربتش یک کندم تا یک
نخود در روز و استحمام آب دریا بسیار مفید است و این بجهت یبوست که در آن آب بهم رسد
اما استعمال ادویه نباتی که صابون از چینی و عشبه امثال آن باشد و این ها استعمال شوند
اول در صورتی که مریض از حوه بترسد دویم در وقتیکه حوه مضر نیفتاده باشد سیم
بعد از رفع مرض که خواهند مزاج را پاک نمایند و خواص آنها اول آنکه قوت جلد دهد و
دیگر آنکه عرق و بول زیاد دفع کند و کسانی که چینی و عشبه خورند در صورت امکان در آبها
خورند و اگر در زمستان کلارم باشد در منزلی گرم مانند و عشبه را نیز نیم کرم خورند طریق
طبخ این ادویه خواصه عشبه و چینی را که باید مانند چای دم نموده و اگر در آب بپزند عطر او
جزو هوا شده بی ثمر است و بهتر است عشبه و چینی را با هم دهند صفت دیگر عشبه
شش مثقال چوب چینی شش مثقال بادیه نموده شب یک چهار یک آب جوشیده در روی او ریخته
تا صبح بگذارند از صبح سه چهار یک آب علاوه نموده بپزند تا نصف ماند بعد بگذارند تا
ته کشد هر ساعت یک فنجان خورده راه روند طریق دیگر بگیرند عشبه ده سیر سه چهار
یک آب جوشیده در روی او ریخته تا صبح بماند صبح طبخ کنند تا آنکه ملایم تا نصف بماند
آنوقت صاف کرده یک چهار یک قند در او ریخته و پنج روز شب کرده روز یک و شب

خورد و اگر مریض ضعیف باشد این شربت را بخورد که خلیل نبرد طریق دیگر برای نادان
سه مثقال ریشه بابا آدم سه مثقال در دو چارک آب پخته تا نصف ماند در یک روز بخورند
و چون چینی خالص خواهند دهند پنج شش مثقال او را برادره کرده شب بخیسانند صبح با آتش
ملایم جوشانند تا نصف شود آن وقت بنوشند و چون مریض پیر باشد ریشه بابا آدم
خالص خورد تا آنکه دو سه مثقال عشبه را در یک شربت خورند و چون این ادویه کفایت
نکند استعمال شود این نمک که می نامند طلو و داروی دفترم طریق ساختن او شش جزو طلا
در سه حل نموده ده جزو نمک بالا علاوه داده در آتش نهند نمک بوجود آید صفت لنخه
بگیرند یک کندم از نمک مذکور و با قند دوازده قسمت نموده هر صبح یک قسمت تحت
لسان مالند چون چند روز بگذرد دو قسمت تحت لسان مالند اما کوفت اطفال اوز
بظاهر رسد چون پدر یا مادر طفل کوفت داشته باشد چون طفل مقط لنوز و متولد گردد
در نزد یک کفل طفل بعد از چند وقت زخمها بظاهر رسد که ابتدا آنکه با بنداشت بعد
طاول نموده و آن طاول نامرسده تقرح کرده و در قاعده علامات کوفت ثانی در او است
هر چند کوفت ثانی سرایت نداد لکن چون طفل پستان دایه را مکد پستان زخم گردد و هم
چنین بعکس چون دایه کوفت داشته باشد و طفل پستان او را مکد دهان او زخم شود و در
قاعده چون طفل علاج لنوز و اسهال با او عارض شده تا حمی و فی با مرض دیگر و طفل هلاک گردد
اما العلاج بعضی از حکما روغن حوه در بدن بزنانیده اند و شیر بز را بطفل دهند و چون
سبب از کوفت دایه باشد بدایه حوه دهند و آن شیر را طفل خورد که شفا یابد و کامل هم
مفید است که ربع کندم صبح و ربع کندم شب بطفل دهند و در این اطفال دوا بهتر از حوه
سیاه نیست و حوه سیاه نیست مگر آنکه حوه را با گرد بالساوی مخلوط نموده که شیا
مخورد مانند دغال قند و شربتش دو تا سه کندم در روز بطفل دهند صفت لنخه بگیرند
حوه سیاه بیست کندم گرد بنفشه یک مثقال بیست قسمت نموده یک قسمت صبح و یک شام

کوفت اطفال

Dr. GARO 25 ... 35 ARMENIAN

خورد و این در اطفال خوب تحلیل رود اما کند بالان که بلغم جنس از کوفت است و ظاهر
شود اگر قریب بمقعد و لب و بجمیع بدن می تواند بظهور رسد علامت بحرانی است صلب
و نهن و خشک اما العلاج اگر این بحران زیاد بزرگ باشد بچینند و بعده کندم داده
انکه زاد دیک سیر عرق شراب حل نموده و هیجده نخود نیز کافور در او حل کرده و پنبه با او
آلوده نموده در روی اندازند و این عمل سوزش بی نهایت دارد لکن رفع نماید و چون بحران
زیاد بزرگ نباشد چیدن لازم نیست همین دواها را استعمال کنند که مرکند فصل دویم
از باب هشتم در بابی ری پلومونه یعنی مرض سل و مرض سل عبارت است از ظاهر شدن دانهای چند
در جرم فوقانی ریه که در این حال شبیه بسنگ سماقست و بعد از چندی که مدت معین ندارد
دانه ها گداخته شده و ریحی کال در او بهم رسد که جرم خود را اکل نمایند لهذا این موضع تقعیر
بهم رساند و چون جمیع دم و دوران او منوط است بریه لهذا دیم مذکور بواسطه خون بجمیع اعضا
رسد و بدین جهت حمی وقتی عارض شود صفت الشرح این مرض مختلف است موافق ابتداء بروز
این مرض یا انتهای او در ابتداء در پارچه فوقانی ریه که قریب بعظم ترقوه است چند نقطه ها
بزرگی شاه دانه و گاهی بقدر دارزن سفید مایل بزردی ظاهر شود و چون این نقطه ها را با
انگشت بمالند مانند پلیز بدست مالیده و چسبیده گردد و در قاعده این نقطه ها در دور طراوت
و این نقطه ها نادرا چون خواهند رفع گردد و بعد از چندی جریت بهم رسانده و ادبت ندارد
و یا انکه بعد از چند وقت این نقطه ها زیاد شده و در وسط او ماده تولید شده و گداخته شود
و کم کم این ماده اطراف خود را اکل کرده و چون چند نقطه نزدیک بهم باشد و اطراف هم را اکل
کنند تقعیری در ریه یافت شده و هلاک نماید و گاهی طرفین این تقعیر را بهم وصل نموده
و هر چند این موضع ریه بی مصرفست لکن مهلک نیست و این بندرت است و چون ذات
الجنب هم دارد است ریه نیز صدمه چسبیده بعلاوه عضله ریه نیز پر از بلغمست زیرا که
در مرض سل نزله همیشه همراهست بعلاوه در امعاء خواصه صائم نیز این نقطه های مذکور

بافت گردد امتداد در محرقه اما جهت این مرض جهت بزرگ موروثی است و این در چین بلوغ
بهم رسد دویم جهت در بلاد است که در بعضی از بلاد مردم زیاد سل گیرند و در بلادی
که نوبه زیاد است سل بندرت بهم رسد سیم جهت بودن در مکانهای پست و عفن است چون
حبس خانه و غیره چهارم نتیجه است در بعضی از امراض چون سرخجه و جدری و سرخک و سیا
سرفه پنجم بواسطه غم غصه زیاد است که بعضی دختران که عشق زیاد دارند این مرض گیرند
جهت ششم مجهول است که در چین بلوغ شخص بدین مرض مبتلا گردد و چون شخص از سنی
بسنی الی بگذرد دیگر مرض سل نگیرد و جهت دیگر است در اثبات غذا و بدین جهت است که اگر
در نفوس این مرض است و کسانیکه مرض سل دارند بحرقه و مطبقه مبتلا نگردند حالات و علامات
اطفالی که مستعد بدین مرض هستند اول انکه قوه نامیه در ایشان زیاد است خواصه
نزدیک بلوغ که بطوری موکوده بلند شوند که قدکی خم گردد و مردم متعجب شوند اطراف
ایشان باریک خواصه اصابع سینه کمی تنگ کردن بلند کتفین برامده سیما لطیف جلد سفید و
بسیار باذکاوت هستند و در راه رفتن زود خسته شوند و کمتر بین بروی سرفه گیرند
و بحرکت زیاد نفث الدم عارض شود و بسیار مستعد بر طاعون هستند تشخیص این مرض
داده شود بعلامات او و از علامات عمومی یکی سعالست که همراه اوست نفث دمی دیگر است
هزال بدن و حمی وقتی و این مرض مشتملست بر سه زمان که این ازمنه مختلف است زمان اول
بروز دانهاست زمان دویم گداختن و منفجر شدن دانه هاست زمان سیم بظهور رسیدن
حمی وقتی است اما زمان اول زیاد پنهان است و علامات او کمست لکن انچه دیده شده که در عا
مکرر و گاهی نفث الدم و با بلک بروز می نماز کردند و زکام گیرند و نفث الدم در بروز
دانها زیاد است تا در زمان دویم که منفجر می شوند و این خونی که بواسطه نفث الدم خارج
می گردد مختلف است که گاهی قرمز و گاهی بلغمی خارج گردد که خطوط خون در او است
و اگر در طالت دویم و سیم باشد خون زیادی خارج گردد و این دلیلست بر اینکه عرقی پاره

شده و نباید چنان دانست که هر نفث الدم بواسطهٔ مرض است و از جهات معلوم گردد
و دیگر از علامات ضیق النفس است که درد فقیه ۲۴ یا ۳۰ دفعه نفس کشد و این معلوم
که در سلامتی در دقیقه ۱۶ دفعه نفس کشد و در حالت دویم و سیم ضیق النفس بنوعی گردد
که گاهی نزدیک بهلاکت رسد و ضیق النفس شدید تر است چون حمی باشد و در غم غصه و
بعد از خوردن غذا نفس تنگ تر گردد از علامات دیگر است وجع و سنگینی در صدر و خواصه
تحت قص و ریه و وجع او چندان شدید نیست و دیگر سعال است و این سعال در مرتبهٔ اول
خشک و کم تر شده و بلغمی خارج گردد مانند شیشه گداخته و سعال در شب بیشتر است
خاصه در حین خوابیدن و صبح که از خواب برخیزند و اگر حکه در کلو است که چنان خیال
می نماید که سرفه در کلو است و در انتهای مرتبهٔ دویم و سیم نفثی خارج گردد بعینه ریم گردد
گردد خارج شود و گاهی سرفه مانند سیاه سرفه است که بطور منفصل باید و چون حمی وقتی عارض
شود در قاعدهٔ سرفه تسکین یابد خاصه نزدیک بمرگ که این سرفه با لزه آلوده شود و این
ریم که خارج می شود گاهی منعقد است و گاهی اشیاء چند مانند خورده پلیدر داوست
این دانه هاست و بندرتا یک پاره چه از زیر خارج شود و مقدار خونیکه از نفث الدم
مختلف است در قاعده در بیست و چهار ساعت دو سه سیر دفع شود و چون بلغم کمتر شود
دلیل بد است زیرا که نزدیک بمرگ است علامتی که بواسطهٔ عمل بر گوش یا دو قوهٔ سامعه و غیره
معلوم شود در ابتدا چون این دانه ها کم باشد از عمل بر گوش مانع نیست و چون دانه
ها بیشتر شوند خون در تحت قوهٔ پرگوش تماس صدای کور است و از قوهٔ سامعه صدای
نفس مسموع نشود بلکه صدای خرخر شنیده شود و چون تغیر در ریه پیدا شود از عمل
پرگوش صدای طبل دهد و از قوهٔ سامعه صدای مسموع شود مانند آنکه در شیشه
نخص حرف زنند و در حین تکلم چون نبض ملمس کند اختلاجی محسوس شود اما علامات
عمومی اولست هزال بدن که این هزال روز بروز در تزاید است و چون حمی وقتی بظهور رسد

بنوعی هزال دست دهد که گویا عضله در بدن نیست عضلات شقیقتین فرو رود
عظام وجنتین برآمده گردد عینین گود افتد بلغمی کشیده شود نبض بسط جلد کم شده
خشک گردد و مریض چنان نماید که عظام است با جلد دیگر از علامات عمومی حمی وقتی
است که در عصر بروز کند با علامات مخصوصه او و گاهی در روز دو دفعه این حمی بظهور
رسد و بعد از حمی عرق زیاد کند و در قاعده نزدیک صبح استراحت شوند زیرا که در اثنای
حمی فانی شود نبض مریض این حمی سریع و گاهی مطرد است و دیگر از علامات عمومی زیاد شدن
عرق است و در ابتدا این عرق گاهی بچند مواضع از بدن است و بعد چنان عرق کند که همه
بدن تر شود و این عرق از جبهت و عروض و خواصه قریب بمرگ است و دیگر از علامات عمومی
اسهال است و چون شکم را بفشارند با وجعست و دیگر بظهور رسیدن برفات است در دهان
و زبان و این علامات بد است دیگر از علامات عمومی علامات معده است که گاهی زبان
خشک و سوء الهضم دارند و گاهی اشتهای کم و گاهی بر عکس جوع بهم رساند و در بول ایشان چیزی
فهمیده نشود مگر آنکه بالای بول یک چیز ابری است و این نیست مگر چربی و بد علامت است
از علامات عمومی تهیج دست پاست و استقاء ذفی تا در است و اگر این مردم بسیار خوشحال
هستند و بیماری بدین مرض صبور هستند و تحمل میکنند و بعضی بر عکس کج خلق شوند
و نزدیک بمرگ هذیان عارض شده و علامات صدری تخفیف یابد ترکیب این مرض با
امراض اول ترکیب می شود با سل حلفوم که این مرض سرایت می کند در حلفوم که دانه ها
بظهور رسیده بعلامت آنکه صدا گرفته شود دویم ترکیب می شود با نزله و این در قاعده
رفتار این مرض در قاعده مزمنست که سالها بطول انجامد که گاهی ساکن شود و گاهی شدت
کند که بطور منفصلست و ندرتا بندرتی باشد رفتار او که در یک ماه یکشب که یک
دفعه تمام ریه از این دانه ها پیدا شده و منفرج شود یکشب تا مزمنی و ابتدا میکند یک
دو بار نفث الدم و بعد چند وقت یک سرفه خشکی دارد که از این سرفه صحبکاهان و شبها

متاذی است و گاهی وجع تیری در پهلو حادث و بسیار مایل بتشنج و هستند و بروی
یک حرارت کذرنده در ایشان پیدا میشود و یکی هزال و سستی دست دهد نفس کشیدن
متواتر و این حالت تا سال طول کشد کم کم با سرفه بلغمی خون از او دفع شود و این بلغم
از ابتدا الرخ که با نکال از دهان خارج کردد و کم کم دمی کردد و مقدارش بیشتر کردد و علامات
که از علم پزشکیان و اسکول ناسان ظاهر میشد بظهور رسد و کم کم حمی شدید شود و روز
دو نوبت حمی بظهور رسد که یکی در صبح و دیگری در عصر باشد و سک موضع عرق کند
خاصه در پیشانی و چون مرض بنهایت رسد حمی متصل کردد مکر آنکه در عصر حدتش
بیشتر شود و بقدری که اسهال و عرق و نفث زیاد شود هراست و هیچ در دست و پا و
استسقاء در شکم پیدا نشود لکن چون بیرد بهند و یک چهار ماه آب در مفاق پیدا کردد و
چون مریض غنی باشد بواسطه تدبیرات که می تواند نماید لبنا که این مرض زیاد طول کشد
و چون فقیر باشد در این حال زود بمیرد و چون مرض رونده و سریع باشد جمیع علامات ذات
الریه بظهور رسد تشخیص این مرض باید داده شود از نزله مزمن ریه و در نزله مزمن
حکر پایین افتد و قلب در فم معده زند و در سل چنین نیست و نزله مزمن دفعتا بنا
بالمره تسکین یابد و سل نقاهت نکند و در نزله از علم پزشکیان صدای واضح است و در
سل کور است و در نزله صدای خرخره است و در سل نیست و مرض چون زود کذر باشد
مشتبه شود با ذات الریه و این تشخیص داده شود چون تشخیص چند دفعه نفث الدم ذات
یقین است و دیگر مشتبه شود با ورم حاد لحاظ ذیرا که چون لحاظ متورم شود بلند
کشد و همیشه مریض سرفه خشک نماید در این صورت باید ملاحظه لحاظ نمود غالب
این مرض در ابتداء چنان می دانند که این مرض هرکز رفع نشود لکن در کثیر زیاد
دیده شده که در ریه دانه های زیادی حجریت داشته هست از این جا معلوم کشته که در ابتدا
یا کاهی طبیعت بطریق مذکور دفع نماید و کاهی نیز بفرح رفع شود لهذا چون کمی فربهی در خلاف

این مرض روی دهد در صورت یا غیر حکما شفا یابد و در قاعده ملهی بمیرد شود و مرک
از چند جهت است اول بواسطه زیادی هزال دویم بواسطه جمع شدن رطوبت در جنب و
فشار بر ریه نمودن که نفس قطع کشد و کاهی بفتنا بمیرد بواسطه پاره شدن یک عرق بزرک
در ریه که سکتاریه کویند و دیکر بواسطه محلل شدن بیم نقیر است در مجراء ریه که ریه را مسدود
کرده و هلاک کند و دیکر هلاک شود بواسطه بلغم که چون قوت مدافعه بلغم ندارد
لهذا خفه کردد و دیکر بواسطه وقتی که تغییر راه بجنب باز کند و هوای زیاد داخل جنب
شود خفه کردد و دیکر بمیرد چون زانهائی که در صائم هستند مجراها باز کنند تقدمت
المعرفه مخالف است اول موافقش که از هجده تا بیست سالکیست دیکر موافق مزاج است
که در دموی مزاج و عصبانی مزاج رفتار اوند تر است و در بلغمی مزاج و صفراوی مزاج
رفتار او کند تر است و دیکر موافق فقیری و دولت مند نیست و چون از پی باشد بدتر است
تا عارضی باشد و در وقتیکه حمی نباشد بهتر است نشانه است هیچ دست و پا نهت الصوت
سد شدن اسهال بقتنا سد نفث و تورم بدن عفن کردن و هذیان و از علامت بد است
چون مریض بسیار خوشحال و امیدوار است اما العلاج اول حفظ صحت است که در کسانی
که مورثی می برند باید نزد یک بلوغ کاری نمود که مرض عارض نکردد و هم چنین در مستعدین
این مرض و بدین نوع نمایند که طفلرا بفرمایند که مشق کند خواصه مشق شنا تا آنکه سینه
کرد دو دیکر از جمله مشقها آن است که هر روز طفل تکیه بر محلی کرده و نفس عمیق کشد و
روز بروز زیاد کند مثلا روز اول هشت نوبت نفس عمیق کشد و کم کم زیاده کند و هم
چنین و از زیاد خواندن و منحنی نشیند آنند آنکه اطفال در مکتب می نشینند و نکذارند
که تعب و رنجی باو وارد آید و از ذاختن سازهائی که بواسطه لب است اجتناب نمایند و حرکت
عنیف با مضیقت نکنند تا بتدریج حلق مزدن و در حالت کرم بودن نکذارند در آب برود
روز که باعث نزله شده و ملزا بهیجان در آورد و بهتر این است که آن طفلرا اکر ما عادت

دهند خواصه سینهٔ او را که زیاد بپوشانند و کافی باب سرد بشویند و چون غشی باشد
سال یک دفعه باب در یاد فنه و مدت یک ماه استحمام نمایند و غذای ایشان بخورانی
زیاد و نه نباتی زیاد دهند بلکه معتدل میان هر دو دهند و هم چنین در لباس و
منزل تدبیر کنند و از تحریک قوای نفسانی زیاد مانند غم و شادمانی زیاد او را حفظ باید
و چون سرفهٔ خشک دلیل بر اعراض شود تغییر مکان کنند خواصه در ولایتی که کوه سیر است
و نوبه زیاد است و منفعت دارد در این حال بخوردن آب ترش معدن که نرون دارند و باید
ملاحظه آب را نمود که آهن نداشته باشد بنا داباعث حمی شود و در بلغمی مزاج اگر آهن
داشته باشد بعضی ندارد و مالیدن روغن انیمون و دوغ زرنیان در سینه تا میل ماده را
بظاهر دهند زیاد مفید است و این زخم را نگذارند تا چند وقت انتظام یابد و خوردن
روغن ماهی زیاد مفید است زیرا که چربی را در بدن زیاد کند و در کارخانه‌هائی
که چربی زیاد است مانند دستگاه ماهوت بافی چون بمانند رفع استعداد شود و خوردن
شیر الاغ در فقرات آب پنیر زیاد نافع است و هم چنین خوردن آب ترش معدنی نیز نافع است
و بجای او نترم دهند و چون مرض بظهور رسد قابل تبرید باشد در این جا علاج مخصوصی
نیست و باید کاری نمود که علامات موذی تسکین یابد مثال آنکه چون ضیق النفس زیاد
باشد و هیجان خون باشد فصد نمایند بنا دنفث الدم کرده و از چهل مثقال خون یک تکیه کرد
و چون وجع تیری در سینه شدت داشته باشد زالو انداخته و ضماد اندازند و چون نفث
الدم بظهور رسد ابتداء یک قاشق نمک داده و آرام مانند و چون نبض سریع باشد این
نسخه را بکار برند در مثال نخود در کدو شیراب دم نموده طرح دو مثقال با شورش
نخود یا ده نخود در او ریخته در یک روز بدفعات نوشند و گاهی در نفث الدم زاج دهم
بیان در مثال که شش نخود زاج را گرد کرده حب نمایند و استعمال نمایند و شکوب
نیز مفید است که ابتداء در روز دو کندم و چون تیولش زیاد باشد تا دو نخود داده

لکن این بیست دارد غذا اشیاء بارده بالقوه بالفعل خورند و بسیاری از حکما چنان می
دانند که مرض مذکور را با فقی می‌توان صورت او را شکست و خفت زد او حاصل او زد
لهذا دوای فی زیاد مفید است بیکا که اسهال بیاورد و بجهت خروج بلغم بسیار مفید
است نشاد زد و چون حرارت زیاد باشد اجتناب نمایند و بجای او نترم دهند و نفد در
پنج الی شش نخود در روز دهند و حب او را دهند که بارب السوس حب نموده و بهتر است
داخل حب یکی از مخدرات چون بذر البنج و عصاره کاهوی جبلی تا عصاره شوکران تا برگ
شوکران با خانق النمر را تریاک کنند و تریاک بجهت خواب آوردن ایشان زیاد مفید است
لکن چون تسخین می‌نماید لهذا جوهر او را دهند زیرا که در سل بواسطهٔ وجع خوابیست
و چون مریض بلغمی مزاج باشد و حمی نباشد مخرج بلغم صموغی دهند از قبیل مر مکی و امثال
آن و هوای طویله بسیار مفید است بجهت صاحبان این مرض لهذا بهتر است طاعی در سقف
طویله ساخته و سوراخی در او باز کنند که هوای طویله همیشه در اطاغ باشد و هم چنین
بسیار نافع است نفس طفل جوان لکن چون طفل با آن شخص بخوابد مضر است و اگر طفل
نباشد نفس یک جوان و چون عرق زیاد خارج شود بدن را با سرکه و آب بشویند و زیاد
کرم بپوشند و بجهت تخفیف حمی و فجوهر کنند دهند و در قاعده مطبوخ پوست کنه
کنه مفید تر است و خوردن ترشی معادن نیز مفید است لکن سعال را زیاد کند لکن جوهر
کوکرد کم تر سعال آورد و ضد عرق هم هست بجهت تداوم اسهال خوردن مطبوخ صعلب با
نطرافیون و حقنه نمودن با مطبوخ نشاسته و تقطیر افیون نافع است و قوی تر از
او است چون دو کندم شکر سرب داخل حقنه کنند و از وی قوی تر حقنه ایست که یک کنده
سنگ جهنم داشته باشد و بسیار منفعت دیده شده از خوردن کوشت کوساله
و خرچنگ که بسیار سریع الهضم هستند و چون در وی مزاج باشند کوشت بسیار
کم دهند و با و خورانند شیر برنج جزیره و امثال آن و چون مزاج بلغمی باشد قدری

گوشت چیزی ندارد در هر صورت غذاهای سریع الهضم خورند و باید دانست که
این مرض بسیار مخوفست بخصوص هر آنکه مخصوص بهر باشد بلکه در مواضع دیگر
نیز می تواند بظهور رسد چنانچه در این دماغ و کبد و سفاق و دیگر است سل عضبه
الرئه که مذکور شد اما سل این مرض است که ظهور اوست اکثر در اطفال و علامات او
چون الم لصبیان بود و تشخیص او محالست مگر آنکه چون پدر و مادر طفل مستعد بسل بودند
چون این علامات در طفل پدید شود می توان قیاس نمود بتشخیص واضح و تشخیص کامل در
تشریح او شود و این مرضیست که حکما طفل را هلاک کند فصل پنجم از باب هشتم در خلوریس
که می نامند یرقان الابیض و هم حمی عشقیه و نبات الاسنان و چون این مرض غالباً مخصوص
زنان است و تفصیل در امراض نساء مذکور شده لهذا ذکر او را نمودیم فصل چهارم
از باب هشتم در ابی خندریا که مالیخولیا نامند اگرچه این مرض خفیف تر از مالیخولیاست و
ابی خندریا عبارت است از مرضی که اکثر در مردان و بندرت در زنان بظهور رسد و
بروز اوست بواسطه اضطراب قوه هاضمه و نفخ شکم و ثقل سنگین در شراسیف ایمن و اقرار مرض
در نزد عامه خلق و حکما را بعذاب دارد و علامات این مرض زیاد مختلف است عموماً اضطراب
الات هاضمه و زحمت در تحلیل غذا و در حین تحلیل ثقل در شراسیف ایمن و جشاء حامض
و کف غلیظ در دهان بظهور رسد و بعد از خوردن غذا وجعی خفیف در معده و
نواحی آن که گاهی تا قفا ظهر رسد و حس کرامی در شراسیف هویدا گردد و این اشخاص زیاد
مستعد بواسیر بوند و گاهی چنین فهمند که کبد ایشان چون قلب طپید و چون کمی نفخ در
بطن پدید آید و اندکی تنفس تنگ گردد چنان گمان نمایند که خیق النفس شدید دارند
و بسیار شاکی بوند از صداع مطرق بعلاوه از اشخاصی چند از کسان و دوستان خود ش
چون است که می گوید فلان می خواهد مرا هلاک نماید و از دست ایشان چیزی خورد
و بدو جهت اکثر مهموم گردند و باندک چیزی در خیال خود ش ناخوش شود و همیشه

مالیخولیا

و با وجود یبوست غلیظ بطن بود

شاکی است از صداع و ثقل شراسیف ایمن و حسنکی و خواب رفتن پاها و چون این مرض
زیاد طول کشد بتدریج معموی بیفزاید و در آلات بدن تغییری فاحش پدید آید که از
سیمای او حکیم بفهمد که این شخص صاحب مرض مالیخولیا است اما جهت این مرض اکثر بروز اوست
در صاحبان بواسیر و کسانی که شغل ایشان نشستن است چون کفش دوزان و میرزایان و
امثال آنها و از بیکاری و تنهایی و بی زنی و خیالات مغمومه زیاد و افراط در جماع و عنین
شدن و سد یکی از سیلان عادی بدن چون خون بواسیر و رعاف عادی و اکثر از سد خون
بواسیر این مرض بظهور رسد و اکثر عروض اوست در سن شباب و امزجه عصبی تشخیص
این مرض داده شود از خیالاتی که مریض دارد و شاکی بودن از امراض مختلفه و اقرار مرض
خود نزد هر کس و سیمای او اندک این مرضیست با دوام مرقد و مزمن بود علاج او صعب
تر است و هر چه خیالات مریض زیاد است علاج مشکل تر است و چون معموی مریض روز
بروز بیفزاید بیم جنون بود و در صورتی که مرض حاد از بدن بیرون رفت و معالجات لایقه
توان دفع کرد علاج این مرض چون در این جا اختلالی در معده و کبد است لهذا باید
ادویه مقوی معده و کبد از قبیل ریوند و خطمی نانا و افسنطین و شراب استعمال فرمود
و چون وجع معده بود یکی مخدر از قبیل شراب بادام تلخ استعمال کنند و جوهر فولاد در این
مرض نفع کلی بخشد و از اغذیه غذاهای مقوی دهند و استحمام آب دریا و مشی نمودن
نفع عظیم کند و بتجربه مفهوم شده که بسفر فرستادن و اشتغال مریض از جمیع تدابیر
نیکوتر است و ملاحظه حالات نفسانی باید نمود و از خالات بدنی بود و از برای یبوست
حبوب مخدره از دیوند چینی و امثال آن بکار دارند و باید یک نوع تدبیری در مریض
نمایند که اعتقاد بحکیم پیدا نماید و اگر شکایت زیاد از امراض مختلفه نماید باید
قول او چیزی گذارد و موافق مزاج او حرکت کرد و تصدیق بر قول او کرد و اولاً از حکیم
بدگمان شده دوائی که باو دهند نخورد و گوید این سم است حکیم می خواهد مرا بکشد

نقرس

فصل پنجم در مرض اربعین که هم لاکوت نامند که عبارت از نقرس بود و هم مند داء الملوک تعریف این مرض نقرس عبارت است از مرضی مزاجی که اکثر موروثی و رفتار او است بطور دایره و خود را ظاهر کند بیک وجعی در مفاصل پا و اختصاص دارد بسست پاها و همراه او است عوارضات مختلفه او در قبیل علتهای عصبانی یا التهابی مثال آنکه خداوند نقرس را چشم ملتهب شود یا آنکه مثانه ملتهب شود یا التهاب نقرسی نامند و عصبانی او چون عرق النساء که هم راه نقرس بود و اکثر سوء الهضم در مثانه با او همراه بود این مرض منقسم گردد بسه قسم یکی نقرس حاد یا قاعده دویم مزمن یا قاعده سیم نقرس بی قاعده و او عبارت است از انتقال ماده نقرس ببعضی اعضا اما نقرس حاد یا قاعده مقدمات او است سوء الهضم و نفخ شکم و خواب در تن اطراف تشنج کند در بعضی از مواضع و این مقدمات بسا که چند ماه طول کشد و مریض ندانند که این چه مقدمه است ولی چون موروثی باشد از این مقدمات توان تشخیص مرض کرد و چند روز پیش از عروض مقدمات مذکوره تسکین یافته که نعتاً بدرد جهة یا آنکه مرض بیک حرکت عنیف خواه نفسانی و خواه جسمانی و وجعی در اعضا پدید آید خاصه در شب که نعتاً برخیزد یا وجعی در اعضا که بتدریج وجع سرایت کرده بتشنج پا و استدادن یا بدبنحوی که گویا مزاج بودن در شست پا کرده اند و با تنش می سوزد و حتی مشتعل بنظر آید رهند و تکبیر بحرکت یا فشار بمفصل مذکور وجع شدت یابد و طول این وجع تا یک روز و در روز دویم که تخفیف یافته ولی درمی در مفصل بجا ماند در قاعده شب دیگر باز همان وجع با همان عوارضات بظهور رسیده و تا در چند مفصل بهمین نوع مرجع گردند و او است تا پانزده روز آن وقت بتدریج وجع تمام شده و دم رفع گردد ولی عود نماید مثال دیگر و اندک اندک عود او فاصله اش کم شود تا آنکه در ابتداء سال دیگر عود کند و بعد دو دفعه خاصه در بهار و پائیز عود کند و چون مزمن شود مزاجی شود و همیشه

درد دارد و در این دایره پانزده روز که حالت ابتلاست اشتها معدوم و بول غلیظ و کم موجود است و رسوب او سفید است چون برف و یا بنفش و کبود بود اما نقرس مزمن تا قاعده خود را ظاهر سازد بواسطه وجع عضلاتی مثال وجع مفاصل مزمن که در این جا مشتبه بر اجراحه شود و وجع بیک مفاصل محدود نماند و تا بایست بمفاصل صغار و اجزا نازل و همراه است عدم اشتها و سوء الهضم و درد کمر و در بعضی بواسیر و خارش مختلفی در اعضا و بزودی خستگی و تشنج و باندک چیزی علتهای مختلفه چون تنگ نفس و غیره بظهور رسد و بحرفی نازل ایجنی کج خلق شده و کاهی علامات مذکوره حدت یابد و در هوای گرم حالت بکار شود بول ابرسوب گردد و علامات مخصوصه او را نبود و این مرض طول کشد تا الهاء و آخر الامر در مفصل بزاده کی بظهور رسد سخت و صلب و نابست مگر شئ متحجری چون کچ که مرکب است از فسفر و آهک و نیشتی بول که کاهی در عضله یافت شود و او را منقرح ساخته و اجزاء مذکوره بیرون آید و در دعاف هوا حالت این اشخاص تفاوت کند که بدتر جهة در روز قبل از تغییر هوا خبر دهند که هوا تغییر خواهد نمود اما نقرس بی قاعده و او عبارت است از انتقال ماده نقرس بالات دیگر چون قلب و ریه امثال او و بدین نوع است که در حالتیکه مریض مبتلا است بنعتاً وجع مفصل تسکین یافته و ماده منتقل گردد یا بامعاء که قولنج و سوء الهضم پدید شود و یا در آلات بول که حرقة البول بروز کند و کاهی ماده در یک پا رهیجه و مفلوج شود یا عرق النساء بظهور رسد و یا آنکه منتقل بجلد شده حمرتی چون حمره هویدا گردد خاصه نزدیک مفصل و دیم حاصل آید و کاهی متوجه جلد شده متورم گردد و می تواند در غشای قلب رهیجه پیدا کاردیت شود و کاهی در جلد و این طرز رهیجه و شریان مانند عظم خشک گردد و چون منتقل بریه شود ضیق النفس پیدا کند و کم کم رداءت سینه حاصل شده و همیشه مبتلا باوجاع و کاهی اطراف کج گردد بواسطه یکی از علتها یا از جمیع علتها هلاک شوند صفت تشریح این مرض کاهی دیده شده که شریان

چشم شده

عظم پیدا کرده و در بول ترشحی غالب و سنگ در مفاصل موجود است و معلوم است که
این از نتایج مرضست و اصلا چیزی مفهوم نگشته چه این مرض اگر چه موروثی و از زیاده
خوردن و افراط در اغذیهٔ لذیذه و شراب شامپین و زیاد خوردن گوشت و همیشه
معده را مملو داشتن که باین جهت این مرض زیاد در نزد اغنیاء و کم نزد در فقرا یافت شود و بدین
سبب است که او را داء الملوک نامیده اند و اشخاص مستعده چون باین شرائط زندگی کنند
بزودی زود مرض در ایشان استیلاء یابد و اگر بر هذا وضع در تغییر هوا چون فصل بهار
و پائیز و مایلست بمزاج دم و سن شباب از بعد از بلوغ تا قریب بسال سی تشخیص این مرض چون
با قاعده بود آسان بود و چون بی قاعده باشد مشتبه گردد بادیاح احرشه لی ریاح احرشه
مایلست بمفاصل عظیم چون مفصل رکبه و این مرض را میل در مفاصل صغار بود دیگر آنکه
جهة ریاح احرشه رودت و این کثیر موروثی است و بسیار می شود که بواسطه استعداد وجع اورد
لیالی و برامکه که در مفصل مشتبه گردد بگوفت درجه هیم و این در علامات دیگر چون بلغه در جلد
و رسیدن از مرض قاسی و تشخیص توانگر اما انذار چون این مرض ظاهر و با قاعده بود زود
توان رفع نمود و چون زمن و بی قاعده باشد طول و زیاد است و چون انتقالی بود بسیار بد است
زیرا که می تواند متوجه قلب شده بکشد اما العلاج و ادویه دو قسم بود یکی آنکه در اشخاص
اطفال مستعده تدابیر بکار زدند که مرض ظاهر نگردد و یکی دیگر آنکه در حین ابتلا مستعمل
و بکار داشت اما قسم اولی بهترین تدابیر است که اطفال و اشخاص مستعده را حکم کنند بپوشیدن
لباسهای صوف و گرم نگاه داشتن اعضا و ریاضت کشیدن و از اغذیهٔ نباتات اجتناب فرمایند
و حیوانی کم تر خورند و از دهنیات اجتناب ورزیده و آب سرد زیاد ننوشند و مشی کردن
بپیاده روی با بواری خالی از منفعت می شود که بدین تدابیر رفع استعداد توان نمود ولی
این تدابیر در اکولان و شاربان مقبول نیفتد و نمی پسندند اما العلاج در صورت ابتلا
مسهلات املاحی داده چون ادویهٔ قلیابی و از اغذیهٔ نباتی قلیل استعمال تمام کنند و

و موضع وجع را بپنبه که بدود مضطکی تاکید داده باشند پوشیده و بعضی از حکما استفراغ
دم نمایند خواصه بواسطهٔ زالو و از این عمل اگر چه وجع تسکین می یابد لی چون دیده شده
که منفعل می شود لهذا بعضی از حکما استفراغ دم را نمی پسندند و می گویند از این عمل زیاده
منفعل شده و یا مرض مزمن گردد در این صورت بر حکیم تکلیف است که استفراغ دم نماید و بمرض
دلایل گوید که در چند روز متحمل درد بودن عاقبت او نیکوتر است و در صورتیکه غلبهٔ دم
یا مرض مستاد بفصد بود خون گرفتن نیکوست و نزدیک باتمام مرض بعضی از چشمهای
که املاح دارند مفید است خواص آب معدنی ترش و دو چشمهٔ مشهور یکی در فرانسه موسوم
به ویسی و دیگری در نمسه موسوم به کارسباد اگر آب بسیار زلال است مخصوص این مرض است
بهتر است که در مقدمات مرض که مریض خود می داند میل فرماید از بیکاربا انیمون و
و دیگر از ادویهٔ جات این مرض است سودنجان مصری خواصه تازه او و شراب سودنجان بهترین
اقسام او است که در ابتدا مسهل نوشیده و پس از او مدام و منت فرایند شراب سودنجان روز
بمثقال در سه وقت و چون علامات سهیت بظهور رسد از قبیل تهوع و دوار و حمی و امثال
آن و باید دوا را متروک داشت و بعضی از حکما زیاد معتقد بادویهٔ جات قلیابی و اسیدی
قلیابی و هم نطرون شاهی و آب اهک و نوشادر نیز از مجربات است و یکی از حکمای بزرگ
استعمال طرطیر نفع کلی دیده لهذا ابعوره بواسطهٔ طرطیر کیدا داده و توان استعمال نمود و چون
نفرس با بواسیر مرکب بود استعمال کوکرد و آب کوکرد معدنی مفید است و دیگر است استعمال
چینی و عشبه و کروا باک و مطبوخ یاس بنفش و ریشه نایا ادم و این که جهة نفرس بکار زدند
و جهة سوء الهضم و تقویت معده باید داد و بهترین جان مزه بکار داشت چون خطمی نانا و هیم کود
و اشیاء زراوند مدور صعب دوای مفید در این مرض بگیرند زراوند مدحرج خطمی
کامطوس و قیطوریان دقیق بالمساوی کوبیده و بیخته دو روز بامداد یک مثقال از او
بنوشند و تا شش ماه توان خورد و قدما حرقی سودنیا استعمال می کردند و چون نفرس

تا کوفت مرکب بود استعمال ادویه مفید خواهد بود و چون مرض مزمن بود آب معدنی
استحمام و شرب آن بهترین ادویه است و منه جنس از آبهای معدنی در این مرض مستعملست اول
آب کرم نادره و او عبارت است از مرتبه حاره معدنی که از ملاح هیچ آب او نبود و او استعمال شود
استحماما در صورتیکه بواسطه تفرش فلج بهم رسیده باشد دویم آب کرم کوکردی و او عبارت
است از اینکه بوی کوکرد دهند و او مستعملست در تفرشیکه با بواسیر هم راه بوده شد در جلد
دانها و قروحات ظاهر و رسیده باشد سیم آب کرم معدنی که املاح زیاد در او است و چون
منضج قولنج است لهذا مستعملست در مرض تفرش که در امر جهه دموی بود خواصه چون غذای
ایشان ترش کردند که نوشیدن آن آب منفعت کند و حکیمی از این آب بقدر نیم من هر روز
عبادتمندان تفرش نوشانید و عرق و اسهال زیاد خارج میشد ولی اکثر تلف شدند و چون
وجع زیاد بود استعمال کمی افیون یا مرهم افیون نافعست اما ادویه جات موضعی در حال ابتلاء
و وجع هیچ استعمال نشود بجز پنبه که بدور مصطکی زاده باشند مفصل را بپوشیده و بعد از آنکه
دوره مالیدن مرهم آب دلاک بود دلاک و بلسان مکی که یک جزء او را در شش جزء عرق حل
نموده مفصل را بمالند و مطلا این دوا از عجائبات است صفت او بگیرند بلسان مکی ۲۴
کرم پوست کنده کنه سی یک کرم زعفران شانزده کرم عشبه سی یک کرم عرق دوا انشر سه پنج
طرهنا خشن بلسان را در پنج سیر عرق مخلوط نموده تا حل شود و باقی اجزا را در ده سیر عرق
ریخته بیست و چهار ساعت در محلی گرم نهاده و صاف کرده پس آن دو عرق را مخلوط بهم
نموده نگاه دارند و در وقت استعمال یک جزء او را با دو جزء آب دلاک مخلوط نموده پنبه را
بدو آلوده نموده در موضع موجع گذارده به بندند جمیع این فصل در معالجه مختصر خداوند
تفرش بدانکه چون حکیمی از نزد صاحب تفرش بر ابتداء یک قیفی یا یک مسهل بکار داشتن از
روز بعد تا مدتی ادویه قلیایی بکار دارند بدین نوع که یک ندفه پنبه قلیایی قسمتی یک الی یک
مثقال نیم در شش گرم حل نموده تا از جوش افتادن وقت بنوشند و این قدر بسیار خوب است

و مفاصل را با پنبه گرم بدور مصطکی زاده پوشیده و چون طبیعت را مایل بعرق بینند یک
معرق بکار دارند از قبیل حمامی نفشه یا شوکه نوشادر یا بورد و غیره هم چون حدت
مرض بگذرد ادویه قلیایی داخل ادویه موضعی چون بلسان مکی حل شده در عرق نامنم
بکار دارند و استعمال فقط بدنبا شد و چون وجع زیاد باشد کمی افیون یا مرهم افیون استعمال
نمایند و چون وجع مفاصل فرو النشین یابد چون علامت انتقالست از بیم آنکه مبادا
بالت رئیس مزید لهذا باید کاری که مرض رجعت کند نمایند و جهت حصول این مطلب بهتر
طعام خرد است در مفصل تا از ابتدای او مرض رجعت کند و وجع حاصل آید

فصل ششم در نوبر پولا که هم مانند اسکربوت لو و از مرض خود را ظاهر سازند بفساد دم و
سیلان او و هنای قوای بدنی و رخوت و لینت که چون منضج شده دم از او بیالاید
و سیلان دم می تواند از بینی یا مستقیم یا ایشان و چشم و غیرهما بود علامات این مرض
مقدمات او است نفخ صورت گاهی شدن بیماکسالت و خستگی بنهایت و مغموم و ضعف
قوی و بتدریج علامات مذکوره اشتداد یافته و خستگی زیاد شده و مریض را استرخا بکند
که هیچ نتواند راه رود و در حرکت ضیق النفس دارد و اندک زاده وجع مفصل ظاهر شود
چون ریح مفصل کم کم لمه کبود و اسفنجی کبود و در وقت اکل غذا خون از ایشان جاری شود
دندانها در دکند بلغ غذا عسرت بهم رسانده نفس منتن بعلاوه لکهای چند بقدر
عدس چون در حصبه بلون ارغوانی و کبود در اعضا پیدا شود و ابتدا بر روی و اطراف
و اطراف و بتدریج در همه بدن پیدا شود و او را چه مانند به لشی و کم کم لکها بزرگ شود
بقدر پول سیاه که او را اکیمس نامند آخر الامر جلد مانند سنگ سیاه گردد و در این حال وجع
مفاصل اشتداد یافته و خستگی چنان بنماید که هیچ حرکت نتواند کرد و در این حال
مواضع مختلف خون سیلان کند خواصه از غشای مخاطی و بندرت از جلد و رعاف عمومیت
دارد که گاهی هیچ نتوان شد نمود مهلکست این رعاف و حمی همراه این مرض بود و در بعض هیچ

اسکربوت لو

تغییری رخ ننماید و از اغذیه متفرق و در قاعده بیوست و گاهی در ابتدا خون بدن بدرود
و لذت کم کم متفرق و متعفن شده و دم از ایشان بجاری گردد و نعفن او بنوعی شود که هیچ کس
تحمل رایحه او نتواند نمود و اتفاقا اگر زخمی در بدن وارد آید اسفنجی و متعفن شود و خون
از او نشر کند تا بتدانکه از اسفنج و انتهای این مرض منوط است بضعف شدت او که گاهی
شفا یافته و گاهی تا سالها طول کشیده و هلاک کند اما جهت این مرض توطن در محلهای است
که آفتاب نگیرد و زیاد ماندن در جاهای رطب تاریک چون زندانها و سردابها و خوابها
و مریضخانهای بدجهت دیگر انعدام اغذیه جید یا کافیه چون در کشتی زیاد ماندن
که در سفینه لحوم را خشک کرده و شش دهه هم را ماه می دارند و اتفاق می افتد که ده ماه
در کشتی بودند و این در قدیم الایام بود بواسطه آنکه معرفت دریا جزایر نداشته
و مدت توقف ایشان در کشتی بطول می انجامید و لی حال بجهت معرفتی که در دریا پیدا کرده
اند باختراع آلات سفینه که بسرعت او را متحرک می سازند چنانچه مسافتی را که حال بده روز
طی می نمایند در قدیم بده ماه طی می کردند لهذا این مرض در کشتی نادر است ولی در حبس
خانها زیاد است اندازه هوا تفوق شدت و خفت او است و در صورتیکه سیلان شدید بود بدا
دبا بیطس دانست که این مرض زیاد مایل بنکت و سودا است اما العلاج ابتداء دفع سببی نموده
که اگر از ادخام باشد مضار را منفرق ساخته و در تعدیل هوا کوشند و اگر ممکن شود ایشان را
به ییلاقات نقل کرده و استعمال فواکه نمایند مگر آنکه چون نارنج و لیمو ترش و در اغذیه
ایشان نباتات تازه کنند و در مستعدین که لثه متورم باشد خوردن شیره پنیرک و ترب
و سبزیهای تند چون شاهی و پیاز تازه بسیار مزموم است و چون قوی ضعیف گشته باشد
باستعمال مقویات کوشند چون کنه کنه و امثال او و در سیلان قابضات بکار دارند چون
کاشنده و اخیار و غیرهما و چون رعاف شدید بود در قاعده همیشه لازم شود فصل
هفتم در دبا بیطس و او عبارت است از اندفاع بول زیاد از حالت طبیعی که بدین جهت قوای

دبا بیطس

بدن

بدن تحلیل رود و این بول که دفع می شود در قاعده شیر نیست و او را ذیابیطس فندی
نامند و گاهی طعمی نیست و او را ذیابیطس نفه نامیده اند مقدمات او جزئیات است
که گاهی مریض نمی فهمد ولی در قاعده چندی پیش از بروز عارض شود بی اشتهائی و
ضعف هضم و تهوع و حموضت معده میل باشیاء غریبه ماکول و لزوجت بزاق و خشکی و وجع
مفاصل تا ایتولیای حقیقی و بعد از این عوارضات ظاهر شود بول زیادی در روزها و
شبها که گاهی در ساعت شبانه روز بقدر چهار من دفع شود و کم کم عطش پیدا شده و هر قدر
آب نوشد بول خارج گردد و او بولیست که رنگ او اصفر مایل بسبزی که چون در ظرفی
نموده بهم زنند کف زیادی پیدا کند و وزن ترازو بول دیگران در هزار مثقال پوتز
مثقال از آب سنگین تر و در هزار مثقال بول طبیعی سی چهل الی شصت مثقال املاح
وجود دارد ولی در این بول از نود الی صد چهل مثقال ملح یافته اند و این مطلب مفهوم
شود چون بول را بجوشانند و دیگر از علامات مخصوص این مرض شش عدد فوه ماه و در ابتدا
اشتها زیاد است و مایلند بحلویات و دهنیات و برنج هر چند با آنها نسازد بتدریج
عطش مفرط غلبه نموده و جمیع ترشحات بدن چون عرق و غیره صفر بول شود که بدین واسطه
جلد خشن شده و مانند سبوس کندم چیزی در روی او هویدا گردد و این نیست مگر آب
جلد شکم بیوست پیدا کرده و لثه متشرحی گردد بنوعیکه گاهی استخوان بیرون قوی بدن تحلیل
رفته و مریض را مزاجی عارض شود و خداوندان این مرض را خیال زیاد بوده و همیشه مغموم
و مهموم و باندک چیزیکه ناملایم طبع ایشان بوده کج خلق و متغیر گردند و باب حابس الحیوانا
در ایشان ظاهر شود بتدریج سامه و بامه ضعیف شده و استسقای لحمی یا دقی پیدا نموده
بمیرند و گاهی نزدیک بمرگ تقریبی مانند سل در دیه یافت گشته و هلاک سازد مر ایشان را
رفتار این مرض مزمن است و گاهی تخفیف پیدا کند و گاه شدت یابد در هوای گرم خشک
حالت بهتر است تا در هوای رطب بارد و منتهای این مرض در شفا کمست و بعضی حکما را

عقیده بر آنست که هر کو شفا نیابد و همیشه منتهی بمرگ گردد از مرض سل یا استسقا یا بواسیر
مزاج زیاد صفت تشریح این مرض مثانه و کلیه و آلات بول را تغییری نباشد و دیده شده
تقرح دنبه را و این واضح است که غرض این مرض است لهذا در تشریح چیزی نیافته اند اما جهت
این مرض مجهولست ولی در بلاد زیاد و در بعضی نادر است چنانکه در پاریس بجهت امتحان موشها
خرما را می کردند و سوزنی در ملاذ ثلث و فوق می بردند که در وسط چهار رجل دماغ می رسید ان
موش نابینا می گردید یا صاحب مرض نابینا میگشت لهذا حال چنان می دانند که علتی مابین مخ
دماغ بهم می رسد و جهت او نیز مجهولست اما العلاج این مرض را دوای مخصوصی نبود ولی
دیده شده که از خوردن لحومات و اجتناب از نان و برنج مرض را تخفیف کلی رخ نموده که بول کم
و شیر بچه او نیز کمتر شده لهذا اغذیه ایشان باید لحوم و تخم مرغ نیم برشت و لبنیات خالصه
باشد و بجهت عطش که مورث فساد معده است بهتر است که گاهی پاره چه از یخ فرو برده یا
آنکه کمی آب در دهان نگاه داشته و بریزد و بر تشنگی صابر باشد و بقدر عطش آب نوشد
و بعضی از حکما قابضات معده و نباتی استعمال کرده اند چون کاشت کبود و شکر سرخ و سنگ
سرب و امثال آنها ولی سودی نبخشید و چون سبب در کلیه باشد قوابض اثری نمی نماید و
بعضی از ظاهر بدن را با امالک دوغ طرمان ملنا مالیدند و منفعتی ننمود ولی از
استعمال افیون منفعت دیده شده که ملازمت باو عطش کم و اشتها زیاد و بول بقاعده
کشته است لهذا بهتر است که مریض را تریاک دهند که عادی شود و آب کرم معدنی در نشه
هست بسیار خاردیده شده که از استحمام و مرض تخفیف کلی یافته فصل هشتم در بیان جذام
که عبارت از ارادهٔ جذام باشد و این مرضیست که در چهار صد قبل از این در فرنگستان
عمومیت داشت و حال نادر یافت شود و این مرض بدو قسم یافت شود یکی در پا که مان
نی پارزین و بعربی داء الفیل نامند و دیگری که داء الاسد یا جذام گویند اما قسم اولی
که در پا یافت شود انهم یا در صفن و صفون بهم رسد و یا آنکه در ساق بروز کند اما آنکه

جذام

در صورت

در صفن

در صفن نامزین پیدا شود ابتدا دکه در مواضع مذکوره بهم رسیده و بمرور بزرگ
او بیفزاید تا بقدر خربوزه گردد و آنکه در ساق است لحم تحت جلد متطبر شده و ضخیم گردیده
و بتدریج جلد عضو نما پیدا نماید شقاق مانند و بنوعی ضخامت و سطبری بهم رساند که ما احوز
پای تمثال گردد اما جذام و این از اقسام مذکوره صعوبت تر است و در بعضی بلاد زیاد است و در
قاعده موروثی است و اگر بسن بلوغ و شباب بهم رسد و این مرض خود را ظاهر سازد بواسطه
ریختن موهای ابرو و بروز تکهای صلب در جبهه و صورت و غیره و عضو ضخیم در جبهه
و صورت یافت شود که بواسطه او کمی صورت شباهت بشیر پیدا کند و از این جهت او را
اکاسد گویند و در این حال مریض سالم می نماید و چون در کلو ملاحظه نماید حرف خفیفی یا بثورا
دکه مانند نقد در شاهدانه در زیر دیوار خلف لحاظ می گردد و چون چند وقت بگذرد این دکها
در صورت و اعضای دیگر بروز کند نقد بر نحو دفرو بنی و گاهی نقد در پا فلانی یافت شود
و رنگ ایشان چون دکهای کوفتی مسی رنگ بود و کم خون و این دکها گاهی چون مانند قارچ
و گاهی چون کالی صاحب فسم بوند و در این حال دکها بزرگ تر و مفروش تر گردند و چلغوزه
حنک و کام و بعد از چند سال منفتح شده بمکی را بخورد و دکه ها که منفتح شوند کمار تقرح
بظاهر گردد و دندان تقرح نیز دکها پیدا شود و منفعن گردد چنانچه هیچ کس محمل و نشود
و صدای این اشخاص مختلف است گاهی لحن صوتی پیدا کند چون صدای خداوندان و باء بواسطه
تنگشدن حلقوم و چون این مرض چند سال طول کشد تشنج در انامل ظاهر شود که اصابع
خمیده گردد و جهت او سست متورم شد نا و طارح دست که اخر الامر بعضی از سلامیات منفتح
گشته بافتد و زخم او بخوبی دفع می شود انتهای این مرض بد است زیرا که روز بروز قوا بدتر شود
و اخر خفه گردد و یا از عدم تغذیه بدن هلاک شود تشخیص این مرض چون این مرض مشتبه
شود با کوفت بواسطه دکها و تقرح و بحث الصوت باید تشخیص داد از ریختن موهای ابرو
دکها و صورت شیری اگرچه در کوفت مزمن نیز میریزد ولی از مقدمات می توان معلوم نمود

چون زیاده مشتبه باشد بر حکیمست که ادویه کوفت بکار دارد و اگر کوفت باشد رفع
کند و الا ضرر نکند اما جهت این مرض کاهی موروثی بود و وی نسبتست ببعضی از بلاد و
اما کون چون در زنجان که این مرض زیاده مشاهدست اگرچه معلم حقیری کوید که سرایت او بر من واضح
نشده اما العلاج این مرض را ادویه مخصوص نبود بعضی از حکما ادویه سیمابیه بکار داشته
ولی منفعت نکرد و برخی سم افاعی داده سودی نبخشید و معلم این را دیده دخری و پاره
را معالجه فرمود و دخر ملکه را بعد از رفع مرض بحث الصورت شدیدی بماند که معلوم نشد
از بابت بد و یا از تقرح است چه کم دیکری بپسری که صاحب این مرض بود کلرور دراستعمال نمود
تا حال تفاوت کرده ولی هنوز رفع نکشته است و در کار معالجه است مرض مذکور را پس از
چندی تقرح در ریه هویدا شد و هلاک کردید نکاشتم سبب از انتقال ماده بود یا غیر او ولی
کویا انتقال ماده بود فصل نهم در شدید تیزم که عبارتست از نرم شدن عظام بدن و
مخروط شدن از حالت طبیعی اما نرم شدن عظام عبارتست از مرضی مخصوص اطفال که جوهر را
ظاهر می سازد با انحراف عظمی از حال خود بواسطه غلبه مادهٔ عضروفی در عظم و همیشه
همراهست با اوهزال بدن و عظم بطن صفت تشریح این مرض دیده شده که از حیث عظام
معدوم بخصوص اهاب او و سده در کبد موجود بوده تعریف بروز این مرض مقدمات آن
اضطراب الام غذائی و میل بغذا رداست هضم و مستعد بودن طفل بهیضه و یکمرتبه مبتلا
حمی عارض شود و بتدریج عظام مطبر و ضخیم شده و مایل بانحناء کردند بنوعیکه پاها چون
شمشیر کج شده و عظام ناصر تیز خمیده شده قط و محور او تغییر کند چنانچه کردن دختران بود
پس از رفع مرض حمل برایشان سخت صعب کردد هار منحنی شده و بتدریج حجم کج کردد
و چون مرض شدید باشد بسا که یکی از عظام طویل چون چوب تری کج شود و سیما می توان اصغر
و سبز و باخته کردد و شکم را عظیم رود هد و هزال مفرطی در طفل پدید آید و کاهی
اما سر دو یا استسقاء در بطن هویدا کشته و ادراک التهاب ریه ما حب بهم رسیده و طفل را

هلاک

هلاک سازد و بسا که مرض بخود بی جهت محدود کشته و شفا یابد ولی استخوان منحنی بهمان حال
صلب کردد و با وجود یکه قوی بر کردد در یک علت جزئی در بدن او بماند که باندک چیزی ضعف
پیدا کند اما جهت این مرض اکثر موروثی است جهت دیکر از امزجه بارده رطبه و افراط در غذا
یا با لعکس از قلت غذا و زود کرفتن طفل را از شیر و بسیار نسبت دارد با بروز دندان و از
مرض مخصوصست از سال اول تا سه سالکی تشخیص این مرض چون این مرض مشتبه شود با خنازیر
اکرچه با او خویش است و معالجه یکیست ولی تشخیص توان داد از انحراف عظم اما العلاج
ابتدا باید بعد تدبیر در اغذیه طفل نمود تا بدن تقویت یابد بدادن اغذیه لایقه مقویه
سریع الهضم و بعد تدابیر در شرایط زندکی او کرد از قبیل مکان و لباس و دوشنائی و هوای
مجاور او و بعد استحمام در دریا و مالیدن بدن باشیاء معطره چون عرق نعناع و دکان
امثال او و در یا ضمان حفیفه معتدله او را حکم فرمایند و از ادویه جات بهترین روغن ماهی
موسوم به هوئیل و مرواست که مخصوصست در این مرض و مرض خنازیر که ابتداء روز دوم
قاشق شربتی از آن بسازند و دیکر از ادویه جات مفیده در این مرض جوهر مولا در خاصیه جوز
باریوند ترکیب فرمایند و از ادویه جات دیکر است پوست صدف و پوست تخم مرغ کرما
مکلس و یا غیر مکلس بنوشانند و بعد از رفع مرض باز در تناقض یا دیا اسباب و
الات لایقه عظام منحرفه را مالند تا حالت طبیعی رجعت نماید و در حین مرض این
عمل ممنوعست فصل دهم در اسکروفلز که عبارت از خنازیر بود تعریف این
مرض خنازیر علتی است مزاجی و کاهی موروثی که اغلب در سن طفولیت از رداءت مزاج و سو
تدبیر و تمایل در امکنه رطبه تاریک عارض شود و هم را هاوست تفخ غده رواضع امثا
الطفال مستعد این مرض اطفالی بوند صاحب علتهای مختلفه و تغییر هیما و مزاج و بظاهر
رسیدن اورام دمامیل تا ابله یا زخمهای چند چون زرد زخم و غیرهما در بدن ایشان
و دیکر از آن جمله تفخ غده رواضع است خواصه قدمهای غنی و عنق زنج و کاهی در رابط

خنازیر

بطن و متعاقب هم پیدا کردند که از این علامات با وجود آنکه هنوز مرض مذکور بروز ننموده می‌توان
حکم کرد که این طفل از سوء تدبیر دایه و صاحب خنازیر خواهد شد و مستعد این یا اطفالی
بوند که علامات غلبه دم بوند مانند صاحب منظر و زکاوت ذهن و سرعت و لطافت جلد
با سرعت و ضعف نبض و یا اطفالی بوند که علامات بلغم چون ترهل و سمج در جلد و ضخامت
در لب اعلی و بینی و انتفاخ صورت و صفرت و بیاض جلد و صلابت و عظم غدد بدن و
بطوء حرکات بدنی چون نمو و بلادت ذهن در آنها غالب بود و اکثر سیاهان که در ایام
بوند بمرض خنازیری قریب بمرض سل مبتلا گردند و این اطفال را اگر زرده زخم در بخت
گوش ایشان یا نزدیک بینی و در معبر نزدیک هور رسد خواصه نزدیک بروز دندان پیدا شود
و این اطفال بزودی نزله گیرند و باندک برودتی هیضه پیدا کنند و گاهی ریم زیادی در گوش
یا بینی ایشان سالانه و خود مرض ظاهر شود یا بعد از بروز دندان و یا نزدیک ببلوغ که
بینی و لبها کلفت شده و صورت متسخ شده و نزدیک بیره بینی بثورات چند پیدا شود و تخم
در غده های رواضع عنق پیدا شده و در قاعده در این حالت مرض مخصوصی عارض شود
بسیار مزمن و عاجز در علاج و مایل بعود و همراه اوست کراهت ضوء شدید که از حدت
لبنج حسن هم انقلاب دست و سره در سر حدقه و ملتحمه پیدا شود که چون لبنکاند تقرح
گوشه ناغشای کاذب بطی هور رسد و تفصیل این رمد در کتاب کحالی بیان شده اما غدد
مذکور بسا که تا چند سال بیک حد بماند و گاهی یکی قلیل رفته و دیگری بزرگ شود و گاهی
ملتهب شوند و گاهی منفجر گردند و گاهی متقرح گردند و این مرض قرحه ایست که وجع او خفیف
و کنار صلب و متغلب یعنی جلد اطراف از لحم متصل باشند و کنارهای او داخل تشنج
و سطحش ناغشای کاذب پوشیده و ریم مدفوع از او رقیق و بعوام دوغست و این قروح
بعسرت رفع گردند و بعد از رفع اثر زشتی در آنها بماند که از آن اثر بعد از چند سال می‌توان
حکم کرد که این شخص خنازیر کشیده و گاهی در بعضی از اعضاء دماميل شبیه بدماميل

یافت شود و بندرت علامت التهاب در او یافت شود و مواد خنازیری زیاد قابلیت
بعظام تخصیص عظام رسغ دست و پا دارد و شود برامدگیهای عظام چون برامدگی مروکه
گاهی ریم شده و بیفتد و زیاد دیده که قطعه از عظم جدا پیدا کرده فاسد و ریم شود و گاهی
ماده منجر چون عضروف بجرم عظمی ریخته سطبر و ضخیم نموده و دوره و دقه کشند و با
بین این دو رقها نیز سرایت کرده ماده مذکور و بدین جهت عظم کلفت کردند که از خنازیر زیاد
نامند و گاهی به بینی سرایت کرده و موم ساخته و متقرح نموده و ندرتا در عظام تدریجی
بینی سرایت کرده و متقرح و متغفن ساخته و ریم از او خارج کرده و هم گاهی فقرات ظهر و
عظم فص و اضلاع متقرح کردند و این اشخاص زیاد مستعد و رم مفصلند بخصوص مفصل
زانو و مرض اما رفتار مرض بسیار بطیء و مرور بوده که بدین جهت زیاد طول کشد و نسبت
زیاد دارد. مابین استخوان و بلوغ که در این هنگام یا رفع شده یا شدت یابد و در مستعدین
بعد از عروض ابله و جدری و غیره بروز نماید و این اشخاص مزاجات در هوای خشک سرد
تا در هوای سرد اما جهت این مرض از ذات مزاج و غذا و چون زیاد خوردن اغذیه نباتی و
نشستن در اماکن مرطوب بد هوا و منزل نمودن در محلهای پست و گاهی مورد وقایت
نباید بد روا در صاحب خنازیر بوند بلکه کفایت می‌کند جزئی سوء بنیه که در ایشان بود
و هم چنین اولاد اشخاص زیاد پیر بدین مرض گرفتار شوند و هم چنین دختران کوچک که مادر
اولاد آنها صاحب این مرض خواهد شد و دیگر جهت اشتداد شدن که از سه سالگی تا
هفت سالگی مستعد بوند و بندرت در شیخان این مرض بروز کند و ابدا از ضعیف و امزجه
بلغمی مستعد بوند و بندرت در شیخان این مرض بروز کند و ابدا از ضعیف و امزجه بلغمی
مستعد بدین مرض بوند و باید دانست که زنان صاحب خنازیر زیاد مستعد هستند
بسیلان بلغم از محل و بسقط جنین اما تشخیص این مرض بدانکه این مرض زیاد مشتبه
شود با گوفت و بدین نوع باید تشخیص کرد که در گوفت غدد متورمه حاد و در این مرض مزمن

وزخم این مرض مسقب ذکوف غیر این بود اما اندار در ابتداء معالجات لایقه رفع شود
و در علاج عسرت دارد چون مورودی یا آنکه بعد از جذری و سرخجه عارض شده
باشد و اندار بدات چون بعظام سرایت نموده باشد اما العلاج آنکه باید در علاج
اول تدابیر لایقه مرعی داشت چون بودن در هوای خوب مانند هوای ییلاق و کوم پیرات
و ریاضت و ملش کردن و استحمام بآب دریا و آب نمک نمودن و بدن را کرم نگاه داشتن
بلباسهای پشمینه و غیره و پس از آن از ادویه جات اختیار نمایند منقیات و مقویات که
بهتر نیست چون دج و حطنا ناپوست سبز کرد و بلوط بریان و بعضی ادویه مخصوص بدن
مرض حکما استعمال نمایند چون بید و کلرود و دوریم و دوغن ماهی موسوم به ایل دومر و املاج
حدیدی که این ادویه معین هستند در تقویت مزاج و دفع علت مذکوره و بجهت تحلیل آبیج
و سفخ غده جذامیه باید ادویه موضعیه بکار داشت چون روغن بید و مشمع و شن در پلش
و شوکران و کافور و تیرخ دهن بدانرهمه نیکو تراست و چون ماده متوجه گوش گردد و ورم
کند دو عدد زالو در بن گوش انداخته و همه روز چرک گوش را بواسطه آب دوزک تا الغاء
خطی بشویند و بجهت زیبایی صورت بهتر است که داماسل خنازیری را پیش از انفجار بکشایند
تا ماده خارج گردد و چون عظمی ریم شود بقاعده کردن کتاب جراحی مذکور شد معالجه فرمایند
و دیگر از ادویه جات نافع در این مرض است سیمون و کوکرد ایلیمون و مورد ات دوریت و
شوکران و بنطرون شاهی اسفیج بریشه با روغن ماهی که از استعمال آنها صاحب این مرض انفع
کلی حاصل شده و هم بجهت اعانت طبیعت بر دفع مرض واجب است که گاهی مسهلی از کلمل
با دیوند میل فرمایند و هم استحمام بماء مخلوط یا مطبوخ حشایش عطره و شراب کوکرد
و نمک طعام زیاده مفید است و بعد از استحمام باید بدن را دلک قوی فرمایند و هم مالیدن
سنگ جهنم بسطح قرحه تا آنکه اعضا ماحاد را فاسد نسازد صفت دوائی نافع بگیرند
بید دو و ماشریات آبی سه نخود دو چهار مثقال کلاب حل نمایند در یک روز بید دو نوبت

نوشند و این از اختصاصات که نوبت بستن دوازده الی بیست بوند صفت دهنیکه زیاده
از موده است بگیرند بید دو و ماشر هشت نخود بیخ الصریک نخود گرده چهار مثقال بطرین
معمول دهند ترتیب داده روزی یک نخود صبح و یک نخود شام بموضع متقرح ناغد منفخ
بمالند تا ادهر ماهی موسوم به ایل دمر که نافع ترین جمیع ادویه است باید در ایکاء در روزی دو نوبت
بد و نوبت بمثل فرموده و همه روزه بوزن او بیفزایند تا روزی شش قاشق بد و نوبت خورند
و اگرچه در ابتدا از شرب او زیاد منفر است ولی بعد از چند روز که طبیعت عادت نموده
مرغ این حالت خواهد گردید و در فونکشان مرضیست که بوزاد تا سنه سالک بود و خواصه
در صورت و بتدریج جمیع صورت را فرا گیرد و بخورد و این مرض از معالجه خنازیر رفع
شود و مرض مزبور را بفارسی کرکی نامیده اند و هم در این جنس است کاره و هم نامند
اف نزی مرض نزیک و اوعبارت است از مرض مخصوص باطفال که از سه سالگی تا ده سالگی
یافت شود خود را ظاهر کند بواسطه نفخی و سده در غدد جذابه بطن که بدین جهت رد
در مزاج بهم رسیده و اطراف هزال زیادی پیدا نموده و بطن عظیم بهم رساند مقدمات
این مرض است سوء مزاج و اختلاف هضم و بولی موس که عبارت است از آنکه شخصی میل بغذا
کرده چون با و نرسد ضعیف نگردد ضعف کند و تردد و گاهی بیوست و بتدریج از اطراف
کاهیده و بر بطن بیفزاید و هرچه اطراف ضعیف تر شوند شکم بزرگ تر گردد و در این حال
چون بطن را لمس نمایند گلوله های چندی بدور احساس گردد که از فشردن طفل مشابه
شود و بر روند و صلابت در بطن بخصوص در نواحی ناف حادث شود و هزال بدن زیاد
بر روز در تزاید و اسهالی عارض شود منعقد و رقیق و حس ثقل و زحمت در بطن پیدا شد
اخر بتهیج در اطراف و استسقائی در بطن ظاهر و رسیده و موت حتمی وقوع گردد و طفلرا
هلاک سازد و این مرض می تواند چند سال طول کشد اما العلاج شرط اولست تغییر مکان
و هوا خاصه بییلاق و معالجات خنازیر نمودن و بخصوص روغن ماهی بیند افتاده

وجمیع تدابیر و علاج چنانست که در خنازیر ذکر رفت **فصل یازدهم** در کارسرطان

سرطان

یعنی سرطان بدانکه سرطان مرضی است مزاجی که خود را ظاهر سازد بتولید تشنج جدیدی
در یک عضو که تشنج مذکور هیچ شباهت با تشنج اعضا ندارد و بعد از چندی متقرح و متقرح
شده و ماده او بهر عضو که متصب گردد منغر و فاسد شده سازد و این مرض می تواند در یک موضع
یا در مواضع مختلفه از اعضا پدید گردد چنانچه مشاهده شده که شخصی صاحب چند سرطان
بوده و گاهی بروز او در ظاهر و گاهی در باطن اعضا بود چون ریه و کبد و غیرهما و این مرض
بسیار مایلست بطرین و موروث که بسیار اتفاق افتاده که بدن مادر از عضوی بعلتی
داشته اند و بعد از چندی موجود شده و کفتار او زیاد بمرور و تا نیست که بدین جهت
رد اینکه در مزاج بهم می رسد و این مرض باختلاف مواد او منقسم به پنج قسم شده قسم اول را
که اسکروس نامند که عبارت از سرطانی بود که بروز او سخت نامند دیگر محدود و با صلابت
که بعد از مدتی متقرح شود و در جوفش اشیائی چون دانه کلابی سخت و سفید و در اندر
انها الماء اصفر اللون موجود است که بسان سرطانی بدور خود چنگ زده اند و این در
اکثر یکی از غده های بدن بروز نماید چون پستان و بیضه و امثال آن و یکی از علامات آن است
که بعد از متقرح شدن جلد آن موضع را باندازه آن کشد که شباهت بقیف بهم رساند قسم دویم که
نامند کارسین و آن دردی تر از قسم اول بود و ماده او بسیار سیاه است به رنگ که چون ماده او را
نزد حکیمی برند نتوانند تشخیص نمود که این مادی یا سرطان بود قسم سیم که نامند کارسین ملانه
سک یعنی سرطان سود و این نیز چون قسم دویم بود مگر آنکه صاحب لون سود است که بواسطه
سواد نیز جلد از ظاهر سیاه گردد و این اکثر بروز کند در چشم و مغاک قسم چهارم که
می نامند کارسین کالیت یعنی سرطانی و سرطانی بود چون سلیه که در جوف او ماده ایست
چون پاچه پخته تا سر پشم و او نیز گاهی در پستان و بیضه بروز کند قسم پنجم که می نامند
کارسین کوتنه یعنی جلدی و او بهترین اقسام سرطان بود زیرا که در سطح جلد تا بیست و هر کو

که بعد از

بعض عضو نرود و ابتدا بروز او است چون دکه صلب محدود و بی وجع و کم بعد از چندی
متقرح شده و اطراف خود را فاسد سازد و اکثر بروز او است در ثقه بدانکه هر یک از این اقسام
در ابتدا بی تغیری در لون جلد و اطراف باوجع شود بعد از مدتی که زمان او معین نیست که
گاه یکسال و گاه در سال طول کشد و سطح او لین کشته و منخر و متقرح شده ماده صدیدی
از او بالا بدا کال که بهر عضو که برخورد متقرحش سازد و غده های نزدیک بدان موضع
منفخ کشته و این دلیلست بر آنکه مرض در مزاج اثر نموده و کم کم وجعی با حرد در عضو زیاد
خواهد شد لیالی که مریض را خواب منع کرد در آن مریض چون گاه کشته و بتدریج حمی و تبی
بظهور رسیده و علامات نماید بواسطه انصداع عروق از ماده اکال تا استفاء تا جمیع
مرض مجهول است ولی در بعض بلاد زیاد و در بعض نادر است و در نسوان اکثر در سن
یاس بروز کند و در مردان در سن کهولت و نادر است که قبل از چهل سالگی این مرض بروز
کند و گاهی مورثی بود تشخیص این مرض زاده سوداز گاهی بودن نیمای مریض و وجع با حس
و سن مریض و این مرض گاهی موضعی بود بدین معنی که در مزاج اثر نموده و مالها در یک موضع
محدود ماند و گاهی بر دوی سرایت بمزاج نموده و غده های نزدیک بدو متورم شده و دا
بنیه خاص شود و این مخصوص است بسرطان مخی و اسود و اسکیروس تا الماظ و لکشد تا مزاج
سود و تورم غده ها ذاتی است که در ابتدا مراهست و یا بواسطه اثر ماده سرطان در
انها بود اما العلاج باید دانست که این مرض تا دوائی مخصوص نبود و چون در تمام اعضا
باشد بمعالجات جراحی از قبیل استعمال مراهم اکال و اعمال تبرید علاج کنند اگرچه اکثر عود
میکند و تفصیل این مرض با معالجات و اعمال تبرید مفصلا در کتاب جراحی ذکر شده و چون
در باطن اعضا بود حکما مهلکست اگرچه بعضی از حکما اسفار را مفید دانسته اند و چون
باید بمقدار زیاد استعمال نمود افیون که مهیت اضرر دارند و بر حکمت که بدانند
سرطان ماهی را چون سرطان دماغ و ریه و مری و کبد و کلیه و بیضه و معده تا در تشخیص

امراض کامل بود و از همه اسهل است معرفه سرطان معده تا در امراض معده اشتباهی رو
ندهد اما سرطان معده که کالسترن و لاستاماک نامند بدانکه هیچ عضوی در مردان چون
معده مستعد سرطان نبود و در زنان پستان و عنق رحم زنان قاعده این مرض در کهولت
شیخ عارض شود که ماده سرطانی در جرم جدران معده ریخته و بدین واسطه سطبر و ضخیم
گردد و گاهی غشای مخاطی معده را متقرح نموده بعلامات قی نمودن شیء تا آنند دم منجمد و
بندرت قرحه متوجه صفاق گشته و متورم ساخته هلاک کند و گاهی طبیعت صفاق را
از ظاهر وصل کرده و مانع ایذا از سرایت قرحه و گاهی وعاء معده تنگ شود با وجود یکه همچنین
بزرگ شده و گاهی برعکس بزرگ شود و این در وقتیست که سرطان در باب معده بود یعنی
بود این مرض بدانکه این مرض را عرض نامند امراض حاده شدید نبود که چند ماه مریض
ملتفت نیست همین قدر گاهی وجعی در معده پدید آید مانند بی میل بغذا حس ثقل در معده
وجع یکه که تسکین یابد چون یکی غذا خورد و گاهی بجز حس ثقل در معده چیزی دیگر نبود و قوه
هاضمه مختل شده و رطوبت لزجی در دهان یافت شود که یا تفه و یا مالح است و بندرت
قی کند و در بعضی غذای نباتی و در برخی حیوانی نیکوتر تحلیل شود و کم کم خلق متغیر شده
کج خلق شوند و بی میل بکارهای نفسانی و جسمانی شوند و این علامات بنا بطور انقضا
بود و بندرج الاف هاضمه متغیر شده که بعد از اکل در غذا احساس ثقل در فم معده
نموده و وجع کبد و حساء زیاد زند و گاهی غذا ترش شده تا تخمه گردد و قی کند و بتدریج
قی زیاد شود هنگام هضم و بندرت تهوع همراه بود و مدفوع غذای ماکوله بود تا بلعمی
لزج و بندرت صفرا و در فم معده وجعیست تا سوزش و گاهی وجعی تا حوش که متورم
شود تا صدر و گاهی چون شعاع حرکت کند مانند وجع عصبی در این حال چون در معده
لمس نمایند احساس شود صلابتی بقدر تخم مرغ و گاهی بقدر مشتی کره غیر مساوی و
تا هموار و گاهی این صلابت حرکت تواند نمود که مریض چنان خیال نماید که معده متحرک است

واز عمل قرع می توان مسافت معده که معلوم است استنباط فرمود بدین نوع که هر قدری از
معده که صدای واضح ندارد سرطان بهمان قدر است و غذا در این مرض گاهی زود
احمر و تا سفا فست و عطش در این مرض چندان نبود تشخیص این مرض را باید دانست که
این مرض می تواند مشتبه شود با وجع عضلانی معده و التهاب مزمن معده و اما وجع عضلانی
بدین نوع تشخیص دهند که درد و وجع مفصل است و از فشار تسکین یابد و در سرطان
برعکس بود و از التهاب مزمن بدین نوع تشخیص دهند که در التهاب مزمن صلابت محسوس
نشود و بی سیاه بنا شد بلی شیء غلیظ است مانند بلغم منجمد دیگر آنکه در ذایت بلغمیه و در نگاهی
در چهره در التهاب مزمن اقدر نیست اما العلاج چنانکه ذکر نمودیم این مرض را علاج اصلی
و دوای مخصوصی نبود ولی باید عوارضات این مرض را رفع نمود از قبیل وجع معده و اختلال
هضم در اینجا استعمال شود دوای جوش و مخدر لسان برای اسکات وجع چون جوهر تریاک
و بلیموت و شوکران و امثال آن و از اغذیه غذاهای سریع الهضم باید اختیار نمود از لحوم
لحم طیور و امثال آن

موش موشک

فصل دوازدهم در موش موشک و اوعبارت از مرضیست مخصوص
باسب که ماده چون بحیوان یا بانسان برخورد موت مرض مذکور شده و هلاک نماید و از
مرض ابتدا در اسب بروز کرده از او باسب دیگر سرایت نموده و از او بانسان ترکند و این مرض
خود را ظاهر ساند بچند لکه در بلغی اسب بتدریج ریم شدیدی در او و سالایه بسیار
عفن و چون اسب مبتلای در آب خوردن و کاه و آب خورد با و سرایت کند بدین نوع که لکهای چون
برنگ دود دهان دیگر اسب حاد شده که با نگ زنانی متقرح گردد و این تقرح زیاد تا
بعمق لسان است و بمجاورت و غده های گردن اسب متورم شده و بتدریج هلاک نماید و این
مرض را علاج نبود بواسطه سرایت و در ذایت مرض نیکوتر از همان بود که آن اسب را بکشند
تا از شر او انسان و سایر حیوانات بوده باشند اگر چه ایشان تا سه چهار ماه زنده و می توانند
کار بکنند اما چون ماده این مرض با انسانی سرایت کند و اگر سرایت و بخادم است که چون

مزاجی در دست داشته باشد و دمی در این علت با او برخورد این علامات بظهور رسد
که چند روز مغموم و کسالت در بدن و خم نموده و یک رسته از حمره از رحم در فاصله نزدیک
بدو ظاهر شود و در بعضی از مواضع بدن چند لکه بسان آبله بهم رسیده بخصوص که زود بی
متقرح شوند و بمرور غده های نزدیک بآن عضو متورم شده و متقرح گشته ماده از ایشان
بالا آید و در این حال مزاج را تغییری فاحش رو نموده رنگ سیما چون قلع گردد علامات محرقه
ظاهر شده از قبیل خشکی زبان و اسهال الدم و هذیان هلاک گردد مصنف گوید که تا حال
دیده نشده که کسی از این مرض شفا یابد لهذا ذکر علاجی لازم نیست و چنانچه مذکور شد
بهتر است که چون این مرض ذوابی بظهور رسد او را بکشند اولی و ثانیاً نهم در امراض آلات
رئیسه که می نامند ملاذی را گویند بدانکه چون آلات لذاذ معلول گردند تغییری در شکل و
حجم و قطر ایشان پیدا خواهد شد که این عمل از تشریح مرضی مفهوم شده می شود و علتی که منوط
بایشان است مختل گردد از جمله تغییرات اول غلیظ و ضخیم شدن انها بود مثال آنکه چون قلب
علیل بوده بعد از تشریح بقدر قلب گاو دیده اند و اگر کبد بوده در وزن حالت طبیعی یافته اند
و هم چنین طحال و غیره و گاهی برعکس بود که بجای غلظت رقت و هزالت پیدا نموده اند
و آلات از حالت طبیعی کوچک تر و رقیق تر گردد چنانچه قلب را گاهی بنوعی دقیق یافته اند
چون غشائی دویم از تغییرات صلب گردیدن آنست که در حجم ایشان تغییری پیدا نکرد
از صغیر و کبیر همین صلابت پیدا کنند که گاهی مانند استخوان صلب نماید چون غشای الطبخ
قلب و کبد و طحال و غیره سیم از تغییرات لین و منفخ شدن آلات رئیسه و این تغییر مخصوص
است در دماغ و طحال و نادراً در کبد چهارم ضیق شدن جوف آن و لین و این تضیق گاه
کامل و گاهی ناقص است و این علت مخصوص است در آلات مجوف چون قلب و مثانه و گاهی برعکس
جوف وسیع تر شود دیگر از جمله تغییرات یافت شدن کیسه ایست ملتحم کل در یکی از این آلات کم
گاهی در جوف او کرمها پیدا گردند و این کیسه کرم اکثر در کبد یافت شود و در دماغ کو سفند زیاد

است

است و گاهی الی سخی شود چون قلب و کبد باید دانست که بواسطه این تغییرات که در انسجه آن
آلات بهم می رسد شکل و وضع ایشان متغیر خواهد شد که یا جانبی شکل دیگر شود
و اکثر نتیجه این امراض استسقاء بود تشخیص از مرض داده شود از عمل فرع و سامه جهاز
مرض گاهی ظنی بود مثال آنکه مجراه بوطاکی قلب در جنین مسدود نگشته متولد شود و صورت
مرض قلبی باشد یا آنکه کبد که در ماه نهم باید تحلیل برود در نه متولد گردد زیرا که در جنین
کبد عظیم تر از سایر آلات غذای بدن بود و گاهی این امراض عرضی چون مرض کبد از افراط در
عرق و مرض طحال بواسطه نوبه و مرض قلب از ریاح ادرنه نفوس تا علاج عمومی دفع سبب
باید کرد و این ذابند است ولی چون بکمال رسند معالجه پذیر نخواهد بود و چون لازم است
دانستن امراض مذکوره را مفصلاً لهذا مرض هر یک از احشا را در این جا ذکر خواهیم نمود
این باب مشتمل است بر ده فصل فصل اول در متغیر شدن انسجه قلب و سر پوشهای او دویم
ابوریزم ادرطی فصل سیم در خیانوس که مرضی است که بواسطه او صورت کبود شود چون مرض
در قلب فصل چهارم در کوچک کبد که می نامند کبد دوتوا فصل پنجم در کوچک کردیدن
کبد از حالت طبیعی که سیرهن نامند فصل ششم در حصاف مراره فصل هفتم در یرقان فصل
هشتم در مرض کلیه فصل نهم در سلعه بحدان فصل دهم در حنق رودهٔ که قسمی از ابلاد
است اما تغییر حجم قلب و سر پوشهای او باید دانست که جهت معرفت در امراض قلب لازم
است دانستن هیئت و وضع و محال قلب را در حالت صحت تا در وقت مریض بودن بتوان
مرض او را تشخیص داد و این دانسته شود از علم تشریح و عمل فرع تشریح او که در کتاب جدا
گانه ذکر او رفته است اما عمل فرع بدانکه چون این عمل در عظم قص از طرف چپ نماید الی
چهار ضلع صدای واضح است و اگر این صدا کمتر از این محل بود دلیل علتیست دیگر آنکه
باید دانست که قلب را سه صدا است یکی طپش است که در صورت عدم تشویش و فوبی یا در زوه
لاسته مفهوم شود و دیگر دو صدا است یکی کوچک تر و دیگر آشکارتر بود و چون قلب مریض

کرد و این صدا تغییر یابد و باید تشخیص داد که مرض در بطن ایمن یا ایسر در اورطیست و یا در
سرپوشهای قلب و یا در سرپوشهای اورطی مرض سرپوشها دو نوع بود یکی آنکه نقصانی
در ایشان واردآمده که جهت بستن مجری کافی بنوند و این را بیماری انسوفیرانش نامند دیگر آنکه
سرپوشها بواسطهٔ مادهٔ عضروفی صلب سر شده اند و حرکت نمی توانند کرد و این را استرنا مند
و دیگر است بوریزم اورطی که در فصل جداگانه ذکر خواهند رفت در این جا ذکر کنیم جهات مرض
مذکور را اما علامات امراض قلب اضطراب و وارش دم و توقف دم در اعضا خاصه در ریه
بدین جهت صاحبان این مرض مستعد بوند نزلهٔ ریه و ذات الریه را و دیگر از علامات است که
چون دم در ریه توقف نماید چون تصفیه بخوبی نشود که حرمت پیدا کند لهذا لب صورت کبود
گردد که خیانوسه عبارت از اوست و بنا بدین چنان دانست که هر که لب صورت کبود بود
صاحب مرض قلب است و بسا که بواسطهٔ این توقف رطوبت و مترشح شده موجب استسقا گردد
و در قاعدهٔ این استسقا ابتدا کند از قوزک پاها دیگر از علامات مرض قلب است بی قاعدگی
در نبض و گاهی نبض را هیچ ضربان نبود و این دلیل به عضروفی شدن شریان یا سرپوشهای
قلب بود و دیگر از علامات مخصوص است ضربان و داج ظاهر عنق و دیگر است تغییر یافتن صدا و محل
قلب و اکثر امراض قلب از نبض فهمیده شود اما اسباب این مرض اولست بواسطه ارث که بسیار دیده
شده که شخصی مرض قلب داشته و اولاد او نیز مبتلا بدو شده جهت دیگری می تواند از سد در
شدن یکی از مجاری قلب بوده که در جنین باید مسدود گردد چون مجرای بوطالی و این اکثر
در اطفال است و بکمال ترسیدن دیگر از جهت ریاح فرسه و نفرس بود جهت دیگر از زهم و غصه حرکت
قوای نفسانی است تشخیص این مرض باید داده شود از طپش قلب عصبانی و اگر در جوانان الطف
و زنان بود و دیگر مشتبه شود با نزلهٔ مزمن ریه و تشخیص داده شود از انقطاع دنیا این مرض
در قاعده مزمن و سالها طول کشد و گاهی نتایج او موجب هلاکت گردد چون خبر که بدین جهت از
اشخاص اکه مرض نهایت رسیده از ایشان نظام جمع توان بود که نعشا تجمع کرده بمیرند اما علاج

مذکور

بدانکه این مرض را علاج خاص نبود و دوای مخصوص ندارد ولی چند دوا است که اثر ایشان در
قلب است که طپش او را تسکین دهد از آن جمله است دژیتالیس دیگر است لیه ولیس و قوت
اقاز در ژیتالیس کم تر است و دیگر است طوطون که گاه کافی از این ادویه می توان استعمال نمود که تخفیف
در وجع قلب شود ولی تدابیر را از دست نباید داد از آرام بودن و اجتناب از حرکات عنیف
چون رقصیدن و دویدن و از جماع و امثال آنها پرهیز نمایند و هم چنین اجتناب نمایند از
بر دو حرز یاد که در شدت این دو ضیق النفس گاهی ذات الریه یا ذات الجنب بظهور رسد
و از اغذیه اختیار فرمایند غذای معتدله و مختلفه و بسیار پرهیز نمایند از چای و قهوه و شراب
و عرق و هم اگرچه مضر است ولی از شراب بهتر است اما آن سوفیرانش که کافی نبودن در
پوشهای قلب است بجهت بستن مجرای دهلیز و معلوم است که از این علت در جنین انقباض قلب
قدری دم بدهلیز می گردد بنا بر این دهلیز از دم خوب خالی نشود لهذا چون دم صاف تصفیه
احمر یابد از ریه بواسطهٔ ورید شریانی بقلب رسد بدین سبب مذکور دم احمر و مصفا نیست دم
هم در شریان و ورید و هم در ریه توقف می نماید در این صورت چون ممکنه توقف دم است در
این محال ریه مستعد بوده نزلهٔ را بعلاوه چون توقف دم در بطن ایسر هم بود و بطن مذکور بواسطهٔ
تخلیه نمودن خود حرکت انقباضی میکند جوف او وسیع تر می شود از حالهٔ طبیعی بدین واسطه قلب
حجیم شود و این از علامات قرع مفهوم شود که از این عمل در تحت نصف صدای کوراست و آن دو صدای
بزرگ و کوچک قلب که ذکر یافت چون صدای اولش که بزرگ است بواسطهٔ دم است که بسرپوش
قلب خورد لهذا در این علت آن صدا مختل و یا مذکور دد و اما علامات عمومی این مرض طپش
قلب شدید یا مختلف حس ثقل در صدر که چنان احساس نماید که شیء در این صدر او گذارد
نفس گاهی قطع شده و رجعت نماید و زود بی حال گردد در خواب ترسناک پیدا شود
و خوابهای هولناک بلند بخصوص در امتلای معده و بزودی نزله گیرند و سعال و ورم
و صورت کبود گردد بتخصیص عنین و اوردهای صورت نمایان گردد در آن زمان کمی تب

مرض سرپوشهای قلب

جهة زیادة مستعد میکنند و نبض در این مرض چندان اختلاف پیدا نمیکند و گاهی دم در اثنای
اعضا توقف کرده موجب دلالی تا نواسیر شود و در زنان بسا که سیلان دم از رحم شود
و گاهی استسقاء دیه بظهور رسیده هلاک نماید اما این نکته که عضو وقیت پیدا کرده سر
پوشهای قلب است که بدین علة حرکت ایشان ممنوع شد علامات او جمیع چون علامات ان
سوفرانس است که ذکر یافت مگر در این جا صدای دویم قلب که خفیف تر از اول است مسموع گردد
و نبض بیقاعده شده و سر یان صلب گردد اما انوفرانس دولا ارط یعنی کافی نبودن سر پوشهای
اورطی و معلوم است که از این علت در وقت انقباض بطن چپ بجهة رسیدن خون بدا ارطی
مدوری از ان دم رجعت در بطن مذکور نماید و بطن چون میخواهد بقاعده طبیعی جمیع خون را
خالی از خود کند و بعلت مذکور نمی شود لهذا متواتر حرکة نماید از این عمل بطن مذکور غلیظ و ضخیم
شود و طویل شود از طول و بالعکس در مرض سر پوش بطن قلب عرضا طویل شود بعلاوه
علامات و عوارضات لازمه قلب از محل خود پایین تر رود و در وظیفه که تا وسط دنده هفتم
و هشتم باید مایل بجانب چپ و زیاد است که چون لمس کنند چنان نماید قریب بانکه خلف
واسطه بدست می خورد و قلب در مقدار طبیعی گردد که از عمل قرع در قطر طولانی او مفهوم
شود و یکی از علامات مخصوص است که چون گوش از طرف چپ در ضلع دوم نهند صدای دوم
اورطی را باید شنوند و قصریان نبض بنوعیست که تا مل بیاض را جواب گوید و چون گوش
در تغییر مرض گذارند صدای قلب را از شریان شنوند و این دو علامت مخصوص این مرض
است که همیشه با این مرض همراه است اما اسم تردد الارط که عضو وقیت پیدا کردن سر پوشهای
اورطیست و در این علة نیز دم از اورطی را جنبش نماید در وقت دخول دم باورطی صدای مسموع
شود مانند خراشی و صدای اول او بدین نوع بود نبض در این مرض ضعیف است تا جهة این مرض
بنوعیکه مذکور شد اکثر موروثی و در اطفال خلقی و گاهی از نتیجه ریاح مرده نفرس مفاصل
عارض و بالعکس دیده شد که خداوند از مرض قلب مستعد نفرس مفاصل شده اند و این تجربه

آنند اما این مرض بدانکه این مرض مزمن و عسر العلاج و بی تدابیر لایقه می تواند سالهای دراز
بسر برد اما العلاج شرط اول است تدابیر لایقه و اجتناب از حرکات عنیف و حمام و از شرب قهوه
و چای و مشکرات و ادویه جات حاره و از اغذیه مختلفه قوی فرموده و در ابتداء
مرض استعمال ادویه جات در صدد محدث حمیت مرض خواهد بود و بجهة ازدیاد طپش قلب
استعمال دیژیتالیس الحالی از مضرت نبود بدین نوع بگیرند دیژیتالیس الحالی سم نخود در دو سیر آب
مانند چای دم کرده در یک روز بدو نوبت بنوشد که هفت یک نوبت یک چنین مطبوخ دهند
و از این جنس است طوطون که تفصیل انها با نسخه جات فرنگی در قرابادین ذکر رفته است تمت الطلب

فصل دویم در مرض اورطی اورطی و او عبارت است از انصباب ماده عفونی در جرم اورطی
طاعد که بدین جهة حرکت انقباض و انبساط او زیاد شده و بمرور اورطی وسیع گردد
ان قطعه مانند جائی گردد و چون نتیجه این مرض نخجه بود اکثر صاحبان این مرض و زاهلا
کردند علامات این مرض نقص که چون دست در بالای او گذارند احساس چیزی شود مانند
انکه کوزه خرخر می نماید و چون گوش گذارند صدائی بالا شنیده شود و همراه او است عوارضات عظیم
لازمه مرض قلب چون حس ثقل و ضیق النفس بی نهایت که گاهی بدین واسطه خواب رفتن
ممنوع شد و چون این مرض نمودند فشار به مصیبه نماید لهذا گاهی تکلم و بلع عسر بهم رسانند
و صورت کبود گردد و نادرا این مرض در اورطی بطن بظهور رسد و علامات انست که آلات
بطن از حد مضربان شریان مذکور در حرکت هستند و چون دست در ان محل نهند همان
صدای کرمه احساس شود و این مرض با وجود یکه تشخیص او اسان است بی علاج مشکل افتاده
و باید دانست که گاهی از هزال بدن و بطن بواسطه جوع و غیره این علامات بظهور رسد با وجود یکه
این مرض نبود. اما العلاج چنانچه بکرات ذکر رفته معالجه اصلی ندارد لهذا تدبیر لایقه
بکار است و از ادویه دیژیتالیس استعمال فرمایند و بجهة ضیق النفس تریاق و غیره بکار
برند و هم چنین استعمال عنصل و ابیکا مضر نباشد والله اعلم

تمت الاوراق بعون الملک الرزاق فی یوم الخمیس سیم جمادی الاولی

۱۲۹۷

19 DR. CARO 35 ISFAHAN MINASIAN

BLANK PAGES

tarikhema.org

۳۲۰

Dr. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

P.P.-M.

foliated 4/20/90 J.M.A.

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

UCLA

END OF REEL

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

manager.tarikhema.org